



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.

www.

www.

www.

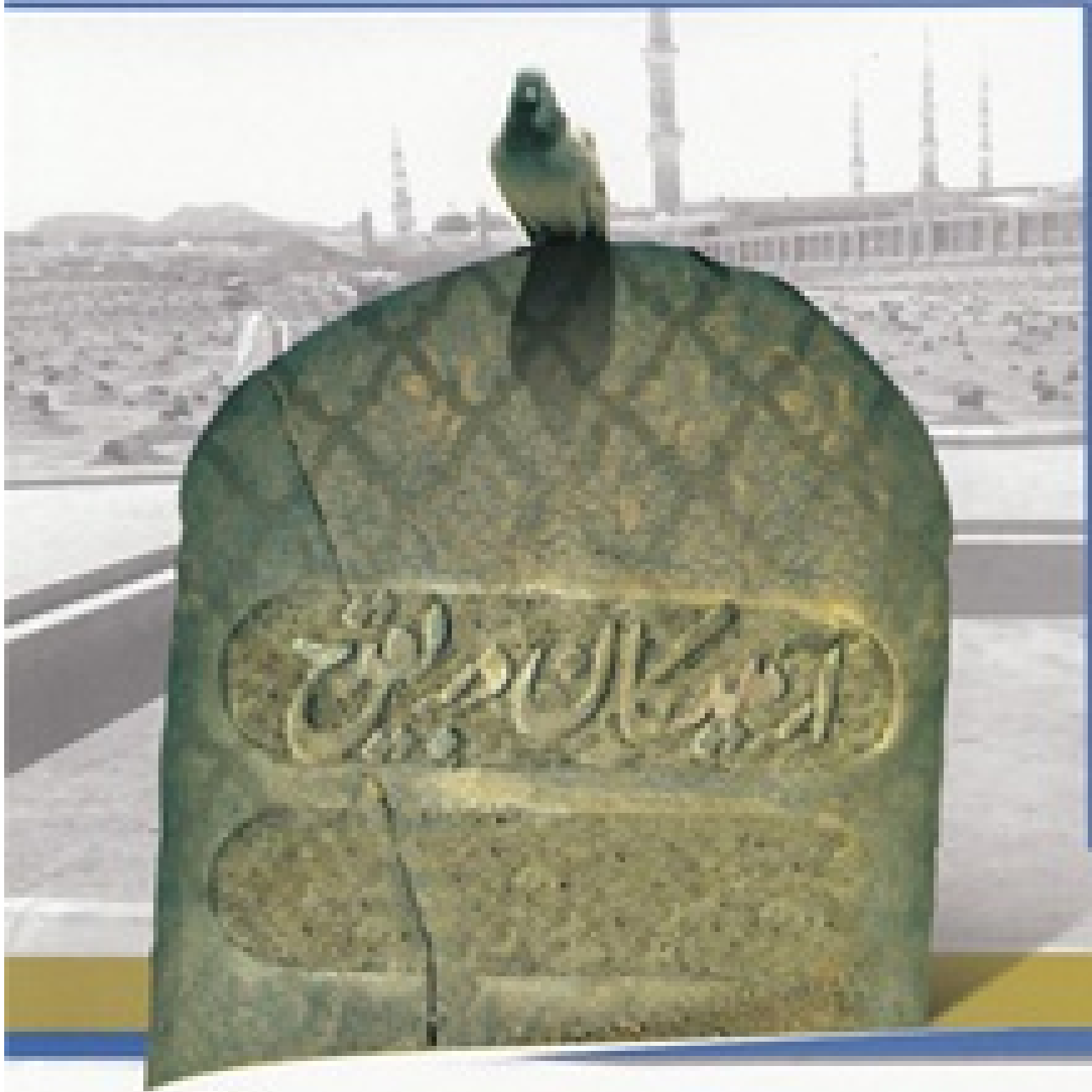
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



نویسنده: علی اکبر پوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرمیدگان در بقیع

نویسنده:

علی اکبر نوایی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	آرمیدگان در بقیع
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست
۲۴	دیباجه
۲۶	مقدمه
۳۰	فصل اول : بقیع و جایگاه آن
۳۰	اشاره
۳۲	بقیع در بستر تاریخ
۳۲	درآمدی بر موضوع
۳۸	مفهوم شناسی بقیع
۳۹	گوناگونی بقیع ها
۴۱	رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر(صلی الله علیه و آله)
۴۱	جایگاه بقیع در اندیشه نبوی
۵۲	حرمت بقیع در سیره معصومین و امامان شیعه(علیهم السلام)
۵۲	اشاره
۵۳	جایگاه بقیع در سیره علوی
۵۵	نگاه به بقیع در سیره فاطمه زهرا(علیها السلام)
۵۸	بقیع در نگاه امام حسن مجتبی(علیه السلام)
۶۰	بقیع در سیره سید الشهدا(علیه السلام)
۶۱	جایگاه بقیع در سیره امام سجاد(علیه السلام)
۶۲	جایگاه بقیع در سیره امام باقر(علیه السلام)
۶۲	بقیع از منظر امام صادق(علیه السلام)

۶۲	جایگاه والای بقیع در اندیشهٔ موسی بن جعفر (علیهما السلام)
۶۳	حضور علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در بقیع
۶۵	جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان
۶۵	اشاره
۶۵	دیدگاه ها در عظمت بقیع
۶۵	اشاره
۶۶	دیدگاه اهل سنت
۶۶	دیدگاه خلفا
۶۹	دیدگاه عالمان اهل سنت
۷۸	فصل دوم : صحابه راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۷۸	اشاره
۸۰	مقدمه
۸۲	طبقات و گروه های خفته در بقیع
۸۲	خفتگان در خاک مطهر بقیع، به چند طبقه و گروه تقسیم می شوند:
۸۲	قبور صحابه مطهر و یاران صادق
۸۲	اشاره
۸۲	۱. عثمان بن مظعون
۸۸	۲. اسعد بن زراره انصاری خزرجی
۹۲	۳. ابوسعید خدری
۹۳	۴. اسید بن حضیر بن سماک اشهلی
۹۵	۵. خنیس بن حذافه
۹۵	۶. سعد بن معاذ
۹۷	۷. مقداد بن اسود
۱۰۱	۸. عبدالله بن مسعود
۱۰۵	۹. اسامه بن زید
۱۰۸	۱۰. ارقم بن ابی ارقم

- ١١٠ ١١. ابوسفیان بن حارث
- ١١١ ١٢. کلثوم بن هدم
- ١١٢ ١٣. جابر بن عبدالله انصاری
- ١٢١ ١٤. صهیب بن سنان
- ١٢٣ ١٥. شماس بن عثمان
- ١٢٤ ١٦. ابوقتاده انصاری
- ١٢٧ ١٧. قیس بن سعد بن عباده
- ١٢٨ ١٨. ابورافع
- ١٣٠ ١٩. جبله بن عمرو انصاری (ساعدی)
- ١٣٢ ٢٠. حاطب بن ابی بلتعنه
- ١٣٨ ٢١. حکیم بن حزام
- ١٤١ ٢٢. قتاده بن نعمان
- ١٤٢ ٢٣. مالک بن قیس (ابوخیثمه)
- ١٤٥ ٢٤. ابی بن کعب، سید القراء
- ١٥١ ٢٥. ابوالهیثم بن التیهان الاشہلی
- ١٥٤ ٢٦. نوفل بن حارث
- ١٥٤ ٢٧. براء بن مغزور
- ١٦٠ ٢٨. بشر بن براء بن معرور
- ١٦٤ ٢٩. عبدالله بن سلام
- ١٧٠ ٣٠. کعب بن عمرو
- ١٧١ ٣١. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس
- ١٧٩ ٣٢. جبیر بن مطعم
- ١٨٢ ٣٣. نوفل بن حارث
- ١٨٣ ٣٤. ابو عبس، عبدالرحمان
- ١٨٧ ٣٥. عبدالله بن امّ مکتوم
- ١٩٤ ٣٦. قیس بن عاصم منقری

۲۰۰ ۳۷. عبدالله بن عتيق
۲۰۴ ۳۸. حكيم بن جزام
۲۱۰ فصل سوم : ديگر صحابه پيامبر(صلى الله عليه و آله)
۲۱۰ اشاره
۲۱۲ مقدمه
۲۱۳ ۱. ابوهريره دوسى
۲۲۲ ۲. عبدالرحمان بن عوف
۲۲۸ ۳. مغيره بن شعبه
۲۳۲ ۴. سعد بن ابى وقاص
۲۳۸ ۵. سعيد بن زيد
۲۴۵ ۶. سلمه بن اكوع
۲۴۵ ۷. حكيم بن ابى العاص
۲۵۰ ۸. سمره بن جندب
۲۵۴ توضيحى اجمالى در باب عدالت صحابه
۲۵۴ اشاره
۲۵۵ مناقشات در حديث از ناحيه اهل سنت
۲۵۶ فصل چهارم : وابستگان و خويشاوندان پيامبر(صلى الله عليه و آله) و اهل بيت(عليهم السلام)
۲۵۶ اشاره
۲۵۸ ۱. ابراهيم، فرزند محبوب پيامبر(صلى الله عليه و آله)
۲۶۵ ۲. عباس، عموى پيامبر(صلى الله عليه و آله)
۲۷۸ ۳. عقيلى بن ابى طالب
۲۸۷ ۴. عبدالله بن جعفر بن ابى طالب(عليه السلام)
۳۰۳ ۵. محمد حنفيّه
۳۱۳ ۶. اسماعيل، فرزند امام جعفر صادق(عليه السلام)
۳۲۲ فصل پنجم : همسران پيامبر(صلى الله عليه و آله)
۳۲۲ اشاره

۱. ام سلمه ----- ۳۲۴
۲. عایشه، دختر ابوبکر بن ابی قحافه ----- ۳۳۶
۳. حفصه، دختر عمر بن خطاب ----- ۳۴۳
۴. زینب بنت جحش ----- ۳۴۹
۵. جویریة ----- ۳۵۴
۶. رمله (ام حبیبه) دختر ابوسفیان ----- ۳۵۸
۷. ماریته قبطیه ----- ۳۶۴
۸. زینب بنت خزیمه ----- ۳۷۰
۹. صفیه دختر حَیّ بن اخطب ----- ۳۷۲
۱۰. میمونہ، دختر حارث الہلالیہ ----- ۳۷۵
۱۱. سوده بنت زمعه بن قیس ----- ۳۷۹
- چگونگی رفتار و برخورد پیامبر(صلی الله علیه و آله) با همسران ----- ۳۸۱
- فلسفه تعدد همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله) ----- ۳۸۵
- نگاهی به فرهنگ حاکم بر جزیره العرب ----- ۳۸۵
- ازدواج های پیامبر(صلی الله علیه و آله)، تابعی از مصالح کلی ----- ۳۸۷
- اهداف ازدواج ها ----- ۳۹۴
- اشاره ----- ۳۹۴
۱. اهداف تبلیغی ----- ۳۹۴
۲. اهداف حمایتی از ضعفا و نو مسلمانان ----- ۳۹۵
۳. رهایی کنیزان ----- ۳۹۶
- کتابنامه ----- ۳۹۸
- درباره مرکز ----- ۴۲۱

سرشناسه: نوایی، علی اکبر، ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور: آرمیدگان در بقیع / تالیف علی اکبر نوایی؛ تدوین پژوهشکده حج و زیارت.

مشخصات نشر: تهران - مشعر، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۴۰۷ ص.

شابک: ۱۶۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۶۲۵-۵

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۸۵] - ۴۰۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

موضوع: بقیع -- تاریخ

موضوع: صحابه -- سرگذشتنامه

موضوع: مدینه (عربستان سعودی) -- تاریخ

شناسه افزوده: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. پژوهشکده حج و زیارت

رده بندی کنگره: BP۲۶۲/۷/ن۴۲۹ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۶۳۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۵۸۵۹۶

ص: ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

آرمیدگان در بقیع

تالیف علی اکبر نوایی

تدوین پژوهشکده حج و زیارت

ص: ۳

دبیاچه ۱۱

مقدمه ۱۳

فصل اول: بقیع و جایگاه آن

بقیع در بستر تاریخ ۱۹

مفهوم شناسی بقیع ۲۵

گوناگونی بقیع ها ۲۶

رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۲۸

جایگاه بقیع در اندیشه نبوی ۲۸

حرمت بقیع در سیره معصومین و امامان شیعه (علیهم السلام) ۳۹

جایگاه بقیع در سیره علوی ۴۰

نگاه به بقیع در سیره فاطمه زهرا (علیها السلام) ۴۲

بقیع در نگاه امام حسن مجتبی (علیه السلام) ۴۵

بقیع در سیره سید الشهداء (علیه السلام) ۴۷

جایگاه بقیع در سیره امام سجاد (علیه السلام) ۴۸

جایگاه بقیع در سیره امام باقر (علیه السلام) ۴۹

بقیع از منظر امام صادق (علیه السلام) ۴۹

جایگاه والای بقیع در اندیشه موسی بن جعفر (علیهما السلام) ۴۹

حضور علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در بقیع ۵۰

جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان ۵۲

دیدگاه ها در عظمت بقیع ۵۲

دیدگاه اهل سنت ۵۳

دیدگاه خلفا ۵۳

دیدگاه عالمان اهل سنت ۵۶

فصل دوم: صحابه راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله)

مقدمه ۶۷

طبقات و گروه های خفته در بقیع ۶۹

قبور صحابه مطهر و یاران صادق ۶۹

۱. عثمان بن مظعون ۶۹

۲. اسعد بن زراره انصاری خزرجی ۷۵

۳. ابوسعید خدری ۷۹

۴. اسید بن حضیر بن سماک اشهلی ۸۰

۵. خنیس بن حذافه ۸۲

۶. سعد بن معاذ ۸۲

۷. مقداد بن اسود ۸۴

۸. عبدالله بن مسعود ۸۸

٩. اسامه بن زید ٩٢

١٠. ارقم بن ابی ارقم ٩٥

١١. ابوسفیان بن حارث ٩٧

ص:٦

۱۲. کلثوم بن هدم ۹۸
۱۳. جابر بن عبدالله انصاری ۹۹
۱۴. صهیب بن سنان ۱۰۸
۱۵. شماس بن عثمان ۱۱۰
۱۶. ابوقتاده انصاری ۱۱۱
۱۷. قیس بن سعد بن عباده ۱۱۴
۱۸. ابورافع ۱۱۵
۱۹. جبله بن عمرو انصاری (ساعدی) ۱۱۷
۲۰. حاطب بن ابی بلتعنه ۱۱۹
۲۱. حکیم بن حزام ۱۲۵
۲۲. قتاده بن نعمان ۱۲۸
۲۳. مالک بن قیس (ابوخشمه) ۱۲۹
۲۴. ابی بن کعب، سید القراء ۱۳۲
۲۵. ابوالهیشم بن التیهان الاشہلی ۱۳۸
۲۶. نوفل بن حارث ۱۴۱
۲۷. براء بن معرور ۱۴۱
۲۸. بشر بن براء بن معرور ۱۴۷
۲۹. عبدالله بن سلام ۱۵۱
۳۰. کعب بن عمرو ۱۵۷
۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس ۱۵۸

٣٢. جبير بن مطعم ١٦٦

٣٣. نوفل بن حارث ١٦٩

٣٤. ابو عبيس، عبدالرحمان ١٧٠

٣٥. عبدالله بن ام مكتوم ١٧٤

٣٦. قيس بن عاصم منقري ١٨١

ص: ٧

۳۷. عبدالله بن عتيك ۱۸۷

۳۸. حكيم بن حزام ۱۹۱

فصل سوم: ديگر صحابه پيامبر (صلى الله عليه و آله)

مقدمه ۱۹۹

۱. ابوهريره دوسى ۲۰۰

۲. عبدالرحمان بن عوف ۲۰۹

۳. مغيره بن شعبه ۲۱۵

۴. سعد بن ابى وقاص ۲۱۹

۵. سعيد بن زيد ۲۲۵

۶. سلمه بن اكوع ۲۳۲

۷. حكيم بن ابى العاص ۲۳۲

۸. سمره بن جندب ۲۳۷

توضیحی اجمالی در باب عدالت صحابه ۲۴۱

مناقشات در حدیث از ناحیه اهل سنت ۲۴۲

فصل چهارم: وابستگان و خویشاوندان پيامبر (صلى الله عليه و آله) و اهل بيت (عليهم السلام)

۱. ابراهيم، فرزند محبوب پيامبر (صلى الله عليه و آله) ۲۴۵

۲. عباس، عموى پيامبر (صلى الله عليه و آله) ۲۵۲

۳. عقیل بن ابى طالب ۲۶۵

۴. عبدالله بن جعفر بن ابى طالب (عليه السلام) ۲۷۴

۵. محمد حنفيه ۲۹۰

٦. اسماعيل، فرزند امام جعفر صادق (عليه السلام) ٣٠٠

ص: ٨

فصل پنجم: همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱. امّ سلمه ۳۱۱

۲. عایشه، دختر ابوبکر بن ابی قحافه ۳۲۳

۳. حفصه، دختر عمر بن خطاب ۳۳۰

۴. زینب بنت جحش ۳۳۶

۵. جویریّه ۳۴۱

۶. رمله (ام حبیبه) دختر ابوسفیان ۳۴۵

۷. ماریّه قبطیه ۳۵۱

۸. زینب بنت خزیمه ۳۵۷

۹. صفیه دختر حُیی بن اخطب ۳۵۹

۱۰. میمونّه، دختر حارث الهلالیه ۳۶۲

۱۱. سوده بنت زمعه بن قیس ۳۶۶

چگونگی رفتار و برخورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همسران ۳۶۸

فلسفه تعدّد همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۳۷۲

نگاهی به فرهنگ حاکم بر جزیره العرب ۳۷۲

ازدواج های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تابعی از مصالح کلی ۳۷۴

اهداف ازدواج ها ۳۸۱

۱. اهداف تبلیغی ۳۸۱

۲. اهداف حمایتی از ضعفا و نو مسلمانان ۳۸۲

۳. رهایی کنیزان ۳۸۳

کتابنامه ۳۸۵

ص: ۹

مجله میقات حج از اولین تلاش‌ها در حوزه حج و حرمین در جامعه اسلامی ما است که توانسته در طول سال‌های متمادی جایگاه یگانه خود را در این بخش حفظ کند و به بالندگی و رشد برسد. یکی از دستاوردهای این مجله علمی، اندوخته شدن ذخائری ارزشمند در موضوع‌های مختلفی است که طی سال‌ها در مجله نشر یافته ولی با گذر زمان، هنوز تشنگی جامعه به آن کاهش نیافته است و می‌طلبد تا با گردآوری مجموعه‌های موضوعی متناسب و عرضه آن به جامعه علمی، به این نیاز پاسخ داده شود.

مظلومیت قبرستان بقیع و مدفونان آن که هنوز در زیر آوار تخریب بقیع و تلاش وهابیت برای گمنام نگهداشتن آن هستند، نیاز به آثاری را که به شناخت بیشتر بقیع و دفن شدگان آن می‌پردازد، دو چندان می‌کند. کتاب حاضر به نام آرمیدگان در قبرستان بقیع تلاشی در برابر کوشش وهابیان برای محو آثار بقیع است. این اثر حاصل ۱۸ مقاله به خامه پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر نوایی است که پیش از این در مجله میقات حج سلسله وار نشر یافته که اکنون در قالب و ساختار کتاب عرضه می‌شود.

گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت ضمن تشکر و تقدیر از نویسنده ارجمند و همچنین جناب آقای رضا باذلی و حجت الاسلام و المسلمین محمدمهدی فقیه بحرالعلوم که کار تهیه و تنظیم این اثر را بر عهده داشتند، امیدوار است انتشار این اثر خدمتی در راه آشنایی با حرمین شریفین و گلزار مظلوم بقیع باشد و از خوانندگان و صاحب نظران محترم تمنا دارد تا با ارائه پیشنهادها و انتقادهای سازنده خود به پر بارتر شدن این مجموعه بیافزایند.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه تاریخ و سیره

ص: ۱۲

بقیع، نام مشهورترین و قدیمی ترین قبرستان در تاریخ اسلام و از زمان حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه تا عصر حاضر است که در انتهای جنوب شرقی شهر مدینه، به فاصله اندکی از مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) و بقعه نورانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار دارد و محصور در دیواری مشبک، در وسط شهر مدینه است.

بقیع، در گذشته دور و قبل از هجرت، درختان بسیار داشته که شهرت یافتنش به «بقیع الغرقد»، بدان سبب بوده و در زمان و عصر ما، کلمه «غرقد» از آن حذف گردیده و به «بقیع» شهرت یافته است.

از نقل های تاریخی بر می آید، نخستین کسی که به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بقیع مدفون شد؛ صحابی وارسته، اسعد بن زراره بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برایش مقامی والا و ارجمند قائل بود و پس از وی، عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شخص سوم، ابراهیم، فرزند محبوب و دلبنده آن حضرت بوده است و پس از آن بود که به عنوان مقبره مسلمانان مشهور گردید.

بیشتر مدفونین در بقیع، از شخصیت های ممتازی هستند که در اندیشه نبوی و اهل بیت (علیهم السلام)، از جایگاهی والا و بلند برخوردار بوده اند، تا آنجا که پیوسته در بقیع حضور می یافتند و برای آرمیدگان آن دیار استغفار می کردند. این سنت بزرگ و الهی در میان

مسلمانان معمول و رایج شد. عظمت بقیع با ساخت قبه ها و سنگ نوشته های هنری و بناهای فخیم و ضریح های ثمین نمود یافت و والیان مدینه همچنان بر این امر اهتمام داشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مدفونین در بقیع عظمت فراوانی قائل بود؛ تا جایی که فرمودند:

يُحْشَرُ مِنْ هَذِهِ الْمَقْبَرَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، وَكَأَنَّ وَجْهَهُمُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. (۱)

از این قبرستان هفتاد هزار تن محشور می گردند درحالی که بدون حساب وارد بهشت می شوند. گویا صورت هایشان، ماه شب چهارده است!

نورالدین علی بن احمد سمهودی در کتاب وفاء الوفاء، در عظمت جایگاه و اهمیت مدفونان بقیع، می نویسد:

قال المطري: إن أكثر الصحابة رضي الله تعالى عنهم ممن توفي في حياه النبي و بعد وفاته مدفونون بالبقيع. وكذلك سادات أهل بيت النبي و سادات التابعين. وفي مدارك عياض عن مالك: أن هناك بالمدينه من الصحابه نحو عشرة آلاف.

وقال المجد: لاشك أن مقبره البقيع محشوه بالجماء الغفير من سادات الامه. (۲)

مطری گوید: بیشتر صحابه - رضی الله عنهم -؛ از کسانی که در دوره حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پس از ایشان از دنیا رفته اند، در بقیع مدفون شده اند و همچنین بزرگانی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سادات تابعین در این دیار آرمیده اند. در مدارک عیاض نیز از مالک نقل شده که گفت: مقبره ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون اند. و مجدی گوید: شک نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع کثیری از بزرگان امت اسلامی است.

مدفونان در بقیع در چند طبقه قرار گرفته اند:

- صحابه راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچون عثمان بن مظعون، اسعد بن زراره، ابی سعید

ص: ۱۴

۱- (۱). وفاء الوفاء، [۱] سمهودی، نور الدین علی بن احمد، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م، ص ۸۸۶.

۲- (۲). تاریخ المدینه المنور، ج ۱، ص ۷۱.

خدری، اسید بن حنیر، جابر بن عبدالله انصاری و... .

- برخی از صحابه که بعد از نبی گرامی (صلی الله علیه و آله) مسیری غیر از آرمان های اولیه پیمودند.

- چهار امام معصوم شیعه (علیهم السلام).

- همسران و دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، منسوبین آن حضرت، شهیدان میدان های جهاد و شهادت و تابعین.

طبقات یاد شده، در این رویکرد پژوهشی به بررسی نهاده شده اند.

گفتنی است، دو عامل، نگارنده را به این سیر مطالعاتی و پژوهش واداشت:

نخست، دغدغه ای که در این مقوله داشتم و به آن می اندیشیدم و همپای اندیشه ام بارقه عنایت الهی را به وضوح، در مدینه منوره در کنار مضجع نورانی خاتم رسولان در جریان حج (۱۳۸۵ ه. ش) مشاهده نمودم.

و سپس، دستور نماینده فرهیخته و اندیشمند مقام معظم رهبری حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای قاضی عسکر (دام عزه و توفیقاته) که در آن زمان (سال ۱۳۸۵ ه. ش) حضرتشان، معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری را برعهده داشتند و در ادامه کار، عنایت و فیض و لطف الهی همواره در کنارم بود، که عصاره آن تحقیقات نسبتاً سخت و دشوار، ابتدا در قالب مقالاتی در مجله وزین «میقات حج» به چاپ رسیده که از آن مجموعه، ۱۸ مقاله به محضرتان تقدیم می گردد.

این رویکرد، به حول و قوه و فیض الهی، تا رسیدن به نتیجه نهایی و اتمام کار ادامه می یابد که در شماره های بعد فصلنامه میقات حج منتشر و سرانجام به صورت مجلد دوم و شاید سوم ارائه خواهد شد.

اکنون از روحانیون فرهیخته و ارجمند و اساتید بزرگوار استمداد می طلبم که این حقیر را از ارائه نظرات، انتقادات و پیشنهادهای سازنده و راهگشا محروم نفرمایند و لطفشان را دریغ ندارند.

علی اکبر نوایی

ص: ۱۵

فصل اول : بقیع و جایگاه آن

اشاره

ص: ۱۷

بقیع، قطعه زمینی رها شده و مقبره ای همچون مقابر عمومی نیست، گنج تاریخ و مخزن اسراری جاودانه است. تاریخی مملو از حادثه و دنیایی از همه عظمت ها، اخلاص ها، رشادت ها، کرامت ها، معناها، جانفشانی ها، ایثارها، مظلومیت ها، حماسه ها و فریادهاست؛ فریادهایی در سکوت، گریه هایی در تنهایی.

ناله هایی در ظلمت، یادواره ای است از جهادها و پیکارها و از خود گذشتن ها، نمادی است از عظمت یک تاریخ بلند و گسترده، واگویه کتاب های سترگ است که باید به استنطاق درآید و به مرحله کتابت نهاده شود تا نهفته های حیات بخش و شور آفرین و الهام بخش خود را باز نماید و اسراری را که در خود نهفته، برملا سازد تا درس های خود را بی دریغ، فراروی تشنگان حقیقت و معرفت و انسانیت بازگو نماید و عبرت های خود را به صاحبان بصیرت ارزانی دارد.

بقیع، مجمع اسرار، رازها و رمزهای سر به مهر است که دست تطاول و ستم، نگذارده لب بگشاید و رازها و رموز و اسرار معرفت بخش خود را فراروی انسان های سرگشته معاصر، نجوی کند.

بقیع، سینه سینا است، که اکنون ساکت و خاموش، منتظر سؤال های ذهن های کاوشگر و

معنا طلب است. بقیع داستان صدها صحابی مخلص و وفادار است که هرگز سهمی دنیوی از ایثار و اخلاص ها و همگامی های خود با نبی رحمت در دنیای ماده، طلب نکرده اند.

داستان امامت شیعی و راستین اسلامی است که در چهره سبط اکبر نبی رحمت، حسن مجتبی (علیه السلام) و باقی مانده حادثه طف، سجاد امامت (علیه السلام) و باقر علوم و صادق آل البیت (علیهم السلام) تجلی یافته است.

داستان و غمنامه خلیفه بلافضل پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) و دخت مظلومه او، سیده زنان عالم است. غمنامه غربت، انقطاع وحی و سیلی خوردن های دردانه هستی و گریه های ممتد از رجعت امت، پس از پدر خویش و نگین رسالت و نبوت است. معنای آیه تطهیر و طنین صدای مظلومانه کوثر است و فریاد بیت الأخران فاطمه (علیها السلام)، نگین هستی است. واگویه دخترکانی از تتمه نبوت است که با غم های سترگ خود، در سینه آن غنودند؛ همچون رقیه و زینب و ام کلثوم، بازتابی از کرامت زنان و مادرانی بزرگ است که با دستان خود انسان هایی بزرگ را به تاریخ انسانیت عرضه داشتند و با کعبه نجوی کردند و طفل مام هستی را، که جان جهان است، بر دستان کرامت خویش گذاردند. داستان بانویی است که کفالت خاتمه رسالت و عقل کل هستی را مفتخر شده است.

بانویی بزرگ، فاطمه بنت اسد، که هم مام امیر ولایت و عدالت است و هم کفالت گر انسان کامل تاریخ بشریت، ستوده خدا، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله).

بقیع، یادمان سعدیه ای است که با شیر پستان خویش، کاری همچون فاطمه بنت اسد را تداعی کرده است.

بقیع، جایگاه مادران امت، زنانی کرامت پیشه؛ همچون جویریّه، ام حبیبه، ام سلمه، ماریه و... که همواره، همچون ام سلمه و ام حبیبه، غم های زنانه را از چهره تابناک پیامبر (صلی الله علیه و آله) ستردند.

غمنامه صفیه و عاتکه؛ دو بانوی با شهامت و عمه های یتیم عبدالله، پیام آور حقیقت است؛ آنان که پشتوانه ای برای یادگار رسالت بودند. واگویه ای از گریه های خواهری

است که سیل اشکش او را تا احد فراخوانده و در غم عمّ پیامبر (صلی الله علیه و آله)، سید شهیدان احد، مویه کرده و خونابه دل خویش را در رگ های تاریخ جاری کرده است.

بقیع، داستان فراوان گفته شده عدالت علی (علیه السلام) است، که عقیل برادر را هم از بخششی اضافه دریغ داشته تا عدالت، قربانی خویشاوندی و تبارگرایی نگردد و داستان حدیده محماتش عالمی را در فراگیری درس عدالت، کفایت کند.

بقیع، داستان مکرر غم رسول خاتم در فراق از دست دادن جگر گوشه ای است که امید نبی رحمت بود؛ ابراهیم، ابن رسول خاتم؛ او که ولادتش موجی از شادی را در مدینه الرسول و مرگش، سایه ای از غم را بر شهر وحی و شهر محبوب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) افکند.

بقیع، غم مادری است که اشکش را از مدینه تا کربلا روانه کرده و پسران قهرمان و قهرمان قهرمانان حادثه طف را نثار آرمان های رسالت کرده، تا فریاد رهایی بخش محمد (صلی الله علیه و آله) در سینه تاریخ بماند و دُر دانه و جگر گوشه اش، سید شهیدان طف، تنها نماند. او که ابوالفضل رشیدش و عون و عبدالله و جعفرش را برای هم کابی با جگر گوشه فاطمه (علیها السلام) و علی (علیه السلام)، همراه او نمود تا در رکابش بسان دسته های گل پرپر شوند و به کام مرگی با عزت و کرامت در افتند.

باز هم بنگارم که بقیع، یادواره تشت سرخ خون و یادواره تیرهای نشسته بر پیکری مظلوم است.

فریاد باقی مانده حادثه طف و رییس بکاین است و صاحب دعاهاى پندآموز معرفت بخش.

بقیع، داستان منصور شیطان است که با نصرت های شیطان، جبل الهی را و رییس احیاگر تشیع را به خاک نشانند و علم و کرامت و فضیلتش را از تشنگان معرفت دریغ داشت.

بقیع، غمنامه مدینه مظلوم، در دوران تاراج گری است که یزیدش نامیدند تا حزه را بیافریند و بیالاید و انسان های والاتبارش را به دست دشنه مسرف بن عقبه بسپارد و به

تاراج گری اش فرمان دهد و اباحه این تطاول را اعلامش نماید تا که هر چه می تواند قساوت کند. ناپاکی نماید و هزاران تخم حرام را از تیره اموی تا امروز بر آن بیفزاید، مؤمنانش را کشته و حرام زادگانش را به دست تاریخ قساوت علم کند، تا که امروز هم دشنه به دست، آماده فشردن گلوهای عدالت طلب باشند. لهوفی در سینه سوزان است، سینه بی کینه شیعه. آری، بقیع داستان سرای واقعه ای است که حرّه اش نامیدند، نه حرّه شرقی یا غربی، که حرّه حرارت کینه و بغض فرزندان عاص، که پس از گذشت از سی تن، سرها را درو کردند و داستان شجره ملعونه را تفسیر نمودند.

بقیع، سوگنامه شهیدان با فضیلت و بی ادعای احد است که پس از سید شهیدان احد، به صورتی تدریجی از کثرت جراحت، بر خاک بقیع غنودند.

بقیع، نمادی از کینه ابوسفیان است؛ آنکه هرگز به خدا ایمان نیاورد «ما أسلم و لکن استسلم» او اسلام نیاورد و لکن تظاهر به آن نمود. او (ابوسفیان) ریشه درخت ملعونه در قرآن است که همواره از نسل و ذریه سفاکش چه خون ها که نریخته و چه سرها که بر نیزه نگردیده تا در سینه بقیع نهان گردند و بالأخره بقیع، مطلع غزل حجت آخرین است.

بقیع، فریادی رسا و بغضی در گلوی تاریخ است که باید با لبان و نوک قلم انسان های دارای نقش و رسالت فریاد شود و به دایره معرفت تبدیل شود و داستان صحابی و دیگر انسان های والاتبار و داستان امامت فخر آفرین شیعه و غم های نهفته در دوران او را به تفسیر و نمایش بایسته پردازد.

من بقیع را در چند مقبره رنگ و رو رفته و به غربت نشسته نمی دانم. او را فریادی مجسم و بغضی ترکیده از گلوی تاریخ می دانم.

بقیع هم اکنون در مجلس آل فلان گرفتار آمده، صهیونیسم را شادمان نموده و سازمان های جاسوسی عالم را؛ سازمان هایی که جاهلیت مدرن و پست مدرن را پاس می دارند، بدون زحمتی به اغراض شیطانی شان رسانده و همان ها و نفاثات فی العقد، چنان

در شیپورها دمیده اند و در گوش ها خوانده اند که بقیع، باید در مسیر فراموشی فرایندی را طی کند که ذکرش و یادش نماد شرک است و بدین روی، قبور امامان بقیع (علیهم السلام)، بیت الاحزان و قبه ابراهیم بن رسول خاتم و یادمان فاطمه بنت اسد و حلیمه سعديه و مادر چهار پسر از دست داده و... به دست تخریب سپرده شد و چیزی از آن مشهود نیست و هم اکنون دلقک هایی ساخته شده از شام و هرات و حلب و بخارا و سمرقند و مدینه و یمن و هر ناکجا آباد دیگر، گردشان آورده اند و با دلارها و ریال ها و تورهای کشنده نامرئی در محفظه ذهن شیطانی اش خوانده اند که دشداشه ای بر تن نما، عبایی بر دوش، تسبیحی بر دست، چفیه ای بر سر و رمانی بر فرق بند و داد سخن ده، که تو سل، شرک است، معرفی غنودگان در بقیع، کفر است و... .

آری دیروز بقیع، و داستان تاریخ میانه و تاریخ امروزینش، همه برگ های عبرت می باشند و قابل تذکار و بسط و شرح و تفصیل و پژوهش و تحقیق.

بقیع، غم همیشه شیعه

بقیع، در مدینه است. در مکه که هستی، فقط می بینی صف های نماز باید چنان مستقیم باشد که از خط اعتدال، یک میلی متر هم خارج نشود، مخالفت با شیعه، رنگ روشنی ندارد و ملایم تر می نماید.

اما همینکه پا به مدینه می گذاری و از سنگفرش های ساخته شده در ایتالیا و فرستاده شده از اروپای مدرن که می گذاری، پایت را به روی محله ای می نهی که محله بنی هاشمش می خوانیم، محله ای که دشمنان پر کینه بنی هاشم از حذفش شادمانه اند، از آنکه می گذاری و بر آن وقوفی مختصر و مکثی کوتاه را که می کنی یکباره می خواهی فریاد بکشی. آه، ای امامت مظلوم. آه، ای پیامبر رحمت، که سخنان قبل از دفت، همگی به فراموشی نهاده شدند، دست رحمت را دریغ مفرما و از تطاول پیشگان در محضر عدل ربوبی شکوه نما و دل بی کینه شیعه را از غم خلاصی بخش!

از چنین وضعیتی، اولاد یهودا رقص شادی می کنند! آری، به پشت دیوار بقیع که می رسی، همهٔ مظلومیت و غربت و تنهایی شیعه را می نگری، شیعه ای که مصب و مجرای ولایت است.

وضع کنونی بقیع، قطعاً، نتیجهٔ کینهٔ اولاد یهودا است. بقیع، بغض فرو خفتهٔ اصحاب شیطان است، که همچون اصحاب اُخدود، اخگر و آتشی علیه آن بر افروختند.

بقیع، کینهٔ مشرکان علیه موحدان است تا برای از چشم انداختنش او را به شرک در الوهیت متهم نمایند تا بتوانند شرکی همه جانبه را در ذهن به ظاهر مسلمانان جایگزین نمایند. آری، بقیع خاری در گلوی استعمار و خاشاکی در چشمان مادهٔ پرستش می باشد.

و صد البته که بسیار هم مایلند تا اصلاً نقشهٔ بقیع از دل مدینه حذف گردد و البته که در سینهٔ تنگ و پلید اولاد یهودا، این ایدهٔ شیطانی وجود دارد که داستان بقیع، همچون محلهٔ بنی هاشم، به سنگفرش های مدرن و بازاری مکاره تبدیل شود و کالاهای آمریکایی، چینی، اروپایی، ایتالیایی و فرانسوی به معرض فروش نهاده شود.

فریاد بقیع

گویا هم اکنون فریاد بقیع را می شنوم که می گوید: فضیلت را پاس دارید. عبرت ها را تعریف کنید. درس های بلندم را به گوش انسان ها برسانید. درس های نهفته در سینه ام را کشف نمایید. مرا بهتر بشناسید. تنها دیدار غربتم را نجوا نکنید. در من گنج معرفت بجوید. فریاد بقیع، فریاد معرفت حقیقت، فریاد اخلاص، فریاد کرامت و ایثار، فریاد شهادت، فریاد علیه ستمگران همیشه تاریخ است. هم اکنون دست بقیع گشوده است که بیاید دستم را بگیرد تا برخیزم و نسخه ای شفابخش را برایتان بنگارم.

بقیع، فریاد نبوت و ولایت و ایمان و عشق و جهاد و شهادت و ایثار و جانفشانی و عشق و مجموعهٔ راز است. فریاد آیهٔ تطهیر است و فریاد فضیلت خواهی است و به ما می گوید: بیاید در معرفتم بهتر بکوشید و تنها نجوای ظاهری را در عشق به من ملاک قرار دهید.

اکنون من در آغاز راهی ایستاده ام تا فریاد بقیع را به لطف و کرامت نبی رحمت و توجّه والای امامان غنوده در بقیع دریابم و با توکل بر خدای توفیق دهنده، پژوهش تفصیلی را درباره این مجموعه ذخایر و این گنج نهان معرفت آغاز کنم.

این پژوهش را با اشارت معاونت محترم آموزش و پژوهش، حضرت حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای قاضی عسکر* (۱) آغازیده ام و در آغاز راه از خدای منان توفیق را در لحظات پژوهش و کتابت طلب می نمایم.

هم اکنون در آغاز حرکت، در حدّ ورود به بحثی کلان و گسترده تاریخی، در حوزه های مختلف این پژوهش قرار دارم و توفیق را طلب می نمایم.

مفهوم شناسی بقیع

از واژه بقیع به گونه های ذیل، تعاریفی ارائه شده که در حدّ لزوم، به آنها اشاره می کنیم:

أصل البقیع فی اللغه (بفتح أوّله و کسر ثانیه)، الموضع الذی اروم الشجر من ضروب شتی.

اصل بقیع در لغت، (به فتح اول و کسر دوم)، جایگاهی است که در آن انواع درختان وجود دارد.

در تعریفی دیگر آمده است:

بقیع، زمینی وسیع را گویند که در آن درخت یا ریشه های درختانی باشد.

در تعریف سوم، چنین آمده است:

البقیع من الأرض، المكان المتسع، ولا یستوی بقیعاً إلاّ و فیه شجر.

بقیع از زمین، مکانی پهناور است، و بقیع نامیده نمی شود مگر که در آن درختی باشد.

ص: ۲۵

۱- (۱)*. ایشان از دی ماه سال ۱۳۸۸ سمت نمایندگی رهبر معظم انقلاب در سازمان حج و زیارت را برعهده دارند.

در تعدّد و گوناگونی بقیع، یا باغ هایی که در آنها درختانی بوده و درون بعضی از آن باغ ها مساکنی هم وجود داشته، شکی وجود ندارد؛ زیرا چنانکه در لغت شناسی ملاحظه کردیم، بقیع، اطلاق بر زمین وسیعی می گردد که در آن باغ و درخت وجود دارد. گزارش های تاریخی حکایت از آن دارد که در شهر مدینه، چندین بقیع وجود داشته است که اشاره به تعدّد آن ها، هم در متون تاریخی ضبط است و هم در متون روایی؛ که به عنوان نمونه می توان به این بقیع ها اشاره نمود:

بقيع الخنجه، بقيع الخيل، بقيع الزبير، بقيع المصلى، بقيع الغرقد.

به جهت این که در این بحث، منظور ما فقط بقیع الغرقد است، به مفهوم آن هم اشاره می کنیم:

بقيع غرقد، آن قبرستان مقدس را، بدین جهت به این نام خوانند که درخت غرقد، در آن فراوان بوده است. (۱)

در تعریفی دیگر از بقیع غرقد چنین می خوانیم:

وبقيع الغرقد، و الغرقد بفتح الغين المعجمه و القاف، بينهما راء ساكنه، كبار العوسج و هو مقبره أهل المدينة على سورها بجنب البستان. (۲)

بقيع غرقد، غرقد به فتح غين و قاف، که میانشان رای ساکنی وجود دارد، درختان بزرگ است و آن، مقبره اهل مدینه است که در داخل دیواری است، در بستانی.

وبقيع الغرقد، مقبره أهل المدينة... قال الأصمعي، قطعت غرقدات في هذا الموضع حين دفن فيه عثمان بن مظعون فسُمي بقیع الغرقد. (۳)

بقيع غرقد، مقبره اهل مدینه است. اصمعی گفته است، درختان این موضع قطع شد، هنگامی که عثمان بن مظعون در آن دفن شد، پس به بقیع الغرقد تغییر نام یافت.

ص: ۲۶

۱- (۱). معارف و معاریف، حسینی دشتی، سید مصطفی، ج ۳، مؤسسه فرهنگی آرا، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲.

۲- (۲). دائره المعارف الشيعيه، اعلمی حائری، شیخ محمد حسین، جزء ۶، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۳م. ص ۲۴۷.

۳- (۳). تاریخ المدینه المنوره، ابن شبه، ابوزید عمر، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸، ص ۸۶.

بقیع الغرقد، و هی مقبره بالمدينه، و الغرقد شجر شوک کان نبت هناك فذهب و بقى الاسم لازماً للموضع. (۱)

بقیع غرقد، مقبره ای است در مدينه، و غرقد درختی خاردار بوده که در آن می روییده. پس، از بین رفت ولی اسم آن در این مکان باقی ماند.

بقیع (بقیع غرقد - جنه البقیع)، نام مشهورترین و قدیمی ترین قبرستان اسلامی، از زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، تا عصر حاضر، واقع در انتهای جنوب شرقی مدينه، به فاصله کمی از مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) و بقعه مطهر حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، در خارج از دیوار قدیمی مدينه است، که امروزه در وسط شهر قرار دارد، لفظ «بقیع»، به معنای زمین وسیعی است که دارای انواع درختان باشد، لذا آن را جنه البقیع (باغستان بقیع) نیز می نامند؛ بقیع غرقد نامیدن آن، بدین سبب بوده که غرقد، نوعی خاربن است که پس از خرابی آن، در این مکان روییده و فراوان بوده است.» (۲)

از نتیجه نقل های متون و منابع تاریخی به دست می آید که بقیع الغرقد، که امروزه در شهر مدينه به نام بقیع مشهور است، مکانی بوده که در آن خارهایی می روییده و پس از آنکه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به مدينه هجرت کردند، پس از ساختن مسجد مشهور مدينه (مسجد النبی)، این باغ وقف مسلمانان گردید. پس از آنکه اسعد بن زراره انصاری، که از صحابی بزرگ پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) بود، او را در قبرستان مذکور دفن نمودند و او اولین صحابی مدفون در این قبرستان مقدس است.

«حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اسعد بن زراره را در بقیع به خاک سپرد.» (۳)

این باغ، هم اکنون به نام بقیع، محل آمد و شد مسلمانان و به خصوص شیعیان است که از هوا و فضای مقدس و مترنم به عطری روحانی از آن بهره می جویند.

ص: ۲۷

۱- (۱). لسان العرب، ابن منظور، ج ۸، [۱] بی تا، ص ۱۸.

۲- (۲). دائره المعارف تشیع، خرمشاهی، بهاءالدین و صدر حاج سید جوادی، احمد، ج ۳، نشر شهید سعید محبی، ص ۳۸۳.

۳- (۳). اسد الغابه، ج ۱، صص ۸۶ و ۸۷.

رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بقیع، نخستین مدفن و مزار است که به دستور و اقدام پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) شکل گرفت. این قبرستان در دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در خارج شهر مدینه و پس از دیوار شهر مدینه قرار داشته و در پشت خانه های مدینه به شمار می آمده، که هم اکنون با توسعه مدینه، در وسط شهر قرار گرفته است. نخستین اقدام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دفن اسعد بن زراره بود، که شخصی از مهاجرین بوده و فرد والا-مقامی در نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است. دومین شخص، عثمان بن مظعون مهاجر، برادر رضاعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و فرد بعدی ابراهیم، فرزند حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، که همه آنان به وسیله و امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این جنت و قبرستان دفن گردیدند.

بعد از آنکه شخصیت هایی مانند اسعد بن زراره، عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند گرامی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در این قبرستان دفن شدند، این کار رسمیت و شهرت یافت و مسلمانان به اقتدا و تأسی به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مردگان خویش را، که باز هم جزو صحابی آن رسول گرامی بودند، در این قبرستان مطهر، دفن نمودند.

«سپس پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) دستور دادند آنجا را از بوته های خار ستردند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شد.» (۱)

جایگاه بقیع در اندیشه نبوی

مدفونین در بقیع، بیشتر از شخصیت های ممتازی هستند که در اندیشه نبوی و سپس در تاریخ پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دارای حرمتی عظیم بوده اند؛ شخصیت هایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بارها عظمت های آنان را یاد کرده و در سیره معصومان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مورد توجه فراوان قرار داشته اند.

قال المطری: انّ أكثر الصحابه رضی الله تعالی عنهم ممّن توفّی فی حياه النبی و بعد وفاته مدفونون بالبقیع و كذلك سادات أهل بیت النبی و سادات التابعین و فی مدارک عیاض

ص: ۲۸

عن مالک: إنَّ هناك بالمدينة من الصَّحابة نحو عشرة آلاف و قال المجدی، لاشكَّ أنَّ مقبره البقیع محشوه با لجماء القفیر من سادات الأئمّه. (۱)

مطری گفته است که بیشتر صحابه - رضی الله عنهم - از کسانی هستند که در دوره حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده اند و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سادات تابعین هستند و در مدارک عیاض از مالک منقول است که مقبره ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگی از بزرگان امت اسلامی است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مدفونین در بقیع، عظمت فراوانی قائل بودند و آنان را شخصیت های بزرگی می دانستند، که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در دوران سختی و عسرت یاری نموده اند.

واقعی در مغازی نقل کرده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام دفن سعد بن معاذ در بقیع الغرقد تکبیر گفتند و همه مسلمانان و صحابه تکبیر گفتند. سپس سعد بن معاذ را وارد لحد نمودند و پس از آن هم تکبیر گفتند. از ایشان پرسیدند چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند: «رأیت الملائکه تحمله»؛ (۲) دیدم ملائکه را که جسد سعد را حمل می کردند.

در متون تاریخی، نسبت به بیانات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، راجع به اصحاب خودشان، نقل های فراوانی وجود دارد که آنها را در مواضع خودش در [مباحث] بعدی مورد اشاره قرار خواهیم داد.

این نقل ها، این نکته را نشان می دهد که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مدفونین در بقیع را محترم می شمردند و از همین رهگذر فراوان سفارش فرموده اند و این خاک مطهر را گرامی می داشته اند.

در خصوص این نکته، که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مدفونین در بقیع حرمت فراوانی قائل بوده اند، نمونه هایی را اشاره می کنیم:

ص: ۲۹

۱- (۱). وفاء الوفاء، سمهودی، نورالدین علی ابن احمد، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ص ۷۸.

۲- (۲). مغازی، محمد بن عمر بن واقد، ج ۱، نشر دانش اسلامی، رمضان ۱۴۰۵، ص ۵۲۸.

ابن شَبّه در تاریخ المدینه المنوره اش آورده است:

حدّثنا هوده بن خلیفه، قال: حدّثنا عوف، عن الحسن، إنّ النبی قام علی أهل البقیع، فقال: السّلام علیکم یا أهل القبور من المؤمنین و المسلمین، لو تعلمون ما نجاکم الله منه ممّا هو کائن بعدکم! ثمّ نظر إلى أصحابه، فقال: هؤلاء خیر منکم، قالوا: یا رسول الله ما يجعلهم الله خیراً منا؟

قد أسلمناکم أسلموا و هاجرناکما هاجروا، و أنفقناکما أنفقوا، فما يجعلهم الله خیراً منا؟ قال: إنّ هؤلاء مضوا لم یأکلوا من أجورهم شیئاً و شهدت علیهم و إنکم قد أکلتم من أجورکم بعدهم، و لا أدری کیف تفعلون بعدی. (۱)

هوده بن خلیفه برای ما نقل کرد که عوف از حسن نقل نموده که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)، که درود خدا بر او و آتش باد، به بقیع آمد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور! درود بر مؤمنان و مسلمانان شما، اگر بدانید که خداوند شما را از چه شروری نجات داده است! سپس نگاهی به اصحابشان نموده، فرمودند: آنها از شما بهترند. گفتند: ای پیامبر خدا، چه چیزی آنها را بهتر از ما قرار داده است؟ ما اسلام آوردیم، همانگونه که آنها اسلام آوردند و هجرت نمودیم، چنانکه هجرت نمودند، انفاق کردیم، چنانکه انفاق کردند. پس، چه چیزی آنها را بهتر از ما قرار داد؟ فرمود: آنها از دنیا رفتند در حالی که از نتیجه زحمات خود بهره ای نبردند و من شاهد اعمال آنان بودم و لکن شما نتیجه اعمالتان را دیده اید و از آن بهره می برید و من نمی دانم که شما بعد از من چه کار خواهید کرد.

همچنین سمهودی به نقل از طبرانی گوید که وی این حدیث را نقل کرده است:

روی الطبرانی فی الکبیر، محمد بن سنجر فی مسنده، و ابن شَبّه فی أخبار المدینه من طریق نافع مولی حمنه، عن امّ قیس بنت محصل، و هی أخت عکاشه إنّها خرجت مع النبی إلى

ص: ۳۰

۱- (۱). تاریخ المدینه المنوره، ابن شَبّه، ابوزید عمر، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۹۴.

البقيع، فقال: يحشر من هذه المقبره سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب و كان وجوههم القمر ليله القدر. (۱)

طبرانی در تاریخ کبیرش روایت نموده که محمد بن سنجر در مسندش آورده و ابن شَبّه در اخبار المدینه از طریق نافع، برده حمنه و از امّ قیس دختر محصل نقل نموده که امّ قیس با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به بقیع رفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: محشور می شوند از این مقبره، هفتاد هزار تن که بدون حساب وارد بهشت می شوند، گویا صورت هایشان همانند ماه شب چهارده است.

در مصادر شیعه نیز فراوان به مضمون خبر یاد شده، پرداخته شده که نمونه ای از آن را می آوریم:

عن صفوان الجمال قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) يخرج في ملاء من الناس من أصحابه كل عشية خميس إلى بقيع المدنين، فيقول: السّلام عليكم أهل الديار - ثلاثاً - رحمكم الله ثلاثاً - ثم يلتفت إلى أصحابه فيقول: هؤلاء خير منكم، فيقولون يا رسول الله و لم ؟ آمنوا و آمنّا و جاهدوا و جاهدنا؟ فيقول: إنّ هؤلاء آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم و مضوا على ذلك و أنا لهم على ذلك شهيد، و أنتم تبقون بعدى و لا أدري ما تحدثون بعدى. (۲)

صفوان جمال از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) غروب هر پنجشنبه با اصحاب خود به بقیع می رفتند و می فرمود: سلام بر شما اهل خانه های قبور (سه مرتبه)، و می فرمود: خدای رحمتان کند (سه مرتبه)، سپس به اصحاب خویش رو می کردند و می فرمودند: اینان از شما برترند. اصحاب می پرسیدند: چرا ای پیامبر خدا؟ آنها ایمان آوردند، ما هم ایمان آوردیم. جهاد کردند و جهاد کردیم. فرمود: اینان ایمان آوردند ولی ایمانشان را با ستم نیامیختند و بر همین روش

ص: ۳۱

۱- (۱). وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۸۸۶. [۱]

۲- (۲). بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۹۹، ص ۲۹۶. [۲]

طی مسیر کردند و من گواه بر آنان بودم، اما شما بعد از من باقی می مانید در حالی که من نمی دانم چه خواهید کرد.

اهتمام پیامبر(صلی الله علیه و آله) نسبت به حضور در بقیع

پیامبر(صلی الله علیه و آله)، تا زمانی که در قید حیات بودند و تا آخر عمر شریفشان، نسبت به حضور در بقیع، اهتمام فراوانی داشتند و فراوان در آنجا حاضر می شدند و بر اهل بقیع سلام می کردند و برای آن ها دعا و استغفار می نمودند.

فی کامل الزیارات، کان رسول الله(صلی الله علیه و آله)، یخرج فی ملاء من الناس من أصحابه کلّ عشیه خمیس إلی بقیع المدنیین، فیقول: السّلام علیکم أهل الدیار (ثلاثاً)، رحمکم الله. (۱)

در کامل الزیارات وارد شده است که پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله)، در میان جمعیتی از اصحاب خودشان غروب هر پنج شنبه به بقیع مدینه می رفتند و می فرمودند: سلام بر شما اهل خانه های قبور (سه مرتبه)، خداوند رحمتتان کند.

صاحب موسوعه الفقهیہ میسره، چنین آورده است:

وقد ورد فی صحیح مسلم عن عائشه: إنّها قالت: کان رسول الله، کَلِّمًا کان لیلتها من رسول الله، یخرج من آخر اللیل إلی البقیع فیقول: السّلام علیکم دار قوم مؤمنین، و آتاکم ما توعدون غداً مؤجّلون، و أنا إن شاء الله بکم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد. (۲)

در صحیح مسلم از قول عایشه وارد شده که گفته است: حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) شب هایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می رفتند و می فرمودند، سلام بر شما خانه قومی مؤمن، آمد شما را آنچه که خدا وعده تان داده بود و ما هم به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. خدایا اهل بقیع غرقد، (مردگان آن) را ببامرز.

ص: ۳۲

۱- (۱) . مستند الشیعه، محقق نراقی، ج ۲، [۱] بی نا، ۱۳۵۳ ه. ش، ص ۲۲.

۲- (۲) . موسوعه الفقهیہ المیسره، انصاری، شیخ محمد تقی، ج ۲، مرکز انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۱۷.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت به اصحابش حرمت فراوان قائل بودند و معنای این سخن آن است که طبق قاعده، خود را به حضور در بقیع موظف می دانستند. طبق نقل های مستند و موثق تاریخی، «در قبرستان بقیع بیش از ده هزار نفر از اصحاب، تابعین و بنی هاشم مدفون هستند.» (۱)

نقل ابن شَبّه را صاحب مرآه الحرمین هم تکرار کرده و همین گزارش را در کتاب خویش آورده است. نقل های تاریخی فراوان آورده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در هفته مکرّر به بقیع مدینه می رفتند و دست به دعا برمی داشتند و از خدا چنین می خواستند:

«اللّهم اغفر لاهل بقیع الغرقد.» (۲)

«خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش.»

«و کان: یخرج إلى البقیع فیقول: السّلام علیکم دار قوم مؤمنین و أنا بکم إن شاء الله لاحقون، اللّهم اغفر لاهل بقیع الغرقد.» (۳)

«پیامبر خدا - که درود خدا بر او و آتش باد! - ، به هدف بقیع، از خانه خارج می شد و می فرمود: سلام بر شما خانه های قومی مؤمن، ما هم به خواست خدا به شما ملحق می شویم، خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش!»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود را مأمور می دانستند که برای اهل بقیع دعا و استغفار کنند.

«عن أبی مویهبه، مولی رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: أهبنی رسول الله (صلی الله علیه و آله) من جوف اللیل فقال:

إنّی أمرت أن أستغفر لاهل البقیع، فانطلق معی، فانطلقت معه، فلما وقف بین أظهرهم، قال: السّلام علیکم یا أهل المقابر لیهنّکم ما أصبحتم فیهِ ممّا أصبح الناس فیهِ، أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم، یتبع آخرها أولها، الآخره شرّ من الاولى، ثمّ استغفر لهم طویلاً.» (۴)

ص: ۳۳

۱- (۱). تاریخ المدینه المنوره، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲- (۲). المجموع، نووی، یحیی الدین، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۹م، ج ۱۵، ص ۵۲۱.

۳- (۳). حواشی الشروانی، الشروانی، ج ۲، ص ۱۹۹.

۴- (۴). تاریخ المدینه المنوره، ج ۲، ص ۵۷.

«از ابو مویهبه، غلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا فرمان داد که با ایشان باشم، و آن در دل شب بود. پس فرمود: من مأمور شده ام که برای اهل بقیع، طلب مغفرت کنم.

پس با من باش. من با ایشان شدم و رفتم؛ چون در مقابل آنها ایستاد، فرمود: درود بر شما ای اهل قبرها، آسان صبح کردید، به خاطر آنچه که مردم، الآن در آن گرفتارند، فتنه ها همچون پاره های شب تار بر آنها هجوم برده، سرای آخرت برای آنها بدتر از امروزشان است. سپس برای اهل بقیع به صورتی طولانی استغفار کردند».

در منابع تاریخی شیعه آمده است: پس از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخر عمر شریفشان، سپاه اسامه را تجهیز نمودند و به آنها فرمان دادند که از مدینه خارج شده، به مرز روم بروند، احساس مریضی سختی نمودند و به همراه علی (علیه السلام) و عده ای از اصحاب باقیمانده در مدینه، به قبرستان بقیع رفتند.

«فلما أحس بالمرض الذى عداه أخذ بيد علي بن أبي طالب و اتبعه جماعه من الناس، توجه إلى البقيع، فقال الذى أتبعه، إننى قد أمرت بالاستغفار لأهل البقيع، فانطلقوا معه، حتى وقف بين أظهرهم، قال: السلام عليكم أهل القبور، ليهنئكم ما أصبحتم فيه مما فيه الناس، أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، ثم استغفر لأهل البقيع طويلاً». (1)

چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) احساس مریضی کردند و با آن مریضی از دنیا رفتند، دست علی (علیه السلام) را گرفتند و جماعتی از مردم هم با ایشان همراه بودند، به بقیع رفتند. به همراهان فرمودند: من مأمور شده ام برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم. حضرت مقابل اهل قبور ایستاده، فرمودند: سلام بر شما اهل قبور، تهنیت می گویم بر شما از آنچه که شما صبح نموده و در وضع مردم قرار ندارید، فتنه هایی همچون پاره های شب تار بر مردم هجوم آورده اند... سپس به صورت طولانی برای اهل بقیع طلب مغفرت کردند.

ص: ۳۴

در روایات متواتر، (۱) در منابع شیعه و سنی آمده است: پس از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق وحی دریافت نجاشی، پادشاه حبشه از دنیا رفته، به دلیل خدمتی بزرگ که به مهاجرین نخستین کرده بود، آن حضرت مردم مدینه را در بقیع گرد آوردند و بر نجاشی، که در روم بود، از قبرستان بقیع نماز خواندند.

«قَتَادَةُ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ (وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ) نَزَلَتْ فِي النَّجَاشِيِّ لَمَّا مَاتَ نَعِيَاهُ جَبْرِئِيلُ إِلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) فَجَمَعَ النَّاسَ فِي الْبُقْعِ وَ كَشَفَ لَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَأُبْصِرَ سِرِيرَ النَّجَاشِيِّ وَ صَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَتِ الْمُنَافِقُونَ فِي ذَلِكَ فَجَاءَتِ الْأَخْبَارُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ أَنَّهُ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ وَ مَا عَلِمَ هِرْقُلُ بِمَوْتِهِ إِلَّا مِنْ تُجَّارٍ رَأَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ». (۲)

«قتاده و جابر بن عبدالله انصاری، درباره قول خدای متعال نقل نمودند که فرمودند که: همانا، از اهل کتاب است کسی که به خدا ایمان دارد. این آیه درباره نجاشی نازل شده است؛ آنگاه که نجاشی از دنیا رفت، جبرئیل مرگ وی را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ کرد. و آن حضرت، مردم را در بقیع گرد آورد. تخت و تابوت نجاشی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظاهر شد و تخت او را در حبشه می دید و بر جنازه نجاشی نماز خواند، منافقین سخن ها گفتند. پس خبرها از هر ناحیه ای می آمد که نجاشی مرده است، و هرقل هم از طریق اخباری که از مدینه شنیده بود، از مرگ نجاشی آگاه شد.»

نماز خواندن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بقیع

از روایات فراوانی دریافت می گردد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بقیع حاضر می شدند و برای جمعیتی از صحابه نماز می خواندند.

ص: ۳۵

۱- (۱). اگر حدیثی را افراد مختلف از معصوم روایت کرده باشند و احتمال تبانی و دروغ سازی در میان نباشد و خلاصه برای انسان یقین آور باشد، آن را متواتر می نامند.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۳۰. [۱]

«عن معاوية عن أبي عبد الله (عليه السلام) في حديث و قد كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) يخرج إلى البقيع فيصلّي بالناس».

(۱)

«معاوية بن عمار در حدیثی آورده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به بقیع می رفتند و برای مردم نماز می گزاردند.»

از این نمونه روایت فراوان است که دلالت دارند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در بقیع، هم نماز بر جنازه خوانده و هم نماز عید گزارده اند و برخی اوقات هم نمازی جهت درخواست مغفرت برای مدفونین در بقیع می خوانده اند.

امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به حضور در بقیع

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سفارش های فراوانی کرده اند که صحابه به بقیع رفته، برای اهل بقیع استغفار نمایند. در این خصوص، مواردی را شاهدیم:

۱. امر به اصحاب به این که همراه ایشان در بقیع حاضر شوند.

۲. امر به اصحاب که برای خواندن نماز میت، در بقیع حضور یابند.

۳. امر به اصحاب که در بقیع حاضر شده، نسبت به مدفونین آن دعا نمایند و طلب استغفار کنند.

۴. امر به علی (علیه السلام) که همراه ایشان باشد و در بقیع به دعا پردازد.

۵. امر به علی (علیه السلام) که به تنهایی، در هر زمانی که ممکن است و در آخر شب، به بقیع رفته، برای اهل بقیع دعا و استغفار نماید.

مضمون روایات گذشته، موارد پیش نوشته را تأیید می کند که در این خصوص به چند نمونه هم اشاره می کنیم:

عَنْ سَيْلِمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ جُنْدَبَ بْنَ جُنَادَةَ الْغِفَارِيَّ قَالَ رَأَيْتُ السَّيِّدَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله) وَقَدْ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) ذَاتَ لَيْلَةٍ إِذَا كَانَ غَدًا أَقْصِدْ إِلَى جِبَالِ الْبَقِيعِ وَقِفْ عَلَى نَشْرٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا بَرَّغَتِ الشَّمْسُ فَسَلِّمْ عَلَيْهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَمَرَهَا أَنْ تُجِيبَكَ

ص: ۳۶

بِمَا فِيكَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ حَتَّى وَافَى الْبُقَيْعَ وَوَقَفَ عَلَى نَشْرٍ مِنَ الْأَرْضِ فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَالَ (عليه السلام) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْقَ اللَّهِ الْجَدِيدَ الْمُطِيعَ لَهُ فَسَمِعُوا دَوِيًّا مِنَ السَّمَاءِ وَجَوَابَ قَائِلٍ يَقُولُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ. (۱)

از سلیم بن قیس هلالی است که گفت: از ابوذر جندب بن جناده غفاری شنیدم که گفت: دیدم سید را (محمد مصطفی را) که درود خدا بر او و آتش باد! به امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) فرمود: در شبی که صبح که شد، به بقیع برو و بر قطعه ای از زمین آن بایست، وقتی که خورشید طلوع کرد، به آن سلام کن، که خداوند به آن امر کرده هر چه بگویی به تو جواب دهد. چون صبح شد، امیر مؤمنان (علیه السلام) بیرون شد و ابوبکر و عمر و جماعتی از مهاجر و انصار هم با او بودند. وقتی که به بقیع رسید، بر قطعه ای از زمینش مکث نمود و چون که خورشید طلوع کرد علی (علیه السلام) به خورشید سلام داد و فرمود: سلام بر تو ای خلق جدید خدا که خدا را اطاعت خالصانه می کنی. پس همراهان ناله ای شنیدند و جواب گوینده ای را که می گفت: درود بر تو ای علی...».

در روایات فراوان آمده است که در ماجرای بازگشت جعفر بن ابی طالب از حبشه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) امر کرد: پارچه ای را که جعفر آورده، بردارد و به بقیع ببرد و دعا کند و سپس آن را تقسیم نماید. (۲)

در روایت دیگری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواست وصایای رازگونه ای را به علی (علیه السلام) بگوید. به انس بن مالک فرمود: برو و علی را بیاور، انس می گوید: رفتم و علی را خواستم به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیاید. علی (علیه السلام) آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود:

انطلق معی، فجعلنا یمشیان و أنا خلفهما، و إذا غمامه قد أظلتهما نحو البقیع لیس علی

ص: ۳۷

۱- (۱). عیون المعجزات، [۱] ابن عبدالوهاب، حسین، مطبع الحیدریه فی النجف، ۱۹۵۰م، ص ۴.

۲- (۲). ر. ک: مدینه المعاجز، بحرانی، سید هاشم، ج ۱، صص ۲۳۲-۲۲۷.

المدينه منها شيء، فتناول النبي شيئاً من الغمامه و أخذ منها شيئاً شبه الاترنج، فأكل و أطمع علينا، ثم قال: هكذا يفعل كل نبي بوصيته. (۱)

ای علی، با من بیا، آن دو با هم می رفتند و ابری بر سرشان سایه افکنده بود که در شهر مدینه سایه ای نداشت، پیامبر(صلی الله علیه و آله)، چیزی از ابر گرفت نظیر ترنج، از آن خورد و به علی(علیه السلام) هم داد. سپس فرمود: چنین کاری را هر پیامبری با وصی خود انجام می دهد.

در ادامه همین روایت دارد که پیامبر(صلی الله علیه و آله) در بقیع اسراری را به علی(علیه السلام) منتقل فرمودند.

نتیجه

نتیجه و برداشتی که از نوع برخورد پیامبر(صلی الله علیه و آله) با بقیع و دیدگاه آن حضرت نسبت به این مکان می توان داشت، این است که بقیع در اندیشه نبوی، دارای جایگاهی رفیع و بلند بوده و آن حضرت، در هر موقف و زمان مناسبی که پیش می آمده، نسبت به بقیع سفارش می کرده است. رسول الله(صلی الله علیه و آله) می خواسته اند، حضور در بقیع و حرمت نهادن به آن، برای آیندگان سنت گردد و بعداً در مطاوی تاریخی خواهیم دید که مردم مدینه، پیش از رسمیت یافتن بقیع الغرقد، به عنوان قبرستان عمومی، توسط پیامبر(صلی الله علیه و آله) مردگان خویش را در گورستان عمومی «بنی حزام» و «بنی سالم» دفن می کردند و گاهی هم مردگان خود را در داخل منازل خویش به خاک می سپردند. اما پس از این که پیامبر(صلی الله علیه و آله)، اسعد بن زراره و عثمان بن مظعون و فرزندش ابراهیم را در قبرستان بقیع دفن کرده، این محل مورد توجه واقع شد و رسمیت یافت و پس از آن مردم مدینه، در گذشتگان خود را به این قبرستان می آوردند و با سنت ها و تشریفات که از دوران پیامبر(صلی الله علیه و آله) به یادگار مانده بود، مردگان خویش را دفن می کردند.

مردم مدینه، با اقتدا به آن حضرت، خارهای غرقد را از آن ستردند و به طور کامل

ص: ۳۸

۱- (۱). ر. ک: مدینه المعاجز، بحرانی، سید هاشم، ج ۱، ص ۲۸۵. [۱]

زمین آنجا و درخت زار غرقه را از خارها پاک نمودند و مردگان خویش را در آن دفن کردند، که دفن مردگان تا امروز، همچنان ادامه دارد.

حرمت بقیع در سیره معصومین و امامان شیعه (علیهم السلام)

اشاره

حرمت نهادن به بقیع در سیره معصومان، دارای چند جهت اساسی است که به همین جهات، امامان شیعه فراوان به بقیع آمد و شد داشتند و با نگاهی از سر تعظیم و احترام، به بقیع می نگریستند و سیره خویش را فراراه پیروان خویش در آینده تاریخ قرار دادند. این جهات، عبارتند از:

۱. اقتدا به سیره پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله).

در بخش پیشین ملاحظه کردیم که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به بقیع می رفتند و برای مدفونین در آن مکان، طلب مغفرت می کردند و دعا می خواندند.

«معاویه بن وهب گوید: پیامبر خدا - که درود خدا بر او و آتش باد - همواره به بقیع می رفتند و برای مدفونین آن طلب مغفرت می کردند...» (۱)

امامان شیعه، سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را محترم می شمردند و به آن اقتدا می کردند.

۲. اشارت و رهنمود برخی از روایات و گواهی های تاریخی، مبنی بر اینکه قبر منوره فاطمه زهرا (علیها السلام) در بقیع است و ائمه طاهرین (علیهم السلام)، به همین دلیل خاص، صرف نظر از ادله دیگر، به بقیع احترام فراوان داشتند و در آن مکان شریف حاضر می شدند و دعا و استغفار می کردند و به زیارت قبر مخفی مادرشان زهرا (علیها السلام) می پرداختند.

۳. وجود قبور بسیاری از صحابه بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شخصیت های ممتاز تاریخ اسلام و قبور برخی از شهدای احد و... که خود موضوعیت فراوانی برای ائمه (علیهم السلام) در بقیع داشته است.

۴. وجود قبور چهار امام معصوم (علیهم السلام) در آن مکان نیز موضوعیت اساسی داشت و به همین دلیل امامان شیعه به آن مقبره نورانی عنایت ویژه ای داشته اند.

ص: ۳۹

۱- (۱). مصباح الفقیه، آقا رضا همدانی، ج ۲، قسمت ۲، ص ۴۷۱.

۵. صرف نظر از موارد فوق، خود حضور در قبرستان و سلام بر اهل قبور، دلیل مستقلى است که در آموزه های دینی به آن توجه شده است.

۶. در بخشی از بقیع، پیش از دفن امامان شیعه، در آن، خانه ای وجود داشته متعلق به عقیل برادر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب (علیه السلام) که این خانه مورد توجه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و محل دعا و مناجات آن حضرت به شمار می آمده است.

جایگاه بقیع در سیره علوی

علی (علیه السلام)، شاگرد مکتب نبوی و وصی رسالت و ولایت کبرای او است. او نزدیک ترین فرد به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) است که از آن حضرت درس ها گرفته و بر سیره او اقتدا کرده است.

ابوذر غفاری نقل کرده است:

«شبی دیدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از خانه خویش بیرون شدند و دست علی (علیه السلام) را گرفته، به بقیع رفتند.» (۱)

امام صادق (علیه السلام) نقل فرمود:

«روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در بقیع بودند که علی (علیه السلام) خبر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفتند. به وی گفته شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بقیع هستند. علی (علیه السلام) به بقیع آمد و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین. علی (علیه السلام) در طرف راست آن حضرت نشست. سپس جعفر بن ابی طالب در جستجوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که گفته شد که آن حضرت در بقیع است. جعفر هم به بقیع آمد و بر پیامبر سلام (صلی الله علیه و آله) کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین. جعفر روبه روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشست. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به علی (علیه السلام) کرده، فرمودند: ای علی، آیا بشارت دهم و خبری را بر تو بگویم؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شب گذشته جبرئیل به من خبر داد، قائمی که در آخر الزمان قیام

ص: ۴۰

می کند و زمین را بعد از آنکه از ظلم و جور آکنده شده باشد، پر از عدل و داد می کند، از نسل فرزندت حسین است...» (۱).

از این دست روایات فراوان است که پیامبر علی (علیه السلام) را با خود به بقیع می برد. در قسمت نخست به برخی از نقل های تاریخی اشاره کردیم.

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) بر اساس درس هایی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته بودند، در بیست و پنج سالی که در مدینه بودند، برای ستردن غم های دل خویش و برای سبک شدن روح بزرگوارش و به جهت طلب مغفرت برای خفتگان در بقیع و سلام بر صحابه بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مادرش فاطمه بنت اسد و عموی گرامی اش عباس و... فراوان به بقیع می رفتند و برای اهل بقیع استغفار و با آنان گفت و گو می کردند.

توجه به بقیع پس از شهادت فاطمه زهرا (علیها السلام)

روایت شده که حضرت زهرا (علیها السلام) ده روز مانده از جمادی الآخر رحلت کرد و این در حالی است که از عمر شریفش هیجده سال و هشتاد و پنج روز می گذشت. پس علی (علیه السلام) آن وجود مبارک را غسل داد و کسی جز حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم (علیهم السلام) و فضّه، کنیز زهرا (علیها السلام) و اسماء بنت عمیس حضور نداشتند. علی (علیه السلام) جنازه ای را به سمت بقیع حرکت داد و حسن و حسین (علیهما السلام) همراه ایشان بودند و بر آن نماز خواندند و کسی آگاهی نیافت و بر جنازه حاضر نشد و کسی ندانست که جسد مطهرش در روضه دفن شده است. آن حضرت جایگاه قبر اصلی را مرمت کرده و از نظرها ناپدید و مخفی نمودند. صبح که شد، صورت چهل قبر جدید در بقیع آماده گردید. مسلمانان وقتی از این خبر آگاه شدند، به بقیع آمدند و دیدند چهل قبر تازه موجود است. جایگاه قبر زهرا مخفی بود. مردم ناله کردند و بعضی هم بعضی را

ص: ۴۱

ملاحت نموده، گفتند: پیامبرتان یک دختر داشت که مرد و دفن شد و کسی از جایگاه قبرش آگاه نشد و کسی بر آن نماز نخواند و حتی جایگاه قبرش هم مخفی است. والیان امرشان گفتند: بروید زن هایی را بیاورید که قبور را نبش نمایند، تا جسد فاطمه (علیها السلام) را بیابیم و بر آن نماز گزاریم و قبرش را زیارت کنیم.

این خبر به امیرالمومنین علی (علیه السلام) رسید، خشمگینانه از خانه خارج شد، رگ های گردن مبارکش متورم شد. قبای زردش را پوشید؛ قبایی که در زمان سختی ها و دردها می پوشید. ذوالفقار را حمایل کرد و به بقیع وارد شد. فردی مردم را خبر کرد که این علی بن ابی طالب است، قسم خورده که اگر سنگی از این قبور، جابجا شود، شمشیر خود را بر گردن امر کنندگان بکشد و نابودشان سازد! (۱)

در پایان این روایت آمده است: مردم از کرده خود منصرف شدند و خلیفه اول و دوم از این کار دست نگه داشتند.

سخن گفتن علی (علیه السلام) با بقیع

در برخی منابع نقل شده که علی (علیه السلام) با بقیع سخن گفته است:

یکی از آنها روایتی است که ابن حمزه طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» آورده است که به دنبال درخواست برخی از اهالی مدینه، امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) به بقیع وارد شد و خطاب به آن قبرستان مطالبی را بیان داشت.

نگاه به بقیع در سیره فاطمه زهرا (علیها السلام)

در منابع و متون تاریخی نقل گردیده است که فاطمه زهرا (علیها السلام) با توجه به سیره پدر بزرگوارش، به دو مکان عنایت ویژه داشتند:

اول: احد، که آن حضرت بعد از رحلت پدر بزرگوارش، به احد، سر قبر حمزه

ص: ۴۲

۱- (۱). دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری الشیعی، ص ۱۲۷.

می رفت و می گریست.

دوم: بقیع، که باز هم با اقتدا به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) همواره به بقیع می رفت. این مطلب نیز دارای شهرت تاریخی است که فاطمه (علیها السلام) به بقیع می رفت و به مناجات، دعا و راز و نیاز و گریه می پرداخت. تا آنجا که گریه ممتد زهرا (علیها السلام) را در بقیع نمی توان انکار کرد و حتی در منابع فراوانی از اهل سنت، ماجرای بیت الحزن فاطمه (علیها السلام) آمده و آنان نیز این مسأله را تقریباً مسلم می دانند.

سمهودی شافعی در کتاب وفاء الوفا، در این باره این گونه نقل کرده است:

«از جمله قبور در بقیع، جایگاه دفن آقای ما ابراهیم، پسر سرورمان پیامبر خدا است - که درود خدا بر او و آتش باد- قبرش در فاصله ای از قبر حسن (علیه السلام) و عباس است و چسبیده به دیوار جایگاه قبلی است. در این دیوار شبکه هایی است.»

مجدد گفته است که موضع تربتش امروزه به نام بیت الحزن شناخته شده است و گفته می شود آن خانه ای است که فاطمه زهرا (علیها السلام) بعد از رحلت پدرش به آنجا پناه می برد و به اندوه و غم می نشست.» (۱)

«مشهور درباره بیت الحزن این است که آنجا جایگاه معروفی است به نام مسجد فاطمه (علیها السلام)، در قبله مشهد حسن (علیه السلام) و عباس ابن جبیر و به این مطلب اشاره نموده است که: در جانب قبر عباس (عموی پیامبر) خانه ای است از آن فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که به نام بیت الأحزان معروف و مشهور است و گفته شده: آن خانه ای است که فاطمه زهرا (علیها السلام) بعد از رحلت پدر گرامی اش به آنجا می آمده و به حزن و اندوه و گریه می پرداخته است.» (۲)

مرحوم مجلسی نیز چنین آورده است:

ص: ۴۳

۱- (۱). وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، ج ۳، ص ۹۱۸.

۲- (۲). همان، ج ۲، ص ۹۱۸.

«در بعضی از کتب، خبری را یافتیم درباره وفات فاطمه زهرا(علیه السلام) که دوست دارم آن را نقل کنم، گرچه این خبر را از اصلی قابل تکیه و اعتماد نقل نکرده و آن را نیافته ام.» (۱)

مجلسی (ره) سپس خبر را بدینگونه نقل می کند:

«زهرا(علیها السلام) به قبرستان بقیع می رفت و بر سر قبر شهدا و سربازان فداکار احد می نشست و اشک می ریخت. علی بن ابی طالب(علیه السلام) هم برای آسایش فاطمه زهرا(علیها السلام) سایبانی در بقیع بنا کرد که بعدها بیت الأحزان نامیده شد.» (۲)

«علی(علیه السلام) خانه ای برای زهرا(علیها السلام) در بقیع بنا نهاد که نامش بیت الأحزان شد و آن بانو صبح گاهان دست حسن و حسین(علیهما السلام) را می گرفت و به بقیع می رفت و گریه می کرد.» (۳)

به تناسب بحث؛ مطالبی را که نشان دهد فاطمه زهرا(علیها السلام) به بقیع توجه داشته، نقل کردیم و در نتیجه کاوش مختصری در این زمینه انجام گرفت و بعد از این، به تفصیل در این باره خواهیم نگاشت.

نکاتی که در پی می آید، دال بر نگاه محترمانه حضرت فاطمه(علیها السلام) به بقیع بوده است:

- بیت الأحزان در دوران حسین بن علی(علیهما السلام) به صورت خیمه و چادری مشخص بوده و آن حضرت اهتمام فراوانی بر حفظ این چادر و مکان شریف داشته اند.

- بیت الأحزان بعدها به مسجد فاطمه(علیها السلام) تغییر نام یافت که خود گواهی روشن بر وجود این مکان شریف بوده است.

مورخان اهل سنت، بر وجود آن گواهی قطعی داده اند؛ از جمله آنها سمهودی، ابن شبه، ابن عساکر و برخی دیگر می باشند.

ص: ۴۴

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۴.

۲- (۲). همان، ص ۱۷۷.

۳- (۳). بیت الأحزان، محمدباقر مجلسی، امیر کبیر، بی تا، ص ۱۶۵.

امام ابو محمد غزالی، که یکی از شخصیت های معروف و از دانشمندان به نام اهل سنت است، در ضمن بیان وظایف زائران مدینه منوره، چنین نگاشته است:

«مستحب است که زائران پس از ورود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله).... در مسجد فاطمه (علیها السلام) نماز بگزارند. جهانگردانی هم در سفرنامه های خود، از بیت الأحزان و مشاهده آن سخن گفته اند که در تفصیل اماکن مهم و مقدس بقیع، از قول آنان خواهیم نگاشت.» (۱)

بقیع در نگاه امام حسن مجتبی (علیه السلام)

امام مجتبی (علیه السلام) از بقیع خاطرات فراوان دارد. آن حضرت، هم در کنار جدّ بزرگوارش بوده و حضور آن گرامی را در بقیع مشاهده کرده و هم گریه های پی در پی مادرش زهرا (علیها السلام) را در بقیع به خاطر دارد و نیز از سیره پدر گرامی اش آگاه است. از آنها درس ها گرفته و به سیره آن بزرگواران اقتدا کرده است و بالأخره آن حضرت، حرمت ذاتی بقیع را به خوبی می شناسد. بنابراین، حضور آن سبط ارجمند پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بقیع، از قطعیات تاریخی است.

علاوه بر اینها، امام مجتبی (علیه السلام) از سوی پدر بزرگوارش، به حضور در بقیع مأمور شده است.

قطب الدین راوندی نقل کرده است که علی (علیه السلام) در حادثه عجیبی، امام حسن مجتبی (علیه السلام) را مأمور کرد که به بقیع برود و فرمان علی (علیه السلام) را مبنی بر انجام حادثه ای عجیب به جای آورد و آن گرامی، امر پدر را به انجام رسانید.

«علی (علیه السلام) به پسرش حسن (علیه السلام) فرمود: برخیز ای حسن. آن گرامی برای انجام امر پدر برخاست. فرمود: نزد فلانی برو و چوب (عصای دست) پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بگیر و به بقیع رفته، سه بار بر فلان صخره بزن و بنگر که از آن، چه چیز خارج می شود...» (۲)

ص: ۴۵

-
- ۱- (۱). احیاء العلوم، غزالی، امام محمد، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م، ج ۱، ص ۲۶۰.
 - ۲- (۲). الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه الامام الهادی بقم المقدسه، بی تا، ص ۵۵۹.

قطب الدین راوندی نقل می کند که حسن بن علی (علیهما السلام) با اقتدا به سیره جدش، هر پنج شنبه به بقیع می رفت و برای اهل آن طلب مغفرت می کرد و آنجا را محل استجابت دعا می دانست و گاهی هم شب ها به تنهایی به بقیع قدم می نهاد و به دعا و مناجات می پرداخت. (۱)

وصیت امام مجتبی (علیه السلام)

گرچه خواسته و توصیه امام حسن مجتبی (علیه السلام) به برادرش حسین بن علی (علیهما السلام) این بود که در کنار جد بزرگوارش دفن شود، اما با توجه به حوادثی که پیش بینی می کرد و با اهمیتی که برای بقیع قائل بود، در وصیت خویش به برادر گرامی اش امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«برادرم! چون پایان مهلتم برسد، چشم مرا ببند و غسل بده و کفنم کن و مرا برسریری گذارده، بر سر قبر جدّم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ببر تا پیمانم را با ایشان تجدید کنم، سپس مرا نزد جدّه ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در آنجا به خاکم بسپار.»

از این رو پس از شهادتش آن حضرت را در بقیع، در کنار جدّه اش فاطمه بنت اسد دفن کردند؛ «وَمَضَوْا بِالْحَسَنِ (علیه السلام) فَدَفَنُوهُ بِالْبَقِيعِ عِنْدَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ...» (۲)

و در اصول کافی است که محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل، از محمد بن سلیمان، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم نقل نموده که گفت:

«شنیدم از امام باقر (علیه السلام) که می فرمود: چون زمان احتضار حسن بن علی (علیهما السلام) فرا رسید، به برادرش حسین بن علی (علیهما السلام) فرمود: برادرم! تو را سفارش می کنم به یک وصیت که حفظش نموده، به آن عمل کن. هرگاه من مردم، تجهیزم نما، سپس به سمت قبر رسول الله (صلی الله علیه و آله) ببر تا تجدید عهدی کنم. سپس مرا به سوی مادرم فاطمه (علیها السلام) ببر و آنگاه به بقیع برگردان و دفن نما.» (۳)

ص: ۴۶

۱- (۱). الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه الامام الهادی بقم المقدسه، بی تا، صص ۵۵۹، ۵۶۰ و ۵۶۱.

۲- (۲). همان، ص ۱۶۶.

۳- (۳). تفسیر نور الثقلین، شیخ الحویزی، ج ۳، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ایران، بی تا ص ۲۹۶.

از وصیت امام مجتبی (علیه السلام) در می یابیم که در اندیشه نورانی آن حضرت، بقیع دارای حرمت و مکانتی ویژه بوده است.

بقیع در سیره سید الشهداء (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) با تاسی به سیره جد گرامی و پدر بزرگوار و مادرش زهرا (علیها السلام) بقیع را محترم می شمرد و به حضور در این مکان اصرار داشت؛ به خصوص پس از دفن جده اش فاطمه بنت اسد و عموی بزرگوارش عباس و به ویژه پس از دفن برادر گرامی اش امام مجتبی (علیه السلام). در سیره آن بزرگوار حضور در بقیع قطعی و مشهور است. قطب الدین راوندی نقل کرده است:

«آن سبط گرامی، پس از وداع با جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مادرش فاطمه (علیها السلام)، راهی بقیع گردید و سخنانی را با برادرش داشت و سپس به سمت مکه خارج گردید».^(۱)

البته قبل از آن که امام شهید و اسوه قیام و جهاد و شهادت به سمت مکه خارج شود، بارها در روزهای پنجشنبه در بقیع حاضر می شده است.

طبرسی روایتی به شرح زیر نقل کرده است که:

«امام حسن (علیه السلام) در مجلس معاویه مناظره و احتجاج کرده، فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید در روزهایی که مردم با عثمان بیعت کرده بودند، ابوسفیان روزی دست حسین (علیه السلام) را گرفت و به آن گرامی چنین گفت: پسر برادرم! با من بیا تا به بقیع غرقد برویم. امام حسین (علیه السلام) همراه شد تا به وسط مقبره غرقد رسیدند. ابوسفیان با صدای بلند فریاد زد: ای اهل قبور که با ما بر سر حکومت نبرد می کردید، اکنون حکومتی که برایش با ما می جنگیدید، به دست ما افتاده و شما خاک شده اید! امام حسین (علیه السلام) فرمود: خداوند صورت تو را کریه و زشت گرداند. آنگاه با تندی دست خود را از دست ابوسفیان کشید؛ به طوری که اگر نعمان بن بشیر دست آن

ص: ۴۷

حضرت را نمی گرفت و آن گرامی را از آنجا خارج نمی کرد، ابوسفیان را به هلاکت می رساند!» (۱)

این گونه نقل ها گواهی است روشن بر حضور سرور شهیدان، امام حسین (علیه السلام) در بقیع و حرمت نهادن آن حضرت به این مکان.

جایگاه بقیع در سیره امام سجاد (علیه السلام)

امام سجاد (علیه السلام) با احترام بسیار به بقیع می نگریستند؛ به خصوص پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و ماجرای عاشورا. دو مکان برای امام سجاد (علیه السلام)، بسی آمیخته با تکریم و احترام بود:

۱. کنار مرقد پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، که بیشتر دعاهای صحیفه در آنجا خوانده شده و ایراد گردیده است.

۲. بقیع، که به نقل صحیفه شناسان، برخی از فقرات دعاهای صحیفه در بقیع ایراد گردیده است. بر این مسأله، گواهان فراوانی وجود دارد:

«پرسشگری در برخی از کوچه های مدینه می پرسید: کجایید اهل زهد در دنیا و راغبان به آخرت؟

پس صدایی از جانب بقیع شنیده شد ولی معلوم نبود که چه شخصی است. این شخص در واقع علی بن الحسین، امام سجاد (علیه السلام) بود.» (۲)

مانند این متن را شیخ مفید هم در ارشاد آورده است:

«شنیده شد که پرسشگری در دل شب فریاد می زد: کجایید زهد پیشگان در دنیا و گرویدگان به آخرت؟ که ناگاه صدایی از سمت بقیع شنیده شد و پاسخ داد. صدا شنیده می شد ولی صاحب صدا دیده نمی شد، این شخص علی بن الحسین (علیه السلام) بود.» (۳)

ص: ۴۸

۱- (۱). کلمات الامام الحسین، محمود شریفی و سید حسین زینالی، دار المعروف، بی تا، ص ۱۲۲.

۲- (۲). شرح الاخبار، قاضی نعمان المغربي، ج ۲، دار المعروف، بی تا، ص ۲۵۶.

۳- (۳). الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، [۱] مؤسسه آل البيت، بی تا، ص ۱۴۴.

جایگاه بقیع در سیره امام باقر (علیه السلام)

بقیع در نزد امام باقر (علیه السلام) نیز از جایگاه ویژه ای برخوردار بود و دلایلی مانند دفن پدر بزرگوار و جدّه گرامی اش فاطمه بنت اسد و به احتمال، دفن مادر ائمه، حضرت زهرا (علیها السلام) این امر را موجب می شد. از همین رو، ایجاد یک سنت در میان شاگردان و نیز شیعیانشان برای رفتن به بقیع و محترم شمردن آن، جزو برنامه ها و دستوراتش بود.

بقیع از منظر امام صادق (علیه السلام)

در این که امام صادق (علیه السلام) نیز با تاسی به پدر بزرگوارش، در بقیع حضور می یافت، شکی وجود ندارد؛ زیرا هم جد بزرگوارش امام سجاد و هم امام مجتبی (علیهما السلام) و هم مادرش فاطمه بنت اسد و به احتمال قوی، مادرش حضرت زهرا (علیها السلام) در آنجا مدفون اند و هم ذات بقیع از احترام ویژه ای برخوردار است.

سمهودی گوید:

«جعفر بن محمد (علیه السلام) این محل را محل استجابت دعا می دانست و فرموده است: در تمام اماکنی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دعا می کرد و محل آمد و شد آن حضرت بود، برای دعا شایسته و به استجابت نزدیک است». (۱)

جایگاه والای بقیع در اندیشه موسی بن جعفر (علیهما السلام)

روایت زیر جایگاه والای بقیع در اندیشه امام هفتم (علیه السلام) را نشان می دهد:

«ابراهیم شتربان، از افراد موحد و آشنا به مقام امامت بود. از ابو الحسن علی بن یقظین، اجازه خواست که بر او وارد شود و علی بن یقظین که از دوستان اهل بیت (علیهم السلام) بود، مانع شد و اجازه اش نداد. در همان سال، علی بن یقظین به مدینه رفت و پس از مراسم حج از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) اجازه ورود به حضورش را خواست. حضرت مانع شدند و اجازه اش ندادند. روز دوم ورودش به مدینه، امام را در مدینه ملاقات کرد، پرسید: سرور من! چه گناهی کرده ام که مانع ورودم شدید؟»

ص: ۴۹

حضرت فرمود: از آن رو که برادر دینی ات ابراهیم جمال را اجازه ورود ندادی. علی بن یقظین گفت: کجا است ابراهیم جمال و من. او در کوفه و من در مدینه ام؟!

حضرت فرمود: شب که شد، به گونه ای که کسی تو را نبیند، به بقیع برو و این مرکب را، که آماده است سوار شو تا تو را به کوفه رساند. علی بن یقظین به بقیع رفت و بر مرکب سوار شد و درنگی نکرد تا اینکه خود را در کوفه، در خانه ابراهیم جمال دید. در را کوبید، از داخل خانه کسی پرسید کیستی؟ علی بن یقظین گفت: من علی بن یقظین، کار مهمی دارم. ابراهیم جمال از گشودن در امتناع می کرد ولی در نهایت در را گشود. علی بن یقظین گفت: ای ابراهیم، مولایمان موسی بن جعفر (علیه السلام) از پذیرفتن من امتناع می ورزد، به خاطر کاری که در حق تو انجام داده ام و به من امر کرده است که از تو پوزش بخواهم. مرا ببخش ای ابراهیم. ابراهیم او را بخشید. سپس علی بن یقظین سوار بر مرکب شده، در همان شب به مدینه بازگشت و خدمت امام رسید. حضرت به او اجازه ورود دادند و پیشانی اش را بوسیدند.» (۱)

حضور علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در بقیع

علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نیز با اقتدای به نیاکان و پدران و اجداد طاهرشان، به بقیع می رفتند و بر مدفونین بقیع سلام می دادند و از خداوند برای اهل بقیع طلب مغفرت می کردند.

«علی بن اسباط گوید: در روز عرفة خدمت امام رضا (علیه السلام) رفتم، حضرت به من فرمود: مرکبم را آماده کن. پس آماده اش کردم. حضرت به سمت بقیع رفتند تا فاطمه (علیها السلام) را زیارت کنند. آن حضرت زیارت کردند و من هم زیارت کردم. پس پرسیدم: آقای من! بر کدام یک از مدفونین سلام دهم؟ فرمود: سلام کن بر فاطمه زهرا (علیها السلام) و بر حسن و حسین و بر علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر (علیهم السلام)، پس سلام دادم بر سروران خودم و باز گشتم.» (۲)

ص: ۵۰

۱- (۱). الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، مؤسسه انصاریان للطباعة والنشر، ۱۴۱۲ ه. ق. ص ۴۵۹.

۲- (۲). همان، ص ۴۷۲. [۱]

به خاطر عظمت و احترامی که بقیع در نزد امام رضا(علیه السلام) داشت، آن حضرت امر می کرد که دوستداران و شیعیان خود را در این مکان دفن کنند.

«ابونصر گوید: شنیدم از علی بن الحسن که می گفت: یونس بن یعقوب در مدینه از دنیا رفت، علی بن موسی الرضا(علیه السلام) افرادی را برای غسل و حنوط و کفن وی فرستادند و به دوستان خود و پدرش امر فرمودند که بر جنازه یونس بن یعقوب حاضر شوند و به آنها فرمود: این شخص از دوستداران امام صادق و از شاگردان آن حضرت است که در عراق زندگی می کرده و اکنون در مدینه از دنیا رفته است و فرمود: قبرش را در بقیع حفر کنید، پس اگر اهل مدینه گفتند: او عراقی است و در بقیع دفنش نمی کنیم، به آنها بگویید او از شاگردان و یاران امام صادق(علیه السلام) است که در عراق ساکن بوده، اگر مانع ما شوید و نگذارید که او را در بقیع دفن کنیم، ما هم نخواهیم گذاشت که دوستداران و یاران خود را در بقیع به خاک بسپارید. امام رضا(علیه السلام) به یکی از شاگردان خود؛ محمد بن حباب فرمان داد که به بقیع برود و بر جنازه یونس بن یعقوب نماز بگذارد.» (۱)

برداشت و نتیجه

نتیجه ای که از این مبحث می گیریم این است که: بقیع از منظر معصومان، دارای حرمت و جایگاه بسیار والایی بوده و همه امامان شیعه، در آن مکان مطهر حضور می یافتند و به شاگردان، یاران و شیعیان خود دستور می دادند که به بقیع رفته، آن را زیارت کنند و برای اهل بقیع و خودشان از خدای متعال درخواست بخشش نمایند.

هدف ائمه اطهار(علیهم السلام) آن بود که نگاه احترام آمیز آنان به بقیع، برای پیروان ایشان سنت شود و بقیع همواره در نظر آنان محترم باشد.

ص: ۵۱

نگاه به بقیع، در سیره امام جواد، امام هادی، امام عسکری و امام زمان (علیهم السلام) را در نوشتاری دیگر پی خواهیم گرفت.

جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان

اشاره

بقیع، مرکز انوار رحمانی و مدفن اوتاد الهی و مردان و زنانی بزرگ است که هر کدام نمونه و مثل اعلای ایمان، اخلاص و عشق به مکتب و ایمان به صاحب رسالت اند؛ همانان که به تنهایی ملاک انسانیت اند و دروازه ظهور معنویت و کرامت و فضل الهی.

بقیع، مدفن سالکان طریقت، واصلان به حقیقت و عاملان به شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) است؛ آنان که خود، به راهنمایی و هدایت گری پرداخته اند. از نور محمدی (صلی الله علیه و آله) استضاء کرده، برخی شان حامل ولایت کبرای ربوبی اند. صابرین، قانتین، صادقین، منافقین و مستغفرین در اسحارند. راهبان شب اند و شیران در میدان بدر و احد و خندق و....

مدفن کریم و سبط اکبر نبی رحمت و زینت پرهیزگاران و صادق آل البیت و شکافنده علوم نبوی (علیهم السلام) است، سینه ای مالمال از عشق و پر از اسرار ملکوتی رحمانی و نبوی. این است که نبی (صلی الله علیه و آله) فرمود: از این مقبره هفتاد هزار تن که صورت هایشان همچون ماه شب چهارده است، برانگیخته می شوند و در صحرای عرصات، همچون درخشش قمر، همگان را به خود متوجه می سازند.

این حقیقت را مسلمانان از صدر نشین کائنات، خواجه لولاک، حبیب خدا و دردانه هستی، ختم رسولان، فراگرفته اند و همواره از هنگام تجلی وجود بقیع، با حرمت و احترام به بقیع نگریسته اند.

در ادامه، نگاه مسلمانان (اعم از شیعی و سنی) را در باب ژرفای ملکوت بقیع می نگاریم و دیدگاه اهل سنت و شیعه را از مطاوی کتب تاریخی و حدیثی باز می گوئیم:

دیدگاه ها در عظمت بقیع

اشاره

مسلمانان همواره با نگاه حرمت آمیز و آمیخته به عظمت به بقیع نگریسته اند و این نگرش همواره در تاریخ، از زمان تکوین صورت جسمانی بقیع و از هنگام توجه آمیخته به احترام

نبی رحمت به آن، در میان مسلمانان (به استثنای فرقه وهابیت) وجود داشته و دارد، که به دلیل اهمیت موضوع، این نگاه آمیخته با حرمت از دیدگاه مسلمین را، مورد اشاره قرار می دهیم.

البته باید دانست که به حکم «شرف المكان بالمکین» بقیع، دارای شرافت و عظمتی بی مانند است که این مسأله، در جای جای منابع و متون روایی و تاریخی، انعکاس تام و کامل یافته و نیز پر واضح است که به گواه سنت و سیره نبوی، مسلمانان در طول تاریخ، با نگاه آمیخته به حرمت به بقیع نگریسته اند و نیک می دانند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می خواستند سنتی را از خود بر جای نهند تا براساس آن، پیروان ایشان، در طول تاریخ، منزلتی بلند را برای بقیع قائل شوند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بقیع را دار قوم مؤمنین و محلّ نشور و بعث و برانگیخته شدن هفتاد هزارتن که صورت هایشان همچون ماه شب چهارده درخشندگی دارد، معرفی کردند. چنانکه در آغازین بحث اشاره کردیم، خود به بقیع می رفتند و همواره برای اهل آن استغفار می کردند و بر آنان نماز می گزاردند و صحابه خویش را امر به رفتن به بقیع و مکث و ماندن و دعا و ذکر در بقیع می کردند. بدین روی، دیدگاه ها را در این بخش از بحث، مورد توجه و اشاره قرار می دهیم:

دیدگاه اهل سنت

اهل سنت، از صدر اسلام تاکنون، با نگاه حرمت آمیزی به بقیع و مدفونین آن نگریسته اند. این دیدگاه را، هم در سیره خلفای پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نگریم و هم در نظر عالمان اهل سنت، که به دلیل اهمیت موضوع، دیدگاه خلفا و عالمان اهل سنت را در این زمینه در حد نیاز، بررسی می کنیم و به تبیین آن می پردازیم:

دیدگاه خلفا

وقتی به تاریخ خلفا می نگریم، به وضوح می یابیم که دیدگاه خلفا نسبت به بقیع، به تبعیت از دیدگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) احترام آمیز است و هرگز با دیدگاه سلفی ها و وهابیان،

همسویی ندارد. آنان، به بقیع می رفتند، در آن مکث می کردند و برای خفتگان در آن، از خداوند مغفرت می خواستند.

نقل هایی وجود دارد که حاکی است خلفا با ایجاد بنا در بقیع مخالفتی نکرده اند؛ چنانکه درباره خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخالفتی از آنان دیده یا شنیده نشده است. بر مضع شریف نبوی بنایی وجود داشته و حضرت در زیر سقف و بنا، که بیت شریفش بوده، دفن گردیده است.

طبرانی در معجم الکبیر، داستانی مفصل از رفتن عمر، خلیفه دوم، به بقیع نقل می کند و در ادامه آن، که بسیار طولانی است، می نویسد:

فخرج یمشی و معه المشاؤون إلی بقیع الغرقد فقال لأصحابه لیتمن کلّ رجل منکم أمنیه فقال رجل وددت یا أمیر المؤمنین أن عندی مالا فأنفق فی سبیل الله و قال آخر وددت أن لی قوه فامتح بدلوا من زمزم لحجاج بیت الله فقال عمر وددت أن لی رجلا مثل عمیر استعین به فی أعمال المسلمین. (۱)

پس عمر از خانه خود خارج شد و در حالی که همراهانش با او بودند، به بقیع غرقد رفتند. پس وی به همراهان گفت: هر یک از شما آرزوی خود را بگویید. مردی گفت: من آرزو دارم که مال و ثروتی داشته باشم و آن را در راه خدا انفاق کنم. فرد دیگری گفت: آرزو دارم از توان و نیروی جسمانی خوبی برخوردار باشم و از زمزم برای حاجیان و عمره گزاران آب بکشم. عمر گفت: من دوست می دارم، مردی همچون عمیر بن سعید (عامل عمر در حُمص) داشته باشم و از وجودش در راه کمک به مسلمین بهره ببرم. سپس افزود: اینجا (بقیع) محل آرزو کردن از خدا و محل اجابت آن است.

این حدیث را ابن ابی الحدید با تفاوتی اندک نقل کرده و دیگران نیز آن را با تغییرات کمی آورده اند.

ص: ۵۴

۱- (۱). المعجم الکبیر، طبرانی، مکتبه ابن تیمیه، قاهره، بی تا، ج ۷، ص ۵۲ (ج ۱۷، ص ۵۱).

وجاء عن عمر بن الخطاب أنه مر ببيع الغرقد، فقال: السلام عليكم أهل القبور، أخبار ما عندنا أن نساءكم قد تزوجن، و - دوركم قد سكنت، و - أموالكم قد قسمت. فأجابه هاتف: يا ابن الخطاب، أخبار ما عندنا أن ما قدمناه وجدناه، و - ما أنفقناه فقد ربحناه، و - ما خلفناه فقد خسرناه. و - لقد أحسن القائل:

قدم لنفسك قبل موتك صالحاً و عمل فليس إلى الخلود سبيل (١)

نقل شده که عمر بن خطاب به بقیع رفته گفت: درود بر شما ای اهل قبور! اخباری که نزد ما است این است که زنانتان به ازدواج دیگران درآمدند و خانه هایتان به دست دیگران به سکونت درآمد و امواتان تقسیم شد.

صدایی پاسخ داد، گفت: پسر خطاب! اخبار ما این است که: آنچه از پیش فرستادیم، در اینجا آن را یافتیم و از آنچه انفاق کردیم، سود بردیم و آنچه را که به جا نهادیم، خسارت کردیم و شاعر چه زیبا سروده است: پیش از مرگ، بفرست عمل صالح را و بکوش که چاره ای جز تلاش و عمل صالح نیست.

هیثمی، می نویسد:

عن ابن عمر، أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم خرج إلى البقيع - ببيع الغرقد - فقال: السلام على أهل الديار من المسلمين والمؤمنين و رحم الله المستقدمين وإنا إن شاء الله للاحقون، یعنی بکم. (٢)

«از ابن عمر نقل شده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به سمت بقیع رفت و خطاب به مدفونین آن، فرمود: درود بر اهل دیار از مسلمانان و مؤمنان و خداوند رحمت نماید پیشینیان ما را، ان شاء الله ما به شما ملحق خواهیم شد.»

سیره و روش خلیفه سوم (عثمان) نیز همین بود. او چنان عنایت و توجهی به بقیع

ص: ۵۵

۱- (۱). الجامع لأحكام القرآن، القرطبي، محمد بن احمد الانصاری، دار احیاء التراث العلمی، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق، ج ۲، ص ۷۲.

۲- (۲). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، دارالکتب العلمیه، بی تا، ج ۲، ص ۶۰.

داشت که به نقل بسیاری از مورخان، حُشّ کَوکَب را خرید و به خاک بقیع افزود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، این مطلب را آورده است:

«حش کوكب، بفتح أوله وتشديد ثانيه: موضع عند بقیع الغرقد، اشتراه عثمان، وزاده فی البقیع، ولما قتل ألقى فيه». (۱)

«حش کوكب (به فتح اول و تشدید دوم)، جایگاهی است نزدیک بقیع غرقد، که عثمان خرید و به بقیع افزود و چون به قتل رسید، در همانجا دفن شد».

این قطعه تاریخی، اهتمام عثمان به بقیع را نشان می دهد که بخشی را خرید و به بقیع افزود.

دیدگاه عالمان اهل سنت

۱. بیهقی

بیهقی، روایاتی را آورده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

«قال: وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ ... عن عطاء بن يسار، عن عائشه، انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم كلما كان ليلتها من رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السّلام عليكم دار قوم مؤمنين وأتاكم ما توعدون غداً مؤجلون وإنا إن شاء الله بكم لأحقون اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد...». (۲)

«ابوعبدالله الحافظ ... از عطاء بن یسار و او از عایشه نقل کرده که گفت: هرگاه نوبت او در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شد، حضرت آخر شب به بقیع می رفتند و می فرمودند: سلام بر شما خانه قوم مؤمنین، که آنچه خدا به شما وعده داده را در می یابید و ما به شما ملحق می شویم و خدایا! اهل بقیع غرقد را مورد عفو قرار ده.»

ص: ۵۶

۱- (۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ۱۳۸۷ ه. ق، منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، ج ۱۶، ص ۱۲.

۲- (۲). سنن الکبری، ج ۴، ص ۷۸. [۱]

بیهقی از راویان و محدثان دیگر، بارها همین حدیث را نقل نموده و رفتن به بقیع را با اقتدا و تأسی به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) توصیه می کند و آن را در ادامه حکم الهی ما آتاکم الرسول فخذوه می شمارد.

و نیز می گوید: باید در بقیع حضور یافت و با کلماتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اهل بیت (علیهم السلام) را مخاطب قرار می داد، به آنها درود فرستاد و از خدا طلب مغفرت کرد.

این نکته در صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰ سنن کبری، مورد بحث تفصیلی قرار گرفته است.

۲. حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری در مستدرک، مطالبی در فضیلت و حرمت بقیع آورده که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: مَشَى مَعَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ حِينَ وَجَّهَهُمْ ثُمَّ قَالَ: انْطَلِقُوا عَلَى اسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ أَعْنَهُمْ». (۱)

«از عکرمة و او از ابن عباس نقل کرده، آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را بر رفتن به بقیع امر کرد، با آنها قدمی راه رفت و آنگاه به ایشان فرمود: بروید به نام خدا و از خدا خواستند که: خدایا! آنها را یاری فرما!»

۳. محمد بن یزید القزوینی

همچنین محمد بن یزید القزوینی، ابن ماجه، (سنن: ج ۱)، مواردی در اهمیت بقیع آورده است:

«قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ، نَحَوَ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ وَكَانَ النَّاسُ يَمْشُونَ خَلْفَهُ، فَلَمَّا سَمِعَ صَوْتَ النَّعَالِ وَقَرَ ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ، فَجَلَسَ حَتَّى قَدَّمَهُمْ أَمَامَهُ، لِئَلَّا يَقَعَ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ». (۲)

«راوی گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روزی بسیار گرم به سمت بقیع غرقد رفتند و مردم از

ص: ۵۷

۱- (۱). المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ ابی عبدالله، دارالمعرفه بیروت، لبنان، بی تا، ج ۲،

ص ۹۸.

۲- (۲). سنن ابن ماجه، حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی ابن ماجه، دارالفکر للطباعه و النشر، بی تا، ج ۱، ص ۹۰.

پشت سر، ایشان را همراهی می کردند، چون پیامبر(صلی الله علیه و آله) صدای کفش های مردم را شنیدند، در نفس خود بزرگی احساس کردند. حضرت نشست و مردم جلو افتادند تا چیزی از کبر در ایشان نیاید.»

۴. ابن شبه نمیری بصری

ابوزید عمر بن شبه نمیری بصری، در کتاب تاریخ المدینه المنوره، روایات فراوان نقل کرده و معتقد است که مقبره بقیع، دارای مکان، شرافت و جایگاهی بس ممتاز و رفیع است:

«حدثني عبدالعزيز عن حماد بن أبي حميد، عن ابن المنكدر قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وآله] وَسَيَلَّمْ يُحْشَرُ مِنَ الْبَقِيعِ سَبْعُونَ أَلْفًا عَلَى صُورِهِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، كَانُوا لَا يَكْتُمُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (۱)

نقل نمود برایم عبدالعزیز از حماد بن ابی حمید، از ابن منکدر که گفت: پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: برانگیخته می شوند از بقیع هفتاد هزار نفر که صورتشان مانند ماه شب چهارده است. آنان اهل تملق و چاپلوسی نبوده و فال بد نمی زنند و بر خدای خویش توکل می نمایند.

و نیز نقل کرده است:

«قال: وكان أبي يخبرنا أن مصعب بن الزبير دخل المدينة، فدخل من طريق البقيع ومعه ابن رأس الجالوت، فسمعه مصعب وهو خلفه حين رأى المقبره يقول: هي هي، فدعاه مصعب فقال: ماذا تقول؟ قال: نجد صفه هذه المقبره في التوراه بين حرتين محفوفه بالنخل اسمها كفته (لأنه تكفت الموتى أي تحفظهم و تحرزهم)، يبعث الله منها سبعين ألفاً على صورة القمر» (۲)

گفت: و پدرم به ما خبر داد که مصعب بن زبیر از سمت بقیع وارد مدینه شد و پسر

ص: ۵۸

۱- (۱). تاریخ المدینه المنوره، ابوزید عمر بن شبه النمیری البصری، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۹۳.

۲- (۲). تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۹۳.

رأس الجالوت، عالم يهودی همراهی اش می کرد. مصعب می گوید: تا رأس الجالوت مقبره بقیع را دید، گفت: همان است، همان است. مصعب از او پرسید: چه کسی را می گویی؟ گفت: خصوصیات این مقبره را دیده ایم که در تورات آمده است، بین دو حزه، مقبره ای است که پر از نخل است که نامش «کفته» است (چون مردگان را به خود می گیرد و حفظشان می نماید)، خداوند از این قبرستان بر می انگیزاند، هفتاد هزار نفر را که صورتشان همچون ماه شب چهارده است.

ابن شبه از عمده الأخبار، روایتی مهم را نقل کرده:

«عن سعید المقبری، قال: قدم مصعب بن الزبير حجا - أو معتمرا - ومعه ابن رأس الجالوت، فدخل المدينة من نحو البقيع، فلما مر بالمقبره قال ابن رأس الجالوت: إنها لهي. قال مصعب: وما هي؟ قال: إنا نجد في كتاب الله صفة مقبره في شرقها نخل وغربها بيوت يبعث منها سبعون ألف كلهم على صورة القمر ليله البدر، وقد طفت مقابر الأرض فلم أر تلك الصفة حتى رأيت هذه المقبره.» (۱)

«از سعید مقبری نقل شده که گفت: مصعب بن زبیر در سفر حج یا عمره بود که فرزند رأس الجالوت نیز همراه او بود. وی از جانب بقیع وارد مدینه شد. وقتی از قبرستان (بقیع) می گذشتند، فرزند رأس الجالوت، گفت: آری این همان است. مصعب پرسید: چه می گویی؟ گفت: در کتاب خدا ویژگی و خصوصیتی برای این قبرستان می بینیم و آن این که در شرق آن نخل و در غربش خانه هایی است. خداوند از آن هفتاد هزار مرد را برمی انگیزد که صورت هر کدام مانند ماه است، من قبرستان های بسیاری را گشته ام، مانند این گورستان ندیده ام.»

و نیز نقل کرده است:

«عن عقبه بن عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله، وعن ابن أبي عتيق وغيرهما من مشيخه

ص: ۵۹

بنی حرام، عن رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - قال: مقبره بين سبلين غربيه، يُضىء نورها يوم القيامة ما بين السماء إلى الأرض.» (١)

«از عقبه بن عبد الرحمان، از جابر فرزند عبدالله و از ابن ابی عتيق و غير ايشان، از شيوخ بنی حرام، از پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) نقل کرده اند که فرمود: بين دو راه غربی، مقبره ای است که نورش در روز قیامت از زمین تا آسمان می درخشد.»

ابن شبه، احادیث مختلف دیگری را هم آورده که حاکی از نگاه احترام آمیز او نسبت به بقیع است:

«وأخبرني عبد العزيز، عن أبي مروان بن أبي جبر، عن عادل بن علي، عن أبي رافع مولى رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، أتى البقيع فوقف فدعا واستغفر.» (٢)

«عبدالعزیز از ابی مروان بن ابی جبر، از عادل بن علی و او از ابو رافع غلام پیامبر (صلى الله عليه و آله) برایم نقل کرد: پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) به بقیع رفته، ایستاد و برای اهل آن دعا و استغفار کرد.»

در جای دیگر گفته است: سنت پیامبر (صلى الله عليه و آله) بود که به بقیع برود و برای اهل آن دعا و استغفار کند.

وی همچنین می گوید:

«لا شك أن مقبره البقيع محشوه بالجماء الغفير من سادات الأمة و قد ابتنى عليها مشاهد» (٣)

«شک نیست که بقیع پر است از بزرگان و سروران امت، که بر قبور آنها بارگاه هایی بنا شده است.»

ص: ٦٠

١- (١) . تاريخ المدینه المنوره، ج ١، ص ٩٤.

٢- (٢) . همان.

٣- (٣) . همان، ص ٨٦.

نووی، شارح صحیح مسلم، دربارهٔ بقیع و اهمیت آن می نگارد:

«وی به تاسی از عالمان دیگر اهل سنت، همین دیدگاه را درباره بقیع ارائه می کند که بقیع در نظر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دارای مکانت و جایگاه عظیمی بوده و به دلیل اهمیتی که در نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته، ایشان کراراً به بقیع رفته اند و سیره شان همین بوده که به بقیع فراوان بها دهند.»

ایشان نیز حدیث معروف عایشه را در جلد هفتم شرح مسلم آورده و سپس توضیحاتی را در آن باب مطرح کرده است که حاکی از نگاه احترام آمیز به بقیع از سوی ایشان بوده است:

«يَخْرُجُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْبَقِيعِ فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرَقَدِ». (۱)

«پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخر شب به بقیع رفته و به درگاه پروردگار عرضه می داشت: خدایا! اهل بقیع غرقد را ببامرز.»

۶. اسحاق بن راهویه

اسحاق بن راهویه در مسند خودش، فضایی را برای بقیع آورده که بسیار مهم و دارای اهمیت است:

«عن ذكوان أبي صالح السمان، عن أبي سلمه، عن عائشه قالت: قال رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - لجبريل إني أحب أن أراك في صورتك، فقال: أو تحب ذاك؟ فقلت: نعم، فواعدة جبريل في بقیع الغرقد لمكان كذا وكذا من الليل فلقیه رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - في موعده فنشر جناحاً من أجنحته وقال روح جناحين من أجنحته فسد أفق

ص: ۶۱

۱- (۱). شرح صحیح المسلم، النووی، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ. ق، ج ۷، ص ۴۱.

السماء حتى ما يرى رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - من السماء شيئاً وأجيب رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - عند ذلك». (۱)

«از ذکوان ابو صالح سمان، از ابو سلمه، از عایشه نقل شده که پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) به جبرئیل گفت: من دوست می دارم که تورا در صورت خودت ببینم. جبرئیل پرسید: آیا این امر را دوست می داری؟ پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود: آری. پس جبرئیل به پیامبر (صلى الله عليه و آله) در بقیع غرقده وعده داد، به خاطر مکان های بزرگی که در آن است. پس پیامبر (صلى الله عليه و آله) در بقیع جبرئیل را در صورت واقعی اش دید که پری از پره های خود را گشود. پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود: بخشی از بال او، افق آسمان را گرفت. و این به گونه ای بود که پیامبر (صلى الله عليه و آله) از عالم ماده چیزی را نمی دید.»

اینکه جبرئیل، به پیامبر (صلى الله عليه و آله) وعده حضور در بقیع را جهت رؤیت صورت واقعیش می دهد، نشانه ای بزرگ بر فضل و عظمت و جایگاه بلند بقیع است.

۷. ابن حبان

ابن حبان در صحیح خود، به فضیلت و اهمیت بقیع اشاره کرده و حدیثی این گونه آورده است:

«أخبرنا الحسن بن سفیان قال: حدثنا قتيبة بن سعيد قال: أخبرنا إسماعيل بن جعفر عن شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار عن عائشة أنها قالت: كان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلم - كلما كانت ليلتها من رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلم - يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ». (۲)

«حسن بن سفیان بر ما نقل کرده، گفت: قتیبه بن سعید در روایتی گوید: اسماعیل بن جعفر از شریک بن ابی نمر، از عطاء بن یسار و او از عایشه نقل کرده: هر شب که نوبت

ص: ۶۲

۱- (۱). مسند ام المؤمنین عائشه، اسحاق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی المروزی، مکتبه الایمان، ۱۴۱۰ ه. ق، ج ۲، ص ۴۹۱.

۲- (۲). صحیح، ابن حبان، تألیف امیر علاءالدین، ۱۴۱۴ ه. ق، بی نا، ص ۴۴۴.

حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله) در خانه او بود، آن حضرت در اواخر شب راهی بقیع می شد و می فرمود: سلام و درود بر شما، خانه قوم مؤمن، خدایا! اهل بقیع غرقد را پیامرز!

۸. جارالله زمخشری

جارالله زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث، موارد قابل توجهی را برای بقیع آورده که حاکی از عظمت بقیع در نگاه او بوده است.

«إِنَّ النَّاسَ قَحَطُوا عَلَى عَهْدِهِ فَخَرَجَ إِلَى بَقِيعِ الْغَرَقَدِ فَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَكْعَتَيْنِ جَهْرًا فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ ثُمَّ لَبَّيْ رَبِّهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ صَاحِبِ بِلَادِنَا وَاغْبِرْتِ أَرْضَنَا وَهَامَتْ دَوَابُّنَا اللَّهُمَّ ارْحَمْ بَهَائِمَنَا الْحَائِمَةَ وَالْإِنْعَامَ السَّائِمَةَ وَالْأَطْفَالَ الْمُحْتَلَةَ.» (۱)

«مردم، در دوران پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) گرفتار قحط و تنگنا، به جهت نباریدن باران شدند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به بقیع غرقد رفته، با اصحاب دو رکعت نماز - که قرائت را مخفی می گفت - خواندند، سپس عباى خود را وارونه کردند و دست های مبارک را به سمت آسمان بلند نموده، عرضه داشتند: خدایا! شهرهای ما خشک شد و زمین های ما را گرد و خاک گرفت و رو به مرگ نهادند. چارپایانمان عطشان شدند، خدایا! رحم کن بر چهارپایان تشنه و علف خوار ما و کودکان بی پناهمان.»

همین متن را، متقی هندی، در جلد هشتم کنز العمال، با اضافاتی نقل کرده که اضافات آن این گونه است: پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) در ادامه، گفتند:

«اللهم منزل البركات من أماكنها وناشر الرحمه من معادنها بالغيث المغيث أنت المستغفر للآثام فنستغفرك للجامات من ذنوبنا ونتوب إليك من عظيم خطايانا، اللهم أرسل السماء علينا مدراراً... فلما فرغ رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - حتى جادت السماء حتى أهدم كل رجل منهم كيف ينصرف إلى منزله فعاشت البهائم وأخصبت الأرض وعاش الناس، كل ذلك ببركة رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم -.» (۲)

ص: ۶۳

۱- (۱). الفائق فی غریب الحدیث، [۱] جارالله محمود بن عمر زمخشری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ ه. ق، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲- (۲). کنز العمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا، ج ۸، ص ۴۲۶.

«بار خدایا! فرستنده برکت ها از جایگاه آن! و نشر دهنده رحمت ها از معادن آن، که در آن باران های متراکم است. بار خدایا! تو بخشنده گناهانی. از تو برای گناهان بزرگمان، طلب بخشش می کنیم و به تو باز می گردیم از بزرگی گناهان. خدایا! باران رحمت را پیوسته بفرست ... آنگاه که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از دعا فارغ شد، آسمان بارانش را نازل کرد؛ به گونه ای که هر فردی تلاش می کرد و می کوشید: چگونه به منزل باز گردد. پس چارپایان متنعم و زمین سیزه زار شد و مردم شادمان گردید، همه این ها به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.»

متقی هندی در کنز العمال، دعا های فراوانی را نقل کرده که فرد عازم بقیع، باید آن را بخواند؛ مانند:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ إِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ». (۱)

درود بر شما خانه قوم مؤمن، شما پیش از ما رفتید و ما به شما ملحق می شویم.

بسیاری از عالمان و بزرگان اهل سنت؛ مانند احمد بن حنبل در مسند، بخاری در صحیح و نیز مسلم در صحیح خودش، نسائی در مسند و بسیاری دیگر، در جای خود، از فضیلت و عظمت بقیع سخن گفته اند و سیره و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به حضور در بقیع را مطرح کرده اند که به دلیل عدم نیاز، از ادامه این بخش از نوشتار دست باز می داریم.

ص: ۶۴

۱- (۱). کنز العمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا، ج ۱۵، ص ۶۴۸.

فصل دوم : صحابه راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

ص: ۶۵

بقیع، تربتی مطهر و خاکی نورافزاست. تَأَلُّوْ نُورِش، آسمان ها را خیره کرده، قدسیتی کبریایی دارد که در ملکوت اعلا کزویان بر آن نظاره می کنند. آری، در این خاک، پاکان و نیکان بسیاری آرمیده اند:

عباس، عموی گرامی پیامبر(صلی الله علیه و آله)، که غم ها از چهره آن حضرت زدود. عثمان بن مظعون، همان که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او توجهی ویژه داشت، مهاجری همراه که دو هجرت کرد و تا پایان عمرش همگام با پیامبر بود و پیامبر، پس از فراقش و ارتحال او به ملکوت الهی، پیشانی اش را بوسید و در غمش گریست و درباره اش فرمود: «نِعْمَ السَّلْفُ لَنَا».

اسعد بن زراره، ابوسعید خدری، عبدالله بن مسعود و صدها صحابی گرامی پیامبر، که پشتوانه و تکیه گاه و همواره ملازم رسول گرامی(صلی الله علیه و آله) اسلام بودند و در صحنه های نبرد بدر و احد و خندق و... حضوری مخلصانه داشتند.

ابراهیم، فرزند گرامی رسول مهر و رحمت، که آن حضرت به شدت به او علاقه داشت اما اراده و تقدیر الهی این بود که در سنین طفولیت، روح کریمش به ملکوت الهی پرواز کند.

همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله)؛ جویریة، سوده، عایشه، میمونہ، حفصه، امّ حبیبه، امّ سلمه، صفیه و ماریه که در حکم مادران امت اند.

فاطمه بنت اسد، کفالت گر وجود نورانی پیامبر(صلی الله علیه و آله)، عبدالله جعفر و عقیل بن ابی طالب.

عمّه های پیامبر(صلی الله علیه و آله) که در دوران عسرت و سختی، اموال خود را در مکه وانهادند و

به سیرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت کردند تا در کنار رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) آرامش یابند.

بقیع، همان مکانی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از این آرامگاه، هفتاد هزار تن محشور می شوند و بدون حساب وارد بهشت می گردند؛ گویا صورت های ایشان، ماه شب چهارده است»؛ «وَجُوهُهُمْ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». (۱)

بقیع، جگر گوشگانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نیز در دل نهفته دارد:

امام حسن مجتبی (علیه السلام)؛ سبطی از دو سبط، همو که با برادر خویش همواره بر دوش نبی (صلی الله علیه و آله) بود. همو که صلح قهرمانانه و شهادت ایثارگرانه و عشق بازی میدان طف را به نمایش تاریخ بشری نهاد.

امام عارفان و سید ساجدین (علیه السلام)، که باقیمانده حادثه طف و تداوم بخش وجود امامت بود؛ او که میدان های نبرد و مجاهدت را با حضور در حادثه طف و با دعاهای حماسی اش در کنار تربت پاک پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، از خود بروز داد. اوست زینت پرستندگان، صبور و مقاوم میدان های پس از حادثه عاشورا. پس از اسارتش، دودمان اموی را به خاک سیاه نشاند.

باقر العلوم (علیه السلام)؛ شکافنده دانش ها و برون آورنده هسته علم از درون کائنات، که فضایی علمی و افقی نوین را فراروی شیعیانش گشود.

صادق آل البیت (علیه السلام)؛ آن پیشوای صادق، نشردهنده حقایق، راهبر و راهنمای کشتی امت اسلام در گرداب ها و طوفان ها که در برابر تحریف های مبطلان و غالیان و بدعت مغرضان، لوای علم و آگاهی و تربیت عالمان فرهیخته را برافراشت.

و نیز دختران پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله)، خواهران بانوی دو جهان و بیت الأحرانش.

قبر غمبار و یادآورنده جانبازی میدان عشق، ام البنین، مادر پسرانی که در کربلا به دست غولان و سفاکان پرپر شدند.

ص: ۶۸

قبر شریف شهیدان نبرد احد و مقاومان در حژه و نیز مادر رضاعی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حلیمه سعیدیه.

آری، همه اینان در بقیع آرمیده اند و رازهای نهفته بسیار دارند که در این اثر، از مدفنشان و اندکی از گذر روزگارشان وا میگویم و مساعدت و فضل و یاری خدای را در این راه آرزومندم.

طبقات و گروه های خفته در بقیع

خفتگان در خاک مطهر بقیع، به چند طبقه و گروه تقسیم می شوند:

الف) صحابه صادق؛

ب) عموم صحابه؛

ج) خویشاوندان و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)؛

د) همسران و دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله)؛

ه) شهیدان میدان های جهاد و شهادت؛

و) منسوبین پیامبر (صلی الله علیه و آله)؛

ز) تابعین.

قبر صحابه مطهر و یاران صادق

اشاره

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، که درود خدا بر او باد، صحابه ای خالص و صادق داشت که در تمام دوران حیاتشان وفادار به راه و سیره آن حضرت بودند. آنان شخصیت هایی بزرگ بودند که همواره پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یاری می کردند. یاد آن شخصیت های والامقام در خور تأمل است که در بخش نخست به شرح حال این صحابه می پردازیم:

۱. عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون، شخصیتی بزرگ و از اصحاب والا مقام پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است. کنیه وی ابوالسائب (پدر سائب) است. وی چهاردهمین شخص از مسلمانان بود

که با عشق و خلوص و آگاهی تمام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و در راه آرمان های آن حضرت، مقاومت ها و جانفشانی ها کرد. ابن مظعون از افرادی است که پس از تحمل سختی های دوران اولیه عسرت ها، همگام با دیگر مهاجران اولیه، به حبشه مهاجرت کرد. فرزند او «سائب» نیز همراه وی بود. او پس از تحمل سختی های این هجرت، که دوری از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) و خانواده و شهر محبوبش (مکه) را به همراه داشت، به مدینه هجرت کرد. در نبرد سرنوشت ساز و حماسه آفرین بدر شرکت داشت و با یلان و شجاعان سپاه کفر، پنجه در پنجه انداخت و غرور و حماسه آفرید.

او فردی عبادت پیشه بود و در عبادت تلاش و مداومت بسیار داشت. همواره شب ها را به عبادت مشغول بود و روزها را روزه می گرفت. به پا دارنده نماز شب و روزه در روز و جهاد در راه حق بود.

او از کثرت تمایل به عبادت، چند صباحی ریاضت پیشه کرد که با منع پیامبر (صلی الله علیه و آله) مواجه شد. از این رو تا هنگام بدرود زندگی، در کنار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، کمر به اطاعت و خدمت بست. از شهوات دوری کرد و کمتر با زنان معاشرت داشت. چنان که گفته اند: باز هم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقاضا کرد که اجازه دهد ترک دنیا کند اما رسول الله (صلی الله علیه و آله) منعش نمود.

عثمان بن مظعون کسی است که پیش از نزول آیات بر حرمت شراب، خود با درک بدی و فساد شراب، آن را بر خود حرام کرد و چنین گفت:

لا أشربُ شراباً يذهب عقلي و يضحك بي من هو أدنى مِنِّي. (۱)

شراب نمی آشامم؛ زیرا عقلم را از بین می برد و می دانم کسانی که از من پایین ترند بر من خواهند خندید!

قال محمد بن علي بن حمزة: أسلم قديماً. قال ابن اسحق: أسلم عثمان بن مظعون بعد ثلاثة عشر رجلاً و هاجر إلى الحبشه هو و ابنه السائب الهجره الأولى مع جماعه من

ص: ۷۰

المسلمين فبلغهم و هو بالحيشه إن قريشاً أسلمت فعدوا، ثم هاجر عثمان إلى المدينة، و كان من أشد الناس اجتهاداً في العباده، يصوم النهار و يقوم الليل و يجتنب الشهوات و يعتزل النساء. (۱)

محمد بن علی بن حمزه گوید: عثمان بن مظعون از مسلمانان نخستین است. ابن اسحاق گفته است: عثمان بن مظعون پس از سیزده نفر ایمان آورد و به حبشه مهاجرت کرد همراه با پسرش سائب در هجرت اولیه. به همراه گروهی از مسلمانان و... وقتی شنیدند که قریش اسلام آورده اند، به مدینه بازگشتند. بیشترین تلاش را در عبادت داشت. روزها را روزه و شب ها را به عبادت مشغول بود. از شهوات دنیوی کناره گرفت و از زنان دوری گزید.

وقال المبار كفوري: هو أخ رضاعي لرسول الله (صلى الله عليه و آله). (۲)

مبار کفوری گوید: عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

عثمان بن مظعون، محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به شدت علاقه مند به عثمان بن مظعون بود و پر واضح است که دلایل آن، ایمان شدید عثمان بن مظعون و همگامی وی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میدان های مختلف بوده است.

فإن عثمان بن مظعون كان من زهاد الصحابه و أكابرها و كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) يحبه حباً شديداً. (۳)

عثمان بن مظعون از زهدپیشگان صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و از بزرگان آنها است و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) او را بسیار دوست می داشت.

ص: ۷۱

۱- (۱). تعجيل المنفعه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۲۸۳.

۲- (۲). بقیع الغرقد، محمد امین الأمینی، ص ۸۵. [۱]

۳- (۳). شخصیات أخرى من الصحابه، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸.

عثمان بن مظعون، پس از جنگ بدر و کسب افتخار همگامی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این جنگ، دعوت الهی را لیبیک گفت و روحش به جانب معبود پرکشید.

وهو أول المهاجرين موتاً بالمدينة في شعبان على رأس ثلاثين شهراً من الهجرة. (۱)

او نخستین مهاجری است که در ماه شعبان و پس از سی ماه از هجرت، در مدینه دعوت الهی را لیبیک گفت.

قال ابو غسان: و أخبرني عبدالعزيز عن الحسين بن عماره عن شيخ من بني مخزوم يدعى عمر، قال: كان عثمان بن مظعون من أول من مات من المهاجرين. (۲)

ابوغسان گوید: عبدالعزيز بن عماره بن حسین بن عماره گفته است... عثمان بن مظعون - که رضوان الهی بر او باد! - از اولین مهاجرانی است که در مدینه، بدرود حیات گفت.

بوسه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر صورت عثمان بن مظعون

به دلیل علاقه وافری که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به ابن مظعون داشت، پس از مرگش صورت او را بوسید:

وَقَبَّلَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَجْهَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ لَمَّا دَفِنَ قَالَ: نِعَمَ السَّلْفُ لَنَا. (۳)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، پس از مرگ ابن مظعون، بر صورت وی بوسه زد و چون دفن شد، فرمودند: نیکو سلفی برای ما بود.

جایگاه عثمان بن مظعون در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله)

عثمان بن مظعون در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) جایگاهی والا داشت. پس از مرگ وی، نکات بلندی را در منزلت وی بیان فرموده است:

ص: ۷۲

۱- (۱). شخصیات آخری من الصحابه، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸.

۲- (۲). همان، ص ۹۷۹.

۳- (۳). همان، ص ۲۳۸.

أخرج البخاری و ابن جریر عن أمّ العلاء، أنّ رسول الله (صلى الله عليه و آله)، دخل على عثمان بن مظعون و قد مات... فقد جاء اليقين، إني لأرجو له الخير. (۱)

بخاری و ابن جریر، به نقل از امّ العلاء گفته اند: پیامبر (صلى الله عليه و آله) پس از مرگ عثمان بن مظعون بر وی وارد شده، فرمودند: یقین دارم که خیر و رحمت برای او است.

ابن شبه نقل کرده که پیامبر (صلى الله عليه و آله) حرمت فراوانی برای وی قائل بود و همواره ایشان نظر لطف و محبت خویش را به وی ابراز می فرمود:

عن محمّد بن قدامه عن موسى عن أبيه قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقيع يكن لنا سلفاً، فنعم السلف عثمان بن مظعون. (۲)

محمد بن قدامه از موسی از پدرش نقل کرده که پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) فرمودند: عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید که سلفی بود برای ما، پس نیکو سلف و در گذشته ای بود عثمان بن مظعون.

رسول الله (صلى الله عليه و آله) به دلیل جایگاه رفیع و بلندی که برای عثمان قائل بود، فرزند گرامی اش ابراهیم را در جوار وی دفن کرد، تا به جوار عثمان متبرک گردد. این نکته را سمهودی در کتاب «وفاء الوفا» نقل نموده و سید محسن امین، در «کشف الارتیاب» آن را نکته ای مقبول دانسته و گفته است: ابن مسعود هم وصیت کرده که وی را به قصد تبرک در جوار عثمان بن مظعون دفن کنند:

روی ابن سعد فی طبقاته عن أبي عبيدة بن عبد الله، أن ابن مسعود قال: ادفنوني عند قبر عثمان بن مظعون، و ذلك قصداً إلى التبرک بجواره ولأنّ النبي أمر بدفن ابنه ابراهيم عنده كما في وفاء الوفا للسمهودی. (۳)

ص: ۷۳

۱- (۱). الذین دعا لهم النبی، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۹۷۹.

۲- (۲). تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳- (۳). کشف الارتیاب، السید محسن الامین، الطبعة الثانیة، ۱۳۸۲ق. ۱۹۵۲ [۱]م، ص ۳۵۲.

ابن سعد در کتاب طبقات از ابو عبیده بن عبدالله روایت کرده که: ابن مسعود وصیت کرد مرا در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن کنید و این وصیت به قصد متبرک شدن در جوار او است و نیز به خاطر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همین انگیزه، امر فرمود فرزندش ابراهیم را در کنار ابن مظعون دفن نمایند، چنان که سمهودی هم در وفاء الوفا نقل کرده است.

از مکان و جایگاه عثمان بن مظعون در نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همین بس که آن حضرت خود سنگ لحد وی را بر قبرش نهادند.

فقالوا بعد موته یا رسول الله! این ندفنه؟ قال: بالبقیع. قالوا: فلحد رسول الله و فضل حجر من حجاره لحده، فحملة رسول الله (صلی الله علیه و آله) فوضعه عند رجلیه. (۱)

پس از اینکه عثمان از دنیا رفت، پرسیدند: ای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)! کجا دفن کنیم؟ فرمود: در بقیع. گفتند: سنگ لحد را رسول الله نهادند و بلند ساختند سنگی از سنگ های لحدش را. آن سنگ را پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود حمل کردند و در موضع دو پای عثمان بن مظعون نهادند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به دلیل شدت علاقه ای که به وی داشتند، بر وی گریستند.

عن عائشه أنّ النبی (صلی الله علیه و آله) قبل عثمان بن مظعون و هو میت و یبکی و عیناه تُهَرَقان. (۲)

از عایشه نقل شده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، عثمان بن مظعون را بوسیدند و بر وی گریستند و از دو چشم مبارکش، اشک جاری بود.

مکان دفن وی در بقیع

طبق نقل هایی که سمهودی در وفاء الوفا آورده، او در روحاء بقیع مدفون است؛ روحاء مکانی است در وسط بقیع و چنین می گوید:

ص: ۷۴

۱- (۱). تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- (۲). همان، ص ۱۰۲.

قال ابو غسان: و أخبرني بعض أصحابنا قال: لم أزل أسمع إن قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زرارہ بالزوحاء من البقيع، و الروحاء المقبره التي وسط البقيع يحيط بها طرق مطرقة و وسط البقيع. (١)

ابوغسان گوید: بعضی از اصحاب ما خبر داده اند: همواره می شنیدم که قبر عثمان ابن مظعون و اسعد بن زرارہ در روحاء، در بقیع است و روحاء مکانی است در وسط بقیع که راه های گوناگونی به سمت آن وجود دارد و در وسط مقبره بقیع است.

در نقل دیگری است که بعدها محمد حنفیه در روحاء خانه ای خریده و قبر عثمان ابن مظعون، کنار خانه وی بوده است:

حدَّثنا محمد بن یحیی عن الدراوردی، عن أبي سعيد عن سعيد بن جبیر بن مطعم: رأیت قبر عثمان بن مظعون عند دار محمد بن علی الحنفیة. (٢)

از سعید بن جبیر بن مطعم نقل شده که گفت: قبر عثمان بن مظعون را در کنار خانه محمد حنفیه فرزند علی، مشاهده کردم.

٢. اسعد بن زرارہ انصاری خزرجی

پیش از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یثرب، این شهر در آتش فتنه قبایلی می سوخت؛ دو قبیله اوس و خزرج اختلاف های دیرینه ای داشتند. هر یک از این دو، به قبیله های کوچک تری تقسیم می شدند. اسعد بن زرارہ، از قبیله بنی نجار و از بزرگان این قبیله بود. فتنه ها و درگیری های داخلی مدینه، وجود بزرگ مردی را می طلبید که اهل مدینه زمام امور خویش را به او بسپارند. آوازه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه پیچید. آنان افراد شاخصی را به مکه فرستادند تا برآوردی از وضعیت رسول الله داشته باشند. اسعد بن زرارہ نقیب طایفه بنی النجار بود که به همراهی گروهی، به مکه اعزام شدند تا از نزدیک پیامبر را ببینند. این گروه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در

ص: ٧٥

١- (١). وفاء الوفاء، ج ٣، ص ٨٥.

٢- (٢). تاریخ المدینه المنوره، ج ١، ص ١٠١.

عقبه مشاهده کردند. نتیجه این ملاقات، انعقاد پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر را به همراهی دوستانش در عقبه ملاقات کرد و پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر را به همراه دوستانش در عقبه ملاقات کردند و پیمان عقبه دوم انعقاد یافت و نیز در سال بعد، پیمان عقبه سوم منعقد شد. اسعد بن زراره در پیمان های سه گانه عقبه شرکت داشت و با پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیمان بست.

قالوا فی شأنه: أسعد بن زراره الأنصاری الخزرجی، أحد النقباء ليله العقبه و أول من باع النبی (صلی الله علیه و آله) ليلتئذ، و قد شهد العقبه الأولى و الثانية و الثالثة، و كان نقيب بنی النجار، و هو أول من صلی الجمعة بالمدينه. (۱)

در شأن و منزلت اسعد بن زراره گفته اند: او انصاری خزرجی است. یکی از بزرگان و برجستگان در شب عقبه است. او اول کس از اهل مدینه است که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد تا از وضعیتی ناپسند رها شود. در عقبه اولی، دوم و سوم حضور داشت و نقیب طایفه بنی نجار بود. اسعد اول کسی است که نماز جمعه را در مدینه به پا داشت و کمک های شایانی به هجرت پیامبر کرد و آماده کننده زمینه برای حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه بود. وی منزلت والایی در نزد رسول الله داشت».

اولویت های شخصیتی اسعد بن زراره

اسعد بن زراره در میان صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به چند اولویت و امتیاز، برجستگی و شهرت یافت که می توان این اولویت ها را برای او برشمرد:

۱. اولین فرد انصاری از صحابه است که در عقبه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد و به ایشان ایمان آورد.

۲. در هر سه پیمان عقبه، شرکت داشت.

۳. آماده کننده زمینه ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه بود و قبیله بنی نجار را آماده استقبال

ص: ۷۶

شکوهمند از آن حضرت کرد.

۴. نخستین شخصیتی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر او نماز میت خواند.

۵. اولین کسی است که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) پیشاپیش جنازه اش حرکت کرد و برای او دعا و استغفار نمود.

۶. اولین صحابی پاکباخته ای است که به دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مقبره مطهر بقیع دفن گردید.

البته بیان این نکته لازم است که اختلافی میان مورخان، در مدفون اول بقیع وجود دارد؛ بسیاری را عقیده بر آن است که اولین مدفون بقیع عثمان بن مظعون بود و شاید بتوان به نوعی میان روایات متعارض جمع کرد و آن اینکه گفته شود، اولین مدفون از مهاجرین، عثمان بن مظعون است و اولین مدفون از انصار اسعد بن زراره.

۷. اولین کسی است که به دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله)، در سه جامه کفن شد؛ از جمله جامه ها بُرد است.

قال ابن سعد: لَمَّا تَوَفَّى أَسْعَدَ بْنَ زُرَّارَةَ حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ غَسَلَهُ وَ كَفَنَهُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ، مِنْهَا بُرْدٌ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ، وَ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) يَمْشِي أَمَامَ الْجَنَازَةِ، وَ دَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ. (۱)

ابن سعد گوید: وقتی اسعد بن زراره وفات یافت، پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای غسل او حاضر شده، در سه جامه کفنش کردند، که از جمله جامه ها بُرد است و دیده شده که رسول الله(صلی الله علیه و آله) پیشاپیش جنازه اسعد بن زراره حرکت می کردند.

زمان پاسخ به دعوت الهی

همه مورخان بر این عقیده اند که اسعد بن زراره پس از نه ماه از هجرت وفات یافت. اگر این نقل درست باشد، باید گفت که او در بدر حاضر نبوده و از آنجا که عثمان بن مظعون در بدر حضور داشته، باید گفت: اسعد بن زراره نخستین فرد از میان صحابه است که پس از هجرت، دعوت الهی را لبیک گفت.

ص: ۷۷

۱- (۱). الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ۳، [۱] دارصادر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶م، ص ۶۱۱.

وفى كنز العمال: مات أسعد بن زراره على رأس تسعه أشهر من الهجرة، قال البغوى: بلغنى أنه أوّل من مات من الصحابه بعد الهجرة، و أوّل ميّت صلى عليه النبي (صلى الله عليه و آله) و أوّل من دفن بالبقيع، و ذلك قبل بدر. (١)

در كنز العمال نقل شده كه اسعد بن زراره در آغاز ماه نهم پس از هجرت، دعوت الهى را لبيك گفت. بغوى گوید: به من خبر رسیده او اوّلین شخص از صحابه است كه پس از هجرت وفات یافت و اولین كسى است كه پیامبر (صلى الله عليه و آله) بر او نماز میت گزارد و اول كسى است كه در بقیع مدفون گردید.

روحاء مكان دفن اسعد بن زراره

پيشتر اشاره داشتيم كه روحاء در وسط بقيع قرار گرفته؛ همانجا كه راه هاى گوناگون به سمت آن بوده است و همانجا كه عثمان بن مظعون نیز در آنجا مدفون گردید. قبر اسعد بن زراره هم طبق نقل مورخان، در روحاء بقيع واقع گردیده است.

واقدي نقل کرده كه پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) اسعد بن زراره را در روحاء بقيع دفن کرد.

نویسنده و مورخ بزرگوار، محمد امين امينى، در كتابش، درباره بقيع، پس از بررسی چگونگی شكل گیری بقيع و بررسی این نکته كه چه كسى اولین بار در بقيع دفن شد، آیا آن شخص اسعد بن زراره بوده يا عثمان بن مظعون؟ چنین می نگارد:

و كيف كان، فقبرهما فى الروحاء التى فى وسط البقيع: فقد روى ابن شبنه عن أبى غسان لم أزل أسمع إن قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زراره بالروحاء من البقيع، والروحاء المقبره التى وسط البقيع يحبط بها طرق مطرقه وسط البقيع. (٢)

به هر روى، قبر آن دو شخصیت (عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره) در روحاء، در وسط بقيع قرار دارد. ابن شبنه از ابوگسان روایت کرده كه همواره می شنیدم قبر

ص: ٧٨

١- (١). كنز العمال، ج ٦، ص ٢١٩.

٢- (٢). بقيع الغرقد، ص ٤٠ [١] به نقل از تاريخ المدينه المنوره، ج ١، ص ١٠١.

عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره، در روهاء بقیع است و روهاء مقبره ای است در وسط بقیع که راه های گوناگون بر آن میرسد.

در پایان یاد از اسعد بن زراره، گفتنی است او با مرضی که در لسان عرب ذبحه نامیده می شود، از دنیا رفت و شاید مراد از ذبحه مرگ ناگهانی باشد. در عبارات دیگر، به جای ذبحه، شهقه آمده است.

۳. ابوسعید خدری

شخصیت بزرگوار دیگری که از صحابه صادق پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و در قبرستان بقیع مدفون گردیده، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران و از بزرگان و اهل فضیلت صحابه آن رسول گرامی است. او شهرت به ابوسعید خدری یافت؛ چون منسوب به خُدَری است که مکانی است به نام خدره.

او از راویان احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) و صاحب مکاتبات از آن حضرت و امام علی و امام حسن مجتبی و امام حسین (علیهم السلام) است، جایگاهی والا. در نزد پیامبر خدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی و سیدالشهدا (علیهم السلام) داشته است.

وی شاهد بسیاری از سخن ها، عمل ها و اقدامات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و آگاهی به موقعیت اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنان آنان داشته است. امیر مؤمنان علی، فاطمه زهرا و حسنین (علیهم السلام) در نقل های بسیاری، ابوسعید خدری را شاهد بر ایراد سخنانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره اهل بیت دانسته اند و از مردم خواسته اند که از ابوسعید خدری فضل اهل بیت (علیهم السلام) را پرسند.

ابن اثیر درباره او می نویسد:

أبو سعید الخدری، سعد بن مالک بن شیبان الأنصاری، من مشهوری الصحابه و فضلائهم و هو من المکثرین من الروایه عنه مات سنه ۷۴ من الهجره یوم الجمعه و دفن بالبقیع. (۱)

ص: ۷۹

ابوسعید خدری، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران صحابه و فضیله‌ای ایشان بوده و از کسانی است که روایات فراوانی از پیامبر نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از هجرت وفات یافت و در بقیع گردید.

وقال الشيخ الطوسي: توفي ابوسعيد في يوم الجمعة، سنة أربع و سبعين و دفن بالبقيع و هو ابن أربع و تسعين. (۱)

شیخ طوسی گفته است: ابوسعید خدری، در روز جمعه، در سال ۷۴ ه. ق از دنیا رفت در حالی که دارای سنی ۹۴ ساله بود و در بقیع دفن گردید.

وصیت ابوسعید خدری

ابن عساکر، از عبدالرحمان، پسر ابوسعید خدری نقل کرده که گفت: پدرم به من این گونه سفارش کرد: پسر! سن من بسیار بالا رفته و زمان رفتنم فرار رسیده است. سپس گفت: دستم را بگیر. وقتی دستش را گرفتم، گفت: به بقیع برویم. او را در حالی که به دستم تکیه داشت، به بقیع بردم، تا این که به مکانی در بقیع رسیدیم که کسی در آنجا دفن نشده بود. به من امر کرد: پسر! هرگاه از دنیا رفتم مرا در این مکان دفن کن. در آن خیمه ای بر پا مکن و آتشی میفروز. بر من گریه نکن. کسی را به جهت دفن من آزار مده. متواضعانه پشت سرم حرکت کن. وقتی مردم ما را می دیدند، می پرسیدند: به کجا می روید؟ چیزی به آنان نگفتم و پدرم از پاسخ دادن منع نمود. آن گاه که لحظه وفاتش رسید، او را به بقیع بردم، مردم جمع شدند به گونه ای که پر و آکنده از جمعیت شده بود. (۲)

۴. اسید بن حذیر بن سماک اشهلی

وی از بزرگان صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از نقبا و بزرگان انصار است؛ فردی است که در زمان ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مهاجران (از مکه) به مدینه، خانه اش را در اختیار مهاجران قرار

ص: ۸۰

۱- (۱). اختیار معرفه الرجال، [۱] محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، ج ۱، انتشارات امیر [۲] کبیر، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱.

۲- (۲). ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۳۹۷.

داد. اموال خود را میان آنان تقسیم کرد و ایثار را برگزید. پدر وی، رئیس قبیله اوس است. یوم بعثت را شاهد بوده. او معروف به «حضیر الکتائب» است. به وسیله مصعب بن عمیر، صحابی پاکبخته پیامبر (صلی الله علیه و آله) که اولین مبلغ راه رسالت بود، ایمان آورد. در زمان هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به استقبال آن حضرت آمد و شور و شعف زاید الوصف جوانی انجام داده. تلاش وسیعی کرد تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دعوتش در مدینه توفیق یابد. در ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به جمع قبیله خود وارد شد و بشارت به بزرگ ترین منت الهی بر اهل یثرب داد.

در کتاب بقیع الغرقد درباره وی چنین نوشته شده است:

أسید بن حضیر بن سماک الأشهلی من سادات الأنصار و کان نقیباً و هو ممّن شهد العقبتین و بدرأ... کنیته ابویحیی، و قد قبل: أبوعتیق... أسلم علی یدی مصعب بن عمیر. (۱)

اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، از بزرگان انصار است، سرپرستی را (نقابت) داشت. از کسانی است که در دو عقبه حاضر بود و در نبرد بدر حضور داشت. کنیه اش ابویحیی و به قولی ابوعتیق است به دست مصعب بن عمیر اسلام آورد.

بدرود حیات اسید

اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، در دوران خلافت خلیفه دوم، عمر بن خطاب دعوت الهی را لبیک و بدرود حیات گفت و به سوی خالق هستی پرکشید.

ابن حبان می نویسد:

مات فی شعبان فی خلافة عمر بن الخطاب سنة عشرين، وصلی علیه عمر بن خطاب و دفن بالبقیع. (۲)

در ماه شعبان، در عهد خلافت عمر بن خطاب به سال بیست هجرت حیات را وداع گفت و عمر بن خطاب بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

ص: ۸۱

۱- (۱). بقیع الغرقد، ص ۲۲۰. [۱]

۲- (۲). مشاهیر علماء الأنصار، ابوحاتم محمد بن حبان، دارالوفاء، ۱۹۷۶م، ص ۳۳.

۵. خنیس بن حذافه

از دیگر یاران مهاجر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خنیس بن حذافه است. او ایمان کامل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت و از کسانی است که با اخلاص کامل به مدینه هجرت کرد و در خانه ارقم بن ابی ارقم، حضور یافت و آیات اولیه فرود آمده را با عشقی راستین نوشید و در جان خود جای داد.

شهد خنیس بدرًا، و مات علی رأس خمسة و عشرين شهراً من مهاجرة النبی (صلی الله علیه و آله)، و دفنه بالبقیع إلی جانب قبر عثمان بن مظعون. (۱)

خنیس در ماجرای جنگ بدر حضور داشت و در آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) دعوت حق را لیبیک گفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر جنازه وی نماز گزارد و دستور داد او را در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن نمایند.

۶. سعد بن معاذ

سعد بن معاذ از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از انصار است. به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان کامل آورد. مردی رشید و تنومند و زیبا صورت بود. در جنگ ها، همگام با پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرکت داشت. در ماجرای جنگ خندق حاضر بود. تیری از جانب سپاه دشمن به او اصابت کرد و بر زمین افتاده و به شهادت رسید. او در هنگام شهادت ۳۵ سال داشت.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمان داد بدن ایشان را به مدینه آورده، در بقیع دفن کردند. «فصلی علیه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و دفن بالبقیع» (۲)؛ «پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر او نماز خواند و در بقیع دفن گردید».

معطر بودن قبر سعد

روایاتی چند وارد شده که مسلمانان هنگامی که به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) جایگاه قبرش را حفر می کردند، بوی خوش عطر از آن به مشام حفرکنندگان می رسید و آنان از بوی خوش آن سرمست باده معنا و معنویت شدند.

ص: ۸۲

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۲. [۱]

۲- (۲). همان.

روی ابن سعد عن أبي سعيد، قال: كنت أنا ممّن حفر لسعد قبره بالبقيع: فكان يفوح علينا من المسك كلما حفرنا قتره من تراب، حتى انتهينا إلى اللحد. (۱)

ابن سعد از ابی سعید روایت کرده، گفت: من جزو کسانی بودم که برای سعد قبر می‌کنندیم. هنگام حفر، بوی بسیار خوشی به ما می‌رسید و هر چه می‌کنندیم، این بوی همچنان می‌رسید تا به نهایت حفر لحد رسیدیم.

اهمیت وجودی سعد

سعد بن معاذ، به راهنمایی مصعب بن عمیر، راه و شیوه مسلمانی را برگزید. او توانست در مدتی کوتاه، طایفه خود را به اسلام مؤمن سازد و خود با ایمانی پرشور، از صحابه بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسوب می‌شد و موقعیتی معنوی و خاص در میان اصحاب یافت. در بدر، پیشاپیش قبیله اوس بود. در نبرد بدر، دو پرچم وجود داشت؛ پرچم مهاجران و مکیان، که در دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و پرچم انصاریان و اهل مدینه، که سعد بن معاذ آن را در دست داشت.

سعد بن معاذ و طایفه بنی عبدالأشهل، در واقعه احد شرکت داشتند و هم او بود که نماینده پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مذاکره با بنو قریظه بود و حکمیت از جانب آن حضرت را داشت.

سمهودی در وفاء الوفا می‌نویسد: «به مناسبت مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد». (۲)

با توجه به همین اهمیت وجودی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بقیع، هنگام دفن سعد بن معاذ سه بار تسبیح گفت و مسلمانان همراهش تسبیح گفتند. بقیع به تموّج در آمد، چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) اندک تغییری یافت که همه پرسیدند: ای فرستاده خدا! از چه رو رنگتان تغییر یافت؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت، اما او رهایی یافت.

ابن سعد در طبقات در این باره می‌نویسد:

ص: ۸۳

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۹۰. [۱]

۲- (۲). وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۸۵.

ورسول الله واقف على قدميه فلما وضع في قبره، تغیر وجه رسول الله و سبّح ثلاثاً فسبّح المسلمون ثلاثاً حتّى ارتجّ البقیع، ثمّ کبر رسول الله ثلاثاً و کبر أصحابه ثلاثاً حتّى ارتجّ البقیع بتکبیره، فقیل یا رسول الله رأینا بوجهک تغیراً و سبّحت ثلاثاً، قال: تضایق علی صاحبکم قبره. . ثمّ فرّج الله عنه. (۱)

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) روی دو پای مبارک ایستاده بودند و چون سعد در قبر نهاده شد، رنگ چهره اش تغییر یافت. سه بار سبحان الله گفتند. مسلمانان هم سه بار تسبیح گفتند. بقیع به هیجان آمد. پیامبر خدا بار دیگر سه بار تکبیر گفتند و اصحاب هم گفتند. بقیع باز هم به حرکت و تموّج در آمد. پرسیدند: ای فرستاده خدا، چرا چهره شما تغییر یافت و تسبیح فرمودید؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت اما او را وانهاد و آسان شد.

البته روایت شده که علت این فشار بر سعد، اخلاق تندی بود که با خانواده اش داشت! خداوند همه ما را از فشار و سختی های قبر در امان دارد! ان شاء الله.

۷. مقداد بن اسود

ابوسعید مقداد بن اسود، با نام کامل مقداد بن عمرو بن ثعلبه بن مالک بن ربیع بن عامر بن مطرود البهرانی الکندی، از صحابه بزرگوار پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) است. او از حضرموت به مکه آمد و از نخستین گروندگان به پیامبر بزرگوار اسلام(صلی الله علیه و آله) و از کسانی است که تا پایان عمر شریفش، بر ایمان خود استوار ماند. پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در کنار علی(علیه السلام) بود و جزو شیعیان و پیروان آن حضرت شمرده می شد.

مقداد، در رخداد خلافت، در جلسه ای، بیان بلند و استواری دارد که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

ص: ۸۴

مِآ رَأَيْتُ مِثْلَ مِآ أَوْذَىٰ بِهِ أَهْلُ هَذَا الْبَيْتِ بَعِيدَ نَبِيهِمْ، وَإِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ تَرَكَوْا رَجُلًا مِآ كَانَ أَعْلَمُ مِنْهُ وَلَا أَقْضَىٰ مِنْهُ بِالْعَدْلِ. (۱)

من اهل بيتی، مانند اهل بیت پیامبر را ندیدم که پس از رحلت آن حضرت، این اندازه مورد آزار و اذیت قرار گرفته باشد. من در شگفتم از قریش، آنان مردی را رها کردند که داناتر و عادل تر از او وجود ندارد.

در همین جلسه، عبدالرحمان بن عوف، به مقداد نهیبی می زند و می خواهد او را از ادامه گفتارش مانع شود که مقداد با صدای بلند می گوید:

إِنِّي أَحْبَبْتُمْ لِحَبِّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِمْ وَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَمَعَهُمْ يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ وَإِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّمَا تَطَاوَلُوا، وَاللَّهُ لَوْ أَجَدَ عَلَيَّ قُرَيْشٍ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُمْ كَقِتَالِ آبَائِهِمْ. (۲)

من به آنان عشق می ورزم؛ چنان که پیامبر خدا به آنان عشق می ورزید و به خاطر این که حق در میان آنها و با آنها است، ای عبدالرحمان! من از قریش در شگفتم که در حق آنان دستبرد زدند. به خدا سوگند اگر یآوری داشتیم که با قریش بجنگم، با آنان می جنگیدم؛ چنان که با پدرانشان جنگیدم.

در روز غدیر

بعد از رویداد غدیر و نصب علی (علیه السلام) به امارت مسلمانان، به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آن حضرت به گروهی که نامشان را بردند، فرمان دادند: برخیزند و بر علی، به خاطر امیری اش بر مسلمانان تبریک بگویند و مقداد جزو آنان بود. آنان از جای برخاسته، بر علی (علیه السلام) سلام دادند و بیعت کردند. مقداد در آن روز با علی بیعت کرد و تا آخر عمرش بر این بیعت استوار ماند و پیمان را نشکست.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خود، ماجرا را این گونه توضیح می دهند:

ص: ۸۵

۱- (۱). شرح اصول کافی، مولی صالح مازندرانی، ج ۱۲، [۱] بی تا، بی نا، ص ۴۶۴.

۲- (۲). همان، ص ۴۶۵.

فقال النبي (صلى الله عليه و آله): قُمْ يا سلمان، قم يا مقداد، قم يا جندب، قم يا عمار... فبايعوا لأخي علي (عليه السلام) و سلموا عليه بامرہ المؤمنین، فقاموا باجمعهم فبايعوا لی و سلموا علیَّ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ. (۱)

پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود: به پا خیزید سلمان، مقداد، جندب و عمار! ... با علی، برادرم بیعت کنید و بر او به عنوان امیر مؤمنان سلام کنید. آنان همگی برخاستند و بر من، به عنوان «امیر مؤمنان» سلام کردند.

دفاع مقداد از حق علی (عليه السلام)

علی (عليه السلام) در امر خلافت، مدافعان اندکی مانند سلمان، مقداد و ابوذر را داشت. پس از ماجرای سقیفه، در هر جمعی که یاران علی (عليه السلام) حضور داشتند، از آن حضرت دفاع می کردند؛ چنان که سلیم بن قیس هلالی گوید:

فَقَامَ الْمُقَدَّادُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ بِمَا تَأْمُرُ وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَتِي لِأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي وَإِنْ أَمْرَتِي كَفَفْتُ. فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): كُفَّ يَا مُقَدَّادُ وَ اذْكَرْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ مَا أَوْصَاكَ بِهِ. (۲)

مقداد برخاست، پس گفت: ای علی! به چه چیز فرمان می دهی؟ به خدا سوگند اگر مرا مأمور کنی گردنشان را می زنم و اگر بگویی دست نگه دار، دست نگه می دارم. علی (عليه السلام) فرمود: دست نگهدار ای مقداد! و یاد کن عهد پیامبر (صلى الله عليه و آله) را که برای چنین روزی فرمان به صبر داد.

عسرت روزگار

مقداد، به لحاظ معیشت، در سختی روزگار می گذراند و بر این عسرت، شاکر و صبور بود؛ چنان که نقل است که علی (عليه السلام) در دوران پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه و آله)، در خانه چیزی نداشتند.

عبدالله بن مسعود گوید: علی (عليه السلام) به نزد ابی ثعلبه جهنی رفتند و دیناری برای رفع نیاز

ص: ۸۶

۱- (۱). الهدایه الکبری، [۱] حسین بن همدان الخصبی، مؤسسه البلاغ، بیروت، لبنان، ۱۹۹۱م، ص ۱۰۲.

۲- (۲). سلیم بن قیس الهلالی، التابعی الکبیر، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، بی تا، بی نا، ص ۱۵۶.

زندگی زهرا(علیها السلام) تهیه کردند. تا برای خانه چیزی فراهم نمایند؛ زیرا سه روز بود که چیزی در خانه برای رفع گرسنگی نداشتند. حضرت، پول را گرفت و به سمت بازار رفت تا چیزی تهیه کند.

فَمَرَّ بِالْمَقْدَادِ قَاعِدًا فِي ظِلِّ جِدَارٍ قَدْ غَارَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْجُوعِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : يَا مَقْدَادُ مَا أَقْعَدَكَ فِي هَذِهِ الظَّهْرَةِ فِي ظِلِّ هَذَا الْجِدَارِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَاحَسَنِ، أَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ لَمَّا تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ، رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرِ فَقِيرٍ، قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَذْكَمُ؟ فَقَالَ: مَذْ أَرْبَعٍ يَا أَبَاحَسَنِ، قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَنَحْنُ مِنْذُ ثَلَاثٍ وَأَنْتَ مِنْذُ أَرْبَعٍ، أَنْتَ أَحَقُّ بِالذِّينَارِ. (۱)

حضرت هنگام گذر از راهی، دید که مقداد در سایه دیواری نشسته و چشمانش به کاسه سر رفته است. پرسید: ای مقداد! چرا وسط ظهر در این جا نشسته ای؟ مقداد گفت: ای ابا الحسن! به تو می گویم آنچه را که عبد صالح به خدا گفت؛ که ای خدا! من به لقمه ای نان محتاجم. حضرت پرسید: مقداد! از چه زمانی غذا نخورده ای؟ مقداد گفت: چهار روز است. حضرت فرمود: ما سه روز است که غذا نخورده ایم و تو چهار روز! پس آن دینار را به مقداد داده فرمودند: تو به این پول سزاوارتری. مقداد در حالی که روزگار به عسرت و سختی می گذراند، همواره صابر، شکور و سپاسگزار بود؛ «وكان المقداد بن اسود، صبوراً قواماً شكوراً». (۲)

صبر و بردباری مقداد به حدی بود که سلمان با آن عظمت و مکانت، به پایش نمی رسید.

ابوبصیر از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده که پیامبر(صلی الله علیه و آله) خطاب به سلمان فرمود:

یا سلمان! لو عرض علمک علی المقداد لکفر، یا مقداد لو عرض صبرک علی سلمان لکفر. (۳)

ای سلمان! اگر علم تو به مقداد عرضه شود، کافر می شود. ای مقداد! اگر صبر تو هم بر سلمان عرضه شود، کافر می گردد.

ص: ۸۷

۱- (۱). شرح الاخبار، قاضی نعمان المغربي، ج ۲، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی تا، ص ۲۶.

۲- (۲). همان، ص ۲۸.

۳- (۳). همان.

مقداد، به جهت عظمت و والایی شأنی که داشته، جزو چهار نفری است که بهشت مشتاق دیدار آنها است.

عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عَيْسَى بْنِ حَمَزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): الْحَدِيثُ الَّذِي جَاءَ فِي الْأَرْبَعَةِ. قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قُلْتُ: الْأَرْبَعَةُ الَّتِي اشْتَأَقْتُ إِلَيْهِمُ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ عَمَّارٌ. (۱)

عمرو بن سعید مدائنی نقل کرده از قول عیسی بن حمزه که گفت: از امام صادق (علیه السلام) درباره آن چهار نفر پرسیدم، حضرت فرمود: کدام چهار نفر؟ گفتم: چهار نفری که بهشت مشتاق آنان است؟ فرمود: آنها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار هستند.

مقداد، در ماجرای دفن شبانه زهرا (علیها السلام) در کنار علی (علیه السلام) حضور داشت و هرگز روی خوش به مخالفان علی (علیه السلام) نشان نداد.

مدفون در بقیع

مقداد، در سال ۳۳ هجری، در منطقه جرف، سه فرسنگ بیرون مدینه، از دنیا رفت.

فَحِمِلَ عَلَى رِقَابِ الرَّجَالِ وَ كَانَ يَوْمَ مَاتَ ابْنُ سَبْعِينَ سَنَةً، وَ صَلَّى عَلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ، وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ. (۲)

مردان مسلمان او را بر دوش خود حمل نموده، به مدینه آوردند. روزی که از دنیا رفت، هفتاد سال داشت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۸. عبدالله بن مسعود

ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مسعود، از اصحاب گرامی و مشهور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است. او از صاحبان مصاحف و مفسران بزرگ قرآن مجید بود. در مکه متولد شد و در کودکی

ص: ۸۸

۱- (۱). الاختصاص، محمد بن نعمان المفید، علی اکبر الغفاری، جماعه المدرسین، بی تا، ص ۱۱

۲- (۲). الغدیر، ج ۵، ص ۶۸. [۱]

به چوپانی گوسفندان عقبه بن ابی معیط اشتغال داشت و تا دوره جوانی به همین کار، برای عقبه ادامه داد.

اولین دیدار، رخداد یک معجزه

محدثان نقل کرده اند که او در آغاز بعثت، بر اثر معجزه ای که از پیامبر(صلی الله علیه و آله) دید، اسلام آورد و به صف مسلمانان وارد شد. شریف مرتضی، در «رسائل المرتضی»، چنین آورده است:

ابو عبدالرحمن عبدالله بن مسعود بن غافل الهدلی حلیف بنی زهره، وکان إسلامه قديماً وکان سببه أنه کان یرعی غنماً فمرّ به الرسول و أخذ شاه حائلاً من تلك الغنم، فدرت به لبناً غزيراً، فلما رأى هذه من الرسول اسلم به. (۱)

ابوعبدالرحمان عبدالله بن مسعود بن غافل هدلی، هم پیمان بنی زهره و از مسلمانان نخستین بود و انگیزه مسلمان شدنش آن بود که روزی هنگام چراندن گوسفندان، پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) از نزدیکش می گذشتند که گوسفندی را گرفته، بر پستان هایش که شیر نداشت دست زدند و آن پر از شیر شد و شیری گوارا داد. عبدالله بن مسعود وقتی این اعجاز را از آن حضرت دید، ایمان آورد و مسلمان شد.

او از نخستین مسلمانانی بود که به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان آورد.

بلاذری گوید:

هو سادس سته دخلوا فی الإسلام، وقد هاجر هجره الحبشه وهجره المدینه، وشهد بدرأً والمشهد مع الرسول(صلی الله علیه و آله). (۲)

او ششمین نفری است که مسلمان شد و به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد. در جنگ بدر حضور یافت و در دیگر معرکه ها همگام با پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود.

از شاهکارهای او در جنگ بدر آن بود که سر ابوجهل را با شمشیر خود از تنش جدا کرد.

عبدالله از شخصیت های نام آوری است که هم شیعیان، به دلیل قرابتش با پیامبر(صلی الله علیه و آله) و

ص: ۸۹

۱- (۱). رسائل المرتضی، الشریف المرتضی، ج ۲، دارالقرآن الکریم بقم، اعداد: سید مهدی جرجانی، بی تا، ص ۲۰۲.

۲- (۲). فتوح البلدان، بلاذری، ج ۴، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۰۲.

اعتقاد وافرش به علی(علیه السلام) و هم اهل سنت، به دلیل منزلتش در نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) و صحابه، به او فراوان احترام می نهند و شخصیتش را ممتاز می دانند.

نخستین کسی که قرآن را با صدای بلند خواند

او نخستین کسی است که قرآن مجید را با صدای بلند خوانده است و قرائتی بسیار شیوا و رسا و آمیخته با لحنی زیبا داشته است. نقل است که روزی اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مسجد الحرام، کنار کعبه اجتماع داشتند، که آنان چنین گفتند:

وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ قُرَيْشَ هَذَا الْقُرْآنَ يُجَهَرُ لَهَا بِهِ قَطُّ، فَمَنْ رَجُلٌ يُسَمِعُهُمْ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: أَنَا. قَالُوا: إِنَّا نَخْشَاهُمْ عَلَيْكَ، إِنَّمَا نُرِيدُ رَجُلًا لَهُ عَشِيرَةٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْقَوْمِ إِنْ أَرَادُوهُ، قَالَ: دَعُونِي فَإِنَّ اللَّهَ سَيَمْنَعُنِي. قَالَ: فَغَدَا ابْنُ مَسْعُودٍ حَتَّى أَتَى الْمَقَامَ فِي الضُّحَى، رَافِعًا صَوْتَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ... (۱)

به خدا سوگند قریش هرگز قرآنی را که بر پیامبر نازل شده، نشنیده اند. آیا فردی هست که قرآن را به گوش قریش برساند؟ عبدالله مسعود گفت: من قرآن را با صدای بلند می خوانم تا قریش بشنوند. اصحاب گفتند: مردی بخواند که قبیله و عشیره ای داشته باشد که اگر قریش خواستند به او آزاری برسانند، قبیله اش از او دفاع کنند. گفت: رهایم کنید، که خداوند شر آنها را از من باز خواهد داشت. سپس شروع کرد و آیات سوره رحمان را با صدای بلند تلاوت کرد.

مورخان آورده اند که قریش در شگفت شدند که این چه صدایی و چه کلماتی است؟ و به این جهت، او را کتک می زدند و ناسزایش می گفتند.

حافظ قرآن

او حافظ قرآن بود و همه قرآن را از آغاز تا پایان از حفظ داشت و در مواقع بسیاری، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او می فرمود قرآن را از بر بخواند و او استقبال می کرد و قرآن را در نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) تلاوت می کرد.

ص: ۹۰

نزدیکی اش به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

چنان قرابتی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت که او را «صاحب السفل لرسول الله (صلی الله علیه و آله)» می دانستند؛ یعنی کسی که افتخار می کرد کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به دست گیرد، زیرا هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسجد یا محفلی وارد می شد، کفش های خود را که درمی آورد، عبدالله بن مسعود، کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به دست می گرفت و به این کار خود می بالید.

دیدگاه علی (علیه السلام) درباره ابن مسعود

مورخان آورده اند که گروهی از صحابه در نزد علی (علیه السلام) حاضر بودند.

فقالوا له: «يا أمير المؤمنين، ما رأينا رجلاً كان أحسن خلقاً ولا أرفق تعليماً، ولا أحسن مجالسةً، ولا أشد ورعاً من عبدالله بن مسعود... قال: اللهم إني أشهدك.. اللهم إني أقول مثل ما قالوا، أو أفضل.. لقد قرأ القرآن فأحلّ حلاله، وحرم حرامه. فقيه في الدين، عالم بالسنة. (۱)

گفتند: ای امیر مؤمنان، ما مردی خوش اخلاق تر و نیک فراتر و خوش مجلس تر و پرهیزگارتر از عبدالله بن مسعود ندیده ایم. علی (علیه السلام) چنین گفت: خدایا! تو را گواه می گیرم که من هم آنچه را که صحابه می گویند، معتقدم، بلکه او را برتر از آنچه می گویند، می دانم. او قرآن را قرائت نمود. حلالش را حلال و حرامش را حرام دانست. او دانای در دین و عالم به سنت است.

مناعت طبع ابن مسعود

ابن مسعود دارای مناعت طبعی عجیب بود. در زمان خلافت عثمان، بیمار و بستری شد، که در همان بیماری هم از دنیا رفت. خلیفه (عثمان) به عیادتش رفت. دید اندوهگین است. پرسید: از چه ناراحتی؟ گفت: از گناهانم. خلیفه پرسید: چه میل داری تا برآورم؟ گفت: مشتاق رحمت خداوندم. خلیفه گفت: اگر موافق باشی، طبیعی بیاورم. عبدالله بن مسعود گفت: طیب، بیمارم کرده است.

ص: ۹۱

خلیفه گفت: اگر مایل باشی، دستور دهم عطایی از بیت المال برایت بیاورند؟

عبدالله گفت: آن زمان که نیازمند بودم عطا و بخشش به من دریغ می کردی و حتی حقوق مرا از بیت المال قطع کردی، ولی اکنون که نیازی ندارم می خواهی به من، مال عطا کنی؟ گفت: اگر تو را به مال و ثروت نیازی نیست عطاهای من برای دخترانت می ماند و بعد از مرگ تو محتاج نمی شوند.

در پاسخ گفت: دخترانم را نیز به عطاهای تو نیازی نیست؛ زیرا به آنان سفارش کرده ام که هر شب، سوره واقعه را بخوانند. چون از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: اگر کسی هر شب، سوره واقعه را بخواند، فقر و بی چیزی به او روی نمی آورد و محتاج مردم نمی شود.

عبدالله بن مسعود دارای اخلاص و حکمتی وافر بود و از محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) حکمت را فرا گرفته است. همواره دارای اجتهاد بوده و حتی در بستر مرض از اجتهاد و فهم و درک حقایق دینی غفلت نداشته است. عاش سعیداً و مات سعیداً.

پاسخ به دعوت الهی

او پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا سال ۳۲ هجرت، به حیات پرافتخار خویش دامه داد. در کنار علی (علیه السلام) زندگی کرد و به سیره آن حضرت با خلفا همکاری نمود تا جایی که به دینش آفتی نرسد.

مات بالمدينه سنه ۳۲ من الهجره النبويه و دفن بالبقيع و كان عمره حين مات بضع وستين سنه. (۱)

در مدینه، به سال ۳۲ هجرت از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید و عمر شریفش هنگام مرگ شصت و چند سال بود.

۹. اسامه بن زید

اسامه بن زید بن حارثه بن شراحیل کلبی، کنیه اش ابومحمد و از فرزندان اسلام است که جاهلیت را درک نکرد. اسامه بن زید، خادم پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است. او

ص: ۹۲

کسی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) را برگزید و از طریقه و سیره پیامبر(صلی الله علیه و آله) تبعیت کرد. دارای صفات کریم و خصال برجسته بود. به رغم کمی سن و جوانی اش، فردی مؤمن و در ایمان خود محکم و استوار بود.

اشتیاق پیامبر(صلی الله علیه و آله) به اسامه

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به اسامه بن زید علاقه و اشتیاقی وافر داشت و او را فردی دارای صلاحیت و شایستگی می دانست. روایاتی را حاکم حسکانی درباره او نقل کرده است:

قالت السیّدہ عائشہ: ما ینبغی لأحد أن یبغض أسامه، بعد ما سمعت رسول الله(صلی الله علیه و آله) یقول من کان یحب الله و رسوله، فلیحب أسامه. (۱)

عایشه گفته است: سزوار نیست که کسی به اسامه خشم بورزد، خصوصاً که از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: هر کس خدا و رسولش را دوست می دارد، باید اسامه را دوست بدارد.

جیش (لشکر) اسامه

از مواردی که برجستگی و رتبت بالای اسامه را در نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) نشان می دهد، جیش اسامه است که به اختصار به آن اشاره می کنیم:

در سال نهم هجرت، وقتی خبر رسید رومیان برای حمله به حوزه اسلامی آماده شده اند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) با لشکریان خویش به تبوک رفتند و بدون جنگ بازگشتند، ولی پس از ماجرای حجه الوداع، سپاهی سنگین را فراهم آورد و خود لباس رزم بر تن اسامه بست و به او چنین فرمان داد:

به نام خدا و در راه خدا نبرد کن. با دشمنان خدا بجنگ. سحرگاهان بر اهالی ابنا یورش ببر و این راه را چنان سریع طی کن که پیش از رسیدن خبر حرکت تو به آنجا، خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید. (۲)

ص: ۹۳

۱- (۱). شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، مؤسسه الطبع والنشر، ۱۹۹۰م، ص ۲۸۷.

۲- (۲). فروغ ابدیت، [۱] جعفر سبحانی، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۴۸۶.

تحوّلات سریع و عجیبی پس از این واقعه در تاریخ روی داد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) در بستر بیماری شدید قرار گرفتند که سرانجام با همین بیماری و تب، به سوی خدا رحلت کردند.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در اثنای بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی هایی می شود و گروهی به فرماندهی اسامه، طعن می زنند. وی از این جریان سخت خشمگین گردیده، آهنگ مسجد کرد...

هان! ای مردم، من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم. گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده اید. ولی اعتراض و سرپیچی شما تازگی ندارد، پیش از این، از فرماندهی پدر او «زید» انتقاد می کردید. به خدا سوگند، هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش برای این مقام لایق و شایسته است. من او را سخت دوست دارم. مردم! درباره او نیکی کنید و دیگران را در حق او به نیکی سفارش کنید. او از نیکان شما است. (۱)

هضم نشدن اسامه در فتنه امویان

اسامه در فتنه امویان هضم نشد و هرگز به جانب امویان و غاصبان خلافت علی(علیه السلام) متمایل نشد.

كان يحب علياً كثيراً و يبصر الحق بجانبه... وقال لعليّ(عليه السلام): انك لو كنت في شذق الأسد، لأحببت أن أدخل معك فيه. (۲)

علی(علیه السلام) را بسیار دوست می داشت و حق را با بصیرت در جانب علی می دید. روزی به آن حضرت گفت: اگر در لانه شیر قرار گیری، دوست دارم با تو ای علی در آن جایگاه وارد شوم.

ص: ۹۴

۱- (۱). فروغ ابدیت، [۱] جعفر سبحانی، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۴۸۸.

۲- (۲). شواهد التنزیل، ص ۲۸۰.

اسامه، عاقبت در سال ۵۴ هجرت و در اواخر خلافت معاویه، دعوت الهی را لَبِیک گفت و روح مطهرش به لقای الهی شتاب گرفت. او از ابرار و متقین بود. مردم مدینه، بدنش را با عزت برداشته و به قبرستان بقیع برده و در آنجا دفن نمودند. او در هنگام پاسخ به دعوت الهی، ۷۵ سال سن داشت. عاش سعیداً و مات سعیداً مغفوراً.

۱۰. ارقم بن ابی ارقم

ارقم بن ابی ارقم قرشی، صحابی بلند مرتبه و والامقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از سابقین به اسلام است. در آغاز رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و چنان که مورخان آورده اند، او سومین نفری است که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد.

ارقم بن ابی ارقم، علاقه ای فراوان و شدید به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و ایمانی عمیق به رسالت آن حضرت داشت. از این رو، می کوشید پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خانه خویش مسکن دهد و مخفی نماید.

عظمت خانه ارقم

خانه ارقم بن ابی ارقم به قدری در تاریخ شهرت یافت که این خانه، در دل تاریخ اسلامی، بخش مهم و اثرگذار از تاریخ اسلامی محسوب می گردد. خانه ارقم، خانه ای است که برای نخستین بار دعوت اسلامی در این خانه آغاز گردید و تبلیغ دین در آن انجام شد و اثر مهمی بر دوره های بعدی تاریخ اسلامی نهاد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از آزاری که از مشرکان قریش دیدند، به گونه ای رسمی خانه ارقم بن ابی ارقم را محل عبادت و تبلیغ قرار دادند؛ «رسول گرامی اسلام، خانه ارقم را محل عبادت قرار داد و در آنجا به تبلیغ و پرستش پرداخت». (۱)

ص: ۹۵

مورخان مسلمان، خانه ارقم را بزرگ شمرده و درباره آن تعظیم‌ها و تجلیل‌ها نموده‌اند.

كانت دائرة عَلَى الصفا وهي الدار التي كان النبي (صلى الله عليه و آله)، يجلس فيها في الإسلام و يدعوا إلى الإسلام في دار الأرقم، حتى تكاملوا أربعين رجلاً، فخرجوا يجهرون بالدعوة إلى الله. (۱)

خانه او بالای کوه صفا بود و آن، خانه ای بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن خانه می نشست و مردم را به اسلام دعوت می کرد، تا به چهل تن رسیدند، سپس از آن خانه بیرون شده، به صورت علنی به نشر دعوت اسلام اقدام نمودند.

ارقم بن ابی ارقم در جمع هجرت کنندگان به مدینه بود و در جنگ‌های بدر و اُحُد و بسیاری دیگر از جنگ‌ها همگام با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شرکت داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در منطقه زریق مدینه به وی خانه ای واگذار کردند و او در آن خانه ساکن شد.

در تاریخ آمده است که ارقم بن ابی ارقم آماده می شد تا به بیت المقدس برود. پس از آنکه آماده شد، به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد تا با وی وداع کند.

فقال الرسول: ما يخرجك؟ أحاجه أم تجاره؟ قال: لا يا رسول الله، بأبي أنت و أمي، ولكنني أريد الصلاة في بيت المقدس، فقال الرسول: صلاة في مسجدي هذا خير من ألف صلاة فيما سواه من المساجد إلا المسجد الحرام. (۲)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چه چیز باعث شد که از مدینه خارج شوی؟ آیا نیازی موجب شد یا برای تجارت می روی؟ گفت: هیچ کدام، ای رسول خدا! لکن اراده کرده‌ام به سبب فضل بیت المقدس، در آنجا نماز بگذارم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در غیر آن است، مگر مسجد الحرام. با سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ارقم ابن ابی ارقم از آهنگ خویش منصرف شد و در مدینه ماند.

ص: ۹۶

۱- (۱). شواهد التنزیل، ص ۲۱۵.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۶۵. [۱]

ارقم، روزگاری آمیخته با عزت و البته پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمیخته با رنج را سپری کرد و در سال ۵۵ هجرت در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

توفی بالمدينة سنة خمس و خمسين و هو ابن خمس و ثمانين سنة، وصلی علیه سعد بن أبی وقاص، ودفن بالبقیع. (۱)

[ارقم بن ابی ارقم] در مدینه از دنیا رفت. در سال ۵۵ هجرت و در سن ۸۵ سالگی سعد بن ابی وقاص بر او نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.

۱۱. ابوسفیان بن حارث

ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب نام اوست و گفته اند کنیه اش نیز همین است؛ یعنی همین ابوسفیان اسم او است. بعضی گفته اند نامش مغیره است. پسر عموی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) و در واقع برادر رضاعی آن حضرت است.

قال ابن قتیبه: كان أخا رسول الله من الرضاعة، أرضعته حلیمه بلبنها أياماً وكان يألف رسول الله(صلی الله علیه و آله) فلما بعث عاداه و هجاه، ثم أسلم عام الفتح وشهد يوم حنین... (۲)

ابن قتیبه گوید: او برادر رضاعی پیامبر(صلی الله علیه و آله) است، چون از حلیمه سعديه شیر خورده و با پیامبر(صلی الله علیه و آله) مأنوس بود، اما همین که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به رسالت برانگیخته شد، با آن حضرت موضع دشمنی و عداوت گرفت و در سال فتح مکه اسلام آورد و در جنگ هابی مانند حنین شرکت کرد.

توجه پیامبر(صلی الله علیه و آله) به ابی سفیان بن حارث

پیامبر(صلی الله علیه و آله) به ابوسفیان بن حارث توجه و علاقه وافر داشتند به گونه ای که درباره اش فرموده اند:

ص: ۹۷

۱- (۱). تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۲۵. [۱]

۲- (۲). المعارف، ابن قتیبه، ج ۲، [۲] دارالفکر للطباعة والنشر، بی تا، ص ۱۲۶.

أبوسفيان أخی و خیر أهلی و قد أعقبنی الله من حمزه أباسفيان بن الحارث. (۱)

ابوسفيان، برادر و بهترین عضو خانواده من است. خداوند پس از حمزه، ابوسفيان را به من عنایت کرد.

شناختن به سوی معبود

در سال بیستم هجرت، ابوسفيان بن حارث را دیدند که در بقیع قبری می کند و آن را منظم می سازد. هنگامی که فهمید، مردم از قضیه آگاه شدند، دچار اضطراب شدید شد و به آنان گفت: من قبر خودم را قبل از مرگم آماده می کنم. پس از سه روز در خانه خویش بر بستر قرار گرفت. فرزندان وی بر او گریستند. به آنان گفت: بر من مگریید، من از وقتی که مسلمانی برگزیده ام، خطایی مرتکب نشده ام.

مات فی خلافة عمر سنه عشرين و صَلَّى عَلَيْهِ عمر و دفنه بالبقیع. (۲)

در زمان خلافت عمر، در سال بیستم از هجرت، از دنیا رفت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.

۱۲. کلثوم بن هدم

کلثوم بن هدم، شخصیتی بزرگ در میان صحابه است. او کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هنگام ورود به مدینه، در قبا به خانه اش وارد شد.

کلثوم بن هدم الذی نزل علیه رسول الله (صلی الله علیه و آله) بقبا لما قدم المدینه.

کلثوم بن هدم، کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که به مدینه آمد، به خانه وی در قبا وارد شد.

او بزرگ قبیله عمرو بن عوف است. عمرو بن عوف قبیله ای اوسی بوده، کلثوم بن هدم،

ص: ۹۸

۱- (۱). المعارف، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲- (۲). بقیع الغرقد، ص ۲۱۳. [۱]

در قبا از سران و افراد مورد توجه آنجا بود و به عنوان فردی شاخص شناخته می شد. او در ماجرای پیمان عقبه، قبل از هجرت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مسلمان شد.

قیل: إِنَّهُ دَفِنَ بِالْبَقِيعِ، وَأَوَّلَ مَنْ دَفِنَ قَبْلَ أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَةَ. (۱)

گفته شده او در بقیع دفن شد و نخستین کسی است که پیش از اسعد بن زراره دفن گردید.

۱۳. جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه بلند مرتبه و بزرگوار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و از مخلص ترین دوستان خانندان عصمت و طهارت است. مادرش نسیبه، دختر عقبه بن عدی، کنیه اش ابو عبدالله و یا ابو عبدالرحمان بوده است. وی در سال دوم؛ بعد از عقبه نخستین، با پدر خویش در عقبه حضور داشته است.

او شخصیتی بلند آوازه است که همواره در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقر (علیه السلام) حیات داشته است. او همان کسی است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به وسیله او به امام باقر (علیه السلام) سلام می فرستد. جابر در این باره چنین گفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ لِي يَوْمًا يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكَتْ وَلَدِي الْبَاقِرَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَإِنَّهُ سَمِيٌّ وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي.... (۲)

همانا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) - که درود خدا بر او و آتش باد - روزی به من فرمود: ای جابر! آن گاه که فرزندم باقر را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است.

همان گونه که اشاره کردیم، وی همواره در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و خود گفته است:

ص: ۹۹

۱- (۱). بقیع الغرقد، ص ۷۵. [۱]

۲- (۲). سلیم بن قیس الهلالی، کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۸۶.

«حضرت رسول، شخصاً در بیست و یک غزوه حاضر بود که من در نوزده غزوه آن شرکت داشتم».^(۱)

از منابع تاریخی برداشت می شود، جابر در نبردهای بدر و اُحُد شرکت نداشته؛ زیرا پدرش او را از جنگ منع کرد ولی به مسلمانان و مبارزان آب می رساند. پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در تمام جنگ ها حاضر بود و در نبرد صفین در رکاب امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) افتخار حضور داشت.

پدر جابر در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله)

عبدالله، پسر عمرو خزر جی سلمی، پدر جابر، رئیس قبیله بنی سلمه در عقبه دوم با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد. در جنگ بدر و احد، در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ملازم آن حضرت بود و سرانجام در احد به شهادت رسید.

جابر گوید: «آن گاه که پدرم در احد تصمیم گرفت به میدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در این جنگ کشته می شوم و پس از خود، جز پیامبر (صلی الله علیه و آله)، کسی را از تو دوست تر ندارم. قرض های مرا بپرداز. تو را درباره خواهرانت سفارش می کنم. او نخستین کسی است که پس از شهادتش، گوش و بینی اش را بریدند».^(۲)

بزرگی جابر در نگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله)

جابر بن عبدالله انصاری محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در نظر آن حضرت، از جایگاه رفیعی برخوردار بود.

در غزوه «ذات الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمین خوابید. جابر هر چه نهیب زد، از جای بر نخاست. در این حال، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از انتهای جمعیت رسید و فرمود: جابر! چه می کنی؟

ص: ۱۰۰

۱- (۱). پیغمبر و یاران، محمدعلی عالمی، ج ۲، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶.

۲- (۲). همان، ص ۱۱۴.

جابر گفت: پدر و مادرم به فدایت! شترم از راه بازمانده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: چوب یا عصا داری؟

جابر گفت: آری. آن گاه عصایش را به آن حضرت داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وسیله عصا شتر را وادار کرد که از جا برخیزد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بار دیگر شتر را خواباند و پای مبارکش را بر دست های آن گذاشت و به جابر فرمان داد که سوار شتر شود. جابر گوید: هنگامی که سوار شدم، دیدم در اثر قدم های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شترم از همه شتران پیشی گرفت». (۱)

پرسش پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قرض های پدر جابر

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جابر پرسید: آیا عبدالله قرض هایش را ادا کرد؟

جابر: قرض های پدرم باقی است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله): طلبکارتان کیست؟

جابر: مرد یهودی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله): زمان پرداخت کی است؟

جابر: هنگام خشک شدن و پختن خرما.

پیامبر (صلی الله علیه و آله): هرگاه خرما پخته شد، پیش از آن که در آن تصرف کنی مرا آگاه ساز...

جابر پس از خشک شدن و پختن خرما، به یاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد. پیامبر به نخلستان جابر آمد و از هر نوع خرما مثنی برداشت و کناری گذاشت. آن گاه فرمود: به طلبکار بگو بیاید. جابر طلبکار را آگاه کرد و او (مرد یهودی) آمد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی فرمود: طلب خود را از کدام خرما می ستانی؟

یهودی: همه اینها به طلب من کفایت نمی کند چه رسد به یک نوع آن!

پیامبر (صلی الله علیه و آله): از هر کدام که خواهی شروع کن و طلب خرمای خود را بستان.

یهودی: از خرمای صیهانی آغاز می کنم.

ص: ۱۰۱

پیامبر(صلی الله علیه و آله): با نام خدا شروع کن به پیمانہ کردن. تمام پیمانہ هایش را گرفت و خرما همچنان باقی بود! پیامبر(صلی الله علیه و آله) به جابر امر کرد باقی خرماها را به خانه خود ببر تا برکت یابد». (۱)

آری، جابر بن عبدالله انصاری، از جایگاهی رفیع نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) برخوردار بود. از نمونه ها و نشانه های این علاقه مندی، دعوت پیامبر(صلی الله علیه و آله) از جابر به شرکت در برخی نشست های آن حضرت بود. مکرر به خانه جابر می رفت. حفرکنندگان خندق را برای خوردن غذا به خانه جابر برد. برای جابر و پدرش دعا می کرد. اخبار غیبیه را در مواقع مختلف به جابر اعلام می نمود. جابر را جزو دوستان اهل بیت(علیهم السلام) خود نامید و نیز سلام خود را به وسیله ایشان به امام باقر(علیه السلام) رساند و موارد بسیار دیگر که در کتب حدیثی و روایی آمده است.

جابر بن عبدالله در قلّه رفیع روایتگری

جابر بن عبدالله انصاری، در سلسله روایت و احادیث، دارای جایگاه بلند و رفیع است. ایشان چون پیوسته در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، احادیث نبوی فراوان در سینه اش نهفته داشت. از رازهایی خبر داد که از پیامبر(صلی الله علیه و آله) شنیده بود. از حوادثی فتنه خیز گفت که پیامبر آگاهش کرده بود. او ماجراهای فراوانی را به چشم خود دیده بود؛ ماجراهای تخلف از فرمان های پیامبر(صلی الله علیه و آله)، عظمت حادثه ها، عظمت پیامبر(صلی الله علیه و آله)، عظمت علی(علیه السلام)، مظلومیت و غربت خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) بعد از رحلت آن حضرت، ماجرای غم پنهان زهرا و علی(علیهما السلام)، ماجرای رفتن علی و فاطمه(علیهما السلام) به در خانه های مهاجر و انصار... همچنین حضور در کنار علی(علیه السلام) و همدردی با آن حضرت در ماجرای دفن فاطمه(علیها السلام)، مظلومیت و غربت بیست و پنج ساله علی(علیه السلام) و حوادث غمبار این دوره، شهادت و غربت علی(علیه السلام)، ماجراهای دردآور دوران امامت امام مجتبی(علیه السلام)، جگر فروریخته آن حضرت در تشنه، غم های جگرگوشه دیگر زهرا(علیها السلام) و سبط دیگر نبی(صلی الله علیه و آله)، حسین بن علی(علیه السلام)، و

ص: ۱۰۲

سرهای بریده و بر نیزه قرار گرفته، نظاره صحنه اسیران پس از حادثه غمبار نینوا، غربت امام سجاد(علیه السلام) و... و بالاخره دعا‌های آن گرامی در کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله)، و مناجات های جانگداز شبانه امام سجاد(علیه السلام)، ماجرای حژه و دیدن حمله مسرف بن عقبه تبهکار و سرانجام شهادت سجاد اهل بیت(علیهم السلام) و نیز حوادث غمبار دیگر. از همه مهمتر، زیارتش از شهیدان واقعه طف و گریستن و نالیدن بر مزاری که همه عظمت ها در آن مدفون گردید؛ مزار سبط نبی(صلی الله علیه و آله)، سید شهیدان عالم انسانیت و عاقبت، رساندن سلام گرم پیامبر(صلی الله علیه و آله) به باقر اهل بیت(علیهم السلام) و البته با این همه، هنوز هم در عظمت جابر و شأنش حرف های گفتنی بسیار است و این تصویری در حد و توان ما بود که ارائه کردیم.

بالآخره، او روایتگری صادق، امین، عاشق، دلسوخته، غم دیده و هجران کشیده است که گویی غم همه تاریخ را در دل خود نهفته داشت.

با این وصف، اگر روایات پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت(علیهم السلام) تا دوره امام باقر(علیه السلام) را بنگرید، کمتر روایتی است که در سلسله روایات آن، شخصیت عظیم جابر، خودنمایی نکند.

جابر و حدیث لوح فاطمه(علیها السلام)

از افتخارات جابر، نقل حدیث لوح و قرار داشتن در سلسله راویان این حدیث است؛ حدیثی که ائمه(علیهم السلام)، به آن می بالیدند. حدیث لوح چنین است:

ابوبصیر از امام صادق(علیه السلام) نقل کرد که پدرم امام باقر(علیه السلام) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است، آیا فرصتی هست بیایی با هم بنشینیم و آن حدیث را با شما در میان گذارم؟

جابر: آری ای فرزند رسول الله! هر زمان که فرمان دهید، حاضرم.

امام(علیه السلام): می خواهم مرا از لوحی که دست مادرم زهرا(علیها السلام) دیده ای خبر دهی که در آن چه نوشته بود؟

جابر: خدا را گواه می گیرم که در زمان پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) برای تبریک و تهنیت ولادت

حسین بن علی (علیه السلام) به خانه زهرا (علیها السلام) رفتم. لوح سبزی در دست او دیدم که گمان کردم زمرد است. در آن نوشته ای دیدم که مانند نور آفتاب روشن بود. گفتم: دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این چه نوری است؟ زهرا (علیها السلام) فرمود: این لوحی است که خداوند برای پدرم هدیه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام شوهرم و دو فرزندم و نام های پیشوایان و جانشینان از فرزندانم. پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند. سپس جابر اضافه کرد که من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه ای از آن برداشتم.

امام (علیه السلام): جابر! ممکن است آن را به من نشان دهی؟

جابر: آری.

امام (علیه السلام) به اتفاق جابر به خانه وی رفتند و جابر قطعه ای از پوست نازک بیرون آورد و به امام باقر (علیه السلام) تقدیم کرد.

امام (علیه السلام): جابر! لوح را نگه دار تا من از حفظ بخوانم و ببین که صحیح است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از خدای عزیز و حکیم که توسط جبرئیل امین از نزد پروردگار جهانیان برای محمد که نور خدا و سفیر او به سوی بندگان و واسطه میان خلق و خالق و دلیل و راهنمای به سوی او است، فرستاده است.

محمد! نام مرا بزرگ شمار و نعمت هایم را شکر گزار و منکر آن مباش. منم پروردگار عالمیان، جز من خدایی نیست. منم شکننده و خوارکننده ستمگران، هلاک کننده سرکشان، پاداش دهنده روز رستاخیز. منم خدا و جز من خدایی نیست، هر که امیدوار به فضل غیر من باشد و یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی دهم که احدی از جهانیان را چنین عذاب نکرده باشم! مرا بپرست و بر من توکل کن. هر پیامبری که فرستادم و مدتتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم و او را

شهادت نصیب ساخته، زندگی اش را به سعادت منتهی کردم.

او برترین شهیدان در نزد من، کلمه تائمه و حجت بالغه من است. با دوستی و دشمنی او است که ثواب و عقاب می‌دهم. اول ایشان، بعد از حسین، سیدالعابدین و زینت دهنده اولیا و فرزند او همانم جدّ پسندیده اش (محمد باقر) شکافنده علم و مرکز دانش من می‌باشد.

ششم آنها جعفر صادق است. آن کس که درباره او شک نماید، هلاکش می‌کنم. هر که او را رد کند مراد کرده است. او را درباره شیعیانش مسرور می‌گردانم. پس از او، فرزندش موسی است. در دوران او، فتنه و آشوب‌های تاریک و دهشتناکی رخ می‌دهد ولی وجوب حفظ او همچنان تکلیف من است. هر کس یک آیه از کتاب الهی را تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر کسانی که پس از گذشتن زمان موسی بن جعفر، منکر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علی بن موسی است؛ کسی که بار سنگین نبوت را بر دوشش می‌نهم و او را به اطلاع کامل بیازمایم. در آخر، اهریمنی متکبر او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح، ذوالقرنین بنا کرده، در کنار بدترین آفریده‌هایم (هارون الرشید) مدفون می‌گردد. چشم او را به فرزندش محمد، روشن می‌گردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجت و دلیل بر خلق من است. بهشت را جایگاه او قرار می‌دهم. درباره او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت می‌کنم. فرزند او علی است، سعادت را به او می‌دهم. او ولی و یار من است. او داعی به راه خدا، فرزندش حسن، خزانه دار علم من و برای جهانیان، مایه رحمت است. در او، کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب مشاهده می‌شود. فرزندش حجت الهی است. به وسیله او تمام فتنه‌ها را از روی زمین برمی‌چینم، و به خاطر او لغزش‌ها را دفع می‌کنم. گرفتاری‌ها و سنگینی‌ها را برمی‌دارم، درود و رحمت بر اینان باد.

جابر: به خدا قسم همین طور است که قرائت کردید.

عبدالرحمان بن سالم که راوی این حدیث است می‌گوید: ابوبصیر گفت: اگر در

مدت عمر خود، جز این حدیث را نمی شنیدی تو را کافی بود. آن را جز برای اهل بیت خود و اهلش نقل مکن». (۱)

جابر و علاقه به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

جابر ارادت عمیقی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) داشت.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

پدرم از پدرش امام زین العابدین (علیهما السلام) نقل کرد، همان سالی که امام مجتبی (علیه السلام) از دنیا رفتند، من روزی پشت سر پدر و عمویم از کوچه های مدینه می گذشتیم، در آن هنگام، تازه به حد بلوغ رسیده یا نزدیک به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و جماعتی از قریش و انصار برخوردیم. جابر با دیدن امامان، خود را به پای حسن و حسین (علیهما السلام) افکند و می بوسید، مردی از قریش که از بستگان مروان بود بر او خُرده گرفت که با این سن و موقعیتی که از مصاحبت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) کسب کرده ای، چنین می کنی؟ جابر گفت: ای مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام این دو بزرگوار را می دانستی، بر من اشکال وارد نمی کردی، بلکه خاک زیر پایشان را می بوسیدی. (۲)

روایات فراوانی در این باره، در منابع روایی ما وجود دارد که گفته اند جابر علاقه فراوان به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) داشت و نقل ها و داستان های فراوانی در کتب تاریخی آمده است که پرداختن به آنها، نوشته را از مسیر اصلی خود خارج خواهد کرد و در همین زمینه، باید به زیارت جابر بن عبدالله انصاری در اربعین اشاره کرد که آن گرامی، با چه سوز و گدازی به زیارت امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا پرداخته است!

ص: ۱۰۶

۱- (۱). اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۶۰۶. [۱]

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۲.

جابر بن عبدالله انصاری، به دلیل عشق عمیق و وافر که به اهل بیت (علیهم السلام) و خاندان عصمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضایل علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) می پرداخت. به همین دلیل حجاج بن یوسف ثقفی، هنگامی که بر مدینه مسلط شد، جابر و گروهی دیگر را به جرم طرفداری از علی (علیه السلام) و انتشار فضایل آنها دستگیر کرد و مورد آزار و شکنجه قرار داد.

هنگامی که عبدالله بن زبیر در مقابل عبدالملک مروان به دعوی خلافت برخاست، عبدالملک، خلیفه مروانی، حجاج بن یوسف را برای دستگیری وی به مکه فرستاد. عبدالله به خانه کعبه پناه برد. حجاج خانه را آتش زد. پس از دستگیری ابن زبیر، حکومت مکه و مدینه بر او مسلّم شد. پس از آنکه مسجد را از سنگ ها و خون ها پاک کرد، به مدینه رفت و یک ماه یا بیشتر در این شهر توقّف کرد. مردم مدینه را به جرم کشتن عثمان، با انواع شکنجه آزار داد. از جمله با مهر فلزی گذاخته، دست جابر بن عبدالله انصاری، آن صحابی بزرگ و یار باوفای پیامبر اسلام را مهر زد... و گردن بسیاری دیگر را مهور ساخت. (۱)

مرگ جابر و دفن در بقیع

جابر بن عبدالله انصاری، افتخارات زیادی کسب کرد و نامش در تاریخ اسلام بلندآوازه و ماندگار شد.

او از شدت ضعف و در اثر زیادی سن، در سال ۷۷ هجرت دار فانی را وداع گفت. سینه اش لبریز از عشق به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) و پر از معارفی بود که توسط آن گرامیان به او منتقل شده بود.

توفی جابر سنه سبع و سبعین و صلی علیه أبان بن عثمان و کان أمير المدینه و کان عمر جابر أربعاً و تسعين سنه... (۲)

ص: ۱۰۷

۱- (۱). الغدير، ج ۹، ص ۲۲۴. [۱]

۲- (۲). تاريخ ابن اثير، ابی الحسن علی بن محمد الجزرني، ج ۱۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ص ۲۵۷.

جابر، در سال ۷۷ هجری از دنیا رفت و ابان بن عثمان که امیر مدینه بود، بر او نماز گزارد و ۹۴ سال عمر کرد.

جابر بن عبدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش، طبق نقل های تاریخی، در ضلع شرقی بقیع است. لیکن حوادث و ماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبر آن بزرگوار گردید.

«صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ»؛ «فرشتگان آسمان ها بر او درود فرستاده و می فرستند».

۱۴. صهیب بن سنان

صهیب بن سنان رومی، ابویحیی، که نامش عبدالملک بوده، صحابی معروف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ چنان که مبارکفوری در کتاب «تحفه الأحوذی» آورده است:

منزل صهیب در سرزمین موصل، میان دجله و فرات بوده است. رومیان بر این ناحیه دست یافتند و وی به اسارت آنان درآمد و به روم برده شد. دوران کودکی و جوانی اش را در رم گذراند. طایفه بنی کلب او را خریده، به مکه آوردند. پس از آن، عبدالله جدعان او را از بنی کلب خرید و مدت ها برده عبدالله جدعان بود. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) به رسالت برگزیده شد، به آن حضرت ایمان آورد و با عبدالله جدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذیت فراوان دید. او از مستضعفان و رجال صفه بود. با پیامبر به مدینه هجرت کرد. (۱)

به نوشته مبارکفوری و برخی دیگر از مورخان، صهیب بن سنان از اصحاب صفه بوده و جزو کسانی است که شب ها را به عبادت می پرداخت و روزها را در میدان های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مشرکان می جنگید.

درباره این شخصیت، مطالب چندانی در دست نیست، لیکن روایاتی گویای عظمت

ص: ۱۰۸

۱- (۱). تحفه الاحوذی، ابن عبدالرحیم المبارکفوری، ج ۲، دارالکتب العلمیه، التبیان، ۱۲۸۳ ه. ق، ص ۳۰۴.

جایگاه او در اندیشه پیامبر است. «الصَّهْبِيُّ، هُوَ صُهَيْبُ بْنُ سِنَانٍ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ» (۱)؛ «صهیب، همان صهیب بن سنان است که غلام و خدمتکار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود».

نکاتی بدیع درباره صهیب

چنان که پیشتر اشاره داشتیم، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بسیار به صهیب بن سنان علاقه مند بود. در روایتی آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُحِبِّ صُهَيْبًا حُبَّ الْوَالِدِ لَوْلِدِهَا. (۲)

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس دوست بدارد صهیب را، مانند دوستی و محبت مادر به فرزندش.

همچنین در روایاتی دیگر از علی (علیه السلام) درباره صهیب، به نکاتی بدیع اشاره شده که دلالت بر عظمت شأن و والایی جایگاه او در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) دارد:

كَانَ صُهَيْبٌ مِمَّنْ اعْتَزَلَ الْفِتْنَةَ فِي الْمَدِينَةِ وَ أَقْبَلَ عَلِيَّ (علیه السلام). (۳)

صهیب از کسانی بود که در فتنه های مدینه از آنها کناره گرفت و به علی (علیه السلام) روی آورد.

گرویدن این شخصیت نامی، در فتنه های بر باد دهنده و دهشتناک مدینه به علی (علیه السلام) و کناره گیری از این فتنه ها، دلالتی روشن بر وجود ضمیری روشن و فکری تابنده در صهیب دارد و اگر نبود این روشنی ها و بصیرت ها، هرگز صهیب در آن فتنه هایی که اصحاب کبار پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم لغزیدند، کناره نمی گرفت و به علی (علیه السلام) ملحق نمی شد.

مرگ و بدرود حیات

حاکم از عبدالله بن نمیر نقل کرده که گفت:

صهیب یکتی ابا یحیی وهو صهیب بن سنان النمری من النمر بن قاسط، و كان أصابه

ص: ۱۰۹

۱- (۱). التحریر الطاووسی، الشیخ حسن صاحب المعالم، تحقیق فاضل الجواهری، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۱۱ ه. ق، ص ۹۲.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۲۶.

۳- (۳). همان، ص ۳۲۷.

سبی فوق بآرض الروم، فقيل: صهيب الروم، بلغ سبعين سنه، و كان يخضب بالحناء، مات بالمدينه في شوال سنه ثمان و ثلاثين و دفن بالبقيع. (۱)

صهيب، با كنيه ابويحيى خوانده مي شود و او همان صهيب بن سنان نمرى، از تيره نمر بن قاسط است. وي به اسارت رفت و در سرزمين رم بود. گفته شده، صهيب رومى، به هفتاد سالگى رسيد. عادت او اين بود كه با حنا خضاب مي كرد. در مدينه در ماه شوال سال ۳۸ هجرى بدرود حيات گفته و در بقيع مدفون گرديد.

صهيب بن سنان را در رديف صحابى پاكباخته و خالص پيامبر (صلى الله عليه و آله) ياد كرده اند كه در بيشتر نبردها همراه و در كنار پيامبر (صلى الله عليه و آله) بود. البته وي در مكه نيز زيسته است كه در خانه عبدالله جدعان سختى هاى فراوانى ديد.

صهيب بن سنان در نبردهاى بسيارى در كنار پيامبر خدا (صلى الله عليه و آله) بود و افتخارات فراوانى نصيب او گرديد. «مات بالمدينه سنه ثمان و ثلاثين في خلافه على بن ابي طالب» (۲)؛ «در مدينه از دنيا رفت، در سال ۳۸ هجرى، در زمان خلافت على (عليه السلام)».

طبق نقل ابن اثير، حاكم مدينه و برخى از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقيع، دفنش كردند. البته در مطاوى روايى انعكاس يافته كه صهيب، در اواخر عمر از مسير حق انحراف يافت و به مخالفت با بيعت با على (عليه السلام) پرداخت. (۳)

۱۵. شماس بن عثمان

شماس بن عثمان، از قبيله بنى مخزوم و فرزند عثمان بن الشريد و صفيه بنت ربيعه بن عبدشمس است. او از مردان و معاريف مكه و از اشراف بلندآوازه اين شهر بود كه در دوران جاهليت، به رسم آنان مي زيست. در اسنادى كه مباركفورى ارائه كرده، او بردگانى داشته و به شدت به رسوم جاهليت وفادار بوده است.

ص: ۱۱۰

۱- (۱). المستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۴۵۰.

۲- (۲). تحفه الاحوذى، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳- (۳). ر.ك: اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۶. [۱]

رسالت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، باعث تحوّل عجیبی در روحیه او گردید. به محض آن حضرت آمد و تقاضا کرد که اسلام را بر او عرضه نماید. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) کلمات وحی را برای او بیان کرد. وی به محض شنیدن بخش هایی از کلمات نورانی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ایمان آورد. در این دوره، آزار فراوانی از قبیله خود و قبیله قریش تحمل کرد. با سختی و شدتی که یاران نخستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند، او به همراه شخصیت های بزرگی مانند جعفر ابن ابی طالب، به دستور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، به حبشه هجرت کرد. بدین روی، شماس بن عثمان از مهاجران نخستین است که تمام امکانات و متعلقات را به خاطر ایمان خویش رها کرد. پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه و سپری شدن دوران رنج و شکنجه مسلمانان در مکه، به همراه مهاجران نخستین، در هجرت دوم، به مدینه رهسپار شد.

وی در ردیف اصحاب صفّه در آمد و سپس به منزل مبشّر بن عبدمنذر رفت و در منزل وی سکنی گزید. در ماجرای عقد اخوّت میان مسلمانان، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) میان او و حنظله بن ابی عامر، عقد اخوّت بست. «شهد البدر و الأحد مع رسول الله...» (۱)؛ «همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بدر و احد شرکت کرد».

شّماس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسیار برداشت. به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه انتقال یافت و پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

۱۶. ابوقتاده انصاری

اسم او «حارث» و به گفته ای «نعمان» و کنیه اش ابوقتاده است. وی فرزند «ربیع بن بلدّمه انصاری» است و مادرش «کبشه»، دختر «مظهر بن حزام» می باشد.

ابوقتاده در زمره اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از شجاعان و دلاوران کم نظیر و از برترین یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که به همین سبب «فارس رسول الله» لقبش دادند.

ص: ۱۱۱

ابوقتاده در تمام غزوه ها و جنگ های صدر اسلام همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده لیکن درباره حضور وی در بدر، یک رأی و یک نظر نیستند، لذا برخی او را از بدریون می دانند و جمعی هم بر این عقیده اند که او از جنگ احد به بعد حضور داشته است. (۱)

ابوقتاده و همگامی اش با علی (علیه السلام)

ابوقتاده از یاران مخلص و با وفای امیرمؤمنان بوده و در تمام جنگ های زمان خلافت آن حضرت (مانند جمل، صفین و نهروان) حضور داشته و در جمل و صفین، ملازم رکاب آن حضرت بوده است. (۲)

ابوقتاده، والی مکه

هنگامی که علی (علیه السلام) به خلافت رسید، خالد بن عاص بن هاشم بن مغیره مخزومی را که از سوی عثمان والی مکه بود عزل کرد و ابوقتاده انصاری را بر ولایت آن شهر منصوب کرد لیکن پس از مدتی، وی را از سمت خویش برکنار نمود و قثم بن عباس را به جایش گمارد.

ابوقتاده به خاطر عشق وافر وی که به علی (علیه السلام) داشت، از مکه راهی کوفه شد و در کنار آن حضرت تا پایان عمر شریفش در کوفه ماند.

آن گاه که امیرمؤمنان (علیه السلام) آماده حرکت به سوی بصره و جنگ با ناکثین گردید، ابوقتاده مطالبی گفت که حکایت از ایمان عمیق او به ولایت آن حضرت و وفاداری نسبت به او داشت. (۳)

امیرمؤمنان (صلی الله علیه و آله) در جنگ خوارج، سپاه خود را آرایش داد و فرماندهی میمنه را به

ص: ۱۱۲

۱- (۱). ر.ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۲۳۷.

۲- (۲). اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۷۹.

۳- (۳). تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۳.

حُجر بن عدی و میسره را به شیث بن ربیع یا معقل بن قیس ریاحی و سواره نظام را به ابویوب انصاری و پیاده نظام را به ابوقتاده انصاری سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت. (۱)

خطیب بغدادی نقل می کند: «هنگامی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از جنگ با نهروانیان فراغت یافت، ابوقتاده انصاری، با شصت یا هفتاد نفر از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله)، به مدینه مراجعت نمود». (۲)

ابوقتاده به محض ورود به مدینه، به دیدار عایشه شتافت و گفت و گوهایی میان آنان انجام گرفت. در پایان، عایشه گفت: ای ابوقتاده! نباید چیزی مانع آن شود که من حقی دربارہ علی بن ابی طالب (علیه السلام) بگویم و آن این است که از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم دربارہ علی (علیه السلام) فرمود:

تفترق أمتی علی فرقتین، تمرق بینهما فرقه محلّقون رئوسهم مخفّون شواربهم... یقرئون القرآن لا تتجاوز تراقیهم، یقتلهم أحبّ الناس إلّی و أحبّهم إلّی الله تعالی. (۳)

امتم به دو گروه تقسیم می شوند؛ گروهی از دین خارج می شوند، سرهایشان را می تراشند، شارب های خود را کوتاه می کنند. قرآن تلاوت می کنند که از حنجره شان تجاوز نمی کند. این گروه را کسانی می کشند که نزد من و خداوند محبوب ترین بندگان خدایند.

چون عایشه اقرار به حقانیت علی (علیه السلام) کرد، ابوقتاده گفت: حال که می دانی علی (علیه السلام) محبوب ترین آفریده خدا در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خداوند است اکنون چرا با او به مخالفت برخاسته ای؟! عایشه از پاسخ طفره رفت.

تاریخ وفات ابوقتاده

ابوقتاده در سال ۴۸ یا ۵۰ هجری، پس از خلافت امیرمؤمنان و دوران امامت امام مجتبی (علیه السلام) در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید. (۴)

ص: ۱۱۳

۱- (۱). تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۳.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰. [۱]

۴- (۴). اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۰.

نامش قیس، کنیه اش ابوعبداللہ، پدرش سعد بن عبادہ، رئیس قبیله خزرج بود و مادرش فکھیہ نام داشت. ولادتش را اندکی پیش از ظهور اسلام دانسته اند. او در همان روزهای نوجوانی و در سن ۱۲ سالگی به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گرایش یافت و به گروه مسلمانان پیوست و از صحابه مکی پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمرده می شود.

با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت کرد و پس از غزوه بنی المصطلق، در همه جنگ های آن حضرت شرکت داشت. در مکه کنار رسول الله (صلی الله علیه و آله) و در مدینه همگام با آن حضرت بوده و خدمات فراوانی را در جبهه های جنگ به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نموده است.

حضور در واقعه غدیر

طبق نقل ابن اثیر در «أسد الغابه»، قیس بن سعد در واقعه غدیر حضور داشت و با توجه به ایمان عمیقی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بیانات آن حضرت داشت، یکی از دوازده نفری است که با ابوبکر، رویاروی شد و در اثبات فضیلت و حقانیت علی (علیه السلام) دفاعیه های فراوانی را ارائه کرد. علی (علیه السلام) او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض کلامی بسنده کردند.

حضور در نبردهای دوران امام علی و امام مجتبی (علیهما السلام)

قیس بن سعد در نبردهای جمل، صفین و نهروان، حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی پرداخت و جراحاتی برداشت. او در دوران علی (علیه السلام) به فرماندهی شرطه الخمیس رسید و از یاران با وفای علی (علیه السلام) بود. (۱)

قیس بن سعد در کنار علی (علیه السلام) افتخار می کرد و به خود می بالید که همگام با شخصیتی است که محبوبترین فرد در نزد خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) است.

ص: ۱۱۴

ایشان، همچنین مدتی را از ناحیه علی (علیه السلام) فرماندار آذربایجان بود و در زمان امام مجتبی (علیه السلام) از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت به شمار می رفت و پس از امام مجتبی (علیه السلام) جزو محبّان و پیروان امام حسین (علیه السلام) بوده است.

بازگشت به مدینه و لیک دعوت الهی

چنان که از ماجرای زندگی وی برمی آید و ابن اثیر به آن اشاراتی رمزی و کوتاه نموده، قیس در سال ۱۹ پس از هجرت، در فتح مصر شرکت کرد و مدتی را همانجا ساکن شد تا اینکه در ماجرای اعتراض و شورش مردم مدینه علیه عثمان و قتل وی و خلافت علی (علیه السلام) به مدینه بازگشت. او همچنین در کوفه، در کنار امیرمؤمنان (علیه السلام) بود و پس از شهادت آن حضرت، به مدینه بازگشت و در آغاز امامت امام حسین (علیه السلام) سال ۶۱ ه. ق، در مدینه دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گشت. (۱)

۱۸. ابورافع

در نام وی اختلاف است؛ بعضی او را طالب و برخی خزیمه خوانده اند. (۲) کنیه وی ابورافع است. خاندانش از سابقین و پیشگامان اسلام اند. خاندان ابورافع از برترین خانواده های شیعه هستند که به نام وی به عنوان «آل ابی رافع» شهرت یافته اند. مسلمانان ابورافع، در همان روزهای نخستین رسالت روی داد. او دو بار هجرت کرد؛ هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در تمام جنگ ها، در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ملازم رکاب آن حضرت بوده است. جنگ های احد، بدر، خندق و حنین از جنگ هایی است که نام وی در شمار مجاهدان آن صحنه ها، به صورتی پررنگ ثبت شده است.

ص: ۱۱۵

۱- (۱). ر.ک: اسدالغابه، حرف ق.

۲- (۲). ر.ک: همان، ج ۵، ص ۳۰۳.

روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد قبلتین (۱۵ شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور به تغییر قبله شد، ابورافع در کنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گزارد.

در کنار علی (علیه السلام)

بعد از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ملازم علی (علیه السلام) بود و همراه آن حضرت به کوفه رفت و خزانه دار کوفه شد.

ماجراهای فراوانی در باره ابورافع و خزانه داری بیت المال علی (علیه السلام) در کتب تاریخی مطرح شده است. (۱)

بعد از شهادت امام علی (علیه السلام) با امام حسن مجتبی (علیه السلام) به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می شد. کتاب «السنن و الأحکام و القضايا» از تصنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند. عبدالله و علی نیز از فرزندان او هستند و از اصحاب و یاران با وفای علی (علیه السلام) به شمار رفته اند. کتاب «قضايا امیر المؤمنین» از تصنیفات عبدالله است و علی بن ابی رافع نیز کتاب های بسیاری در فنون فقه نگاشته است. (۲) کتاب هایی در «وضو» و «صلاه» از نوشته های او است.

مرگ ابورافع و دفن وی در بقیع

به نوشته فاکهی، ابورافع در سال ۵۸ هجرت از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. اما ابن خلکان و دیگران می نویسند: «توفی فی المدینه فی نفس العام الذی استشهد فیہ الامام امیر المؤمنین و دفن بالبقیع» (۳)؛ «در مدینه، در سالی که علی (علیه السلام) به شهادت رسید [سال ۴۰ ه. ق.] وفات یافت و در بقیع مدفون گردید».

ص: ۱۱۶

۱- (۱). فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲- (۲). ابورافع، مولی رسول الله، السید ناصر الطیبی، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ ه. ق، ص ۶۴.

۳- (۳). وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۳۴۶.

او از یاران بزرگ و با فضیلت پیامبر بود و از فقهای صحابه به شمار می آمد. «کان جبلة ابن عمرو فاضلاً من فقهاء الصحابه» (۱)؛ «جبلة بن عمر و از افراد فاضل و از فقهای صحابه بود».

وی در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در جنگ های فراوان، از جمله بدر و احد و خندق و... حضور داشت و کلمات نورانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فرا می گرفت و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره مفاهیم و محتوای آیات می پرسید و آنها را در سینه خود حفظ می کرد.

در جبهه علی (علیه السلام)

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جبلة بن عمرو از علی (علیه السلام) جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. با آن حضرت به کوفه رفت و در نبردهای جمل، صفین و نهروان حضور فعال داشت. (۲)

او از منتقدان ماجرای سقیفه بود و همواره از مظلومیت و حقانیت علی (علیه السلام) سخن می گفت.

در برابر عثمان

او با توجه به اعتقاد شدید به حقانیت علی (علیه السلام) در برابر خلفا، موضع تنیدی داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضعگیری های صریح می پرداخت.

«جبلة بن عمرو نخستین کسی است که با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدین ترتیب که روزی جبلة در میان گروهی از افراد قبیله بنی سعد نشسته بود و زنجیری در دست داشت، عثمان که از آنجا عبور می کرد، به آنان سلام کرد. مردم جواب سلام او را گفتند. در این هنگام جبلة رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می شود؟ سپس رو به عثمان کرده، گفت: باید این نورچشمی ها را طرد کنی و گرنه این زنجیر را به گردنت خواهم انداخت.»

عثمان گفت: کدام نورچشمی ها؟ من برای انجام کارها افراد شایسته را انتخاب می کنم.

ص: ۱۱۷

۱- (۱). اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۸۷. [۱]

۲- (۲). شخصیت های اسلامی شیعه، جعفر سبحانی، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹، ص ۱۰۷.

جبله پاسخ داد: آیا مروان، معاویه، عبدالله بن عامری و عبدالله بن سعد ابی سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب کرده ای؟

اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبر(صلی الله علیه و آله)، خون بعضی از آنان را هدر اعلام نموده و هیچ ارزشی در اسلام ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسخی نداشت، آنجا را ترک کرد. از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری شدند». (۱)

همچنین موضع گیری تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغه مدینه، حارث بن حکم، در تاریخ مشهور است.

به تسلط حارث بن حکم به بازار مدینه به دستور وی اعتراض کرد. عثمان، حارث را داروغه بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسیده از اطراف را می خرید و به قیمت دلخواه خود می فروخت و مجالی برای بازاریان باقی نمی گذاشت. حارث علاوه بر این، کرایه دکانداران و دست فروش ها را برای خود جمع آوری می کرد و با مردم، بدرفتاری می نمود و هر چه مسلمانان در مورد کوتاه کردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت و گو کرده بودند، او ترتیب اثر نداده بود و همین امر موجب اعتراض شدید جبله بود. (۲)

باری، جبله نه تنها در زمان حیات عثمان با او مبارزه می کرد، بلکه از آنجا که او را عنصری خطاکار می دانست، پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند، از این کار جلوگیری کرد. از این رو، جنازه عثمان را به حش کوب بردند و در آنجا به خاک سپردند. (۳)

در بحارالانوار، متنی در خصوص وساطت افراد دارد که جبله، دست از عثمان

ص: ۱۱۸

۱- (۱). شخصیت های اسلامی شیعه، ص ۱۰۸ به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۵۶۶.

بردارد ولی او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزیده و پای فشرده است. در این زمینه، مباحث مفصلی درباره وی در الغدیر (۱) وجود دارد که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می دهیم.

إِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مَشَى إِلَى جَبَلِهِ وَمَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَسَأَلَاهُ الْكَفَّ عَنْ عُثْمَانَ. فَقَالَ وَاللَّهِ لَا أَقْضِي عَنْهُ أَبَدًا، وَلَا أَلْقَى اللَّهَ فَأَقُولُ (أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ...). (۲)

زید بن ثابت با پسرعمویش ابواسید ساعدی نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او برنمی دارم و نمی خواهم خدا را در حالی ملاقات کنم که در برابر سؤال خداوند بگویم: ما از بزرگان و ریسان خود اطاعت می کردیم، آنها ما را گمراه کردند.

۲۰. حاطب بن ابی بلتعنه

حاطب بن ابی بلتعنه الخالفي اللخمي، متوفای سال ۳۰ هجرت و مدفون در بقیع است. مشهور آن است که چون حطَب (هیزم) جمع می کرده، حاطب بر نام اصلی اش غالب شد و به تدریج آن را به فراموشی سپرد. حاطب اهل یمن بود و به مکه آمد و در مکه، چون عشیره و قبیله ای نداشت، هم پیمان زبیر بن عوام، برادرزاده حضرت خدیجه (علیها السلام) گردید و پس از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به رسالت مبعوث شد، در کنار کوه ابوقیس، آن حضرت را ملاقات کرد و به وی ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری ساخت.

او یکی از یاران پاک نهاد و با کفایت و دانشمند حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بود که روایاتی هم در فضیلت و مقام والای او از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

یکی از غلامانش به حضور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و از حاطب شکایت کرد و گفت:

ص: ۱۱۹

۱- (۱). الغدیر، ج ۹، ص ۲۱۲. [۱]

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۹۲. [۲]

ای فرستاده خدا، حاطب به جهنم می رود؟ پیامبر در پاسخ وی فرمودند: نه؛ زیرا او در جنگ بدر و حدیبیه شرکت داشت و خدای متعال از کسانی که در بدر بوده اند، راضی است. (۱)

مهاجری بدری

حاطب بن ابی بلتعہ، در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) جایگاهی برجسته داشت و شخصیتی بود بلند آوازه. او با پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه هجرت کرد و افتخار شرکت در جنگ بدر نصیبش شد.

و حاطب مهاجری بدری، له کرامه عند الرسول. (۲)

حاطب، شخصیتی بدری و مهاجری بود که در نزد پیامبر جایگاهی والا و موقعیتی ارجمند داشت.

او همچنین در حدیبیه همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور داشت و شاهد پیمان حدیبیه نیز بود.

روایتگر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)

حاطب، راوی احادیث پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود و از آن حضرت روایات فراوانی را نقل کرده است که به دو نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱. عن حاطب بن أبي بلتعہ مرفوعاً عن رسول الله (صلی الله علیه و آله): «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي، وَمَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بُعِثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمْنَيْنِ». (۳)

از حاطب بن ابی بلتعہ، از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند، گویا در دوران حیاتم مرا زیارت کرده و هر کس در یکی از دو حرم (مکه و مدینه) از دنیا برود، روز قیامت از عذاب الهی در امان است.

ص: ۱۲۰

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲- (۲). اجوبه مسائل جارالله، السید شرف الدین، مطبعه عرفان، صیدا، لبنان، ۱۳۷۳ ه. ق، ص ۲۴.

۳- (۳). الغدیر، ج ۵، ص ۳۰۹. [۱]

۲. عن حاطب بن أبي بلتعنه قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «يزوج المؤمن في الجَنَّة اثنتين وسبعين زوجة من نساء الآخرة واثنين من نساء الدنيا». (۱)

هر مؤمنی در بهشت، با هفتاد و دو زن بهشتی ازدواج می کند و دو نفر آنها از زنان دنیا می باشند.

نامه حاطب به مشرکان

پس از آنکه پیامبر (صلى الله عليه و آله) در حدیبیه، با قریش و اهل مکه پیمان بست، از شرایط آن پیمان این بود که هر طایفه دیگری اگر خواست با پیامبر (صلى الله عليه و آله) و قریش پیمان ببندند، آزاد است و کسی نباید به ایشان حمله و تجاوز کند. قبیله خزاعه داخل پیمان پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) شدند و طایفه بنوبکر با قریش پیمان بستند، ولی با تحریک قریش و کمک آنها، بنوبکر به خزاعه شیخون زدند، پس از آن ترسیدند که مبادا پیامبر (صلى الله عليه و آله) تصمیم به جنگ با آنها بگیرد، از این رو، در صدد کشف و فهم این مطلب برآمدند که آیا پیامبر (صلى الله عليه و آله) با آنها وارد جنگ خواهد شد یا خیر. پیامبر (صلى الله عليه و آله) هم تصمیم گرفت به قصد فتح مکه حرکت کند و از خدا خواست که اهل مکه از تصمیم او آگاه نشوند. در این میان، حاطب که مسلمان شده و به مدینه هجرت کرده بود و خانواده اش در مکه به سر می بردند و چون یمنی بودند کسی را در مکه نداشتند، قریش نزد خانواده او آمده، پیشنهاد کردند که نامه ای به حاطب بنویسند و به او بگویند که قریش را در جریان تصمیم پیامبر (صلى الله عليه و آله) بگذارد که آیا به قریش حمله خواهد کرد یا خیر؟ خانواده حاطب پذیرفتند و نامه ای نوشته، به زنی به نام ساره دادند که به مدینه ببرد و به حاطب بدهد. هنگامی که ساره به مدینه رفت، پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) پرسید: آیا مسلمانی انتخاب کرده و به اینجا آمده ای؟ گفت: نه. فرمود: آیا به مدینه کوچ کرده ای؟ گفت: نه. پیغمبر (صلى الله عليه و آله) پرسید: پس چه چیزی باعث شد که به این سفر بیایی؟ گفت: ای پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله)، شما در مکه پناهگاه و آقای من بودید، همه رفتند و

ص: ۱۲۱

من محتاج شما شدم، اکنون آمده ام تا به من کمک کنید.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمودند: جوانان مکه چه شدند مگر به تو کمکی نمی کنند؟

ساره (از آنجا که ساره آوازه خوان مکه بود، طبیعی بود که جوانان مکه یاری اش کنند) گفت: بعد از پیشامد بدر و کشته شدن بزرگان قریش آنها دیگر دل و دماغی ندارند.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) به بنی هاشم فرمود: به او کمک کنید. بنی هاشم هم کمک شایانی به وی رساندند و مرکب و توشه و لباس به او دادند. حاطب نیز نامه ای برای اهل مکه نوشت و به همراه ده دینار و یک برده به وی داد و در نامه به اهل مکه نوشته بود که محمد در صدد جنگ با شما است، احتیاط نگه دارید!

وقتی ساره به سوی مکه راه افتاد، جبرئیل نازل شد و پیامبر(صلی الله علیه و آله) را از اقدام حاطب آگاه کرد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) زیبر را فرستاد و فرمود: تا فلاخن محل بروید، در آنجا زنی را در هودجی خواهید یافت که نامه ای با فلاخن مشخصات در دست دارد، آن را از وی بازستانید و برگردید. آنان به محل معهود آمدند و ساره را در هودج یافتند. هرچه تفتیش کردند چیزی نیافتند. او سوگند یاد کرد که چیزی همراه من نیست.

زیبر پیشنهاد کرد که برگردیم. علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمود: پیامبر(صلی الله علیه و آله) و همچنین جبرئیل به ما دروغ نگفته اند، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بده و گرنه گردنت را می زنم. ساره وقتی وضع را چنین دید، از لای موی سرش نامه را بیرون آورد و به ایشان داد. آنان نامه را نزد پیامبر آوردند.

رسول الله(صلی الله علیه و آله) حاطب را به حضور خواست و از وی پرسید: این نامه از آن تو است؟ حاطب گفت: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین نامه ای بنویسی؟

حاطب در پاسخ حضرت گفت: از زمانی که مسلمان شده ام به کفر برگشته و پیوسته به راه شما ایمان داشته و دارم. همان طور که می دانید هر یک از مهاجران به مدینه بستگانی در مکه دارند که از خانواده خود حمایت کند، اما من چون اهل مکه

نیستم، کسی را در این شهر ندارم. خواستم راهی بیابم که به وسیله آن، خانواده ام مورد آزار قرار نگیرند.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: حاطب راست می گوید. به او جز سخن نیک نگویید. عمر گفت: ای پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)، اجازه دهید گردن این منافق را بزنم!

حضرت فرمود: عمر! تو چه می دانی؟! خداوند به اهل بدر توجهی ویژه دارد و گناهانشان را بخشیده و بهشت را بر آنان واجب کرده است. (۱)

در این هنگام بود که آیه مبارکه سوره ممتحنه نازل شد که:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ... (ممتحنه: ۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده، کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید، دانانترم.

حاطب و سفارتش به مصر

از کارهای مهم و پر ارزش حاطب، که معرف شخصیت وی نیز می باشد، بردن نامه پیامبر(صلی الله علیه و آله) به مقوقس، پادشاه مصر است. هنگامی که آن حضرت تصمیم گرفت به

ص: ۱۲۳

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۷۶. « [۱] یا حاطبُ ما حملک علی ما صنعت؟ قال: یا رسول الله ما بی أن لا أكون مؤمناً بالله و رسوله، و لکنی أردت أن تكون لی عند القوم ید يدفع الله بها عن أهلی و مالی، و لیس من أضیحایک أحد إلا و له هناک من قومه من يدفع الله به عن أهله و ماله، قال: صدق، لا تقولوا له إلا خيراً، قال: فعاد عمر، فقال: یا رسول الله قد خان الله و رسوله و المؤمنین، دعنی فلاضرب عنقه. قال: أ و لیس من أهل یدر، و ما یدرک لعل الله أطلع علیهم، فقال اعملوا ما شئتم فقد أوجبتم لکم الجنة. »

سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به آیین اسلام دعوت کند، نامه ای هم به مقوقس، حاکم مصر نوشت. پس از مهر کردن نامه فرمود: چه کسی حاضر است این نامه را به مقوقس برساند و از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟

حاطب گفت: من این دستور را انجام می دهم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بارک الله فیک یا حاطب».

حاطب نامه را گرفته، با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل خویش خداحافظی کرد و راهی مصر شد. راه طولانی میان مدینه و مصر را پیمود ولی آن گاه که وارد مصر شد، به او گفتند پادشاه در اسکندریه، در ویلای مخصوص کنار دریا است. حاطب خود را به اسکندریه رساند ولی نگهبانان مانع از ورودش به ویلا شدند و نگذاشتند نامه را به مقوقس برساند.

در این هنگام نقشه ای به ذهنش خطور کرد و سوار کشتی شده، در ساحل دریا، مقابل کاخ شاهنشاهی، نامه را سر چوبی بلند کرد تا سلطان مصر متوجه گردید و او را احضار کرد.

حاطب با وقار و شهامت، به حضور سلطان مصر رفت و نامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را به سلطان داد. پس از آنکه سلطان نامه را گشود و آن را خواند، به حالت اعتراض رو به حاطب کرده، گفت: اگر کسی که این نامه را از جانبش آورده ای پیغمبر و فرستاده خدا است، چرا به کسانی که آزارش می دهند و از وطن بیرونش کرده اند نفرین نمی کنی تا هلاک شوند؟!

حاطب که از قرآن و دستورات آن مطالبی مهم را فرا گرفته بود، بی درنگ در پاسخ سلطان گفت: مگر عیسی پیامبر نبود، پس چرا به یهودانی که در مقام کشتنش بودند نفرین نکرد؟ مقوقس از پاسخ حکیمانه حاطب شادمان شد و گفت: «أحسنت، أنت حکیم من عند حکیم» (۱)؛ «تو حکیمی و از جانب حکیمی خردمند آمده ای».

ص: ۱۲۴

۱- (۱). الأمل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲، ص ۵۴۰. [۱]

حاطب که زمینه را مناسب دید گفت:

إِنَّهٗ كَانَ قَبْلَكَ مِنْ يَزْعُم أَنَّهُ الرَّبُّ الْأَعْلَى - يَعْنِي فِرْعَوْنَ - فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى فَاَنْتَقِمَ بِهِ، ثُمَّ انْتَقَمَ مِنْهُ، فَاعْتَبِرْ بِغَيْرِكَ، وَلَا يَعْتَبِرْ غَيْرَكَ بِكَ. (۱)

همانا پیش از تو مردی (فرعون) در این آب و خاک سلطنت داشت که خیال می کرد، او پروردگار بزرگ جهانیان است. خداوند مورد مؤاخذه و عذابش قرار داد و به ذلت و خواری دنیا و آخرت گرفتارش کرد. پس تو که وارث این آب و خاکی، از سرگذشت او عبرت گیر و زندگی خود را مایه عبرت دیگران قرار مده.

سپس او را موعظه کرد و موعظه هایش در مقوقس تأثیری عمیق گذاشت. مقوقس، علائم و نشانه های وجودی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از حاطب پرسید و حاطب به خوبی آنها را پاسخ داد. مقوقس به رسالت پیامبر اذعان و اعتراف کرد، ولی ایمان نیاورد. هدایایی را برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد؛ از جمله هدایا، دو خواهر بودند به نام سیرین و ماریه قبطیه که حاطب آنها را سالم به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سیرین را به عقد حسان بن ثابت و ماریه را به عقد خود در آورد. ابراهیم از ماریه قبطیه تولد یافت.

مرگ حاطب بن ابی بلتعنه

پس از رحلت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) حاطب در مدینه ماند. دوران خلافت ابوبکر را سپری کرد. دوران عمر را دید و در عصر خلافت عثمان، دیده از جهان فرو بست. عثمان بر جنازه وی نماز خواند و در حشّ کوب، منطقه ای در وسط قبرستان بقیع مدفون گردید.

۲۱. حکیم بن حزام

حکیم بن حزام، پسر برادر حضرت خدیجه کبری (علیها السلام) در دوره جاهلیت از اشراف و برجستگان مکه بود و از افراد دارای مکانت و موقعیت در آن دوران محسوب

ص: ۱۲۵

۱- (۱). الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲، ص ۵۴۰. [۱]

می گردید. دارالندوه که مرکز شورا و مجلس مشورتی قریش در دوره جاهلیت بود، در اختیار وی قرار داشت. هرگاه قریش تصمیم می گرفتند در دارالندوه گرد هم آیند، باید از او اجازه می گرفتند. او مسلمانی برگزیده بود و دارالندوه تا دوره خلافت و حاکمیت معاویه در اختیار او بود اما در این زمان او دارالندوه را در ازای صد هزار درهم به معاویه فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و به فقرا و مساکین بخشید. به این جهت عبدالله بن زبیر بر او ایراد گرفت که «بعث مکرمه قریش» یعنی تو، عزت و شرافت قریش را فروختی! در پاسخ گفت: «ذهب المکارم إلّا التقوی»؛ «جز پرهیزکاری، همه عزت ها از بین رفت».

حکیم بن حزام، در بدر جزو لشکر قریش بود، ولی به نحو عجیبی از صحنه جنگ گریخت و از مرگ رهایی یافت که پس از آن، شدیدترین و جدی ترین سوگندش این بود: «والذی نجانی یوم بدر»؛ «سوگند به خدایی که مرا در جنگ بدر نجات داد».

(۱)

حکیم بن حزام سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد. در فتح مکه مسلمان شد و در جنگ حنین همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرکت داشت. به دلیل تأثیر عمیقی که مسلمانی او برجای گذاشت و نقش بارزی که در ماجرای جنگ حنین داشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) صد شتر به وی بخشید تا بدین وسیله هم او را در مسلمانی، بر اسلام دلگرم سازد و هم ترغیبی باشد برای عشیره و قبیله او در گرایش به اسلام، که چنین هم شد.

«حکیم بن حزام، مردی سخاوتمند، بخشنده و دارای طبعی عالی بود؛ از جمله پس از مسلمان شدنش به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را با خود مُحرم نمود و در وقوف به عرفه، به گردن هر یک از آنان طوق طلائی افکند که بر آنها این جمله نقش بود: «عتقاء الله عن حکیم بن حزام»؛ «آزاد کرده های خدا از جانب حکیم بن حزام».

از طبع بلند او همین بس که در زمان خلیفه اول و دوم، حتی از حق خود از

ص: ۱۲۶

بیت المال گذشت تا اینکه عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! گواه باشید که هرچه به حکیم اصرار می کنیم حق خود را از بیت المال بستاند، نمی پذیرد! وی تا دم مرگ از کسی چیزی قبول نکرد. (۱)

او طبع بلند و صفت مناعت را از یک جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسب کرد. او خود می گوید: دو بار از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تقاضای کمک کردم، فرمود: مال و ثروت دنیا، ظاهری خوش دارد و شیرین است، هرگاه کسی با حفظ سخاوت و شرافت، مالی به دست آورد بر او مبارک است و اگر با پست گردانیدن نفس و پست طبعی به دست آورد، بر او مبارک نباشد. آن گاه او مانند کسی است که هرچه می خورد سیر نمی شود و علاوه «و الیدُ العُلیی خیرٌ من یدِ السُّفلی» (۲)؛ «دست بالا بر دست زیرین برتری دارد».

حکیم گفت: «ای پیامبر خدا، به آن خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت، پس از این، نه از شما و نه غیر شما چیزی نخواهم پذیرفت». (۳)

حکیم بن حزام در فتنه های پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پس از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، در فتنه هایی که در ماجرای خلافت پیش آمد، حکیم بن حزام کناره گرفت و انزوا اختیار کرد ولی چنان که در «اسدالغابه» آمده، پس از روی کار آمدن علی (علیه السلام) جانب آن حضرت را گرفت. واقعیت این است که اسناد تاریخی اشاره چندان روشنی در این باره ندارد.

بدرود زندگی

حکیم، سرانجام در سال ۵۴ یا ۵۸ هجری، در مدینه دیده از جهان فرو بست. خلیفه سوم (عثمان بن عفان) بر جنازه او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

ص: ۱۲۷

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲- (۲). مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۱، ص ۲۳۱. [۱]

۳- (۳). همان.

قتاده بن نعمان، برادر ابوسعید خدری از طرف مادر و از طایفه خزرج است. او اهل مدینه بوده و از انصار محسوب می‌گردد. قتاده همراه اهل مدینه، در عقبه، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و مفتخر به پذیرش اسلام شد. در جنگ‌های فراوانی در کنار آن حضرت بود؛ مانند بدر، اُحد، خندق، حنین، تبوک و جنگ‌های دیگری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آنها حضور داشت.

در فتح مکه همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و پرچم بنی ظفر را در دست داشت و در میان یاران آن حضرت، از تیراندازان به نام و معروف محسوب می‌شد.

«در جنگ احد تیری به چشمش اصابت کرد و آن را از حدقه بیرون آورد و بر گونه اش آویخت. در همان حال، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده و گفت: «ای پیامبر گرامی، تازه با زنی ازدواج کرده ام که او را زیاد دوست می‌دارم، می‌ترسم اگر مرا در این حال ببیند، علاقه اش را از من ببرد. پیامبر با دستان مبارکش چشم او را در جایش گذاشت و این گونه دعا کرد: «اللهم اكسها جمالاً»؛ «خدایا! او را زیبا گردان!» در اثر دعای پیامبر، چشم قتاده از اول بهتر و زیباتر شد و بر بینایی اش افزون گشت و هرگز مریض نشد». (۱)

قتاده، روایتگر صادق

قتاده بن نعمان انصاری خزرجی، از راویان صادق پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که روایات فراوانی در سلسله روات شیعه و اهل سنت از او نقل گردیده و معلوم است که در حفظ کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله) اصرار بلیغی داشت.

از جمله روایات نقل شده از او، روایت زیر است که به عنوان نمونه به آن اشاره می‌کنیم:

عن قتاده بن نعمان بن زید قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «نزل علی جبریل بأحسن ما كان یأتینی صورته فقال: إن السلام یقرئک السلام یا محمد ویقول: إني أوحیت إلی الدنيا أن تمرری وتنکدی

ص: ۱۲۸

وتضيقى وتشددى على أوليائى حتى يحبوا لقائى وتوسّعى وتسهّلى وطيبى لأعدائى حتى يكرهوا لقائى فإنّى جعلتها سجناً لأوليائى وجنّه لأعدائى... رواه الطبرانى و.... (١)

قتاده بن نعمان بن زید روایت کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل با زیباترین صورت به نزد آمد و گفت: ای محمد! خدای متعال به تو سلام می رساند و می فرماید: وحی کردم به دنیا که سخت بگیر و در فشار قرار ده و در تنگنا بگذار اولیا و دوستانم را تا اینکه در جست وجوی دیدار من و درخواست وسعت و آسانی از ناحیه من باشند و بر دشمنانم آسان گیر تا اینکه دیدار مرا ناخوش دارند؛ زیرا که من دنیا را زندان اولیای خود و بهشت دشمنانم قرار دادم.

این روایت را طبرانی و دیگران هم روایت کرده اند.

اجابت آخرین دعوت

قتاده بن نعمان، بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه مرارت های زیادی را شاهد بود و همه را تحمل کرد و هرگز در ایمانش خللی ایجاد نگردید.

قتاده در سال ۲۳ هجرت، در ۶۵ سالگی از دنیا رفت. عمر، بر جنازه او نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید و در جوار رحمت حق آرامید. (۲)

۲۳. مالک بن قیس (ابوخیمه)

مالک بن قیس، اهل مدینه و از طایفه خزرج است. کنیه اش ابوخیثمه و به کنیه شهرت دارد. او از یاران با وفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، «در جنگ احد، خندق، حنین، ذات السلاسل، ذات العشیره و حمراء الاسد، در حالی که جراحاتی از جنگ احد به تن داشت شرکت کرد». (۳)

ص: ۱۲۹

۱- (۱). مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، ج ۱۰، ص ۲۸۹، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

۲- (۲). اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۱.

۳- (۳). همان.

«هو مَمَّنْ شهد بدرًا و ما بعدها من المشاهد»؛ (۱) «او از کسانی است که در بدر و دیگر مشاهد حضور داشت».

ابوخیثمه در جنگ تبوک؛ مانند چند تن دیگر از خواص یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) از رفتن به میدان جنگ خودداری کرد ولی پس از ده روز از حادثه تبوک و رفتن پیامبر به میدان جنگ، به شدت پشیمان شد و طی ماجرای، به سمت تبوک حرکت کرد.

«پس از ده روز از حرکت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، یک روز ظهر هنگام گرمای شدید تابستان مدینه، به خانه آمد. در میان باغی که داشت برای هر یک از دو همسر خود سایبانی ساخته بود، که در تابستان در آن زندگی می کردند. چون وارد شد، دید زنانش هر کدام دیوارهای سایبان خود را آب پاشیده اند تا هوای داخل خنک شود و هر یک کوزه آب خنکی آماده کرده و غذای مطبوعی تهیه دیده اند و به انتظار وی نشسته اند.

ابوخیثمه نگاهی به وضع زنان افکند و با خود گفت: انصاف نیست که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در زیر آفتاب و در مقابل باد و گرما باشد ولی ابوخیثمه در زیر سایبان و آب سرد و غذای آماده و در کنار همسران زیبایش در آسایش به سر برد. به خدا سوگند وارد هیچ یک از خانه های شما نمی شوم و از آب سرد و غذای گرم استفاده نمی کنم تا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ملحق شوم. وسایل سفرم را آماده کنید که من رفتنی شدم. زنان در مقام تهیه وسایل سفر همسرشان شدند و ابوخیثمه شتر خود را آماده کرد و به سوی تبوک راه افتاد.

وی در میان راه با عمیر بن وهب جمحی رفیق شد. همین که نزدیک سپاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدند، ابوخیثمه به رفیق خود گفت: من به جهت تخلف از همراهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) گناهکارم. قدری تأمیل کن تا تنها به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بروم و از آن حضرت عذر بخواهم.

ابوخیثمه وقتی نزدیک اردوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، شخصی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد:

ص: ۱۳۰

کسی از راه دور می رسد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: خدا کند ابوخیثمه باشد! چون نزدیک تر شد، گفتند: به خدا سوگند او ابوخیثمه است!

وی شترش را خوابانید و شرفیاب حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله) گردید. حضرت به او فرمود: ابوخیثمه! از تو انتظار همین بود. او داستان حرکتش را به عرض پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسانید و پیامبر(صلی الله علیه و آله) درباره اش دعا کرد. (۱)

در سیره ابن هشام آمده است: مالک بن قیس (ابوخیثمه)، ماجرای تخلف خود از شرکت در جنگ تبوک و سپس رفتنش به این جنگ را چنین سروده است:

لَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ فِي الدِّينِ نَافِقُوا أَتَيْتُ الَّتِي كَانَتْ أَعْفَ وَأَكْرَمًا
وَبَايَعْتُ بِالْإِيمَانِ يَدِي لِمُحَمَّدٍ فَلَمْ أَكْتَسِبْ إِثْمًا وَلَمْ أَغْشَ مَحْرَمًا
تَرَكْتُ خَضِيبًا فِي الْعَرِيشِ وَصِرْمَةً صَفَايَا كِرَامًا بُسْرَهَا قَدْ تَحَمَّمَا
وَكُنْتُ إِذَا شَكَّ الْمُنَافِقُ أَسْمَحْتُ إِلَى الدِّينِ نَفْسِي شَطْرَهُ حَيْثُ يَمَّمَا (۲)

چون دیدم مردم در دین نفاق می کنند، من راهی را برگزیدم که به تقوی و بزرگواری نزدیک تر بود. با دست راستم با پیامبر بیعت کردم و گناهی را مرتکب و حرامی را انجام ندادم. حتی زنان زیبا را در سایه گذاشتم و از درختان خرما پرباری که رسیدنش نزدیک بود دست کشیدم. هنگامی که منافق در دین شک می کرد، روانم به همان سوی که دین به آن توجه می دهد روی می آورد.

از جمله دعاهاى ابوخیثمه، این است:

اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَلَا تَنْزِعْ عَنِّي صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي. (۳)

خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وا منه و از من امور شایسته ای را که عطا کرده ای دریغ مدار.

ص: ۱۳۱

۱- (۱). سیره، ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۱. [۱]

۲- (۲). همان، ج ۴، ص ۱۶۳؛ [۲] الروض الأنف، ج ۴، ص ۲۹۵. [۳]

۳- (۳). سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۳.

ابوخیثمه در سال ۲۵ هجری، در اواخر خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع، مقبره عمومی شهر مدینه مدفون گردید.

۲۴. ابی بن کعب، سید القراء

او از فضلا و فقهای صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کاتب وحی نبی بوده و استاد مسلم قرآن؛ در حفظ، قرائت، تفسیر و در ارائه آرای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است.

ابی بن کعب، از جمله دوازده نفری است که در عقبه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد و در تمهید زمینه ورود آن حضرت به مدینه، تلاش های بسیار کرد.

ابی بن کعب، خود نقل کرده است که: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از من پرسید: کدام آیه از کتاب خدا نزد تو بزرگ تر و کریم تر است؟

گفتم: آیه: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ ...)، (آیه الکرسی).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این هنگام، دستی به سینه ام زد و فرمود: یا ابا المنذر، این علم تو را گوارا باد! از این زمان، او به این کنیه (ابو المنذر) معروف گردید». (۱)

ابی بن کعب نقل کرده که: «عصر روز سقیفه، به جمعی از انصار برخوردم. پرسیدند: از کجا می آیی؟

گفتم: از نزد اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام).

گفتند: در چه حالی بودند؟

گفتم: جمعیتی که خانه ایشان محل فرود آمدن جبرئیل و خوابگاه پیغمبر خدا بود و اکنون وحی از خانه ایشان قطع شد و حق مسلم آنها از دست رفته، چگونه می توانند باشند؟ این جمله را ابی بن کعب نقل کرد و گریست و کسانی که حاضر بودند نیز به سختی گریستند.

ص: ۱۳۲

و نیز نقل کرده که چون سوره (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) ۱ نازل شد، جبرئیل عرضه داشت: یا رسول الله! خداوند امر فرموده است این سوره را به ابی بن کعب بیاموزی! ابی گفت: یا رسول الله! خداوند مرا نام برد؟ فرمود: آری، سپس گریست. از وی پرسیدند: خوشحال شدی؟ گفت: چرا خوشحال نشوم با آنکه خدا فرموده است:

از فضل و رحمت پروردگار باید خوشحال شوندم.

ابی بن کعب، مؤید به روح القدس

در میان صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تعداد انگشت شماری هستند که مؤید به روح القدس بوده اند؛ از جمله آنها همین شخصیت بلندآوازه است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حقش فرمود:

«يَا أَبِى مَا زِلْتَ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ» (۱)؛ «ای ابی، تو همواره مؤید به روح القدس هستی».

علت مؤید بودن او به روح القدس، انس همواره او با قرآن بوده است. که خودش نقل کرده است:

و عن أبي بن كعب أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: مثل القرآن في قلب المؤمن فكما أن هذا المصباح يستضاء به. (۲)

از ابی بن کعب نقل شده که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: داستان و مثل قرآن در قلب مؤمن، مانند چراغی است که به وسیله آن نور حاصل می گردد.

ابی بن کعب، راوی خبیر و آگاه نبی

ابی بن کعب، روایتگری بزرگ است که خبیر و بینا است و از نبی گرامی (صلی الله علیه و آله) روایات فراوان نقل کرده است که چون تعداد این روایات قابل احصا و شمارش نیست به یک روایت کوتاه اشاره می کنیم:

ص: ۱۳۳

۱- (۲). بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۴. [۱]

۲- (۳). همان، ج ۴، ص ۲۴. [۲]

رَوَى أَبِي بِنُ كَعْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: بُشِّرْ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِالسَّنَاءِ وَ الرَّفْعَةِ وَ النَّصِيرَةِ وَ التَّمْكِينِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلَ الْآخِرَةِ لِلدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ. (۱)

ابی بن کعب گوید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: بشارت ده این امت را به برجستگی و بلندمرتبگی و یاری الهی و قدرت در زمین. پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت.

روایات نقل شده از ابی بن کعب، به لحاظ کثرت و انبوهی، بیشترین است.

قرائت ابی بن کعب، مطلوب امامان شیعه (علیهم السلام)

از مطاوی روایات برمی آید که قرائت ابی بن کعب، در نزد امامان، به عنوان یک قرائت مطلوب و شاخص شمرده می شد.

از جمله روایاتی که بر این موضوع دلالت می کند این روایت است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«أنا أهل بيت نقرأ القرآن كما قرأه أبي بن كعب» (۲)؛ «ما خاندانی هستیم که قرآن را مانند ابی بن کعب قرائت می کنیم».

این جمله بلندای شأن و علو رتبه و شخصیت منیع او را در نظرها مجتسم می سازد و نیز نشان می دهد که او از جانب ائمه (علیهم السلام) مورد تأیید بوده است.

ابی بن کعب و دفاع از خاندان رسالت

در ماجرای خلافت، تعدادی از یاران علی (علیه السلام) در مجلس ابوبکر بودند و به مخالفت شدید با خلافت خلیفه اول پرداختند و به وی اعتراض کردند. یکی از قوی ترین، داناترین و عالم ترین آنها ابی بن کعب بود که خطبه ای طولانی و بلیغ را در آن مجلس ایراد کرد. اکنون به دلیل اهمیت آن خطبه، قسمتی از آن را نقل می کنیم.

عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ

ص: ۱۳۴

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۲۲. [۱]

۲- (۲). همان، ص ۱۲۵.

قَامَ أَبِي بَنْ كَعْبٍ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَكَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَاتَّبَعُوا مَرْضَاهُ الرَّحْمَنِ وَ
أَثْنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ وَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ وَ أَثْنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ تَنَاسَيْتُمْ أَمْ نَسَيْتُمْ أَمْ بَدَلْتُمْ
أَمْ عَيَّرْتُمْ أَمْ خَدَلْتُمْ أَمْ عَجَزْتُمْ أَلَسَيْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ فِيْنَا مَقَامًا أَقَامَ (صلى الله عليه و آله) لَنَا عَلِيًّا فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ مَنْ كُنْتُ نَبِيِّهُ فَهَذَا أَمِيرُهُ أَلَسَيْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، طَاعَتُكَ
وَاجِبِيَّةٌ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي؟ أَوْ لَسَيْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) قَالَ أَوْصِيَكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا فَقَدْ مَوَّهُمْ وَ لَا
تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ أَمْرُوهُمْ وَ لَا تَأْمُرُوا عَلَيْهِمْ؟ أَوْ لَسَيْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي الْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِي؟ أَوْ لَسَيْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ
رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الْمِيدَلُونَ عَلَى اللَّهِ؟ أَوْ لَسَيْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْهَادِي لِمَنْ ضَلَّ؟... أ
فَمَا تَفْقَهُونَ؟ أَمْ مَا تُبْصِرُونَ؟ أَمْ مَا تَسْمَعُونَ؟ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الشُّبُهَاتُ فَكَانَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِي سَفَرٍ أَصَابَهُ عَطَشٌ شَدِيدٌ حَتَّى
خَشِيَ أَنْ يَهْلِكَ فَلَقِيَ رَجُلًا هَادِيًا بِالطَّرِيقِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْمَاءِ؟ فَقَالَ: أَمَامَكَ عَيْنَانِ إِحْدَاهُمَا مَالِحَةٌ وَ الْأُخْرَى عَذْبَةٌ، فَإِنْ أَصَبْتَ مِنَ
الْمَالِحَةِ ضَلَلْتَ وَ هَلَكْتَ وَ إِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْعَذْبَةِ هُدَيْتَ وَ رَوِيَتْ فَهَذَا مَثَلُكُمْ أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُهْمَلَةُ كَمَا زَعَمْتُمْ... وَ إِنَّكُمْ بَعْدَهُ
لِنَاقِضُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ إِنَّكُمْ عَلَى عَثْرَتِهِ لَمُخْتَلِفُونَ وَ مُتْبَاعِضُونَ... فَقَدْ تَحَارَيْتُمْ وَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الْاِخْتِلَافَ
رَحْمَةٌ، هَيْهَاتَ أَبِي كِتَابُ اللَّهِ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ ...) ١

از يحيى بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از جدش، از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: چون ابوبکر نخستین خطبه
خلافت را خواند و آن روز جمعه، اول ماه مبارک رمضان بود، ابی بن کعب برخاست و خطبه ای خواند و چنین گفت: ای
مهاجران که هجرت کردید برای رضایت خدا؛ ای انصار که خداوند در قرآن از آنها ستایش

این است اثر وجودی ابی بن کعب، حامی آل محمد (صلی الله علیه و آله) که در تاریخ دوره اول اسلامی نقشی اساسی و مهم از خود برجای گذاشت. سینه اش مالا مال از اسرار نهفته ای بود که پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) به او منتقل کرده بود و صندوق سؤالی بود و مؤید به روح القدس، حامی با وفای علی (علیه السلام) در شب های تاریک و دیجور دوره پس از رحلت نبی مکرم، که سخنانش در صندوق تاریخ همچنان مضبوط است و نقل هایی که او از رسول گرامی کرده، در جای جای منابع و متون فقهی، حدیثی، تاریخی، عرفانی و حتی فلسفی امت اسلامی درخشش دارد.

در ضمن، روایات فراوانی از ابی بن کعب در فضیلت هریک از امامان شیعه (علیهم السلام) نقل شده که جای تعقیب آنها در این نوشتار وجود ندارد.

وفات ابی بن کعب

در تاریخ وفات این شخصیت بلندمرتبه اسلامی، میان مورخان اختلاف است؛ این مسأله از تاریخ ۱۹ تا ۳۶ هجرت در نوسان است ولی از نقل های مجلسی در «بحار الانوار» و طبرسی در «احتجاج» بر می آید که تاریخ وفات ابی بن کعب در سال ۳۶ قمری است؛ دوران پس از انتقال خلافت به علی (علیه السلام) او از دنیا مفارقت کرد، در حالی که مؤید به روح القدس بود و نام بلندش در دل تاریخ معارف دینی همچنان می درخشد.

جایگاه دفن وجود مبارکش در وسط روجاء است که محلّی است در قبرستان بقیع.

در «مستدرک سفینه البحار» نقلی است به این مضمون که:

سنه ۱۹ مات أبی بن کعب و زینب بنت جحش و ابوالهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و دفنوا بالبقیع و وقع النار فی الخره و حجّ بعده عمر. (۱)

ص: ۱۳۷

در سال ۱۹ هجری (قمری)، ابی بن کعب و زینب بنت جحش و ابوالهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وفات کردند و در بقیع مدفون شدند و آتشی در حژه مدینه افتاد و بعد از آن عمر به حج رفت.

۲۵. ابوالهیثم بن التیهان الأشہلی

نام ابوهیثم بن تیهان انصاری، «مالک» بوده و از یاران و صحابه صادق و راستین پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) است. حاکم نیشابوری درباره وی می نویسد:

عن محمد بن اسحاق قال: و شهد العقبة الأولى و الثانية من الأنصار، ثم من بنی عبدالأشهل أبو الهیثم بن التیهان و اسمه مالک حلیف لهم و هو نقیب شهد بدرًا و لا عقب له. (۱)

از محمد بن اسحاق نقل است که درباره ابوالهیثم گفت: در عقبه اول و دوم به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و از انصار شمرده شد. او از طایفه بنی عبدالأشهل، معروف به ابوالهیثم بن تیهان و نامش مالک است. سوگند خورده با پیامبر و نقیب و بزرگ مدینه بوده، در بدر حضور یافته و پس از او فرزندی نبوده است.

چنان که در بحث مربوط به ابی بن کعب هم دیدیم، نام او در کنار ابی بن کعب آمده و از دوازده نفری است که در روز حاکمیت ابوبکر، به او اعتراض و از حق ربوده شده علی (علیه السلام) دفاع کرد.

ابوالهیثم و خلافت ابوبکر

ابو الهیثم، از گروه دوازده نفری است که به ابوبکر، در روزی که خطبه خلافتِ پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای اولین بار خواند، اعتراض کردند و به شدت به حمایت از علی (علیه السلام) برخاستند.

ابوالهیثم بن تیهان پس از خزیمه بن ثابت برخاست و چنین گفت:

ص: ۱۳۸

ابوبکر! به خاطر نداری زمانی را که پیامبر(صلی الله علیه و آله) علی بن ابی طالب را در روز غدیر بر سر دست بلند کرد و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؟ مردم دو دسته شدند، عده ای گفتند: پیغمبر با این عمل می خواهد علی را خلیفه و جانشین خود کند، دسته ای دیگر گفتند: می خواهد عظمت و احترامش را تثبیت نماید. در پی این مشاجره برای حلّ مطلب، کسی را به حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرستادند تا کشف مطلب کند. حضرت فرمود: پس از من علی فرمانده شما است و از من گذشته و بعد از من او خیرخواه ترین افراد است. (۱)

اختلاف در تاریخ وفات ابن تیهان

در تاریخ وفات یا شهادت ابن تیهان، اختلاف فاحش وجود دارد و این اختلاف در همه منابع به چشم می خورد. حاکم نیشابوری آن را در سنه بیست هجرت، در دوران خلافت عمر ثبت کرده است. ولی از برخی متون بر می آید که او در جنگ صفین، در رکاب علی(علیه السلام) شرکت داشت و در صفین به شهادت رسیده است.

برخی مؤلفین، مانند حاکم نیشابوری، وفات او را در سال بیستم هجرت و برخی دیگر سال ۳۷ هجرت نوشته اند. به دلیل اهمیت مسأله، هر دو نقل را بررسی می کنیم:

چنان که اشاره شد، حاکم نیشابوری، استیعاب و برخی دیگر، نقل اول را آورده و گفته اند: زمان مرگش دوره خلافت عمر بود که وی بر جنازه اش در بقیع نماز گزارد و منابع دیگر، مرگ یا شهادت وی در صفین را نقل کرده اند.

ابوالهیثم در بقیع

از نقل هایی که در زیر می آید نیز چنین استفاده می شود که: ابوالهیثم در سال ۵۲۰ ه. ق از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید.

ص: ۱۳۹

حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است:

وَحَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي حَبِيبَةَ: سَمِعْتُ شَيْخَ أَهْلِ الدَّارِ؛ يَعْنِي بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، يَقُولُونَ مَاتَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ سَنَةَ عَشْرِينَ بِالْمَدِينَةِ.

وَأَيْضًا حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ: تَوَفَّى أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ فِي خِلاَفَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِالْمَدِينَةِ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ. (۱)

ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه روایت کرده که گفت: از شیوخ اهل الدار؛ یعنی بنی عبدالاشهل شنیدم که می گفتند: «ابوالهیثم بن تیهان در سال بیست هجری در مدینه وفات یافت».

همچنین سعید بن راشد از صالح بن کیسان نقل کرده که گفت: «ابوالهیثم بن تیهان در دوره خلافت عمر بن خطاب در مدینه وفات یافت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید».

برخی منابع هم به حضور او در صفین گواهی داده اند.

ابن تیهان در کلام علی (علیه السلام)

کلامی از مولا علی (علیه السلام) نشان می دهد که ابوالهیثم در ردیف اول یاران آن حضرت قرار داشته است:

أَيُّنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَيَّ الْحَقُّ؟ أَيُّنَ عَمَّارٍ وَ أَيُّنَ ابْنِ التَّيْهَانِ وَ أَيُّنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيُّنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَيَّ الْمَيْتَةَ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرِ؟ - قَالَ - ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ لِخِيَّتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): أَوْهَ عَلَيَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَاؤَ السُّنَّةِ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ.... (۲)

ص: ۱۴۰

۱- (۱). المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱. [۱]

۲۶. نوفل بن حارث

او فرزند حارث بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است و از نظر سن از تمام افراد بنی هاشم بزرگ تر بوده و همسال عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است.

نوفل به اجبار در جنگ بدر با مشرکین همراه شد ولی اشعاری از او نقل شده که می رساند وی راضی به پیروزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بدر بوده و در همین جنگ به اسارت لشکر اسلام در آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او پیشنهاد کرد فدیه خود را بپردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: نیزه هایی را که در جده داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که کسی از آنها آگاه نبود. در این هنگام عرض کرد: اکنون یقین کردم که شما پیامبر خدایید؛ زیرا هیچ کس جز خدا نمی دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه ها را داد و آزاد شد و راه مسلمانی پیش گرفت. (۱)

در جنگ احد سه هزار نیزه به پیامبر داد و آنها را میان سربازان اسلام تقسیم کردند. نوفل از جمله ده نفری بود که در میدان جنگ استقامت ورزید و از صحنه نبرد فرار نکرد. او به مدینه هجرت کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نزدیکی مسجد خانه ای به وی و عباس عمویش بخشید که با یک دیوار از هم جدا می شد.

مرگ نوفل بن حارث

نوفل بن حارث در سال ۱۵ ه. ق در دوره خلافت عمر، در مدینه بدرود زندگی گفته و عمر بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.

۲۷. براء بن معرور

براء بن معرور، از قبیله خزرج و از صحابی مدنی و انصاری است. او از پیروان راستین و با وفای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است. در پیمان عقبه، در میان جمعیت هفتاد نفری

ص: ۱۴۱

۱- (۱). طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۴۴.

اهل یثرب حضور داشت که در تاریکی شب، هنگام خفتن کفار قریش، با عشق و شوقی بی حد و با ابراز وفاداری و جانفشانی در راه آرمان های نبوی، دست بیعت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد و با کلماتی که حاکی از ایمان و عشق سرشار وی به آن حضرت بود، اظهار ارادت نمود و قول داد که تا آخرین رمق حیات خویش، از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) حمایت و پشتیبانی کند.

رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلّی آورده است:

وَ يَبِيعُهُ الْعَقْبَةَ الثَّانِيَةَ وَ كَانُوا سَبْعِينَ رَجُلًا وَ امْرَأَتَيْنِ وَ اخْتَارَ (صلی الله علیه و آله) مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا لِيَكُونُوا كِفْلَاءَ قَوْمِهِ؛ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ الْبِرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ، وَ عَبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ، وَ... (۱)

در بیعت عقبه دوم، هفتاد مرد و زن بودند، که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوازده تن از آنان را به نقابت و نمایندگی خویش برگزید، تا آن که به عنوان نماینده پیامبر در میان قومش باشند؛ از جمله آنان، جابر بن عبدالله انصاری و براء بن معرور و عباده بن صامت بودند.

براء بن معرور نخستین بیعت کننده در عقبه

ابن معرور، از پیشگامان در بیعت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و نخستین کس در میان هفتاد و دو نفر مرد و زن در عقبه که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست بیعت داد.

أَوَّلُ مَنْ بَايَعَ مِنْهُمْ الْبِرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ ثُمَّ تَبَايَعَ النَّاسُ. (۲)

از میان آنها، نخستین کسی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد، براء بن معرور بود. سپس دیگران با آن حضرت دست بیعت دادند.

کسانی که از مدینه عازم مکه شده بودند، در ایام تشریق با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دیدار کردند و از آن حضرت خواستند نشستی را با آنان داشته باشد.

قَالَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ: فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الْحَجِّ وَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَاعَدَنَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ مَعَنَا

ص: ۱۴۲

۱- (۱). العدد القویه، [۱] رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلّی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۱۹.

۲- (۲). همان.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ حَرَامٍ أَبُو جَابِرٍ سَيِّدٌ مِنْ سَادَاتِنَا، وَشَرِيفٌ مِنْ أَشْرَافِنَا، أَخَذَنَا مَعَنَا... ثُمَّ دَعَوَانَاهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبَرَنَا بِمِعَادِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِيَّانَا الْعَقَبَةَ. قَالَ: فَأَسْلَمَ وَشَهِدَ مَعَنَا الْعَقَبَةَ، وَكَانَ نَقِيًّا... فَنِمْنَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ مَعَ قَوْمِنَا فِي رِحَالِنَا، حَتَّى إِذَا مَضَى ثُلُثُ اللَّيْلِ خَرَجْنَا مِنْ رِحَالِنَا لِمِعَادِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَتَّى اجْتَمَعْنَا فِي الشَّعْبِ عِنْدَ الْعَقَبَةِ، وَنَحْنُ سَبْعُونَ رَجُلًا وَمَعَنَا امْرَأَتَانِ مِنْ نِسَائِنَا؛ نَسِيْبُهُ بِنْتُ كَعْبِ أُمِّ عَمَارَةَ، وَأَسْمَاءُ بِنْتُ عَمْرٍو أُمِّ مَيْعِ. قَالَ فَتَكَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَتَلَا الْقُرْآنَ وَدَعَا إِلَى اللَّهِ وَرَعَبَ فِي الْإِسْلَامِ ثُمَّ قَالَ: أَبَايُكُمْ عَلَيَّ أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ قَالَ: فَأَخَذَ الْبِرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ يَدَهُ ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَنَمْنَعَنَّكَ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ أُرْرْنَا. (١)

اسعد بن زرارہ گوید: چون از اعمال حج فراغت یافتیم، در شبی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ما وعده داده بود حاضر شدیم. عبدالله بن عمرو بن حزام ابوجابر، سید و بزرگ مدینه را که همراه خود برده بودیم نیز با ما در عقبه حاضر شد که او را به اسلام فراخواندیم و او مسلمانی برگزید. در عقبه هفتاد مرد بودیم، دو زن نیز با ما بودند؛ نسیبه دختر کعب، معروف به ام عماره و اسماء دختر عمرو، معروف به ام مینع. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن شب و در میان آن جمع، آغاز به سخن کرد و قرآن تلاوت نمود و ما را به اسلام فراخواند. سپس فرمود: من با شما بیعت می کنم بر این که شما دشمنان را از من دفع کنید؛ چنان که از زنان و فرزندانتان دفع می کنید. در آن هنگام براء بن معرور دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفت و چنین گفت: آری قسم به آن که تو را به پیامبری برانگیخت و به حق برانگیخت، ما دفع می کنیم از وجود شما دشمنان را، همان گونه که از فرزندان و زنانمان چنین می کنیم.

در متنی دیگر آمده است که براء بن معرور گفت:

ای پیامبر خدا، ما فرزندان میدان های جنگیم و اهل مقاومت و جنگجویی را از نیاکانمان به ارث برده ایم. خاطر تان آسوده که پیوسته با شما خواهیم بود.

ص: ۱۴۳

براء بن معرور، مانند بسیاری از مدنی ها، پیش از هجرت مسلمان شد. او به وسیله تبلیغات مُصعب بن عمیر اسلام را برگزید و قلبی پر از عشق و ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت و در این راه، سر از پا نمی شناخت. وقتی در عقبه به محضر آن حضرت شرفیاب شد، بار دیگر شهادتین را بر زبان جاری ساخت.

نماز به سوی کعبه

از رخدادهای برجسته و مسائل عجیب در زندگی براء بن معرور آن بود که همواره کینه یهود را در دل داشت و از همین روی، پس از مسلمان شدنش، خوش نداشت که به سوی بیت المقدس نماز بخواند، از این رو در سفری که از یثرب به مکه، برای دیدار با پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رفت، با همین ذهنیت، به سوی کعبه نماز گزارد و هنگام مرگ خویش وصیت کرد که به سوی کعبه دفنش کنند؛ «وَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْصَى أَنْ يُدْفَنَ وَيُسْتَقْبَلَ بِهِ الْكَعْبَةَ» (۱).

«در میان راه مکه و مدینه، به همراهان خود گفت: دلم راضی نمی شود. این بنا؛ یعنی خانه کعبه را پشت سر قرار دهم و به سمت شام و بیت المقدس نماز بگزارم، بلکه به سوی کعبه به نماز می ایستم. همراهان گفتند: ما نشنیده ایم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز به سوی شام و بیت المقدس نماز بخواند، ما مخالفت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی کنیم. براء گفت: اما من به سوی کعبه نماز می گزارم؛ چون هنگام نماز رسید، او به سوی مکه و بقیه به سوی بیت المقدس نماز گزاردند. چون وارد مکه شدند، به کعب بن مالک گفت: پسر برادرم، بیا با هم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) برویم تا از عمل خود بپرسیم؛ زیرا با مخالفت با شما فکرم ناراحت است.

آن دو، پیش تر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ندیده بودند اما هنگامی که وارد مسجد شدند، با نگاه

ص: ۱۴۴

اول آن حضرت را شناختند. براء نزدیک شد و گفت: ای فرستاده خدا، خداوند مرا به اسلام هدایت کرد و به روش دیگر مسلمانان، به سوی بیت المقدس نماز می گزاردم، لیکن در این سفر که به مکه می آمدم، دلم راضی نشد که این خانه (کعبه) را پشت سر قرار دهم و لذا به سوی مکه نماز خواندم. دوستان و همراهانم به من اشکال کردند، شما چه می فرمایید؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: من به سوی بیت المقدس نماز می گزارم، اگر صبر می کردی بهتر بود، سپس به سوی بیت المقدس برگشت و به جانب آن نماز گزارد. (۱)

براء بن معرور، نقیب مدینه

براء بن معرور در بیعت عقبه، از سوی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)، به نقابت و مهتری قومش در مدینه برگزیده شد. این کار به دلیل جایگاه و عظمتی بود که براء در نزد پیامبر داشت. او در فاصله پیمان عقبه، تا هجرت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به یثرب، در این شهر تلاش گسترده ای در انتقال پیام های پیامبر(صلی الله علیه و آله) به قوم خویش نمود و بیشتر آنان، توسط براء بن معرور مسلمانی را برگزیدند. (۲)

نماز پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) و علی(علیه السلام) بر جنازه براء بن معرور

روایات در تاریخ وفات براء بن معرور گوناگون است؛ برخی وفات او را یک ماه پیش از هجرت دانسته اند. این روایات با روایات متواتر دیگری که وفات وی را در چهار ماه نخست هجرت دانسته، متناقض است و ظهور بیشتر روایات، حاکی از آن است که براء در چهار ماه نخست هجرت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مدینه از دنیا رفته است.

علامه مجلسی (ره)، مرگ او را در چهار ماه نخست هجرت دانسته است. وی می نویسد:

هنگامی که جنازه براء بن معرور را نزد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) آوردند تا بر او نماز بگزارد، فرمود: علی بن ابی طالب کجا است؟ گفتند: او به قبا، در پی کار یکی از مسلمانان

ص: ۱۴۵

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۸۸.

۲- (۲). ر.ک: همان، ص ۶۱۸.

رفته است. پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) نشست و بر او نماز نخواند. گفتند: ای فرستاده خدا، چرا بر او نماز نمی خوانی؟ گفت: خدای بزرگ فرمود: نماز او را به تأخیر اندازم تا علی هم برسد و در نمازش حاضر شود و او را نسبت به سخنی که در حضور من به او گفت، حلال کند. یکی از افرادی که شاهد داستان گفت و گوی براء با علی بود گفت: ای فرستاده خدا، براء با علی شوخی کرد و سخنی جدی نگفت تا خداوند او را بدان مؤاخذه و سرزنش کند. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر جدی گفته بود، خدای متعال همه اعمالش را نابود می ساخت، گرچه از عرش تا فرش زر و سیم صدقه داده باشد، اما او شوخی کرد و در این مورد، از سوی علی حلال شده است، اما من می خواهم که کسی از شما نپندارد علی از براء ناخشنود است. از این رو می خواهم علی حلالیت را ابراز کند تا خداوند بر قرب و بلندی مقام او در بهشت بیفزاید. چیزی نگذشت که علی بن ابی طالب حاضر شد و در برابر جنازه ایستاد و گفت: ای براء، خدایت رحمت کند! تو مردی بسیار روزه دار و نمازگزار بودی و در راه خدا از دنیا رفتی. آن گاه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر میتی از دعای پیامبر بی نیاز بود، بی شک این دوست شما با دعای علی درباره او بی نیاز شده (یعنی دیگر با دعای علی، براء نیازی به دعای رسول الله ندارد) سپس پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) برخاستند و بر جنازه براء نماز گزاردند و در بقیع، بدن مطهرش را دفن نمودند. (۱)

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) چون از تجهیز و تکفین براء بن معرور فارغ شدند و در مجلس عزا نشستند، فرمودند: شما ای بازماندگان و اولیای براء، به تبریک سزاوارترید تا تسلیت؛ زیرا برای براء در حجاب های آسمان، قبه ای بر پا شد تا روحش به آسمان عروج کند. روح او را به بهشت بردند و همه خازنان بهشتی، روحش را دریافت نمودند. (۲)

ص: ۱۴۶

۱- (۱). الامام علی(علیه السلام)، احمد الرحمانی الهمدانی، مرکز انتشارات فرهنگی منیر، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۷۷۴.

۲- (۲). همان، ص ۷۷۵.

«وَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، عَلَيْهِ وَكَبَّرَ أَرْبَعًا وَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ» (۱)؛ «و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر جنازه او نماز گزارده، چهار تکبیر گفتند و در بقیع دفنش کردند».

۲۸. بشر بن براء بن معرور

شخصیت نام آور دیگری که در بقیع دفن گردیده، بشر بن براء بن معرور است. براء ابن معرور، فرزندی دارد به نام بشر که او نیز از بزرگان و اشراف مدینه است و در عقبه با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد و در بدر و اُحُد و دیگر غزوات پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرکت داشت و در راه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آرمان های والای آن حضرت جانفشانی های فراوان نمود.

روایات فراوانی حضور او را در عقبه مورد تأکید قرار داده اند.

وكان أهل بيعة العقبة الآخرة، ثلاثة وسبعين رجلاً و امرأتين وهم: أسيد بن حضير النقيب، أبو الهيثم بن التيهان النقيب... البراء بن معرور النقيب، بشر بن البراء الخزرجي و.... (۲)

و اهل بیعت عقبه آخر، هفتاد و سه مرد و دو زن بودند... که از جمله آنان، اسید بن حضیر نقیب، ابوالهیثم بن تیهان، نقیب قوم خویش، براء بن معرور، نقیب قومش و بشر بن براء بن معرور خزرجی بودند.

همراه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خیبر

از غزوه هایی که در آن، بشر بن براء بن معرور، بیش از همیشه، در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده، حادثه فتح خیبر است. هنگام نماز و در زمان غذا خوردن، با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به ایشان علاقه داشته و این علاقه را بارها به وی اظهار کرده اند.

توطئه یهود بر ضد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شهادت بشر

هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، خیبر را فتح کرد و پیش از آن، در غزوه های فراوانی بر یهود چیره شد، بر آنان سنگین آمد، از این روزنی یهودی به نام زینب دختر حارث،

ص: ۱۴۷

۱- (۱). نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۷۵.

۲- (۲). هجره النبی الی المدینه...، مرکز المصطفی، ۱۳۷۸ ه. ش، ص ۱۰۰.

برادرزاده مرحب، برای گرفتن انتقام از پیامبر(صلی الله علیه و آله) در قتل برادرش مرحب خیبری، در ماجرای فتح خیبر، تصمیم گرفت به گونه ای پیامبر را به قتل برساند و به ایشان سم بخوراند. بنابراین پرسید: پیامبر(صلی الله علیه و آله) از اعضای گوسفند، کدام عضو را بیشتر از همه دوست می دارند؟ گفتند: پیامبر(صلی الله علیه و آله) دست گوسفند را دوست دارد. به این جهت، گوسفندی را ذبح کرده و همه آن را کباب کرد و سم در اعضای آن، به خصوص دست هایش قرار داد و خدمت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) آورد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) لقمه ای از آن غذا در دهن گذاشتند و بی درنگ از دهن بیرون آورده، فرمودند: دست نگهدارید که این غذا، خودش می گوید من مسموم هستم. همه یاران دست کشیدند؛ ولی بشر بن براء ابن معرور قبل آن، لقمه ای را فرو برده بود که همین لقمه به شدت در وجود او اثر گذاشت و همانجا از دنیا رفت. و در واقع به شهادت رسید توسط زنی یهودی، که بر اساس تحریک دیگر یهودیان در آن غذا سم ریخته بود.

حدَّثنا وهب بن بقیه، حدَّثنا خالد، عن محمد بن عمرو، عن أبي سلمه، أنَّ رسول الله(صلی الله علیه و آله) أهدت له يهودية بخير شاه مصليه... كانت زينب بنت الحارث زوجه سلام بن مشكم و لم يأكل النبي(صلی الله علیه و آله) و الأكل كان بشر بن براء بن معرور، فمات بشر بن براء بن معرور الأنصاري. (۱)

وهب بن بقیه گوید خالد برای ما روایت کرد از محمد بن عمرو، و او از ابوسلمه که زنی یهودی، به نام زینب دختر حرث (حارث) همسر سلام ابن مشکم، گوسفندی مسموم را برای پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) آورد، اما حضرت از آن تناول نکرد و فقط در دهانش گذاشت و بیرون آورد، اما بشر بن براء بن معرور، لقمه ای خورد و در اثر آن سم، از دنیا رفت.

البته در سندهای مورد اعتماد تاریخی آمده است که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)، گرچه از آن غذا

ص: ۱۴۸

۱- (۱). اهم مناظرات الشیعه، الانتصار، العاملی، دار السیره، بیروت، لبنان، ۱۴۲۱ ه. ش، ص ۴۸۷.

نخورد، اما همان لقمه ای را که در دهان خویش گذاشت، اثر سم در وجود مبارکش باقی ماند و گاهی در وجود آن گرامی اثر می گذاشت و حال ایشان را منقلب می ساخت و به همین جهت بسیاری از مورخان عقیده دارند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اثر همان سم زن یهودی، به شهادت رسیده اند و مرض آخرین ایشان اثر سم زن یهودی بوده که در خیبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده شده است.

موعظه بشر در برابر یهود

بشر بن براء بن معرور، همراه با معاذ بن جبل در جریان خباثت های مکرر یهود، به میان آنان رفته و به موعظه شان پرداخته است.

در کتاب «متفرقات در اسباب نزول» این گونه آمده است:

نزلت هذه الآية في بني قريظة و بني نضير؛ (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ ، فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ). ۱

این آیه درباره بنی قریظه و بنی نضیر نازل شده است: و آن گاه که کتابی از نزد خدا برای آنان آمد و آن تصدیق می کرد آنچه را که به آنان نازل شده بود و آنها از قبل اظهار فتح و پیروزی کردند و چون آنچه را که می شناختند به آنان داده شد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد!

در تفسیر این آیه، ابن عباس که آشنا به علم تفسیر از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد، کلمه «يَسْتَفْتِحُونَ» را چنین تفسیر کرده است:

يَسْتَفْتِحُونَ، أي: يستنصرون على الأوس و الخزرج لرسول الله (صلی الله علیه و آله) قبل مبعثه: فلما بعثه الله من العرب و لم يكن من بني اسرائيل كفروا به. (۱)

ص: ۱۴۹

آنها اظهار می داشتند که پیروز خواهند شد؛ یعنی به وسیله پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر اوس و خزرج غلبه خواهند کرد؛ هنگامی که خداوند پیامبر را از عرب برانگیخت و از بنی اسرائیل برنینگیخت به ایشان کفر ورزیدند.

ابن عباس ادامه داده است: پس از اظهار کفر یهود، دو نفر به نزد یهود رفته و آنها را شماتت کردند؛ یکی معاذ بن جبل و دیگری بشر بن براء بن معرور بود.

فقال بشر بن البراء بن معرور، یا معشر اليهود: اتقوا الله و أسلموا، فقد كنتم تستفتحون علينا بمحمد و نحن أهل الشرك، و تصفونه، و تذكرون أنه مبعوث، فقال سلام بن مشكم: ما جاءنا بشيء نعرفه و ما هو بالذي كنا نذكر لكم فأنزل الله تعالى هذه الآية.... (۱)

بشر بن براء بن معرور گفت: ای جماعت یهود، تقوا پیشه کنید و مسلمان شوید. شما کسانی بودید که پیش از رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) بر ما، طلب و اظهار نصرت می کردید و او را به صفات نیک می ستودید. حال چرا این موضع را گزیده اید؟ سلام بن مشکم گفت: محمد چیزی را که ما می خواستیم نیاورده و آنچه را یاد می کردیم محقق نکرده، سپس این آیه نازل شد....

مورخان آورده اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از همان سم دچار مریضی شد، مادر بشر به عیادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد. حضرت به وی فرمودند: «ای مادر بشر، اثر همان لقمه ای که در خیبر با پسر تو خوردم، گاهی در من ظاهر می شد تا اینکه این بار نفسم را قطع می کند».

فقال (صلی الله علیه و آله) یا أم بشر، ما زالت أكلة خيبر التي اكلت بخیبر مع ابنك تعاودني، فهذا أوان قطعت ابهري فكان المسلمون يرون أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) مات شهيداً مع ما أكرمه الله به من النبوة. (۲)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای مادر بشر، همواره لقمه خیبر که با پسر تو خوردم، مرا به

ص: ۱۵۰

۱- (۱). متفرقات فی اسباب النزول، مرکز المصطفی، ۱۳۷۶ ه. ش، مرکز الرساله، ص ۳۸.

۲- (۲). بقیه اخبار مرض النبی و وفاته، مرکز المصطفی، مرکز الرساله، ۱۳۷۸ ه. ش، ص ۹۴.

مرض وا داشت که امروز هم برای همان به عیادت آمده ای. پس اکنون زمان قطع نفس من است و مسلمین اعتقاد دارند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شهید از دنیا رفته، به اضافه کرامتی که خدا به او به نبوت فرموده.

البته در مطاوی و مسانید تاریخی آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، پس از شهادت بشر، زن یهودی را آوردند و دستور دادند که او را به سزای عملش برسانند و او را کشتند.

مدفون در بقیع

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بشر بن براء بن معرور را در بقیع دفن کرد و خود، شخصاً بر جنازه اش نماز گزاردند. رحمت و غفران و رضوان الهی، بر این حماسی پاکباخته و شهید «فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ» (۱)؛ «پیامبر بر او نماز گزاردند و در بقیع دفن گردید».

۲۹. عبدالله بن سلام

از دیگر یاران مخلص، با وفا و صادق پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، عبدالله بن سلام است. وی بر آیین یهود بود، که با شنیدن آوازه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) - به اینکه در مکه، مردی از عرب به رسالت برانگیخته شده و نامش «محمد» است - به مکه رهسپار شد تا به حضور آن حضرت برسد و با توجه به اخباری که در تورات خوانده بود، می خواست استفاده کند که آیا نشانه هایی که تورات درباره پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) داده، صحیح است یا خیر؟

در مجمع الزوائد هیشمی آمده است:

یوسف بن عبدالله بن سلام، از پدرش عبدالله بن سلام، نقل کرده آن گاه که عبدالله ابن سلام یهودی بود به احبار یهود گفت: من با پدرانم و با ابراهیم و اسماعیل عهدی بسته ام در زمانی که محمد فرستاده خدا می آید، به دین او بگرویم، به این جهت، چون شنیدم که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در مکه به رسالت برانگیخته شد، به مکه رفتم،

ص: ۱۵۱

۱- (۱). بعض ما جاء فی غزوه خیبر، مرکز المصطفی، مرکز الرساله، ۱۳۷۸ ه. ش، ص ۱۲۷.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) را در موسم حج، در منا دیدم، تا چشمان پیامبر به من افتاد، پرسید: تو عبدالله سلامی؟ گفتم: آری. فرمود: نزد من بیا. نزدیکش رفتم. حضرت از من پرسید: «أَشْهَدُكَ بِاللَّهِ، يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ أَمَا تَجِدُنِي فِي التَّوْرَاتِ رَسُولَ اللَّهِ؟» «تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نام مرا در تورات، به عنوان رسول الله ندیده‌ای؟» گفتم: نام و سیمای شما را در تورات خوانده‌ام. سپس از ایشان خواستم خدا را برایم توصیف کند. آن حضرت سوره توحید را برایم تلاوت کردند. به ایشان عرض کردم: ای فرستاده خدا، چگونه می‌توانم به آیین شما وارد شوم؟ فرمود: بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ؛ «من شهادتین بر زبان جاری ساختم و مسلمانی برگزیدم».(۱)

بازگشت به مدینه و انتظار پیامبر(صلی الله علیه و آله)

عبدالله بن سلام وقتی مسلمان شد، به مدینه بازگشت و چون در میان یهودیان می‌زیست اسلامش را کتمان کرد و پوشیده داشت و نمازش را مخفیانه، به شیوه اسلامی می‌گزارد و منتظر بود که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت کند. خودش چنین نقل کرده است:

شنیدم که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت کردند؛ فریاد مردم مدینه را در انتظار نبی شنیدم. جمعیت انبوهی منتظر قدم آن حضرت بودند. من بالای درخت خرما می‌رفتم و چون پیامبر(صلی الله علیه و آله) نزدیک شدند خودم را از روی درخت انداختم تا به حضورش شرفیاب گردم، چون پیامبر(صلی الله علیه و آله) مرا دید، فرمود: ای عبدالله بن سلام، یقین دارم که اگر موسی را هم می‌دید، این گونه از بالای درخت خودت را نمی‌انداختی! گفتم: آری، ای فرستاده خدا، من شوق به زیارت شما دارم و از دیدار شما به حدی خوشحالم که با دیدن موسی، چنین خوشحال نخواهم شد: «فَأَجَلَسَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي حِجْرِهِ وَ مَسَّحَ عَلَيَّ رَأْسِي وَ سَمَّانِي يَوْسُفَ» (۲)؛ «پیامبر(صلی الله علیه و آله) مرا در کنار خود نشاند و دست مبارکش را بر سرم کشید و نامم را یوسف گذاشت».

ص: ۱۵۲

۱- (۱). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۲۶.

۲- (۲). همان، ص ۲۲۷.

در کنار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

عبدالله بن سلام، پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همواره در کنار آن حضرت بود و در بسیاری از نبردها، در رکابش حضور داشت. در بدر و اُحد و احزاب و حُنین شرکت کرد و از یاران باوفا و صادق پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) بود.

طبق نقل طبرانی، عبدالله بن سلام، در حفر خندق و در ماجرای غزوه احزاب در کنار پیامبر و علی (علیهما السلام) بود و در هنگام حفر خندق، اشعاری در دفاع از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صورت حماسی می خواند.

نزول آیه قرآن در شأن وی

وقتی عبدالله بن سلام مسلمان شد، بر یهود گران آمد و آنان پیوسته در صدد بودند که با وی مرتبط شده، از او بخواهند که اسلامش را انکار کند. این آیه مبارکه در همین زمینه، نازل شد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) (آل عمران: ۱۱۸)

ای مؤمنان! بیگانگان را همراز خود مگیرید، چه آنها از هیچ گونه آسیب رسانی در حق شما کوتاهی نمی کنند. دوست دارند شما در رنج باشید. همانا دشمنی از گفتارشان پیداست، و کینه ای که دلشان نهان می دارد بزرگ تر است. به راستی ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.

راوی رسول الله (صلی الله علیه و آله)

عبدالله بن سلام، راوی صادق پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و روایات فراوانی را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در سینه خود داشته و در هر مجلسی آنها را بیان می کرد. بدین روی، در کتب روایی معتبر، عبدالله بن سلام، از راویان برجسته پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی گردیده است.

برای نمونه، دو - سه روایت را که او از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده، می آوریم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ: مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي رُكْعَتَيْنِ، أَوْ أَرْبَعًا - شَكَّ سَهْلٌ - يُحْسِنُ فِيهِمَا الرُّكُوعَ وَالْخُشُوعَ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ غَفْرَةً لَهُ. (۱)

عبدالله بن سلام گوید: شنیدم از پیامبر خدا - درود خدا بر او باد - که می فرمود: هر کس وضو بگیرد و وضویی نیکو بگیرد، سپس قیام کرده، دو یا چهار رکعت نماز بگزارد و رکوع درستی انجام دهد و با خشوع و حضور قلب نماز را اقامه کند، سپس از خداوند طلب مغفرت نماید، خداوند همه گناهانش را می بخشد.

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ. (۲)

عبدالله بن سلام نقل کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: حیا نشانه ایمان است و ایمان ندارد کسی که حیا ندارد.

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ: إِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: خَيْرُ النِّسَاءِ مَنْ تَسَرَّكَ إِذَا أَبْصَرْتَ وَ تَطِيعَكَ إِذَا أَمَرْتَ وَ تَحْفَظُ غَيْبَتَكَ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِك. (۳)

عبدالله بن سلام از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود: بهترین زن آن است که خوشنودت سازد آن گاه که به او می نگری و اطاعتت کند آن گاه که فرمانش می دهی و در غیاب تو خود را برایت حفظ کند و نگاهبان مالت باشد.

عبدالله بن سلام همچنین روایات بسیاری در زمینه های مختلف از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است و در سلسله روایان غدیر خم و فضایل علی (علیه السلام)، به صورت مبسوط منعکس است که به جهت خودداری از طولانی شدن بحث، از اشاره به آنها صرف نظر کرده و خوانندگان را به کتب تاریخی در این زمینه ارجاع می دهم.

ص: ۱۵۴

۱- (۱). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲- (۲). همان، ج ۱، ص ۹۱.

۳- (۳). همان، ج ۴، ص ۲۷۲.

در کارنامه زندگی عبدالله بن سلام، همگامی با علی (علیه السلام)، پس از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، انعکاس کامل دارد. ولی در ماجرای انقلاب مردم علیه عثمان، از اینکه خلیفه کشی در میان مسلمانان رایج شود، به شدت بیمناک بود و مردم را از آن برحذر می داشت.

طبرانی از عبدالله بن سلام نقل کرده است:

حين هاج الناس في أمر عثمان: أيها الناس لا تقتلوا هذا الشيخ واستعبوه فإنه لن تقتل أمه نبيها فيصلح أمرهم حتى يهراق دماء سبعين ألفاً منهم ولن تقتل أمه خليفتها فيصلح أمرهم حتى يهراق دماء أربعين ألفاً. فلم ينظروا فيما قال وقتلوه. (1)

هنگامی که مردم در مخالفت با عثمان شورش کردند و درصدد کشتن وی برآمدند، چنین گفت: ای مردم، این پیرمرد را نکشید و رهایش کنید؛ زیرا هیچ امتی پیامبرش را نکشت مگر این که شیرازه امورشان از هم گسست و سزاوار بود که خون هفتاد هزار نفرشان بر زمین بریزد و هرگز نمی کشد امتی خلیفه ای را مگر اینکه سزاوار است خون چهل هزار نفرشان بریزد. آنان به گفته وی توجه نکردند و خلیفه را کشتند.

عبدالله بن سلام بعد از قتل عثمان می گفت: «مردم با این عمل خود، باب فتنه علیه خلیفه به حق را گشودند».

البته نیک می دانیم که علی (علیه السلام) هم در ماجرای انقلاب مردم مدینه علیه عثمان، هرگز راضی به کشته شدن خلیفه نبودند و به همین جهت حسنین (علیهما السلام) و محمد حنفیه را مأمور کردند که از خلیفه نگهبانی کنند و حتی خلیفه را که در مزیقه بی آبی قرار داده بودند، سیراب سازند و برایش آب ببرند و شاید عبدالله بن سلام هم از همین جهات، مخالف کشته شدن خلیفه بوده است.

ص: ۱۵۵

علی (علیه السلام) درباره عبدالله بن سلام، جمله ای را بیان کرده که بسیار مهم است. آن حضرت در پیشامد ماجرای فرموده است: «دعوه فانه منّا اهل البيت»؛ «رهايش سازيد که او فردی از ما اهل بیت است».

فجلس عبدالله بن سلام بعد قتل عثمان أيام فی الطريق لعلی، فقال: أين تريد يا علی؟ فقال: أريد أرض العراق. قال: عبدالله بن سلام: لا تأتي العراق وعلیک بمنیر رسول الله (صلی الله علیه و آله). فوثب به أناس من أصحاب علی وهموا به فقال علی: دعوه فإنه منّا اهل البيت. (۱)

عبدالله بن سلام، چند روز بعد از قتل عثمان، در راه علی (علیه السلام) نشست، تا آن حضرت را ببیند. هنگامی که آن حضرت اراده داشت به عراق برود، او را دید، پرسید: به کجا اراده کرده ای یا علی؟ حضرت فرمود: می خواهم به عراق بروم. عبدالله بن سلام گفت: به عراق مرو و بر تو باد به قبر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله). اصحاب علی با او برخورد کردند و می خواستند مانع از گفتار او شوند، حضرت فرمود: رهايش سازيد که او فردی از ما اهل بیت است.

فضایل عبدالله سلام فراوان است و او در واقع، عالم به شریعت بود و جزو کسانی است که معاذ بن جبل همواره دیگران را سفارش می کرد که از علم عبدالله بن سلام بهره گیرند.

لذا ذهبی، در سیر اعلام النبلاء آورده است که عبدالله بن سلام، جزو کسانی است که «عنده علم الكتاب»؛ «در نزد او است علم کتاب». (۲)

عبدالله سلام، به مناسبت اسم گذاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای او کرد، نام فرزند بزرگ خود را یوسف نهاد و یوسف نیز شخصیتی ممتاز نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) محسوب می گردید.

۱- (۱). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۹۲.

۲- (۲). ر.ک: سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج ۲، ص ۴۱۸.

ابن حنّان (۱) گوید: عبدالله بن سلام از بهترین صحابه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود؛ «وَهُوَ مِنْ خِيَارِ صِيَحَابِهِ الرَّسُولِ» یعنی او از نیکان و بهترین های اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که در سال ۴۳ هـ.ق، در مدینه در گذشت. مسلمانان پیکر او را با اندوه به بقیع برده و بر آن نماز گزاردند و در بقیع مدفونش کردند.

۳۰. کعب بن عمرو

کعب بن عمرو از دیگر آرمیدگان در بقیع است. وی مشهور به ابوالیسر و دارای پیشینه ای نیک بوده و از اصحاب باوفای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است که در کتب رجال نام برده شده است.

حضور در پیمان عقبه

کعب از کسانی است که همراه با یثربیان، در آخرین پیمان عقبه حضور داشته و با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بیعت می کند. مسلمانی او در یثرب، به وسیله مُصعب بن عُمیر بوده است.

حضور در بدر و بیعت رضوان

کعب بن عمرو، هم در بیعت رضوان حضور داشته و هم در بدر. علامه امینی در کتاب ارزشمند «الغدیر» او را در زمره کسانی یاد می کند که در بیعت رضوان و بدر حضور داشته و در جلد نهم کتاب یاد شده آورده است:

در روز جنگ جمل، گروهی از برجستگان صحابه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، زیر پرچم علی (علیه السلام) حضور داشتند. آنان از نامداران امت بودند و بیشترشان در جنگ صفین، همراه حسن و حسین، در کنار علی (علیهم السلام) و در رکاب آن حضرت بودند. اینها کسانی بودند که هم در بیعت رضوان حضور داشتند و هم در بدر. (۲)

ص: ۱۵۷

۱- (۱). تاریخ الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۰؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲- (۲). الغدیر، ج ۹، ص ۲۶۷. [۱]

علامه سپس از نام آنها یاد می کند و می نویسد:

۱. اسید بن ثعلبه انصاری، بدری؛ ۲. ثابت بن عبیدانصاری، بدری که در صفین کشته شد... ۳. کعب بن عمرو، ابوالیسر یا ابوزعنه، بدری، که در بیعت رضوان حضور داشت. (۱)

شجاع در میدان های رزم

کعب بن عمرو در میدان های رزم و نبرد، دلاوری بزرگ و فردی شجاع و نترس بود که در ماجرای اسیر گرفتن گروهی از کفار قریش، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود

: «أَعَانَكَ عَلَيْهِمْ مَلَكٌ كَرِيمٌ» (۲)؛ «فرشته ای کریم تو را بر آنان یاری داد».

راوی احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)

کعب بن عمرو، یا ابوالیسر، از راویان احادیث پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود که از او روایات فراوانی در مسانید صحیح فریقین باقی مانده است که جهت دوری از طولانی شدن بحث، از آوردن نمونه خودداری می کنیم.

مدفون در بقیع

طبق نقل ابن حجر عسقلانی، کعب بن عمرو (ابوالیسر) در سال ۵۵ هـ. ق در مدینه وفات یافت. «صَلَّى عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ». (۳)

۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس

او از بزرگان اصحاب است که در بیعت عقبه حضور داشته و در جنگ های بدر و احد شرکت کرده و از بزرگ ترین افتخاراتش آن است که مدتی خادم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بوده و در غدیر خم، ماجرای نصب علی (علیه السلام) به مقام امامت مسلمانان را از نزدیک دیده

ص: ۱۵۸

۱- (۱). الغدير، ج ۹، ص ۲۶۸. [۱]

۲- (۲). بعض ما جاء في جبرئيل و بعض الملائكة، مركز المصطفى، ص ۱۶۲۴.

۳- (۳). تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، ج ۸۰، دارالكتاب العربي، ۱۹۸۷م، ص ۴۳۷.

است. وی در حدیث شاهدخواهی علی (علیه السلام) بر ماجرای غدیر و حاضران در آن، از هفده نفری است که در حضور خلیفه اول (ابوبکر) به پاخاستند و شهادت قاطع دادند و سوگند صریح یاد کردند که به چشم خود دیدند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در ماجرای غدیر خم، علی (علیه السلام) را به رهبری امت بعد از خویش، نصب کردند.

سهل بن سعد، همراهی صادق برای پیامبر (صلی الله علیه و آله)

سهل بن سعد ساعدی همراهی صادق برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و تقریباً تمام دوران رسالت را با آن حضرت همراهی کرد؛ به گونه ای که کمتر غزوه ای است او در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور نداشته باشد. اگر بخواهیم تمام موارد همگامی و حضورش با پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را بنگاریم، از حد یک مقاله فراتر خواهد رفت، لذا به بیان نمونه ای از آن همگامی اکتفا می کنیم:

سهل بن سعد گوید:

جُرِحَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) ... يَوْمَ أُحُدٍ ... وَ كَسَّرَتْ رَبِيعِيَّتُهُ وَهَشَمَتِ الْبَيْضَةَ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) تَغْسِلُ الدَّمَ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ عَلَيْهَا بِالْمَجْنِّ فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَزِيدُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً أَخَذَتْ قِطْعَةً حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ. (۱)

در ماجرای جنگ احد، صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جراحتی یافت و چهار دندان پیشین آن رسول گرامی شکست و بر سر شریفش در اثر جراحت ورمی ایجاد شد، فاطمه (علیها السلام) پیامبر را مداوا می کرد و خون را از پیشانی آن حضرت می شست و علی (علیه السلام) با ظرفی آب می ریخت. فاطمه (علیها السلام) وقتی دید آب بر خون چیره نمی شود و خونریزی بند نمی آید، قطعه حصیری را برداشت و آن را سوزانده، خاکسترش را بر محل جراحت بست و خون بند آمد.

ص: ۱۵۹

۱- (۱). أضواء على الصحيحين، الشيخ محمد صادق النجمي، مؤسسه المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۹ هـ. ق، ص ۲۴۷؛ اسرار الفاطميه، الشيخ محمد فاضل المحمودي، ص ۲۵۹؛ صحيح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸.

سهل بن سعد، یکی از راویان خاندان رسالت است. روایتگری است که ولایت علی (علیه السلام) را در دل داشت و روایات بسیاری از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در امامت علی (علیه السلام) نقل کرد. او بسیاری از روایات را که نقل کرده، خود ناظر، شاهد و شنونده از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است. به نمونه ای از این روایات اشاره می کنیم:

حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَيْهْلُ بْنُ سَعْدٍ (رضی الله عنه) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) قَالَ يَوْمَ حَيْبَرَ: لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ عَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) كُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: أَيُّنَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقِيلَ: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ فَأُتِيَ بِهِ فَبَصَّقَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ حَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَقَاتِلْهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا. فَقَالَ: انْفُذْ عَلَيَّ رِسَالِكَ حَتَّى تَنْزَلَ بِسَائِحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ. (۱)

يعقوب بن عبدالرحمان از ابن حازم نقل کرده که گفت: سهل بن سعد ساعدی به من خبر داد که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در روز خیبر فرمود: پرچم را سحر گاهان به مردی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را به دست او محقق می سازد؛ مردی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. سهل گفت: مردم شب را به صبح آوردند، در حالی که در این اندیشه بودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم را به چه کسی خواهد سپرد؟! آن گاه که صبح شد، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند و هر کدام امیدوار بودند که پرچم به او داده شود، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: کجا است

ص: ۱۶۰

علی بن ابی طالب؟ گفته شد: علی درگیر درد چشم است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: او را بیاورید. علی را آوردند. حضرت از آب دهانش به چشم علی کشید و برایش دعا کرد. چشم علی(علیه السلام) بهبود یافت. گویی که دردی نداشته است! در این هنگام پیامبر(صلی الله علیه و آله) پرچم را به علی سپرد. علی(علیه السلام) خطاب به پیامبر(صلی الله علیه و آله) گفت: من با آنان می جنگم تا همچون ما، به مسلمانی درآیند. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: پیشگامانی را بفرست و به اسلام دعوتشان کن و به آنان بگو که خدا درباره ایشان چه چیزی را دوست می دارد. سوگند به خدا که اگر یک نفر به وسیله تو هدایت شود، برای تو بهتر است از تمام نعمت های روی زمین.

پایداری سهل در ولایت علی(علیه السلام)

کینه آل مروان نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) را به خوبی می دانیم و نیز آگاهییم که بیشترین کینه را، این دودمانِ مطرود نسبت به علی(علیه السلام) داشته اند. در همین راستا مروانیان می کوشیدند یاران علی را نیز به انواع آزارها و اذیتها، شکنجه کنند. از این رو، فردی از آل مروان که از سوی معاویه بر مدینه گماشته شده بود، دستور داد سهل بن سعد ساعدی را بیاورند. وقتی سهل را حاضر کردند، آن فرد دستور داد که سهل به علی(علیه السلام) ناسزا گوید، اما سهل از این کار خودداری کرد و حاضر به سب علی(علیه السلام) نشد.

آن فرد خبیث گفت: حال که حاضر نیستی، علی را دشنام داده، ناسزا بگویی، بگو خداوند ابوتراب را لعنت کند (!) سهل گفت: برای علی، نامی محبوبتر از ابوتراب نیست و هنگامی که او را با کینه «ابوتراب» می خوانند، خوشحال می شود و من هرگز چنین کاری را نمی کنم؛ زیرا خودم شاهد بودم که علی(علیه السلام) در خانه نبود و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به خانه علی رفتند و دیدند او در خانه نیست، از دختر خویش فاطمه(علیها السلام) پرسیدند: علی کجا است؟ فاطمه(علیها السلام) عرض کرد: از خانه بیرون رفت. پیامبر به سمت مسجد رفتند و دیدند علی(علیه السلام) در گوشه ای از کوچه منتهی به مسجد، روی خاک ها نشسته و بر

چهره اش مقداری گرد و غبار است. حضرت به ایشان فرمود: برخیز ای ابوتراب! پس از این، علی (علیه السلام) خوش ترین کلمه را کلمه ابوتراب می دانست و هرگاه به این کنیه خوانده می شد، خوشنود می گردید». (۱)

بدین سان، سهل بن سعد از ناسزاگویی به علی (علیه السلام) خودداری ورزید و مورد آزارها و شکنجه های بسیاری واقع شد و همواره مورد عذاب قرار می گرفت.

سهل و نقل حدیث قهقری

حدیثی است که سهل بن سعد ساعدی آن را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که در مضامین حدیثی، معروف به «حدیث قهقری» است. مضمون آن چنین است:

عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): ... لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، ... فَأَقُولُ: إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سَيَحِقُّ سَيَحِقُّ لِمَنْ عَيَّرَ بَعْدِي، «وَيُقَالُ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى». (۲)

از سهل بن سعد ساعدی است که گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: در روز قیامت، اقوامی بر من وارد می شوند که من آنها را می شناسم و آنها هم مرا می شناسند. سپس میان من و آنها حایل و مانع ایجاد می شود. من به خداوند عرض می کنم: آنان از من هستند. در جوابم گفته می شود: تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه ها کردند؟! من می گویم: وای، وای بر کسانی که بعد از من، سنتی را تغییر داده باشند و گفته می شود، آنان به عقب برگشتند و قهقری اختیار کردند.

سهل، ناظر کاروان اسیران کربلا و سرها بر نیزه ها

سهل بن سعد ساعدی، خود نقل کرده که آهنگ بیت المقدس کردم. به شام که رسیدم، دیدم شهری است پردرخت و خوش آب و هوا و نیز دیدم که همه شهرها را

ص: ۱۶۲

۱- (۱). المنتخب من صحاح الستة، محمد حياه الأنصاري، بی تا، بی نا، ص ۲۲.

۲- (۲). مناقشه عقائديّه، السيد بدرالدين الكاظمي، المملكة العربية السعودية، نشر الحجاز، ۱۳۹۷ ه. ق، ص ۹.

آذین بسته اند و سردرهایی مجلل ساخته اند. اسب ها را زین کرده و محفل هایی نصب نموده اند و مردم هلله می کردند و جشن گرفته بودند. زنانی هم دف و چنگ می زدند و شادی را افزون می ساختند.

با خود گفتم: آیا شامیان عیدی دارند که چنین شادمانی می کنند؟ از مردی پرسیدم: مگر شما عید دارید؟ گفت: گویا شامی نیستی؟ از کدام دیاری؟ گفتم: از اهالی مدینه ام. گفت: شگفت نیست که امروز از آسمان خون ببارد و زمین اهلس را به کام خود فرو برد. پرسیدم: برای چه؟! گفت: اکنون اسیران آل الله و سر مطهر حسین (علیه السلام) را بر نیزه کرده، می آورند.

فَقُلْتُ وَاعْجَبَاهُ يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ. قُلْتُ مِنْ أَيِّ بَابٍ يُدْخَلُ فَأَشَارُوا إِلَيَّ بِبَابٍ يُقَالُ لَهُ بَابُ سَاعَاتٍ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى رَأَيْتُ الرَّايَاتِ يَتَلَوْنَ بَعْضُهَا بَعْضًا فَإِذَا نَحْنُ بِفَارِسٍ بِيَدِهِ لَوَاءٌ مَنزُوعٌ السَّنَانِ عَلَيْهِ رَأْسٌ مِنْ أَشْبَهِ النَّاسِ وَجْهًا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله). (۱)

گفتم: وای بر این مردم، که سر حسین بن علی (علیهما السلام) به ظالمی هدیه داده شود و آنان شادمانی کنند. پرسیدم: آنان را از چه دری وارد شام می کنند؟ آن مرد گفت: از باب ساعات. در همین اثنا دیدم که پرچم ها پشت سر یکدیگر آمدند. سواری را دیدم که پرچمی وارونه بر دست دارد و نیزه ای و بر بالای نیزه سری را دیدم که شبیه ترین صورت را به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) دارد.

عَنْ كَامِلِ الْبَهَائِيِّ، قَالَ سَيِّهْلُ بْنُ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ: رَأَيْتُ الرَّؤُوسَ عَلَى الرِّمَاحِ وَ يَقْدُمُهُمْ رَأْسُ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) فَتَنَظَّرْتُ إِلَيْهِ كَأَنَّهُ يَضْحَكُ، وَ رَأْسَ الْإِمَامِ (عليه السلام)، كَمَا أَنَّ وَرَاءَ الرَّؤُوسِ، أَمْيَامَ الْمُخَدَّرَاتِ وَ لِلرَّأْسِ الشَّرِيفِ مَهَابَةٌ عَظِيمَةٌ وَ يُشْرِقُ مِنْهَا النَّوْرُ بِلَحِيهِ مُدَوَّرَةٌ قَدْ خَالَطَهَا الشَّيْبُ وَ صَلَبَ عَلَى شَجَرِهِ. فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهَا يَنْظُرُونَ إِلَى النَّوْرِ

ص: ۱۶۳

۱- (۱). الامام الحسين، الحاج حسين الشاكري، بي تا، بي نا، ص ۲۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷. [۱]

السَّاطِعِ فَأَخَذَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، دَعَاهُمْ ابْنُ زِيَادٍ مَرَّةً أُخْرَى فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ وَ أَيْنَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَالْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَةِ تَتَصَاعَدُ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ.... (۱)

از کامل بهایی نقل شده است که سهل بن سعد ساعدی گفت: سرها را بر نیزه دیدم و پیشاهنگ آنان، سر مطهر عباس بن علی (علیهما السلام) بود. به او نگریستم، گویا که می خندید و سر مطهر امام (علیه السلام)، پشت سر همه سرها قرار داده شده بود و پیش روی زنان حرم عصمت و طهارت. آن سر مطهر مهابت و جلالتی بزرگ داشت که از آن نوری به آسمان ساطع بود؛ سری که پیری بر آن عارض گشته بود و بر درختی نهاده بودند. مردم، گرد آن سر نورانی و مطهر جمع شده بودند و نور جلالتش را می نگریستند و آن سر مطهر قرائت قرآن می نمود. آنان را ابن زیاد فراخواند و سر مطهر حسین را پیش او بردند و سر را پیش روی خود نهاد، در حالی که انوار الهی از آن سر نورانی به آسمان کشیده می شد.

سهل بن سعد، روایتگر حدیث فاطمه (علیها السلام)

سهل بن سعد ساعدی روایتگر حدیث فاطمه زهرا (علیها السلام) است؛ روایتی که حضرت زهرا از پدر بزرگوارش نقل فرموده، که پدرم به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی! تو خلیفه من بعد از منی و بعد از تو، فرزندان حسن، و بعد از فرزندان حسن، فرزندان حسین (علیهما السلام)، و بعد از حسین، فرزندش علی بن الحسین (علیه السلام) و پس از او، فرزندش محمد بن علی الباقر (علیهما السلام) و پس از او، فرزندش جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) و بعد از او فرزندش موسی بن جعفر (علیهما السلام)، و پس از او، فرزندش علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) و پس از او، فرزندش محمد بن علی الجواد (علیهما السلام) و پس از فرزندش علی بن محمد الهادی (علیهما السلام) و پس از او، فرزندش حسن بن علی العسکری (علیهما السلام)، و بعد از او فرزندش که نامش هم نام من است و خداوند به وسیله او، زمین را پر از عدل و داد می نماید پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد؛

ص: ۱۶۴

يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَهُمْ أَئِمَّةُ الْحَقِّ وَالْأَسِنَّةُ الصِّدْقِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُمْ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُمْ. (۱)

خداوند به دست مهدی (عج) شرق و غرب عالم را فتح می کند. آنان، امامان حق و زبان های راستین خدایند. پیروز است کسی که آنان را یاری کند و خوار و بی مقدار است کسی که آنان را خوار شمارد.

جنایت حجاج بن یوسف ثقفی در حق سهل

حجاج بن یوسف ثقفی که از پلیدترین و جنایتکارترین حاکمان دوران اموی بود، جنایات فراوانی را بر یاران علی و طرفداران اهل بیت (علیهم السلام) وارد نمود؛ از جمله آن جنایات، جنایتی بود که بر جابر بن عبدالله انصاری و سهل بن سعد ساعدی وارد ساخت. حجاج، ایشان را به جرم دوستی اهل بیت (علیهم السلام) احضار کرد و فرمان داد از علی (علیه السلام)، آن امیر تقوا و عدالت و پاکی بیزاری بجویند؛ اما هیچ یک از آن دو شخصیت بزرگ و برخی از کسانی که با آنها بودند، حاضر به چنین کاری نشدند. آنها در برابر دژخیم تاریخ ایستادند و بر ولایت علی (علیه السلام) و تبعیت از آن حضرت پای فشردند، ولی حجاج دستور داد بر دست و گردن آنها آهنی سرخ شده قرار دادند. دست های هر دو بزرگوار و گردن آنها را با آهن گداخته علامت نهادند تا به زعم خود، مردم عبرت گیرند و ولایت علی (علیه السلام) را فرو نهند!

كَانَ الْحَجَّاجُ بْنُ يُوسُفَ الثَّقَفِيُّ، قَدْ خَتَمَ فِي يَدِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَفِي عُنُقِهِ وَفِي يَدِ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ وَعُنُقِهِ، يُرِيدُ إِذْلَالَهُمْ وَأَنْ يَجْتَنِبَهُمُ النَّاسُ. (۲)

حجاج بن یوسف ثقفی به دست و گردن جابر بن عبدالله انصاری و به دست و گردن سهل بن سعد ساعدی با آهن گداخته علامت نهاد و سرخ کرد و غرضش آن بود که آنها را خوار سازد و به مردم بگوید که از آنها دوری جویند.

ص: ۱۶۵

۱- (۱). المهدی المنتظر، الحاج حسین الشاکری، ج ۱، چاپخانه ستاره، ۱۴۲۰ ه. ق، ص ۱۸۵.

۲- (۲). تدوین السنه الشریفه، السید محمدرضا الجلالی، بی نا، ۱۴۱۲ [۱] ه. ق، ص ۴۷۸.

در آغاز اشاره داشتیم که سهل بن سعد، اراده بیت المقدس کرده بود که در شام با حادثه مؤلمه اسارت خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) و فرزندان و زنان و خواهران گرامی امام حسین (علیه السلام) مواجه شد.

تواریخ معتبری، مانند «مروج الذهب» مسعودی و «الاستیعاب» نقل کرده اند که سهل ابن سعد ساعدی همراه کاروان اسیران به کربلا بازگشت و تا زمانی که در قید حیات بود، در مدینه ماند و در صدمین سال حیاتش در سال ۹۱ ه. ق، دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید.

ابوالعباس سهل بن سعد الأنصاری الخزرجی الساعدی، المتوفی ۹۱ ه. فی المدینه، و دفن بالبقیع. (۱)

ابوالعباس، سهل بن سعد انصاری خزرجی ساعدی، در ۹۱ ه. ق در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.

۳۲. جبیر بن مطعم

جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف، صحابی جلیل القدر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و پسر عموی آن حضرت است. پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر روش خود که بر سیره قبیله موجود در مکه بود، ثابت ماند، ولی در ماجرای فتح مکه، در زمره طلقاء بود که به دست پیامبر آزاد شد و مورد لطف آن حضرت قرار گرفت و بعد از آن، به اسلام گروید و به خوبی اسلام را درک کرد و به احکام نورانی اسلام تشریف یافت و عامل به دستورات اسلام بود:

هو ابن المطعم بن عدی الذی هو من الطلقاء الذین حسن اسلامهم. (۲)

ص: ۱۶۶

۱- (۱). الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۳۳۴.

۲- (۲). اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۷ و ج ۱، ص ۳۲۳.

او پسر مطعم بن عدی است که جزو آزادشدگان است؛ آنان که اسلامشان نیکو شد و به نیکی به آن عمل کردند.

پدر او مردی بزرگوار بود که در مکه پیامبر را، هنگام بازگشت از طائف پناه داد و از این رو است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوران رسالتش از مطعم بن عدی به نیکی یاد کرده است.

ثُمَّ كَانَ ابْنُهُ جُبَيْرٌ شَرِيفًا مُطَاعًا وَ لَهُ رِوَايَةٌ أَحَادِيثٌ، رَوَى عَنْهُ وَلَمَدَاهُ الْفَقِيهَانِ مُحَمَّدٌ وَ نَافِعٌ، وَ سَلِيمَانُ بْنُ صُرَدٍ، وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، وَ آخَرُونَ وَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ كَثِيرٌ مِنَ الرُّوَاهِ. (۱)

پسر وی (مطعم) که جبیر باشد، فردی بود شریف و مطاع (که دیگران اطاعتش می کردند). او احادیثی را بیان کرده که دو فرزندش محمد و نافع و سلیمان بن صرد خزاعی و سعید بن مسیب و دیگران و ابوسلمه بن عبدالرحمان و بسیاری از راویان احادیث، از او نقل روایت و حدیث کرده اند.

وَ قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ غَيْرُهُ قَالُوا: أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ، فَأَعْطَى جُبَيْرَ بْنَ مُطْعِمٍ مِثْلَهُ مِنَ الْإِبِلِ... كَانَ جُبَيْرٌ مِنْ حُلَمَاءِ قُرَيْشٍ وَ سَادَتِهِمْ، وَ كَانَ يُؤْخَذُ عَنْهُ النَّسَبُ.

ابن اسحاق نقل کرده که عبدالله بن ابوبکر و دیگران گفته اند: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به کسانی برای تألیف قلوب هدایایی دادند؛ از جمله به جبیر بن مطعم صد شتر عنایت کردند و جبیر از انسان های بردبار قریش و از بزرگان آنها شمرده می شد و قریش خود را مفتخر می دانستند که نسبتشان را با او بیان بدارند و خود را به او منسوب نمایند.

عالم به انساب عرب

جبیر بن مطعم در علم انساب مهارت فراوان داشت. برخی از مورخان نوشته اند: «وَ كَانَ جُبَيْرٌ بْنُ مُطْعِمٍ، أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ» (۲)؛ «جبیر بن مطعم، داناترین مردم به نسب عرب بود».

ص: ۱۶۷

۱- (۱). اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲- (۲). شرح احقاق الحق، السید المرعشی، ج ۱۲، من منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، بی تا، ص ۹۰.

از این رو، بسیاری از کسانی که می خواستند از قبیله خود آگاهی یابند و بدانند که نسبتشان قرشی است یا غیر قرشی و یا از قبایل زیرمجموعه قریش بوده اند، به او مراجعه می کردند و او به درستی پاسخشان را می داد و این، نشانه هوش بالا و فطانتی بود که در جبیر بن مطعم وجود داشت.

روایتگر روایاتی از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)

جبیر بن مطعم، روایاتی را از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرده که به نمونه ای از آن اشاره می کنیم:

عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَلَسْتُ بِوَلِيِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا. (۱)

از جبیر بن مطعم نقل است که گفت: پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: ای مردم، آیا من سرپرست و حاکم و صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: آری، ای فرستاده خدا! فرمود: یقین دارم که به زودی از سوی خدا دعوت می شوم و دعوت حق را اجابت می کنم، من می روم و در میان شما دو امر گرانبها و ارزشمند را باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید که بعد از من چگونه پاسشان می دارید.

شخصیت بزرگ جبیر بن مطعم، سبب شده است که بسیاری از مورخان او را به عنوان راوی حدیث غدیر خم به حساب آورده و از زمره آل محمد(صلی الله علیه و آله) یادش کرده اند.

دفن در بقیع و تاریخ وفات

جبیر بن مطعم، روزگار خود را با عزت در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله) سپری کرد و با حلم و بردباری ویژه رفتار نمود. او از بزرگان قریش بود و پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله)، در مدینه

ص: ۱۶۸

۱- (۱). خلاصه عقبات الانوار، السید حامد النقوی، ج ۲، [۱] سید علی حسینی میلانی، بی نا، ۱۴۰۴ ه. ق، ص ۲۴۱.

روزگار گذراند و در دفاع از علی (علیه السلام) مبالغه زیاد کرد.

جبر در سال ۵۷ ه. ق و به گفته مدائنی در سال ۵۸ و یا ۵۹ وفات نموده و در قبرستان بقیع دفن شده است. (۱)

۳۳. نوفل بن حارث

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخصیتی محترم و معزز داشت. او پسر عموی آن حضرت بود و از تمام افراد بنی هاشم که شیوه مسلمانی برمی گزیدند، سن و سال بیشتری داشت. او هم سن عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

نوفل بن حارث بر اثر تعصب ویژه ای که داشت در مکه مسلمان نشد، لیکن همواره اسلام را محترم می شمرد. نوفل، ناگزیر همراه مشرکان در جنگ بدر حضور یافت، لیکن اشعاری از او نقل شده که نشان می دهد وی به پیروزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و لشکر اسلام یقین داشته است. او در جنگ بدر اسیر شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی پیشنهاد کرد که فدیة خود را پردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: نیزه هایی را که در جده داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که احدی از آن آگاه نبود. در این هنگام خطاب به پیامبر گفت: اکنون یقین کردم که تو پیامبر خدایی؛ زیرا هیچ کس جز خدا نمی دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه ها را داد و آزاد شد و آیین اسلام را برگزید. (۲)

لطف پیامبر به نوفل بن حارث

بر اساس شواهد تاریخی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در چندین مورد به نوفل بن حارث لطف فراوان نمود و این به خاطر نقشی است که نوفل در دادن ابزار جنگی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایفا کرده بود؛ چه آنکه «در جنگ حنین، سه هزار نیزه فراهم ساخت و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخشید تا آنها

ص: ۱۶۹

۱- (۱). سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۹۵؛ تاریخ ابن خیاط، ص ۲۷۲؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲- (۲). پیغمبر و یاران، ج ۵، ص ۲۹۶.

را میان سربازان جبهه اسلام تقسیم کنند. همچنین طبق نقل ابن سعد در طبقات، بسیاری از افراد در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند اما نوفل جزو ده نفری بود که استقامت ورزیدند و در مقابل دشمن ایستادند و از نبرد نگریختند». (۱) اشاره شد که در برابر از خودگذشتگی ها و کمک های قابل توجه نوفل به مسلمانان، مانند دادن وسایل دفاعی به آنان، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به وی لطف فراوان کرد؛ از جمله اینکه، پس از هجرت نوفل به مدینه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نزدیکی مسجد، خانه ای به او و عباس بخشید که با یک دیوار از هم جدا می شد. او تا زمانی که زنده بود، در آن خانه زیست و همواره آن خانه را از الطاف پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خودش می دانست و در نزد همگان به آن افتخار می کرد.

بدرود حیات و دفن در بقیع

نوفل بن حارث، در قضایای دوره خلافت، بی طرف ماند ولی در دل، حق را به علی (علیه السلام) و خاندان رسالت داد. عاقبت در سال ۱۵ هجری، در زمان خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید:

فَحَمَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بَيْنَ الْعَمُودَيْنِ حَتَّى وَضَعَهُ بِالْبَقِيعِ وَصَلَّى عَلَيْهِ بِالْبَقِيعِ. (۲)

او را عمر بن خطاب، میان دو ستون حمل کرد تا آنکه در بقیع بر زمین نهاد و بر او در بقیع نماز خواند و دفنش نمود.

۳۴. ابو عبس، عبدالرحمان

أبو عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه واسمه عبدالرحمن. (۳)

ابو عبس فرزند جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه بن حارث اوسی است و اسم او عبد الرحمان است.

ص: ۱۷۰

۱- (۱). ر.ک: طبقات، ج ۴، ص ۴۴.

۲- (۲). الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۶۱۶. [۱]

۳- (۳). سیر اعلام النبلاء، جزء ۱۰، ص ۴۰۵.

او صحابه پیامبر خدا است که در نبردها و جنگ‌های بدر و احد شرکت داشت. از او فرزندان زیادی در مدینه باقی ماند. همه روزه به حضور پیامبر می رسید تا از حال آن بزرگوار آگاه باشد و در تاریخ دوره اسلامی اش نگاشته شده که روزی را بدون رسیدن به محضر پیامبر(صلی الله علیه و آله)، به پایان نبرد و در جمعه و جماعت مقید به شرکت بود.

علم کتابت

او به کتابت عربی آشنایی کامل داشت و با خطی خوش، عربی را می نگاشت و در موارد فراوانی، به دستور پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)، متن‌های مهم را می نگاشت که در سلسله روایت حدیثی، نقل‌های چندی که به دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله) نگاشته وجود دارد.

شکستن بت‌ها

وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) به ابوعبس فرمان داد همراه ابوبرده بن نیار، مأموریت شکستن بت‌های بنی حارثه را به عهده بگیرند، در او شور زایدالوصفی به وجود آمد و به همراه ابوبرده رفتند و بت‌های قبیله بنی حارثه را درهم شکستند. پیامبر(صلی الله علیه و آله) میان او و خنیس بن حذافه سهمی، که در بخش‌های پیشین شرح حال او را آوردیم، پیمان اخوت و برادری بست.

شرکت ابوعبس در قتل کعب بن اشرف

سریه‌ای در مدینه روی داد به نام «سریه قتل کعب بن اشرف». این سریه در ماه ربیع الاول سال سوم هجرت برای قتل کعب بن اشرف ترتیب داده شد.

کعب بن اشرف، شاعر بود و پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اصحابش را هجو می کرد و در اشعار خود کافران قریش را بر ضد مسلمانان برمی انگیزت. هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به مدینه آمد، مردم مدینه ترکیبی از گروه‌های مختلف بودند. طوایف اوس و خزرج جمعیت مسلمانان را تشکیل می دادند. طوایف دیگر (یهودیان و مشرکان) با این دو طایفه هم پیمان بودند. مشرکان و یهودیان مدینه، پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اصحاب آن حضرت را به شدت

آزار می دادند و خداوند متعال پیامبر خود و مسلمانان را به شکیبایی و گذشت فرمان می داد تا اینکه در مورد آنان آیه ای نازل شد.

(لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (آل عمران: ۱۸۶)

به یقین همه شما در احوال و جان های خود آزمایش می شوید! و از کسانی که پیش از شما به آنها (کتاب) آسمانی داده شده (یهود) و همچنین از مشرکان، سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیش بگیرید، شایسته تر است؛ زیرا این، از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

البته آیات دیگری هم در همین راستا نازل شد.

کعب بن اشرف از ناسزا گفتن و آزار رساندن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان خودداری نمی کرد. بلکه در این امر زیاده روی داشت. هنگامی که زید بن حارثه برای بشارت دادن پیروزی بدر بیرون آمد و کعب بن اشرف اسیران را در اسارت دید، ناراحت شده، به قوم خود گفت: «وای بر شما! به خدا سوگند امروز زیر زمین برای شما بهتر از روی زمین است. اینها که کشته و اسیر شدند، سران و بزرگان مردم بودند. شما چه فکر می کنید؟» آنها گفتند: «تا زنده هستیم با محمد دشمنی می ورزیم». کعب بن اشرف گفت:

چه ارزشی دارد؟ او خویشان خود را لگدکوب کرد و از میان برد. ولی من پیش قریش می روم و آنها را برمی انگیزم و برای کشته شدگانشان مرثیه می سرایم. شاید آنها راه بیفتند و من هم همراه آنها می آیم. اینجا بود که عازم مکه شد. (۱)

کعب، مرثیه ها سرود و اشعار حسان بن ثابت را هجو کرد. چون حسان بن ثابت شنید، به هجو کعب آغاز کرد. مکان موضع کعب را نپذیرفتند و او ناگزیر شد که از مکه به مدینه

ص: ۱۷۲

۱- (۱). عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل، سیدالناس، ابوالفتح محمد، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۴ ه. ق، ج ۱، ص ۳۴۸.

باز گردد. چون خبر آمدن او به مدینه رسید، پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدایا! در ازای اشعاری که او سروده و شری که آشکار ساخته، به هر طریقی که صلاح میدانی او را جزا ده!»

تصمیم پیامبر(صلی الله علیه و آله)

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به مسلمانان فرمود: چه کسی شرّ کعب بن اشرف را از من دفع می کند؟ چند تن از آنان اعلام آمادگی کردند و گفتند: ای فرستاده خدا، ما می توانیم شرّ او را دفع کنیم. آنان عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، ابونائله، ابوعبس بن جبر و حارث بن اوس. «آنان گفتند: ای پیامبر خدا، ما او را می کشیم. به ما اجازه بده که هر چه لازم باشد بگوییم. جز این چاره ای نیست. پیامبر فرمود: هر چه می خواهید بگویید».^(۱)

ابونائله و ابوعبس نزد کعب رفتند و در ظاهر، از محمد(صلی الله علیه و آله) بدگویی کردند و گفتند: او ما را به زحمت انداخته است! به هر طریقی بود او را آماده کردند که مثلاً با آنان در نابودی پیامبر(صلی الله علیه و آله) همکاری کند. او پیشنهاد آنان را پذیرفت اما تضمین خواست. ابونائله و ابوعبس برای اینکه بتوانند با خود سلاح همراه ببرند، گفتند به تو سلاح جنگی می دهیم و او پذیرفت. این چهار نفر، شبانه حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسیدند و ماجرا را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) گفتند. حضرت فرمود: کار خوبی کرده اید، اکنون به یاد و نام خدا بروید. پیامبر(صلی الله علیه و آله) آنان را تا بقیع بدرقه کرد و آنها به سمت خانه کعب بن اشرف به راه افتادند.

ابوعبس و همراهان چون کنار خانه کعب رسیدند، دو تن از ایشان (ابونائله و ابوعبس) او را صدا زدند. کعب بن اشرف که تازه عروسی کرده بود، چون برخاست، زنش گوشه لباسش را گرفت و پرسید: کجا می روی؟ گفت: با آنان قراری دارم. نائله برادر رضاعی من است، اگر می دانست خوابم بیدارم نمی کرد و با دست خود جامه اش را گرفت و رفت.^(۲)

پس از ساعتی گفت و گو، آن چهار تن به کعب اطمینان دادند که همراه او خواهند بود و

ص: ۱۷۳

۱- (۱). البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۵۰.

۲- (۲). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴.

از وی خواستند که با هم، برای ادامه گفتگو به شرح العجور بروند و به راه افتادند. نائله دست به موهای کعب برد و گفت: چه موهای زیبا و معطری داری؟ کعب گفت: آری، این عطر را همه روزه به موهایم می مالم. بالاخره اطمینان یافت که مسأله ای نیست و خطری تهدیدش نمی کند. ابونائله بار دیگر به موهای او دست زد و همان سخن را تکرار کرد و باز مسافتی رفتند. دفعه سوم، ابونائله دست خود را به موهای او برده، آن را به چنگ گرفت و محکم به عقب فشار داد و به حارث و ابوعبس گفت: بکشید دشمن خدا را! آن دو با شمشیر به جانش افتادند و شَرش را از سر اسلام و مسلمانان کوتاه کردند.

بدرود حیات و دفن در بقیع

ابوعبس، صحابی پاکبخته پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا زمان خلافت عثمان در مدینه روزگار گذراند، لیکن متأسفانه نقل چندانی از چگونگی موضع گیری ها و عقایدش پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در دست نیست، اما قدر مسلم آن است که نکوهشی در منابع و مطاوی تاریخی از وی نشده است. در هر حال در سال ۳۴ ه. ق. در دوره خلافت عثمان، بدرود حیات گفت و در بقیع دفن گردید:

مات أبوعبس فی سنه أربع وثلاثین فی خلافة عثمان بن عفان و هو ابن سبعین سنه و صلی علیه عثمان و دفن بالبقیع. (۱)

ابوعبس، در سال سی و چهارم هجرت، در دوره خلافت عثمان از دنیا رفت، در حالی که هفتاد سال از سن وی گذشته بود. عثمان بر او نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

۳۵. عبدالله بن امّ مکتوم

نامش عبدالله فرزند عمرو است. او در مکه به دنیا آمد و در همان شهر زیست تا آنکه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) رسالت یافت و مبعوث گردید. پس از شنیدن دعوت پیامبر(صلی الله علیه و آله)، به جمع یاران آن حضرت پیوست و مسلمانی برگزید و شیفته آیات وحی شد.

ص: ۱۷۴

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۵۱. [۱]

ابن امّ مکتوم، صحابی صادق پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همواره در کنار آن حضرت بود و چون آن گرامی، به مدینه هجرت کرد، ابن امّ مکتوم هم پس از چند روز، همراه با کاروان مهاجران، به مدینه النبی هجرت نمود و همواره صداقت و ارادتش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را حفظ کرد و تا پایان عمر آن حضرت و پس از رحلت ایشان، ملازم آرمان هایش بود.

ابن امّ مکتوم، مؤذن پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) دو مؤذن داشت: مؤذنی مشهور و نامدار به نام «بلال بن رباح حبشی» و عبدالله بن امّ مکتوم؛

— كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مُؤذِنَانِ؛ أَحَدُهُمَا بِلَالٌ وَ الْآخَرُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَ كَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ أَعْمَى وَ كَانَ يُؤذِّنُ قَبْلَ الصُّبْحِ. (۱)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دو مؤذن داشت؛ یکی از آن دو، بلال (ابن رباح حبشی) بود و دومی، عبدالله بن امّ مکتوم که نابینا بود و پیش از صبح (برای نماز شب) اذان می گفت.

— وَ كَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ يُؤذِّنُ قَبْلَ بِلَالٍ بِالصُّبْحِ وَ كَانَ يُؤذِّنُ بِلَالٌ بَعْدَ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ. (۲)

ابن امّ مکتوم پیش از بلال اذان می گفت و بلال بعد از ابن امّ مکتوم.

در روایتی دیگر این گونه آمده است که در ماه مبارک رمضان پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

إِذَا أَدَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ فَكُلُوا فَإِنَّهُ يُؤذِّنُ بِاللَّيْلِ وَ إِذَا أَدَانَ بِلَالٌ فَامْسِكُوا. (۳)

هرگاه ابن امّ مکتوم اذان گفت، بخورید که او در شب اذان می گوید و هر گاه بلال اذان گفت امساک کرده و از خوردن باز ایستید.

در واقع، اذان ابن امّ مکتوم به معنای اعلام این نکته بوده که مردم بدانند دارند وارد

ص: ۱۷۵

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۱۱. [۱]

۲- (۲). كشف اللثام، بهاء الدین محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، معروف به فاضل هندی، منشورات مکتبه المرعشی، ۱۴۰۵هـ. ق، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳- (۳). الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۳۳۸.

صبح می شوند، مواظب باشند که بعد از او بلال اذان خواهد گفت.

به خوبی می دانیم که شأن مؤذن در صدر اسلام، شأن والایی بوده و مقامی معنوی است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) این مقام معنوی را به افرادی می دادند که در نظر ایشان، برای این امر، صالح و شایسته بودند و البته به معنای آن نیست که دیگر صحابه صادق پیامبر (صلی الله علیه و آله)، این محبوبیت و جایگاه را نداشته اند؛ زیرا به افراد معدودی برای گفتن اذان نیاز بوده است.

امامت بر مردم در نماز جماعت

عبدالله بن امّ مکتوم، فردی نابینا بوده که به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر مردم اقامه جماعت می کرد؛ زیرا او هم دارای تقوا و ملکه عدالت نفسانی بود و هم در نماز قرائتی زیبا داشت و از همین رو، هنگامی که برخی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ایشان درباره امامت جماعت به وسیله ابن امّ مکتوم پرسیدند: حضرت فرمود:

«يَوْمُكُمْ أَقْرَبُكُمْ» (۱)؛ «باید با قرائت ترین شما بر شما امامت کند».

و آن گاه که افراد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می پرسیدند: آیا می شود نابینا بر مردم اقامه جماعت کند؟ می فرمود:

«إِمَامَةُ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ فَضْلٌ لَكُمْ» (۲)؛ «امامت ابن امّ مکتوم فضیلتی است بر شما».

علامه حلی در تذکره الفقها این گونه نگاشته است:

أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اسْتَخْلَفَ ابْنَ أُمِّ مَكْتُومٍ يَوْمَ النَّاسِ وَكَانَ أَعْمَى. قَالَ الشَّعْبِيُّ: غَزَا النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثَلَاثَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، كُلَّ ذَلِكَ يَقْدَمُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ يَصَلِّي بِالنَّاسِ. (۳)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ابن امّ مکتوم را جانشین خویش ساخت تا بر مردم اقامه جماعت کند، در حالی که نابینا بود. شعبی از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سیزده غزوه ابن امّ مکتوم را پیش انداخت تا برای مردم نماز جماعت بخواند.

ص: ۱۷۶

۱- (۱). الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲- (۲). همان، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳- (۳). الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۰۵. [۱]

قال ابن حجر: رواه جماعه من أهل العلم بالنسب والسيره: أنّ النبي استخلف ابن أمّ مكتوم ثلاث عشر مده في الأبواء وبواط، و ذى العشيره و غزوته في طلب كرز بن جابر، و غزوه السويق و غطفان و غزوه أحد و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و في خروجه في حجه الوداع و في خروجه إلى بدر... و كان النبي (صلى الله عليه و آله) يستخلفه على المدينة، يصلّى بالناس عامه غزواته، استخلفه على المدينة في غزوه بنى النضير و غزوه الخندق و في غزوه بنى قريظه و غزوه بنى لحيان. (١)

ابن حجر و جماعتى از اهل علم كه دانش سيره و نسب را مى دانستند، نقل کرده اند كه پيامبر (صلى الله عليه و آله) در سيزده غزوه ابن امّ مكتوم را جانشين خویش كرد؛ مانند ابواء و بواط و ذى العشيره و غزوه اى كه پيامبر در جستجوى كرز بن جابر بود و غزوه غطفان و اُحُد، و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و نیز هنگام رفتن به حج و داع و در جنگ بدر او را برای امامت جماعت در مدینه جانشين خود کردند... و نیز پيامبر او را جانشين خویش مى ساخت تا در مدینه بماند و در تمام غزوه ها بر مردم امامت جماعت كند. همچنين او را در غزوه بنى نضير، خندق، بنى قريظه و غزوه بنى لحيان جانشين خویش ساخت كه در مدینه بر مردم امامت جماعت كند.

درسى از زندگى ابن امّ مكتوم

در منابع تاريخى نقل شده كه روزى ابن امّ مكتوم به خانه پيامبر (صلى الله عليه و آله) رفت. زمانى كه او وارد خانه شد، دو تن از همسران پيامبر (صلى الله عليه و آله) در نزد پيامبر (صلى الله عليه و آله) بودند. آنها پوشش و حجاب نگرفتند، پيامبر (صلى الله عليه و آله) به آنان دستور داد كه حجاب خود بگيرند.

آن دو گفتند: اى فرستاده خدا، او نابينا است! پيامبر (صلى الله عليه و آله) پرسيد: آيا شما هم نابينا هستيد؟

روته امّ سلمه قالت: كنت أنا و ميمونه عند النبي (صلى الله عليه و آله) فأقبل ابن أمّ مكتوم فقال: «احتجبا عنه» فقلنا: إنه أعمى، فقال: أفعمياوان أنتما؟! (٢)

ص: ١٧٧

١- (١). الاصابه، ج ٤، ص ٤٩٥. [١]

٢- (٢). الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ١٧٦. [٢]

امّ سلمه روایت کرده که من و میمونه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم و ابن امّ مکتوم وارد شد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: حجاب خود برگیرید. گفتیم: او که نابینا است، چه نیازی به حجاب است؟ فرمود: آیا شما هم نابینا هستید؟

در روایت دیگر آمده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَهُمَا أُدْخِلَا الْبَيْتَ. فَقَالَتَا إِنَّهُ أَعْمَى. فَقَالَ: إِنَّ لَمْ يَرْكُمَا فَإِنَّكُمَا تَرَيَانِهِ. (۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ایشان (دو تن از همسرانش) فرمودند: وارد خانه شوید. آنان گفتند: ابن امّ مکتوم ما را نمی بیند. حضرت فرمودند: او شما را نمی بیند، شما که او را می بینید.

از این ماجرا، به خوبی می توان فهمید که زنان در مسأله حجاب باید نهایت دقت را بکنند و در هر حالی، خود را از نامحرم پوشانند.

نزول آیات سوره عبس درباره ابن امّ مکتوم

(عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى) (عبس: ۱-۴)

چهره درهم کشید و روی برتافت، از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود! تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند، یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد!

مرحوم طبرسی نقل کرده است:

قيل نزلت الآيات في عبد الله بن أمّ مکتوم و هو عبد الله بن شريح ابن مالک بن ربيعه الفهري من بني عامر بن لؤي و ذلك أنّه أتى رسول الله (صلى الله عليه و آله) و هو يناجى عتبه بن ربيعه و أبا جهل بن هشام و العباس بن عبدالمطلب و أميه بن خلف، يدعوهم إلى الله و يرجو إسلامهم فقال: يا رسول الله أقرئني و علمني ممّا علمك الله، فجعل يناديه و يكرّر النداء و لا يدرى أنّه مشغول مقبل على غيره حتى ظهرت الكراهه في وجه رسول الله (صلى الله عليه و آله)

ص: ۱۷۸

لقطعه کلامه... فنزلت الآيات، و كان رسول الله بعد ذلك يكرمه و إذا رآه، قال: مرحباً بمن عاتبنى فيه ربّي و يقول له: هل لك من حاجه؟ و استخلفه على المدينة مرتين في غزوتين. (۱)

گفته شده، آیات اول سوره عبس، درباره عبدالله بن امّ مکتوم نازل شده است؛ در زمانی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) با عتبه و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و امیه بن خلف، گفت و گو می کرد تا آنها را ارشاد و هدایت کند و به اسلام فرابخواند، که در این هنگام، عبدالله بن امّ مکتوم وارد شد و گفت: ای پیامبر! بخوان بر من آنچه را که بر تو نازل شده و آموزشم ده. این سخن را مکرر با صدای بلند می گفت و نمی دانست که پیامبر(صلی الله علیه و آله) مشغول گفت و گو و ارشاد دیگران بود، که نوعی کراهت در چهره حضرت ظاهر شد، به خاطر آنکه کلام رسول را قطع نمود. پس در این هنگام این آیات (آیات نخست سوره عبس) نازل شد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) بعد از این ماجرا او را احترام می کردند و هرگاه ایشان را می دیدند، می فرمودند: درود بر کسی که خدا درباره او به من عتاب کرد و خطاب به او (ابن امّ مکتوم) فرمود: ای ابن امّ مکتوم، آیا حاجتی داری از من بخواهی؟ و پیامبر ابن امّ مکتوم را بارها به جای خود بر مدینه جانشین ساختند.

برخی از مفسران نقل کرده اند که کراهت در چهره حضرت رسول نبود بلکه در چهره امیه بن خلف بود که ناینایی وارد شد و...

البته منظور ما این نیست که کراهت در چهره چه کسی ظاهر شده، مراد آن است که آن فرد یا پیامبر(صلی الله علیه و آله) مورد عتاب قرار گرفته؛ زیرا ابن امّ مکتوم زمینه پذیرش و هدایت داشته؛ چنان که بعداً هم این نکته نمودار شد و لذا پیامبر او را مورد تکریم و احترام قرار داد.

ص: ۱۷۹

ابن امّ مکتوم، حافظه ای قوی و سرشار داشت. با اینکه چشمانش نمی دید، قرآن را حفظ بود و به افراد دیگر می آموخت و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هم به ابن امّ مکتوم دستور دادند که او قرآن را به دیگران بیاموزد.

بخاری به اسناد خود از ابن اسحاق از براء بن معرور آورده است که می گفت: از اصحاب نبی گرامی (صلی الله علیه و آله) نخستین کسانی که در مدینه بر ما وارد شدند، مصعب بن عمیر و عبدالله بن امّ مکتوم بودند که قرآن کریم را به ما می آموختند و ما هم به سخنان آنها گوش فرا می دادیم و قرآن را از آن دو فرا گرفتیم. (۱)

بدرود زندگی

ابن امّ مکتوم، بعد از رحلت نبی گرامی (صلی الله علیه و آله) تا سال ۲۳ق. در قید حیات بود. تاریخ، از زندگی او پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل چندانی ندارد، جز اینکه در نقل ها وارد شده که او در جنگ قادسیه هم حضور داشت و اذان می گفت و قرآن تلاوت می کرد.

وقد غزا ابن امّ مکتوم، و کان یمسک الرأیه فی بعض حروب القادسیه. (۲)

ابن ام مکتوم در جنگ ها و غزوات حضور داشت و پرچم را در بعضی از جنگ های قادسیه به دست می گرفت.

در هر حال، ابن امّ مکتوم، تا سال ۲۳ ه. ق. در قید حیات بود و خدمات فراوانی را به اسلام کرد.

او در زمان خلافت عمر، زندگی را بدرود گفت و در جوار حق آرمید؛ «صَلِّمَنِي عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ» (۳)؛ «عمر بن خطاب بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید».

ص: ۱۸۰

۱- (۱). كشف الفهارس، سيد محمدباقر حجتی، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ ه. ش، ص ۱۳۲.

۲- (۲). تفسير الثعالبي، عبدالرحمان بن محمد [۱] بن مخلوف الثعالبي، ج ۵، بيروت، [۲] داراحياء التراث العربي، ۱۹۹۷م، ص ۲۵۴.

۳- (۳). الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۱۴. [۳]

نکته قابل یادآوری این است که فردی نابینا این همه محبوبیت می یابد. معلّم قرآن و نیز جانشین پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مدینه در غیاب او می شود و در نماز، امام مردم می شود و هرگز راه انحراف نمی رود و پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او فوق العاده احترام می گذارد.

۳۶. قیس بن عاصم منقری

قیس بن عاصم بن سنان بن خالد بن منقر بن عبید بن مقاعس التمیمی المنقری، کنیه اش ابوعلی و یا ابوظلحه و یا ابوقیصه بوده که بیشتر مورخان نام آور گفته اند: او همان ابوعلی، قیس بن عاصم منقری است.

قدم فی وفد بنی تمیم علی رسول الله(صلی الله علیه و آله) و ذلك فی سنه تسع، فلما رآه رسول الله(صلی الله علیه و آله) قال: هذا سید أهل الوبر. و كان(رضی الله عنه) عاقلاً حليماً مشهوراً بالحلم. (۱)

او (قیس بن عاصم) در سال نهم هجرت، با جمعی از بنی تمیم بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) وارد شد، چون فردی عاقل و حلیم و مشهور به حلم بود، پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا او را دیدند، فرمودند: این مرد، آقای انسان ها است.

تحریم شراب در عهد جاهلیت

به این دلیل که فردی عاقل و خردمند بود و ضررهای شراب را می دانست، پیش از ظهور اسلام، خوردن شراب را بر خود حرام کرد و دیگر لب و دهان خویش را بر آن آلوده نمی ساخت و می گفت: شراب زایل کننده خرد و اندیشه است. تحریم شراب از این رو بود که او در دوره جاهلیت تجارت شراب داشت، روزی به اندازه ای شراب آشامید که از خود بی خود شد؛ لذا در حال مستی گریبان ناموس خویش گرفت و بر وی سخنان بیهوده گفت و به ماه می نگریست و یاوه می گفت، چون به هوش آمد، ماجرای سخنان بیهوده اش را به وی گفتند. از کار خویش به شدت نفرت یافت، همانجا شراب ها را بریخت و افراد گماشته بر شراب را آزاد کرد، پول های کسب شده از راه

ص: ۱۸۱

۱- (۱). الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۱، ص ۴۰۰. [۱]

تجارت شراب را به مستمندان داد و آن را بر خود تحریم کرد و سوگند خورد که هرگز لب به شراب آلوده نسازد. او آن گاه این اشعار را سرود:

رَأَيْتُ الْخَمْرَ صَالِحَةً وَفِيهَا

شراب چیز خوبی است؛ ولی در آن خصوصیتی است که مرد حلیم را تباہ می کند. به خدا سوگند، در حال صحتم هرگز آن را نخواهم آشامید و هرگز از آن به عنوان معالجه استفاده نخواهم کرد. تا زنده ام پولی برایش هزینه نمی کنم و همنشین خود را به آن نخواهم خواند؛ زیرا شراب، آشامنده اش را رسوا می کند و منشأ خطرهای بزرگی است.

پند و اندرز پیامبر(صلی الله علیه و آله) به قیس بن عاصم

انسان های خردمند و با هوش همواره در پی کسب دانش و معرفت اند و در هر مرتبه ای از دانش که باشند باز هم می کوشند تا از افراد لایق و اندیشمند بهره ببرند. قیس که خود مردی حکیم است، همین که به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) دست می یابد، همواره در کنار آن حضرت قرار می گیرد و ملتسمانه می خواهد که از شریعه علم نبی بهره گیرد. قیس در جلسه نخست پس از مسلمانی اش، از محضر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)، تقاضای پند و موعظه کرد.

خلیفه بن حصین گوید: از قیس بن عاصم منقروی شنیدم که می گفت: بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) وارد شدم که در میان جماعتی از بنی تمیم بود. از آن حضرت موعظه خواستم، فرمود: با آب سدر غسل کن. امرش را اطاعت کردم و به محضرش رفتم. بار دیگر عرض کردم: مرا موعظه فرما تا به آن سود برم. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود:

يَا قَيْسُ، إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا، وَ إِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا، وَ إِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً، وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ

حَسَبِيًّا، وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا، وَإِنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا، وَ لِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا، وَ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا، وَ إِنَّهُ يَا قَيْسُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ، وَ هُوَ حَيٌّ، وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ، وَ إِنْ كَانَ لَيْمًا أَسْلَمَكَ، لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ، وَ لَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ، وَ لَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ، وَ لَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ، فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحًا، فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ صَالِحًا لَمْ تَأْتَسْ إِلَّا بِهِ، وَ إِنْ كَانَ فَاحِشًا لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَ هُوَ عَمَلُكَ. (۱)

بدان ای قیس! که با عزت، ذلت و خواری همراه است و با زندگی مرگ، و با دنیا آخرت، و با هر چیزی حسابگری است و با هر چیزی مراقب و نگهبانی است. هر حسنه ای را ثوابی است و هر گناهی را عقوبتی و هر مدتی را پایانی. ای قیس! برای تو ناچار رفیقی باید در قبرت، در حالی که تو مرده ای و او زنده است. اگر رفیق خوبی باشد، تو را گرامی می دارد و اگر بد باشد، تو را تسلیم نکبت و عذاب سازد. او جز با تو محشور نخواهد شد و جز با تو برانگیخته نمی شود و جز درباره تو از او نخواهند پرسید و در قیامت جز با او مبعوث نشوی. پس همشین قبر خود را قرار مده مگر امری صالح و نکو و شایسته، که اگر خوب باشد نجات دهد و اگر بد باشد برای تو منشأ ترس شود. و آن، عمل و کردار تو است.

در متن روایت آمده است که قیس به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت:

ای رسول گرامی! اگر این سخنان شما به شعر درآید، مطلوب است. فردی از صحابه به نام صلصال که در گفتن شعر مهارت داشت، آن را این گونه به شعر در آورد:

تَحَيَّرَ قَرِينًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا

ص: ۱۸۳

۱- (۱). اعلام الدین فی صفات المؤمنین، [۱] حسن بن ابی الحسن دیلمی، مؤسسه آل البیت، بی تا، ص ۳۳۲.

از کردار خویش، دوستی برای خود برگزین که رفیق آدمی در گور (برزخ) همانا اعمال او است. پس ناگزیر، انسان باید عملی را برای روز رستاخیز و روزی که فراخوانده می شود برگزیند. پس اگر به کاری سرگرم می شوی، مراقب باش کاری باشد که رضای خدا در آن است. پس پیش و پس از مرگ، جز عمل انسان، همنشینش نخواهد بود. همانا آدمی در جمع خانواده اش میهمانی بیش نیست که اندکی در میان ایشان درنگ و سپس به سرای آخرت کوچ خواهد کرد.

قیس، حلیم و بردبار

در تاریخ عرب، حلم و بردباری را به احنف بن قیس مثال می زنند لیکن با این حال وقتی از احنف بن قیس پرسیدند حلم را از که آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم منقری. یک بار او را دیدم که روبروی خانه اش تکیه به شمشیر کرده و مردم را پند و اندرز می داد. در این میان، کشته ای را با مردی که دست هایش را بسته بودند، آوردند. به قیس گفتند: این پسر برادر تو است که پسرت را کشته است! اما به خدا سوگند، قیس نه تکیه اش را از شمشیر گرفت و نه سخنش را قطع کرد، بلکه به سخنانش ادامه داد و بی آنکه حواسش به هم بریزد و یا لکنتی به او دست دهد، سخنش را به پایان رساند. چون از سخنرانی فارغ شد، متوجه پسر برادرش گردید و گفت: پسر برادرم! بد کاری مرتکب شدی، خدایت را نافرمانی کردی، رجم و خویشتاوندی خود را بریدی! تیر خود را درباره خودت به کار انداختی و افرادت را کم کردی!

سپس پسر دیگرش را طرف سخن قرار داد و گفت: «بازوهای پسر عمویت را باز کن و برادرت را به خاک بسپار و صد شتر دیه برادرت را از مال من به مادرت تقدیم کن؛ زیرا او از عشیره و فامیلی دیگر است». (۱)

ص: ۱۸۴

پیشتر اشاره شد که قیس بن عاصم در سال نهم هجرت، به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد، اما در عین حال، بسیاری از مورخان نوشته اند که سال هشتم و قبل از فتح مکه رخ داده و لذا در فتح مکه هم شرکت داشت و در حنین و طائف نیز با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود و در کنارش با دشمنان او جنگید.

وَكَانَ شَيْخًا عَالِمًا حَلِيمًا مُعَمِّدًا وَ شَاهِدَ الْفَتْحِ وَالْحَنِينِ وَالطَّائِفِ. (۱)

قیس، پیرمردی عالم، دارای حلم و سن زیاد بود که در فتح مکه و حنین و طائف نیز حضور داشت.

همراه کاروان به دربار هرقل

در سال نهم هجرت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند نفر را به دربار هرقل فرستاد که نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به او برسانند و به اسلام دعوتش کنند، در میان آن چند نفری که به دربار هرقل رفتند قیس بن عاصم منقری، فرد دانای حلیم و بردبار بود.

هنگامی که فرستادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مقابل هرقل قرار گرفتند، هرقل بدون فرد مترجم گفت: چه کسی داناترین شماست که از او پرسش هایم را بپرسم؟ همه آنان، به قیس ابن عاصم نگریستند. هرقل خطاب به قیس گفت: به حق دینی که داری، از معجزات پیامبرتان چه دیده ای؟

قیس در پاسخ وی گفت: در سفری با پیامبر بودم که مردی عرب خدمت ایشان رسید، پیامبر از او پرسید: آیا گواهی می دهی که خدایی جز خدای عالم نیست و من فرستاده خدایم؟ مرد عرب گفت: چه کسی هست به آنچه که می گویی گواهی دهد؟

ص: ۱۸۵

پیامبر به درختی که در آن حوالی بود اشاره کرده، فرمودند: این درخت گواهی می دهد. پیامبر درخت را فراخواند و درخت نزدیک آمد و سه بار پیامبر از او شهادت و گواهی خواست و درخت سه مرتبه به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی داد. سپس پیامبر به درخت امر کرد که به جای خود باز گردد و درخت باز گشت.

هرقل گفت: ما در کتاب خود خوانده ایم که فردی از امت پیامبر شما اگر گناهی کند، بر او یکی نوشته شود و اگر عملی خیر انجام دهد، ده ثواب برایش می نویسند. قیس گفت: آری، او پیامبر ما است که این آیه بر او نازل شد: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا).

هرقل گفت: پیامبری که موسی به وجود او بشارت داده، در روز قیامت گواه بر مردم و شاهد بر آنها است. قیس گفت: آری، چنین است، قرآن هم فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا)؛ «ما ای پیامبر، تو را شاهد، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم».

نصایح قیس هنگام مرگ

قیس به هنگام مرگش، این جملات را - که برای همیشه و همه انسان ها راهگشا است - خطاب به فرزندانش بیان کرد:

يَا بَنِي خُدُوَا عَنِّي، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَنْصَحَ لَكُمْ مِنِّي، إِذَا أَنَا مَتَّ فِسُودُوا كِبَارَكُمْ لَا تَسُودُوا صَغَارَكُمْ فَيْسَفُهُ النَّاسُ كِبَارَكُمْ وَتَهُونُوا عَلَيْهِمْ وَعَلَيْكُمْ بِإِصْلَاحِ الْمَالِ، فَإِنَّهُ مِنْبَهُهُ الْكَرِيمِ، وَبِئْسَ عَنِّي بِه عَنِ اللَّئِيمِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهَا آخِرُ كَسْبِ الرَّجُلِ، فَإِذَا مَتَّ فَلَا تَنُوحُوا عَلَيَّ....

فرزندانم! از من فراگیرید که فردی مشفق تر و ناصح تر از خودم برایتان سراغ ندارم. هرگاه من مُردم، بزرگانتان را محترم شمارید و بر خود سیادت و آقایی دهید، ولی افراد کم مایه و کوچک را سیادت ندهید که مردم، بزرگان شما را سفیه و نادان می پندارند و برحذر می دارم شما را از اینکه چیزی از مردم بخواهید که آخرین کسب و تلاش شما خواهد شد. هرگاه مُردم، بر من نوحه و زاری نکنید.

هنگامی که قیس از دنیا رفت، عده بن طیب درباره اش چنین سرود:

عليك سلام الله، قيس بن عاصم

سلام و رحمت خدا بر تو ای قیس بن عاصم! تا آن زمان که رحمتش شامل حال مخلوقات است. مرگ قیس مرگ یک فرد نبود، بلکه مرگ او بنیان قومی را درهم ریخت.

قیس، مدفون در بقیع

قیس بن عاصم، تا سال ۲۰ هجرت در قید حیات بود و در دوره خلافت عمر، خلیفه دوم، بدرود زندگی گفت؛ «فَصَيَلَمِي عَلَيْهِ عُمَرُ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ دَفَنُوهُ فِي الْبَقِيعِ» (۱)؛ «عمر با گروهی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع دفنش کردند».

۳۷. عبدالله بن عتیک

عبدالله بن قیس بن اسود، از طایفه بنی سلمه، مردی انصاری و اهل مدینه است. او از نامداران مدینه و از صحابه و یاران با وفای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است.

عبدالله بن عتیک، با تبلیغات مُصعب بن عمیر، در جریان رسالت پیامبر قرار گرفت. او برای دیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مکه رفت و آن حضرت را در عقبه ملاقات کرد و اسلام آورد.

ابن عتیک، مجاهدی انصاری

عبدالله بن عتیک، دارای روحیه جهادگری و مبارزه بود و از این رو، در بیشتر جنگ ها شرکت داشت و خود در سریه ای پیشگام بود و آرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را محقق ساخت.

ص: ۱۸۷

سریه ای از سریه ها، در تاریخ به نام عبدالله بن عتیک معروف است. این سریه، در منابع مختلف تاریخی ضبط گردیده و مورخان اتفاق نظر دارند که عبدالله بن عتیک در آن نقشی اساسی داشت و ابن ابی الحقیق را به قتل رساند.

در تاریخ آمده است بعد از قتل کعب بن اشرف، که برضد پیامبر (صلی الله علیه و آله) توطئه های فراوان داشت، جمعی از یاران آن حضرت به حضورش رفتند و گفتند:

یا رسول الله، أرسلنا إلی ابن ابی حقیق، فأرسل أباقتاده و ابن عتیک و أبيض بن الأسود، و عبدالله بن أنیس، و قال لهم: لا تقتلوا صبیاً ولا امرأة. فذهبوا فدخلوا الدار لیلاً، و غلقوا علی کل قوم بابهم من خارج، حتی إذا استغاثوا لم یستطیعوا أن یخرجوا، ثم صعدوا إلیه فی علیه له إلیها عجله فإذا هم به نائم أبيض كأنه القِرطاس، فتعاطوه بأسیافهم فضربوه، فصرخت امرأته فهموا أن یقتلوا، فذكروا نَهَى رسول الله (صلی الله علیه و آله) لا تقتلوا امرأةً ولا صبیاً فزولوا.... (۱)

ای فرستاده خدا! ما را به سوی ابن ابی حقیق بفرست، تا به قتلش رسانده و مسلمین را از شرش برهانیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) اباقتاده و ابن عتیک و عبدالله بن انیس را فرستادند و به آنها فرمودند: کودک و زنی را نکشید، آنها شبانه رفتند و به خانه ابن ابی حقیق وارد شدند. قبل از رفتن، در خانه افراد آن محل را از پشت بستند، که نتوانند خارج شده و فریاد بزنند و او را برهانند. سپس از دیوار پله ها بالا رفتند، دیدند که خواب است. او را در خواب به قتل رساندند و با شمشیر بر بدنش تاختند. همسرش فریاد زد، اراده قتلش نمودند، اما ناگهان این سفارش پیامبر یادشان آمد که کودک و زن را نکشید.

توضیح این نکته لازم است که ابن ابی حقیق مخفیانه برضد پیامبر (صلی الله علیه و آله) توطئه می کرد و زمینه را برای جنگ و توطئه قریش برضد آن حضرت آماده می ساخت. پس لازم بود شرش از دامن مسلمانان برطرف شود؛ لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) اراده کرد و اصحاب یاد شده و در

ص: ۱۸۸

۱- (۱). اخبار المدینه المنوره، ابو زید عمر بن شبه النمیری البصری، ج ۲، ص ۴۶۳.

رأس آنها عبدالله بن عتيك رفتند و شَرَّ ابن ابى حقيق را از سر پيامبر(صلى الله عليه و آله) و اسلام کوتاه کردند. اين واقعه در سال ششم هجرت، در ماه رمضان رخ داد.

معروف شدن اين سريه به «سريه عبدالله بن عتيك»، نشان از آن دارد كه ابن عتيك، شجاعت و دليرى فوق العاده اى داشته و پيامبر(صلى الله عليه و آله) او را سردسته گروه انصار نمود تا بروند و شَرَّ ابن ابى الحقيق را برطرف سازند. در ديگر متون تاريخى، ماجراى سريه ياد شده، مفصل آمده و نقش عبدالله بن عتيك به صورت پررنگى مطرح گرديده است كه در اين نوشتار به همين حد اكتفا كرديم و جهت يادآورى عظمت عبدالله بن عتيك، آن را كافي مى شماريم.

عبدالله بن عتيك، در نبرد بدر و احد و خندق و بسيارى از نبردهاى ديگر شركتى فعال داشته و پيامبر بارها در سخنان خود از او به نيكي ياد کرده است.

ابن عتيك راوى پيامبر(صلى الله عليه و آله)

عبدالله بن عتيك، روايات فراوانى را از قول پيامبر(صلى الله عليه و آله) نقل کرده و همين معنا، ملازمت و همراهى ايشان با پيامبر(صلى الله عليه و آله) را حكايت مى كند كه در اینجا به نقل دو روايت از ابن عتيك كه از پيامبر خدا نقل کرده است مى پردازيم:

۱. عَنْ ابْنِ جَابِرِ بْنِ عَتِيكَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِنَّ مِنَ الْغَيْرَةِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ، وَمِنْهَا مَا يُبْغِضُ اللَّهُ، فَأَمَّا الْغَيْرَةُ الَّتِي يُحِبُّ اللَّهُ، فَالْغَيْرَةُ فِي اللَّهِ، وَإِنَّ مِنَ الْخِيَلَاءِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ، أَنْ يَتَحَيَّلَ الْعَبْدُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الْقِتَالِ، وَأَنْ يَتَحَيَّلَ عِنْدَ الصَّدَقَةِ، وَأَمَّا الْخِيَلَاءُ الَّتِي يُبْغِضُ اللَّهُ، فَالْخِيَلَاءُ لِغَيْرِ الدِّينِ. (۱)

از ابن عتيك انصاري نقل شده كه گفت: پيامبر خدا(صلى الله عليه و آله) فرمود: نوعى از غيرت است كه خدا آن را دوست مى دارد و نوع ديگر را مبغوض مى شمارد، آن غيرتى را كه خداوند دوست دارد، غيرت در راه خداست و غيرتى كه دشمنش مى شمارد، غيرت در غير راه خداست. فخر و تفاخر هم، چنين است؛ خداوند نوعى از آن را دوست

ص: ۱۸۹

۱- (۱). موارد الظمان، محمد بن حبان، الهيثمى، بى تا، بى نا، ص ۳۱۹.

می دارد و نوع دیگر را دشمن؛ نوعی که دوست می دارد آنجا است که انسان در میدان جنگ و جهاد در راه خدا بر خود فخر و مباهات می کند. (چراکه ادای تکلیف کرده است) اما تفاخری که در نزد خدا مبعوض است، تفاخر در غیر راه خداوند است.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتِيكَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَخَرَّ عَنْ دَائِبَتِهِ فَمَاتَ أَوْ لَدَغَتْهُ حَيَّةٌ فَمَاتَ أَوْ مَاتَ حَتْفًا أَنْفِهِ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. (۱)

از عبدالله بن عتیک نقل شده که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس از خانه خود، در راه خدا و برای خدا خارج شود و از مرکب خود بیفتد و یا ماری او را نیش زند و یا بمیرد و یا به مرگ ناگهانی گرفتار گردد، اجرش بر خداوند است.

ابن عتیک، مدفون در بقیع

برخی از مورخان؛ مانند خیرالدین زرکلی نگاشته اند که او در یمامه به شهادت رسید، اما مورخان نام آور دیگر؛ چون طبری، مقریزی، حاکم حسکانی و حاکم نیشابوری، نامش را در ردیف کسانی ثبت کرده اند که در مدینه وفات یافت و در خلافت عمر از دنیا رفت و عمر بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی و الرشاد» آورده است:

عبدالله بن عتیک بن قیس بن الأسود بن الحارث الأنصاری الأوسی، من أجله أصحاب الرسول، توفى في المدينة في خلافة عمر، فصلی علیه و دفنه فی البقیع. (۲)

عبدالله بن عتیک بن قیس بن اسود بن حارث انصاری اوسی، از بزرگان صحابه پیامبر است. او در مدینه، در دوره خلافت عمر وفات یافت. عمر بر وی نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.

ص: ۱۹۰

۱- (۱). تفسیر القرطبی، [۱] ابن عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، ج ۱۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه. ق، ص ۸۹.

۲- (۲). سبل الهدی و الرشاد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۳ م، ص ۹۵.

نامش حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی، قریشی اسدی است. او سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد و یکصد و بیست سال عمر کرد. (۱)

او در درون خانه کعبه متولد شد و مادرش فاخته او را در آب زمزم غسل داد.

حاکم نیشابوری می نویسد:

وَأُمُّهُ فَاخْتَهُ، بِنْتُ زَهْرَبْنِ بْنِ أُسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى وَكَانَتْ وَلَدَتْ حَكِيمًا فِي الْكَعْبَةِ وَ هِيَ حَامِلٌ فَضْرَبَهَا الْمَخَاضُ وَ هِيَ فِي جَوْفِ الْكَعْبَةِ فَوَلَدَتْ فِيهَا فَعَسَلَهُ فِي حَوْضِ الزَّمْزَمِ وَ لَمْ يُولَدْ قَبْلَهُ فِي الْكَعْبَةِ أَحَدٌ.

حکیم بن حزام برادر حضرت خدیجه کبری، همسر گرامی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است. او در عهد جاهلیت از بزرگان اشراف و قریش بود. طبق نقل های مکرر تاریخی، دارالندوه، مرکز مشورتی قریش، در اختیار وی بوده که در دوران معاویه، آنجا را صد هزار درهم به وی فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و میان مستمندان و بینوایان مکه توزیع کرد.

ابن اثیر در «أسد الغابه» چنین نگاهشته است: «حکیم بن حزام، پس از آنکه دارالندوه را به معاویه فروخت، عبدالله بن زبیر بر او طعنه زد و ایراد گرفت که «بِعَتْ مَكْرُمَةَ قُرَيْشٍ؟» یعنی عزت و شرافت قریش را فروختی؟! وی در پاسخ گفت: «ذَهَبَتْ الْمَكَارِمُ إِلَّا التَّقْوَى!» «جز پرهیزکاری، همه عزت ها از بین رفته اند». (۲)

فتح مکه و مسلمانی حکیم بن حزام

حکیم بن حزام در ماجرای فتح مکه مسلمانی برگزید و در شمار صحابه بزرگ پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در آمد و پس از مسلمانی، به مدینه مهاجرت شخصی کرد و در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره ملازم آن حضرت بود؛ به گونه ای که پرسش های فراوانی را از آن

ص: ۱۹۱

۱- (۱). مستدرک، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲- (۲). اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۵۲. [۱]

حضرت می کرد که پرسش های جالبی است و در مطاوی تاریخی و حدیثی معروف است.

حکیم، در بدر جزو لشکر قریش بود، لیکن به گونه عجیبی گریخت و از کشته شدن نجات یافت که پس از آن، سخت ترین و شدیدترین سوگندش آن بود که: «وَالَّذِي نَجَّانِي يَوْمَ بَدْرٍ»؛ «قسم به کسی که در روز جنگ بدر مرا نجات داد». (۱)

پر واضح است که اگر در جنگ بدر، به دست مسلمانان کشته می شد، در حال شرک بود و دیگر توفیق مسلمانی و تشرّف به اسلام را نداشت و از آن همه فیض و برکات باز می ماند.

سخاوت و جود حکیم بن حزام

حکیم بن حزام مردی با سخاوت و دارای طبعی بلند و روحی بخشنده و کریم بود. او به جهت شکرانه نعمت مسلمانی اش، بعد از مسلمانی و هجرت به مدینه، به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را لباس احرام پوشاند تا در وقوف به عرفه آنها را آزاد کند. غلام ها را به مکه برد و در عرفه به گردن هر یک طوق طلائی افکند که بر آنها این جمله نقش شده بود؛ «عَتَّقَاءُ اللَّهِ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ» (۲)؛ «این ها از سوی حکیم، آزاد شده های راه خدایند».

از طبع بلند او همین بس که در زمان ابوبکر و عمر، حتی از حق خود از بیت المال هم گذشت و نپذیرفت تا آنکه عمر در میان مردم اعلام کرد: «مردم! شما گواه باشید هرچه به حکیم اصرار می کنم، حق خود را از بیت المال بستاند، نمی پذیرد. او تا لحظه مرگ هم از کسی چیزی قبول نکرد». (۳)

ص: ۱۹۲

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲- (۲). اسد الغابه، ج ۲، ص ۴۰. [۱]

۳- (۳). پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۸۳.

از ویژگی های بارز و برجسته وی، صله رحم بود. حتی آن گاه که بنی هاشم در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله) بودند و در شعب ابوطالب در محاصره اقتصادی به سر می بردند و کسی جرأت نداشت با مسلمانان مراوده و داد و ستد داشته باشد و مشکلی را از آنها برطرف نماید، حکیم بن حزام در چنین موقعیتی خطیر و حساس، برای زندانیان و محصورشدگان شعب، غذا می فرستاد و آنها را به طور رایگان و به جهت صله رحم، به مسلمانان و پیامبر(صلی الله علیه و آله) تقدیم می کرد.

علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است:

روزی حکیم بن حزام برای مسلمانانی که در شعب محاصره شده بودند آذوقه می برد، ابوجهل با وی برخورد کرد و پرسید: کجا می روی و این آذوقه ها چیست؟ حکیم گفت: آنها را برای محمد و یارانش می برم. ابوجهل اعتراض کرد و گفت: این مخالفت با قراردادی است که امضا کرده ای، تو را رسوا خواهم کرد! جلوی او و آذوقه ها را گرفت و گفت: نمی گذارم آنها را به شعب ابوطالب ببری. از حکیم بن حزام اصرار و از ابوجهل منع و اعتراض... تا اینکه کار به زد و خورد انجامید. ابوالبختری که از قریش بود، به پشتیبانی از حکیم برخاست و گفت: ابوجهل! حیا نمی کنی؟! این مرد گندمی را که از عمه اش پیش او بوده برایش می برد و تو مانع ادای حق می شوی؟ درگیری به آنجا رسید که ابوالبختری با استخوان ساق پای شتر بر سر ابوجهل کوبید و سر وی مجروح شد و خون جاری گشت. تمام این ماجرا را حمزه بن عبدالمطلب از نزدیک می دید، لیکن از خوف آنکه مخالفت ها شدیدتر شود، دخالت نکرد. (۱)

در زندگی حکیم بن حزام، صله رحم جایگاه خاصی داشت؛ چنان که در مدینه

ص: ۱۹۳

همواره برای عمه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) هدایایی می برد و به نوعی آنها را از نظر مالی تأمین و حمایت می کرد؛ زیرا دوران مدینه دوران عسرت مسلمانان بود و عمه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند. حکیم به آنها و به عموم بنی هاشم کمک می رساند.

او در دوره جاهلیت نیز بسیار صله رحم می کرد. بعد از آنکه مسلمان شد، از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید: ای فرستاده خدا، آیا اموری مانند صله رحم، که در عهد جاهلیت انجام داده ام، برایم خیری دارد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«أَسَلَّمْتَ عَلَيَّ مَا أَسَلَفْتَ مِنْ خَيْرٍ» (۱)؛ «آنچه در گذشته عمل خیر انجام داده ای، نیکو و سالم است».

و بدین سان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی اطمینان داد که آنچه در گذشته و دوره جاهلیت صله رحم انجام داده، در نظر خدا نیکو و منشأ برکت است.

حکیم بن حزام، راوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

از افتخارات بزرگ حکیم بن حزام آن است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایات فراوانی را نقل کرد. برای نمونه به سه روایت که ایشان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده، اشاره می کنیم:

۱. رَوَى حَكِيمُ بْنُ حِرَامٍ أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَهَى أَنْ تُقَامَ الْحُدُودُ فِي الْمَسَاجِدِ. (۲)

حکیم بن حزام نقل کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از جاری شدن حدود الهی در مساجد نهی کردند.

۲. وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَكِيمَ بْنَ حِرَامٍ عَنِ بَيْعِ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ، فَقَالَ: لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ يَعْنِي مَا لَا تَمْلِكُ. (۳)

همانا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) حکیم بن حزام را نهی کردند از فروش چیزی که در اختیارش نیست. پس فرمودند: آنچه را که نزد تو نیست، نفروش؛ یعنی چیزی را که مالک آن نیستی.

ص: ۱۹۴

۱- (۱). المحلّی، أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری، ج ۱۰، دارالفکر، بی تا، ص ۲۰۱.

۲- (۲). الخلاف، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۲۱۲.

۳- (۳). تذکره الفقهاء، [۱] جمال الدین حسن بن یوسف، علی بن مطهر الحلی، مکتبه المرتضویه، بی تا، ص ۱۲۸.

۳. عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَأَعْطَانِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): يَا حَكِيمُ إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، مَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ، بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ النَّفْسِ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى. (۱)

حکیم بن حزام گفت: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درخواست کمک مالی کردم، عطایم کرد. بار دیگر درخواست کردم، باز عطایم کرد، بار سوم درخواست کمک کردم، باز هم عطا کرد. آن گاه فرمود: ای حکیم، این مال، سبزه ای شیرین است، هر کس آن را با سخاوت دریافت کند، بر او مبارک خواهد بود، و هر کس او را با نفسانیت و برتری جویی بخواند، خداوند در آن برکتی قرار نخواهد داد و او همچون فردی خواهد بود که بخورد و سیر نشود و بدان که دست فراتر و بخشنده، بهتر است از دستی که امساک کرده و بخل می ورزد.

اگر به منابع فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنت رجوع کنید، خواهید دید که حکیم ابن حزام در رأس راویان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

شنونده صدایی عجیب از آسمان

حکیم بن حزام، در جنگ بدر در سپاه کفر حضور داشته، او خود نقل می کند که در روز جنگ بدر، برای شکست سپاه اسلام اجتماع نمودیم. اما واقعه ای عجیب دیدم و از آن روز در دلم این نکته ایجاد شد که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از جانب خدا مورد تأیید قرار گرفته و به نوعی مترصد فرصت بودم که موقعیت برایم مهیا شود تا به او ایمان بیاورم:

عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ: التَّقِينَا فَاقْتَتَلْنَا، فَسَمِعْتُ صَوْتًا وَقَعَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ مِثْلَ وَقَعِ الْحَصَاةِ فِي الطُّسْتِ وَ قَبْضَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) الْقَبْضَةَ فَرَمَى بِهَا فَأَنْهَزَنَا... (۲)

ص: ۱۹۵

۱- (۱). شرح المذهب، ابی زکریا محی الدین النووی، دارالفکر، بی تا، ص ۲۴۶.

۲- (۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۹۶. [۱]

از حکیم بن حزام نقل است که گفت: در روز بدر گرد آمدیم تا با پیامبر بچنگیم، ناگهان صدایی از آسمان شنیدم که به زمین می آمد؛ مانند افتادن سنگ ریزه ها در طشت. پیامبر از آن سنگ ریزه ها گرفتند و به سوی ما انداختند و ما از ترس آن سنگریزه ها گریختیم.

پاسخ حکیم بن حزام به دعوت الهی

حکیم بن حزام، عمری طولانی داشت. بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره در مدینه بود و تا سال ۵۴ هجری، دوران حکومت معاویه، به دعوت الهی پاسخ گفت و از دنیا رخت بربست. اهالی مدینه جمع شده، بر جنازه اش نماز گزارند و در بقیع دفنش کردند.

حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبد العزّی بن قصی القرشیّ الأسدی... و کان من المؤلّفه قلوبهم... و توفّی سنه أربع وخمسين آیام معاویه.... (۱)

حکیم بن حزام، فرزند خویلد، فرزند اسد بن عبد العزّی، فرزند قصی قرشی اسدی است... و او از مؤلّفه القلوب بود... در سال ۵۴ ق. در دوران حکومت معاویه از دنیا رفت.

حاکم نیشابوری در «المستدرک» آورده است:

و حکیم بن حزام، مات بالمدینه سنه أربع و خمسين و هو ابن مأه و عشرين سنه و دفن بالبقیع. (۲)

حکیم بن حزام در سال ۵۴ هجرت در مدینه وفات یافت و جنازه اش در بقیع مدفون گردید.

ص: ۱۹۶

۱- (۱). اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۷۸. [۱]

۲- (۲). المستدرک، ج ۳، ص ۴۸۳.

فصل سوم : دیگر صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

ص: ۱۹۷

وَعَجَّ عَلَى أَرْضِ الْبَقِيعِ الَّذِي تُرَابُهُ يَجْلُو قَدَى النَّاطِرِ (۱)

در آغاز این سلسله مقالات - که مربوط است به شناخت بقیع و تاریخ پرفراز و فرودش و نیز شرح حالی است از شخصیت های مدفون آن - گروه نخست از دفن شدگان در بقیع را به بررسی گذاشتیم. این گروه و طبقه، از یاران صادق و راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند که در کنار آن حضرت ماندند و صداقت استواری خویش در میدان های جهاد و مبارزه و همگامی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به اثبات رساندند.

از این پس به شرح حال گروه و طبقه ای دیگر خواهیم پرداخت که نگارش شرح حال آنان، قدری دشوارتر است؛ چه آنکه در منابع تاریخی فراوانی، شرح زندگی بسیاری از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده، لیکن با تأسف، به محلّ دفن آنان اشاره چندانی نشده و در بقیع نیز اثری از آنان بر جای نمانده است. پر واضح است که شمار این طبقه از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بیش از طبقه نخست و یاران صادق آن حضرت است که در شماره های پیشین از آنان یاد شد.

گروهی که در مباحث بعدی، به معرفی آنان می پردازیم، صحابه ای هستند که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از مسیر نورانی او فاصله گرفتند و حتی برخی از آنان، جفا بر آل رسول (صلی الله علیه و آله) را پیشه خود کردند و بالاخره در تاریخ، مسیر انحرافی گشودند!

ص: ۱۹۹

تاریخ اسلام از رفتار بعضی از آنان دردهای جانفرسا به دل دارد، چه آنکه ایشان در دوران غربتِ اهل بیت (علیهم السلام)، یار ظالم و معاند مظلوم شدند. گاه سکوت را گزیدند و گاه به هوای مُلک و ریاست، حقیقت را قربانی امیال درونی خود کردند و از آیات کریمه قرآن، پیرو متشابهاً شدند؛

(فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ) (آل عمران: ۷)

آنان که در قلب هایشان کژی و انحراف بود، از تشابهات پیروی کردند، به قصد فتنه جویی و تأویلی گرایانه.

تعصیب، زیغ، کژی و انحراف، تمایل به حاکمیت تبار و قبیله، قربانی کردن حقیقت، برافروختن آتش کینه های بدری و خیریی، اصالت دادن به تبار و نژاد و قبیله، به جای اصالت دادن به سفارش ها و توصیه های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و... پیشه آنان بود.

برخی شان آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آزردهند، خاندانی که خداوند در وصفشان فرمود: (... يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (۱) و سرانجام کارشان به آنجا رسید که در سال ۶۱ پس از هجرت، آتشی در طف برافروختند و حادثه ای دردناک به وجود آوردند و گلویی را که بوسه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خاطره داشت، با خنجری از ستم و به نام خدا بردند و خود را حقیقت! پنداشتند؛ (قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ). (۲)

اکنون به شرح حال این گروه از دفن شدگان در بقیع می پردازیم:

۱. ابوهریره دوسی

در نام وی اختلاف بسیار است، به طوری که اگر مروری به کتاب های تاریخ و حدیث داشته باشیم، خواهیم دید هرکسی، با نامی از او یاد کرده است و در مقام

ص: ۲۰۰

۱- (۱). احزاب: ۳۳. [۱]

۲- (۲). آل عمران: ۱۸. [۲]

بررسی آن نام‌ها، به شخص واحدی می‌رسیم که آن شخص، کسی جز ابوهریره نیست.

از ابوهریره با نام‌های زیر یاد کرده اند:

۱. ابوهریره بن عامر بن عبد ذی الشّری بن طریف بن عتاب بن الدوسی؛ ۲. عبدشمس بن صخر؛ ۳. عبد تمیم؛ ۴. سعد بن حارث؛ ۵. عبدالعزّی؛ ۶. ابن عتبه بن عمرو بن عیسی بن حرب بن سعد بن ثعلبه بن عمرو بن نهم بن دوس؛ ۷. عامر بن عبدغنم؛ ۸. سعید بن دوس؛ ۹. عبد بن سکین و... .

به جا است در این باره، به کتاب «الاستیعاب فی معرفه الصحابه»، اشاره ای داشته باشیم:

أبوهریره الدوسی، صاحب رسول الله (صلی الله علیه و آله) ودوس هو ابن عُبدثان بن عبدالله بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن نصر بن الأزد بن الغوث. قال خلفيه بن خياط: أبوهریره هو عمير بن عامر بن عبد ذی الشّری بن طریف بن عتاب بن أبي صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبه بن سليم بن فهم بن غنم ابن دوس... اختلفوا فی اسم أبي هريره واسم أبيه اختلافاً كثيراً لا يحاط به ولا يضبط في الجاهلية والإسلام فقال خليفه: ويقال: اسم أبي هريره عبدالله بن عامر ويقال: برير بن عسرقه. ويقال: سكين بن دومه. وقال أحمد بن زهير سمعت أبي يقول اسم أبي هريره عبدالله ابن عبدشمس ويقال: عامر... و يقال: عبدنهم بن عامر، و يقال: عبدغنم، و يقال: سعید بن دوس، و يقال: كردوس و... (۱)

ابوهریره دوسی، صحابی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است و دوس، عُبدثان بن عبدالله بن زهران ابن كعب بن حارث بن كعب بن مالك بن نصر بن ازد بن غوث است. خلیفه بن خیاط گوید: ابوهریره، همان عمیر بن عامر بن عبد ذی الشّری بن طریف بن عتاب ابن ابی صعب بن منبه بن ثعلبه بن سلیم بن فهم بن غنم ابن دوس است. مورّخان، در

ص: ۲۰۱

۱- (۱). الاستیعاب [۱] فی معرفه الصحابه، ج ۴، صص ۱۷۶۹ و ۱۷۷۰. [۲]

نام ابوهریره و نام پدرش اختلاف کرده و هر یک چیزی نوشته اند، به طوری که احاطه و ضبط آنها در دوره جاهلیت و اسلام ناممکن است! خلیفه همچنین افزوده است: می گویند نام ابوهریره، عبدالله بن عامر است و گفته اند بریر بن عشرقه است و سُکین بن دومه نیز نوشته اند. احمد بن زهیر گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: اسم ابوهریره، عبدالله بن عبد شمس است و گفته اند: عامر است و عبدنهم نیز نوشته اند و برخی هم عبدغتم نامیده اند. سعید بن دوس نام دیگر او است و وی را دوس هم گفته اند و....

ابن عبدالبرّ این اختلاف را به حدّی زیاد دانسته که می گوید: رسیدن به اسم واقعی ابوهریره ناممکن است! وی نام های ابوهریره را به دو بخش تقسیم می کند؛ نام هایی که در جاهلیت به آنها خوانده می شد و نام هایی که بعد از مسلمانی بر او نهادند. او با عناوین زیر به آنها پرداخته است: «أما فی الجاهلیه...». و «أما فی الاسلام...» (۱).

ابن عبدالبرّ تعدادی از نام های ابوهریره در دوران جاهلیت را ذیل عنوان «أما فی الجاهلیه» آورده و برخی از نام های وی بعد از مسلمان شدنش را هم در عنوان «و أما فی الاسلام» ثبت می کند. او اسم خاصی را برای ابوهریره مشخص نمی کند و آنها را متعدّد و نامعلوم می داند ولی با قطع و یقین می توان گفت که شخصیتی در میان صحابه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، با نام ابوهریره بوده و این از مسلمات تاریخی است.

علل اختلاف در نام وی

چندین دلیل برای اختلاف در نام وی نوشته اند که به سه مورد آن اشاره می کنیم:

۱. برخی گفته اند: علت اختلاف در نام های وی و پدرش، تصحیف و تحریف است؛ مانند برّ، که آن را برید و یزید نوشته و خوانده اند، یا عمرو، که عمیر و عامر هم گفته اند و یا سکن، که سکین هم خوانده شده است.

ص: ۲۰۲

۲. نقل نام های متعدد برای پدرش که به وسیله مورخان، به صورت تخمینی و حدس و گمان نوشته شده است.

۳. نقل روایات فراوان از وی، دلیل دیگری است بر اختلاف نام او؛ بدین صورت که هر راوی نامی برایش بیان کرده تا شبیه ای پیش نیاید که چرا این همه روایت به وسیله او نقل شده، تا در نتیجه، روایات وی، موهون و سست جلوه نکند.

ابوهریره، نامی بود که پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر او نهاد.

مسلمانی ابوهریره

ابوهریره در دو سال آخر عمر شریف پیامبر(صلی الله علیه و آله) اسلام آورد. او در سال هشتم هجرت، همراه طایفه اشعری - که ابوموسی اشعری هم جزو ایشان بود - به مدینه مهاجرت کردند و در خیبر، هنگامی که قلعه فتح شد و غنایم جنگی جمع آوری و آماده تقسیم گردید، بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان آورده، مسلمان شدند. ابوهریره آن گاه که چشمش به غنایم افتاد، از پیامبر(صلی الله علیه و آله) تقاضای سهم کرد.

گرچه حضرت تصمیم داشتند که سهمی به او بدهند، لیکن از آنجا که وی با ابان بن سعید اختلاف و خصومت داشت، پیشنهاد کرد که ابان بن سعید از غنیمت محروم شود. این پیشنهاد بر ابان که در جنگ شرکت کرده بود گران آمد و با لحن توهین آمیزی به او گفت: ای وَبْرٌ (۱) از کوه (قدوم ضآن) آمده و به ما آویخته ای؟! سرانجام، این اختلاف سبب شد که پیامبر(صلی الله علیه و آله) چیزی به وی ندهد. (۲)

ابن عبدالبرّ نوشته است: «أسلم أبوهریره عام خیبر و شهدها مع رسول الله(صلی الله علیه و آله)». (۳)

ابوهریره در سال فتح خیبر اسلام آورد و در آن جنگ با پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) همراه بود.

ص: ۲۰۳

۱- (۱). حیوانی است به اندازه گربه و دارای سُم.

۲- (۲). پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳- (۳). الاستیعاب فی معرفه الصحابه، ج ۴، ص ۱۷۷۱.

به نقل از بسیاری از مورّخان، ابوهریره بعد از مسلمانی، در صُفّه زندگی می کرد و همراه صُفّه نشینان بود. هنگام مسلمان شدنش سی ساله بود و حرص فراوانی در شنیدن سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت. او در خوردن غذا و سیر کردن خود جدّیت داشت و در این مورد زبانه زد بود.

در جایی می گوید: «در صُفّه مسجد زندگی می کردم، روزی با روزه تا شام به سر بردم و همچنان از شکم گرسنه رنج می بردم، در این هنگام برای قضای حاجت از مسجد دور شدم، چون برگشتم طعامی را که اغنیای قریش برای اهل صُفّه می فرستادند، خورده بودند، با خود گفتم: اکنون کجا بروم؟ کسی گفت: نزد عمر بن خطاب برو، در حالی که عمر مشغول تعقیب نماز بود، به نزد وی رفتم، منتظر ماندم تا از نماز فارغ شد، چون به خانه رهسپار شد، نزد وی رفتم، گفتم: قرائت مرا گوش کن. در حالی که جز طعام نظری نداشتم، عمر نیز به آیاتی چند از سوره آل عمران که تلاوت نمودم، گوش داد، ولی هنگامی که به خانه رسید داخل خانه شد و مرا به حال خود گذاشت». (۱)

مانند همین ماجرا را برای ابوبکر نقل می کند و می گوید: «او هم به من توجهی نکرد». و نیز می گوید: «جعفر بن ابوطالب در نظرم محبوب است و از این رو می گفت: «أفضل أصحاب الرسول، جعفر بن ابی طالب» (۲)؛ «برترین فرد در بخشندگی، در میان اصحاب پیامبر، جعفر بن ابی طالب است».

علت این مسأله را هم خودش نقل کرده و گفته است: «هرگاه برای سیر کردن شکم خود، نزد جعفر می رفتم، او مرا سیر می کرد».

وی در جنگ صفین، هنگام خوردن شام و نهار، بر سر سفره معاویه می نشست و هنگام نماز پشت سر علی بن ابوطالب (علیه السلام) می ایستاد و هرگاه جنگ شدت می گرفت، به

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- (۲). الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۷۴.

کوه های اطراف می رفت. وقتی دلیل این کارش را پرسیدند، گفت: «مضیره معاویه اُطیب و اُدسم و الصَّیْلَهِ خَلْفَ عَلِيٍّ (علیه السلام) أَفْضَلُ» (۱)؛ «سفره معاویه بهتر و چرب تر است ولی نماز پشت سر علی (علیه السلام) فضیلت بیشتری دارد».

درباره تمایل شدید ابوهریره به سیر کردن شکم، مورخان اهل سنت هم اشاراتی دارند؛ برای نمونه، ابن عبدالبرّ، می نویسد:

ثمّ لزمه وواظب علیه رغبهً فی العلم راضياً بشبع بطنه فکانت یده مع ید رسول الله (صلی الله علیه و آله). (۲)

ملازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و او را مواظبت می کرد، به خاطر رغبتی که به علم داشت و حرصی که بر سیر کردن شکم داشت، همواره دست او در سفره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود.

ابوهریره، به همین دلیل که تمایل فراوانی به سیر کردن شکم خود داشت، در زمان معاویه و چنان که اشاره داشتیم، در ماجرای جنگ صفین، لقب «شیخ المضیره» را به خود گرفت.

این لقب در زمان معاویه به او داده شد. مضیره، نام غذایی مخصوص، لذیذ و منحصر به فرد بود که از طرف دستگاه خلافت اموی، برای نویسندگان و شاعران وقت که با حکومت همکاری داشتند و به دعوت معاویه در سفره های دربار حضور می یافتند، ترتیب داده می شد و آن، ترکیبی از گوشت تازه گوسفند یا بره و شیر و روغن و ادویه جات رایج آن روزگار بود که اشراف زادگان می خوردند، شاعران دربار، با خوردن آن غذاهای لذیذ به وجد می آمدند و در مدح امرا و خلفا، شعر می سرودند. روایتگران نیز به جعل حدیث می پرداختند. این غذا آن قدر لذیذ بود که مردم بیچاره و حتی توانگر، غذاهای خوشمزه خود را تمایل به مضیره معاویه می کردند... به دلیل حضور و رغبت شدید ابوهریره به این سفره و غذا، او را شیخ المضیره لقب دادند. (۳)

ص: ۲۰۵

۱- (۱). پیامبر و یاران، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲- (۲). الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۷۱. [۱]

۳- (۳). الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، دارالجلیل بیروت، ۱۹۹۲م، ص ۳۷.

ابوهریره و اعتراف به عظمت علی (علیه السلام)

ابوهریره بارها به فضیلت علی (علیه السلام) اعتراف کرده است. او می گوید: «معاذ بن جبل را دیدم که به علی بن ابی طالب چشم می دوخت. به او گفتم: چرا این همه به علی چشم می دوزی گویی که تا کنون او را ندیده ای؟ گفت: از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود:

«النَّظْرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»؛ «نگاه به چهره علی عبادت است».

ابن ابی الحدید معتزلی گوید:

چون ابوهریره با معاویه به کوفه آمد شب ها در باب کنده می نشست و مردم در مجلس او شرکت می کردند. جوانی از کوفه آمده نزدش نشست و گفت: ای ابوهریره تو را به خدا آیا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده ای که در حق علی بن ابی طالب فرمود: خداوند! دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن دار، هر که او را دشمن بدارد؟ گفت: آری. (۱)

روایات فراوان به نقل از ابوهریره!

با این که ابوهریره در سال هشتم هجرت، مسلمانی برگزید و کمتر از دو سال در خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، اما به حدی روایت از آن حضرت نقل کرده که این کثرت نقل، او را در معرض اتهام قرار داده و بسیاری از مورخان و اهل حدیث، حتی از اهل سنت، در صحت همه روایات او تردید دارند. تا آنجا که این قضیه، حتی مورد اعتراض عمر و عثمان قرار گرفت! علی (علیه السلام) او را به دلیل نقل این همه روایت نکوهش کرد.

نخستین کسی که او را از نقل خبر منع کرد، عمر بن خطاب بود. وی هنگامی که شنید ابوهریره روایاتی را به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نسبت می دهد که اصل و ریشه ندارد، او را به حضور خواست و از نقل حدیث منع نمود و در مرتبه دوم او را با تازیانه ادب کرد. اما او باز از جعل حدیث دست برنداشت و به تبعید تهدید شد. خلیفه دوم اعلام کرد که اگر از نقل حدیث دست نکشد، به سرزمین دوس، (که وطن اصلی وی بوده)

ص: ۲۰۶

۱- (۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴؛ داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۰۲.

تبعید خواهد شد؛ چنان که به کعب الاحبار هم اعلام کرد اگر از نقل احادیث دست نکشی، به سرزمین میمون ها تبعیدت خواهیم نمود. (۱)

کثرت روایات ابوهریره و عدم تناسب بسیاری از محتوای روایاتش، موجب شد که او به عنوان جعل کننده حدیث شهرت یابد که از نقل و بسط این مطالب خودداری می گردد.

ابوهریره و حکومت بحرین

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پس از بازگشت از جِعرانه، علاءِ حضرمی را با جمعی، از جمله ابوهریره به بحرین، نزد منذر بن ساوی فرستاد، منذر را به اسلام دعوت کردند. او اسلام آورده و در مسلمانی استواری گزید. همه بستگان منذر هم مسلمانی برگزیدند. مسیحیان هم به دادن جزیه راضی شدند. علاء به ابوهریره گفت: پیامبر به من در حق تو سفارش کرد، بگو چه کاری از من برای تو ساخته است؟ ابوهریره گفت: مرا مؤذن خود قرار ده. ابوهریره مؤذن او شد و همچنان در بحرین بود تا این که علاء فوت کرد. عمر او را به حکومت بحرین برگزید، ولی پس از چندی، مطالبی که با امانتداری وی سازش نداشت به عمر گزارش شد، لذا او را عزل نمود و عثمان بن ابی العاص را به جایش منصوب کرد. پس از مراجعت از بحرین معلوم شد که ابوهریره چهارصد هزار دینار با خود آورده است... عمر گفت: آنچه سرمایه اصلی ات بوده، به اضافه خرج کنونی ات بردار و بقیه را به بیت المال بسپار. پس دستور داد دوازده هزار از او بگیرند. (۲)

ابوهریره و اعتراف به عظمت علی، حسنین و اهل بیت (علیهم السلام)

روایات فراوانی در میان نقل های ابوهریره وجود دارد که وی به مقام، عظمت و جایگاه والای علی، حسنین و اهل بیت (علیهم السلام) اعتراف کرده است، که نقل تمام این روایات به درازا می کشد.

ص: ۲۰۷

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۵۸ به نقل از کتاب ابوهریره، ص ۸۴.

۲- (۲). همان، ص ۱۶۲.

اصیغ نباته در حضور معاویه از ابوهریره پرسید: ای یاور پیامبر (صلی الله علیه و آله)! به آن خدایی که غیر او خدایی نیست و عالم به غیب و حضور است و به حق پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوگندت می دهم که آیا در غدیر خم بودی؟ گفت: آری، در روز غدیر بودم. پرسید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ. (۱)

هر که من مولای اویم، این علی، مولای او است. خدایا! دوست بدار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن می دارد. خدایا! یاری کن هر که علی را یاری کند و خوار بگردان، هر که علی را خوار نماید.

روگردانی از علی (علیه السلام) و گرایش به معاویه

ابوهریره، در واقع به دلیل فضایل برجسته ای که در علی (علیه السلام) سراغ داشت، به ایشان علاقه مند بود و آن حضرت را دوست می داشت و لذا حدیث غدیر را به طور مفصل نقل کرده و در مواقف مختلفی که از وی راجع به ماجرای غدیر پرسش کرده اند، کلیت ماجرا را توضیح داده و خبر ائمه اثنا عشر را با نام هر یک از امامان، از قول پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است. اما هنگامی که دوران معاویه می رسد و حاکمیت به دست او می افتد و بخشش های هدفمندانه سیاسی او آغاز می شود، ابوهریره به سمت معاویه گرایش می یابد و زمینه را برای تثبیت حاکمیت وی مهیا می کند و اخباری را درباره او جعل و وضع می نماید. در هر حال، ابوهریره به فرزندان ابوالعاص خدمات فراوان می کند.

محمود ابوریه، از دانشمندان بزرگ اهل تسنن، در کتاب خویش با عنوان «شیخ المضیره ابوهریره» تلاش های گسترده ابوهریره در تضعیف چهره امیرمؤمنان و فضیلت سازی برای معاویه را شرح داده، می نویسد:

ص: ۲۰۸

ابوهریره از وضع و جعل احادیث در طعن علی (علیه السلام) چیزی فرو نگذاشت و همزمان در خصوص آل ابی العاص به صورت عموم و معاویه به صورت خاص وضع نمود که شأن آنها را بالا ببرد. (۱)

مرگ ابوهریره و دفن در بقیع

ابوهریره، قصری در عقیق داشت که در همان قصر درگذشت. فرزندان عثمان او را از قصرش به مدینه حمل کرده، در بقیع به خاکش سپردند؛

کانت وفاته فی قصره بالعقیق فحمل الی المدینه فکان ولد عثمان بن عفان یحملون سریره حتی بلغوا به البقیع حفظاً بما کان من رأیه فی أبیهم وصلی علیه الولید بن عتبه بن اَبی سفیان وکان یومئذ أميراً علی المدینه. (۲)

وفات ابوهریره در سال ۵۷ هجری رخ داد، که در این سال، سنش به ۷۸ می رسید. (۳)

۲. عبدالرحمان بن عوف

عبدالرحمان بن عوف الزهری، نسبش به چند واسطه به مژه بن کعب می رسد. مادرش ام کلثوم، دختر عتبه است. او صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و هشتمین فردی است که اسلام آورد. عبدالرحمان ۲۱ سال پیش از بعثت به دنیا آمد. نامش در جاهلیت «عبد عمرو» بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را به «عبدالرحمان» تغییر داد. او از قبیله بنی زهره و پسر عموی سعد بن ابی وقاص و داماد عثمان و از نخستین مهاجران به مدینه است. او در مهاجرت به حبشه نیز حضور داشته است.

ص: ۲۰۹

۱- (۱). شیخ المصیره ابوهریره، علامه محمود ابوریه، دارالمعارف مصر، بی تا، ص ۲۰۰.

۲- (۲). ابوهریره، سید عبدالحسین شرف الدین، انتشارات انصاریان، قم، بی تا، ص ۲۱۰.

۳- (۳). همان، ص ۲۱۱.

عبدالرحمان بن عوف، آن گاه که مسلمان شد، در صحنه های مهم، حضوری فعال داشت. در نبردهای بدر و اُحد، از کسانی بود که در میدان جهاد، مقاومت و رشادت از خود بروز داد.

نقش عبدالرحمان بن عوف در انتخاب عثمان

انتخاب خلفا، پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یک شیوه و روش نبود؛ زیرا هر یک از خلفای سه گانه به نوعی خاص و به شکلی ویژه برگزیده شدند. هنگامی که خلیفه دوم دانست روزهای آخر عمر خویش را می گذراند و از گوشه و کنار به او گفته می شد جانشین تعیین کند و عایشه به وسیله عبدالله فرزند حذیفه پیامی فرستاد که: «امت محمد را بی شبان نگذار؛ زیرا که از فتنه می ترسم...» (۱).

لَا تَدْعُ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ بِلَا رَاعٍ اسْتَخْلَفَ عَلَيْهِمْ وَلَا تَدْعُهُمْ بَعْدَكَ هَمَلًا فَإِنِّي أَخْشَى عَلَيْهِمُ الْفِتْنَةَ.... (۲)

امت محمد را بی راهنما و حاکم مگذار، خلیفه را برگزین و امت را رها مکن که من بر امت محمد، از فتنه می ترسم. فرزند خلیفه به پدر خود همین نکته را گفت. برخی می گفتند «فرزند عمر، عبدالله باشد، اما خود خلیفه از بی کفایتی فرزندش آگاه بود و این رأی را نپذیرفت» (۳).

پس عمر شش تن را برگزید که عبارت بودند از: علی (علیه السلام)، عثمان، طلحه، زبیر، سعد ابن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف. وقتی اینان پیرامون بستر خلیفه گرد آمدند، او با چهره ای گرفته و تند به ایشان گفت: لابد همه می خواهید زمام امور را پس از من به

ص: ۲۱۰

۱- (۱). الامامه و السياسه، ابن قتیبه الدینوری، ج ۱، انتشارات الشریف [۱] الرضی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۲۲.

۲- (۲). الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۳. [۲]

۳- (۳). الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۳.

دست گیرید؟! در این هنگام خطاب به یک یک آنان، به جز علی (علیه السلام)، سخنانی گفت و با ذکر دلایلی، هیچ یک را شایسته تصدی خلافت ندانست. آن گاه رو به علی (علیه السلام) کرد و در سراسر زندگی آن حضرت نقطه ضعفی، جز شوخ طبعی و مزاحی ایشان! نیافت و افزود: اگر او زمام امور را به دست گیرد، مردم را به مسیر حق و طریق آشکار، راهبری خواهد کرد.

فلما أحسَّ بالموت، قال لابنه: اذهب إلى عائشه وأقْرئها مِنِّي السلام واستأذنها أن أقبر في بيتها مع رسول الله و مع أبي بكر، فأتاها عبدالله بن عمر، فأعلمها فقالت: نعم وكرامه، ثم قالت: يا بني أبلغ عمر سلامي و قل له لا تدع أمه محمد بلا راع استخلف عليهم ولا تدعهم بعدك هملاً، فأئتي أخشى عليهم الفتنه... فأرسل إليهم جميعهم وهم علي بن أبي طالب و عثمان بن عفان و طلحه بن عبيدالله و الزبير بن العوام و سعد بن أبي وقاص و عبدالرحمن بن عوف.... (1)

وقتی خلیفه دوم مردن خویش را نزدیک دید، به فرزندش عبدالله دستور داد که: نزد عایشه برو و سلام مرا برسان و از او اجازه بگیر که در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر دفن شوم. عبدالله نزد عایشه رفت و او را به این مطلب آگاه ساخت. عایشه گفت: مانعی نیست. سپس گفت: فرزندم! سلامم را به خلیفه برسان و به او بگو که امت محمد (صلی الله علیه و آله) را بی نگاهبان و بی زمامدار نگذار و برای خود جانشین تعیین کن و بعد از خود، امت را یله و رها مگذار که من از فتنه می ترسم! پس عمر، به سوی شش تن؛ علی بن ابی طالب (علیه السلام)، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف فرستاد که گرد آیند و....

به جز طلحه - که غایب بود - همگی گرد آمدند. عمر در پایان این جلسه، فرمانی اکید و آمیخته با خشونت صادر کرد. ابن قتیبه، در کتاب خویش، ماجرا را با تفصیل گزارش کرده و این گونه می نویسد:

ص: ۲۱۱

إن استقام أمر خمسه منكم وخالف واحد فاضربوا عنقه، وإن استقام أربعة واختلف اثنان فاضربوا أعناقهما، وإن استقر ثلاثة واختلف ثلاثة فاحتكموا إلى إبنی عبدالله، فلائی الثلاثة قضی فالخليفة منهم وفيهم، فإن أبی الثلاثة الآخرون ذلک فاضربوا أعناقهم. (۱)

اگر پنج نفر رأی واحدی داشتند و یک نفر مخالف بود، گردن آن یک نفر را بزیند و اگر چهار نفر هم رأی شدند و دو نفر مخالفت کردند، گردن آن دو را بزیند و اگر سه نفر متحد شدند و سه نفر مخالفت کردند، فرزندم عبدالله را حکم قرار دهید، هر یک از دو گروه (سه نفره) که رأی آورد، خلافت مربوط به آنان و در میان آنها است (که یکی گزینش می شود) و اگر سه نفر دوم مخالفت کردند، گردنشان را بزیند.

به گزارش ابن قتیبہ، جمع حاضر (که شش نفر بودند) گفتند: ای خلیفہ، نظر خود را بگو تا به آن عمل کنیم. عمر گفت: ای سعد! آنچه مانع من در انتخاب تو است، برخورد شدید و سخت گیری تو در امر امت است و ای عبدالرحمان بن عوف، آنچه مانع من از گزینش تو است، این است که تو فرعون این امتی.

سپس غش کرد و بار دیگر به هوش آمد و این گونه گفت: ملاک انتخاب و تنها شخصی که سخنش برای دیگران حجت است، عبدالرحمان بن عوف می باشد. به هر کس که او رأی داد، همه به او رأی دهید! (۲)

عبدالرحمان بن عوف خطاب به علی (علیه السلام) گفت: ای علی، با تو بیعت کنم و حکومت را به تو واگذارم، آیا طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و عمل ابوبکر و عمر حکم می رانی؟ علی (علیه السلام) فرمود: حکومت بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر آری، اما عمل به سیره شیخین، نه؛

ص: ۲۱۲

۱- (۱). الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۴۳. [۱]

۲- (۲). همان، ص ۴۵.

آن عبدالرحمن بن عوف قال لعلي: يا علي، هل أنت مبایعی علی کتاب الله وسنّه نبیّه وفعل أبي بكر وعمر؟ فقال علی (عليه السلام): أمّا كتاب الله وسنّه نبیّه فنعم، و أمّا سيره الشيخين فلا. (۱)

بدین صورت، عبدالرحمان بن عوف، به حق عمل نکرد و خلافت اسلامی را به خارج از مسیر خود سوق داد...!

عبدالرحمان و حرکت به سوی دوزخ

گفته اند که روزی کاروان عبدالرحمان بن عوف به مدینه رسید. کاروان وی چنان بزرگ بود که ولوله در شهر افکند. عایشه پرسید: چه خبر است؟ گفتند: شتران عبدالرحمان رسید. عایشه گفت: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: عبدالرحمان بر صراط افتان و خیزان می رود؛ چنان که گویی به دوزخ افتاده است! عبدالرحمان بن عوف وقتی این خبر را شنید، گفت: شتران و آنچه بر پشت دارند، در راه خدا باشد، شمارشان پانصد بود». (۲)

عبدالرحمان بن عوف و مکنت مالی

در سال های نخست خلافت عثمان، عبدالرحمان در حد افراط، از عطایایی بهره مند شد.

عثمان ۲/۵۶۰/۱۰۰۰ دینار به وی بخشید، اما در اواخر عمر خلافت عثمان، بر سر مسائلی؛ از جمله مسأله خلافت بعد از عثمان، او به اختلاف و مخالفت با عثمان پرداخت.

گزارش ثروت انبوه عبدالرحمان و بخشش های بی جهت خلیفه به وی را، همه مورخان نوشته اند:

ص: ۲۱۳

۱- (۱). وضوء النبى، السيد على الشهرستاني، ج ۱، بيروت، ۱۴۱۵ هـ. ق مطابق ۱۹۹۴م، ص ۱۹۳.

۲- (۲). الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۴۹.

فالمعروف عن ابن عوف أنه كان صاحب ثروه هائله وأموال وفيره، بلغت: ألف بعير، و مائه فرس، وعشره آلاف شاه، و أرضاً كانت تزرع على عشرين ناضحاً، وخرجت كل واحد من الأربيع بنصيبها من المال الذي تركه، فكان أربعه وثمانين ألفاً. (۱)

معروف و مشهور آن است که عبد الرحمان بن عوف، دارای ثروتی انبوه بود و اموال فراوانی اندوخته داشت (به او داده شده بود) که به هزار شتر و هزار اسب و ده هزار گوسفند می رسید و زمینی که بیست تن آن را آبیاری می کردند. هر چهار نفر نصیبی را دریافت کردند که به حد هشتاد و چهار هزار دینار می رسید.

بیشتر ثروت عبدالرحمان را خلیفه سوم به او بخشیده بود.

مرگ عبدالرحمان بن عوف و خاکسپاری اش در بقیع

عبدالرحمان، در زمان خلافت عثمان بیمار شد و عثمان به عیادتش رفت اما از آنجا که وی طمع در خلافت داشت و عثمان روی خوش به وی نشان نداده بود، از او روی گرداند و سخن نگفت.

عبدالرحمان بن عوف در سال ۳۲ ق. دوران خلافت عثمان، در مدینه از دنیا رفت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع به خاکش سپردند. (۲)

عن عبدالواحد بن محمد بن عبدالرحمن بن عوف، قال: أوصى عبد الرحمن بن عوف - رضى الله عنه - إن هلك بالمدينه أن يدفن إلى عثمان بن مظعون، فلما هلك حفر له عند زاويه دار عقيل الشرقيه فدفن هناك. (۳)

عبدالواحد فرزند عبدالرحمان بن عوف گوید: عبدالرحمان وصیت کرد که اگر در مدینه از دنیا رفت، در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شود. هنگامی که از دنیا رفت، در زاویه شرقی دار عقیل، قبری برایش کردند و در آنجا مدفون گردید.

ص: ۲۱۴

۱- (۱). وضوء النبى، ج ۱، ص ۷۳.

۲- (۲). السيره النبويه، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳- (۳). تاريخ المدينه المنوره، ج ۱، ص ۱۱۵.

مغیره بن شعبه بن ابی عامر بن مسعود ثقفی (ابوعیسی یا ابوعبدالله)، در شهر طائف به دنیا آمد. او پسر برادر عروه بن مسعود ثقفی، دیگر صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. در سال پنجم هجرت، آیین مسلمانی برگزید.

شیوه مسلمانی مغیره

به دلیل اینکه تزویر و مکر، جزو سرشت و ذات مغیره بوده، طبق نقل های مورخان، مسلمان شدنش هم واقعی نبوده است؛ زیرا در سفری که با گروهی از قبیله بنی ثقیف به مصر، نزد مقوقس داشتند، با خود هدایایی می برند و مقوقس هم به آنان هدایایی می دهد. هدایا فراوان بوده و مغیره که در آن جمع، از همه فروتر بوده، از سر مکر، دستمالی بر سر می بندد و خود را به مریضی می زند. آنها که شراب همراه داشتند و می خواستند بیاشامند، به مغیره تعارف کردند اما او عذر آورد و گفت: سردرد دارم، نمی توانم بیاشامم، معذورم دارید. در عوض، من جام های شما را پر از شراب می کنم. آنان پذیرفتند و مغیره از سر مکر، به آنها شراب فراوان خوراند تا آنجا که بی هوش افتادند! اینجا بود که همه را کشت و هدایا را صاحب شد و از ترس قبیله بنی ثقیف، به طائف نرفت و راهی مدینه شد و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت. پیامبر که از ماجرای وی آگاه بود، او را نکوهش کرده، اسلامش را پذیرفت. بنابراین، مسلمانی اش از سر مکر و تزویر بود و حقیقت نداشت. (۱)

مغیره و کارنامه اش

کارنامه مغیره با مسلمانی او سازگار نیست. در منابع تاریخی، می توان فرازهای ذیل را در کارنامه نادرخشانش دید:

۱. اسلام آوردنش به خاطر ترس از قبیله بنی ثقیف و به طمع حضور در نظام

ص: ۲۱۵

سیاسی - اجتماعی آن روز، در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله).

۲. همگامی با جناح سیاسی مخالف در سقیفه.

۳. همگامی فعال با تغییردهندگان مسیر خلافت، از علی (علیه السلام) به خلیفه اول.

۴. شرکت در هجوم به خانه فاطمه زهرا، دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله).

۵. گرفتن رشوه، با حرص و طمع.

۶. مخالفت با علی (علیه السلام) و فرزندان پاکش، به شکل گسترده.

۷. طواچی برای خلافت یزید و سعایت گسترده در این ماجرا.

۸. هموار کردن راه برای تداوم آزار به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام).

۹. سرپیچی از شرکت در جیش اسامه و ...

توضیح برخی موارد پیش گفته:

همکاری در تغییر مسیر خلافت

به دلایل بسیار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود مشخص کرده بود و از این تصمیم حضرت، می توان برداشت کرد که تنها او صلاحیت بر این کار را داشته است.

مغیره بن شعبه، جلو خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خلیفه اول و دوم را دید و از آنان پرسید: از چه رو اینجا نشسته اید؟ گفتند: منتظریم این مرد (علی بن ابی طالب) بیرون بیاید تا با او بیعت کنیم. مغیره گفت: می خواهید این خاندان را بر مردم مسلط کنید تا آنها را بدوشند؟! خلافت را در قریش توسعه دهید تا بعداً نیز ادامه یابد. به پیشنهاد او، آنان بر این تصمیم مصمم شدند و به سقیفه رفتند و پیش آمد آنچه نباید.... (۱)

مغیره، در جمع مهاجمان به خانه فاطمه (علیها السلام)

مغیره بن شعبه، با حمله کنندگان به خانه علی و فاطمه همراه شد. آنان به خانه فاطمه هجوم بردند و مغیره با لگد در خانه را شکست که به پهلوی آن حضرت خورد.

ص: ۲۱۶

امام حسن مجتبی (علیه السلام)، خطاب به مغیره می فرماید:

«أَنْتَ ضَرْبَتْ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَتَّى أَدْمَيْتَهَا» (۱)؛ «تو بر پیکر فاطمه ضربتی وارد کردی و با آن ضربه بی هوشش ساختی».

در تاریخ، از نام مهاجمان به خانه فاطمه یاد شده و عبدالزهره مهدی، در کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه»، از این افراد نام می برد: «... ۲. خالد بن ولید ۳. قنفذ ۴. عبدالرحمان بن عوف ۵. سلمه بن سلامه ۶. مغیره بن شعبه و...» (۲).

نوشته اند که مهاجمان ۲۲ نفر بوده اند و مغیره شکننده در بود.

مغیره و خطاهایی که مرتکب شد

او در زمان خلافت خلیفه دوم و سوم، مدتی نسبتاً طولانی، حاکم شهرهای بصره و کوفه بوده و در این مدت، اعمالی مرتکب شد که از مهم ترین نقاط تاریک زندگی اش محسوب می شود.

ثقفیان و دیگر اعراب، او را به مکاری و توطئه گری می شناختند. ظاهر آن است که وی، نقشی ویژه در کشتن مخالفان خلیفه دوم و مخالفان بنی امیه داشته است. فرزندخواندگان حارث در تلاشی که برای انتقام از مغیره انجام دادند، مدرکی به دست آورده و آن را در ازای کشتن عقبه، حارث و افرادی از قبیله بنی ثقیف افشا کردند و درصدد برآمدند وی را به قتل رسانند. فرزندخواندگان حارث متوجه شدند که نافع، نفع، زیاد و شبل بن معبد در بصره، مغیره را با امّ جمیل دیده اند. آنان این خبر را میان مردم انتشار دادند و (در بصره) از امامت مغیره برای نماز جلوگیری کردند. (۳)

درحالی که چنین خبری میان مردم پیچید، خلیفه دوم وی را از بصره به کوفه، که مرکز استان بزرگ تری بود، انتقال داد و در واقع او ترفیع درجه یافت و حتی این سخن در میان عرب شهرت یافت که:

ص: ۲۱۷

۱- (۱). الهجوم علی بیت فاطمه، عبد الزهره مهدی، ۱۴۲۱ ه. ق. بی جا، ص ۱۱۸.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). زندگی ابابکر و بستگانش، الشیخ نجاح الطائی، ۱۳۸۰ ه. ش. بی جا، ص ۹۳ به نقل از طبقات ابن سعد.

غضب الله عليك، كما غضب أمير المؤمنين [عمر بن الخطاب] على المغيرة، عزله عن البصرة واستعمله على الكوفة! (۱)

خداوند بر تو خشم کند، همانطور که عمر بر مغیره خشم کرد. او را از بصره عزل و به کوفه فرستاد و حکومتش داد!

نقش کلیدی مغیره در ولایتعهدی یزید

از کارهایی که مغیره مرتکب شد، طرح و جانداختن موضوع ولایتعهدی یزید بود و در واقع این کار، با طراحی و نقشه ریزی مغیره انجام شد. مورخان نوشته اند که معاویه می خواست او را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش بگمارد، مغیره که چنین دید، نزد یزید رفته، گفت: چرا معاویه به فکر تو نیست و تو را جانشین خودش معرفی نمی کند؟! یزید با شنیدن این موضوع تحریک شد و به پدرش معاویه پیشنهاد داد و در ضمن گوشزد کرد که مغیره توان عملی ساختن این کار را دارد. با شناختی که معاویه از گذشته و کارنامه یزید داشت و از سویی با امام حسن مجتبی (علیه السلام) شرط کرده بود که کسی را به جانشینی خود تعیین نکند، فکر می کرد مردم این موضوع را نمی پذیرند و این کار نشدنی است، لیکن با پیشنهاد مغیره امیدوار گردید و بار دیگر حکومت کوفه را که از حساس ترین مراکز اسلامی بود، به او واگذار کرد و فرمان داد که مقدمات این کار را در کوفه فراهم کند و از مردم آن سامان برای یزید بیعت بگیرد. (۲)

مغیره و افتادن به دامن مرگ

در سال چهل و نهم هجرت، در کوفه طاعون آمد و جمعی فراوان به آن مرض مردند. مغیره که استاندار کوفه بود، برای حفظ جان خویش به قصد مدینه، از کوفه بیرون رفت، غافل از این که گرفتار طاعون شده بود! او با خواری تمام چشم از جهان

ص: ۲۱۸

۱- (۱). مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۸۲.

۲- (۲). تاریخ طبری، ج ۴، ص ۸۶.

بست و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

البته درباره محل دفن و مرگ او اختلافی در تاریخ وجود دارد؛ برخی مرگ او را در همان کوفه دانسته اند اما نویسندگانی مانند صاحبان استیعاب، الکامل و قاموس نوشته اند که مرگ او در مدینه بوده است. (۱)

۴. سعد بن ابی وقاص

سَعْدُ (مَالِكُ) بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ بْنِ أَهْيَبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، از طایفه قریش و قبیلۀ بنی زهره است.

اسلام سعد بن ابی وقاص

سعد بن ابی وقاص، از اسلام آوردندگان نخستین است که در مکه و تحت الشجره، به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد.

و هَذَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ مِنْ جُمْلَةِ السَّابِقِينَ وَ الْمُبَايِعِينَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ. (۲)

سعد بن ابی وقاص از پیشگامان به اسلام و بیعت کنندگان تحت شجره به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است.

هجرت به مدینه

پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه، سعد نیز هجرت کرد و به مدینه آمد. او با این که از امرای عرب بود، لیکن هر آنچه در مکه داشت و انهد و هجرت به مدینه را برگزید.

شرکت سعد در میدان های نبرد

سعد در بیشتر غزوات همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و به فارس عرب شهرت داشت. فردی دلیر، نترس و شجاع بود. او در احد حاضر بود و نیز در نبرد بدر اسیر گرفت و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد.

ص: ۲۱۹

۱- (۱). ر.ک: قاموس الرجال و الاستیعاب.

۲- (۲). رسائل، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی، شیخ الطائفه، بی تا، بی نا، ص ۱۲۹.

أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اشْتَرَكُوا فِيمَا يَغْنُمُونَهُ، يَوْمَ بَدْرٍ فَغَنِمَ سَعْدٌ بَعِيرَيْنِ وَ قِيلَ بَلِ اسْرٍ اسِيرَيْنِ. (١)

سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر در جمع آوری غنیمت شرکت داشتند و سعد دو اسیر را خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) آورد.

منابع تاریخی گواهی می دهند که او در خیبر و احزاب و حنین و همه مراسم و حجه الوداع و فتح مکه حضور داشته و افتخارات فراوانی نصیبش گردیده است.

نقل روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

او احادیث بسیاری را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است. در سلسله راویان احادیث اهل سنت بوده و روایاتی به ایشان منسوب است. البته برخی از کتب شیعه نیز از سلسله راویان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دانسته اند.

محیی الدین نووی روایات فراوانی را از ابن ابی وقاص نقل کرده و او را مصدر روایات بخاری و مسلم دانسته است؛ مثلاً آورده است:

عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ... وَ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ... وَ حَدِيثِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَ الْبَزَّازُ وَ الدَّارِقُطْنِيُّ وَ ابْنُ حِبَّانٍ.... (٢)

از سعد بن ابی وقاص و عمار یاسر و... و جابر بن سمره... و حدیث سعد بن ابی وقاص و... روایت کرده آن را مسلم و بزار و الدارقطنی و ابن حبان....

در هر حال، به دلیل همراهی فراوان با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مسموعات و مشاهدات فراوانی داشته که آنها را نقل کرده است.

اهل سنت، احکام جنائز را از او فراوان آورده اند. ناگفته نماند که برخی در اصل مسأله تشکیک کرده و گفته اند که از او روایات فراوان نقل نشده و این، کتب اهل سنت

ص: ۲۲۰

۱- (۱). الحاوی الکبیر، ماوردی، ج ۶، ص ۱۰۵۸.

۲- (۲). شرح المہذب، ابو زکریا، محیی الدین بن شرف النووی، ج ۶، دارالفکر، بی تا، ص ۳۵۹.

است که روایات فراوان به او نسبت داده اند. ابن حجر، این تشکیک را مطرح نموده، می گوید: روایات اندکی از او نقل شده است.

حدث سائب بن يزيد، صحبت سعد بن أبي وقاص كذا و كذا سنة فلم أسمع و حدث عن رسول الله (صلى الله عليه و آله) إلّا حديثاً واحداً. (۱)

سائب بن يزيد گفته، سالی را با سعد بن ابی وقاص بودم، در مدت این یک سال، او از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) یک حدیث روایت کرد.

ابن حجر، همین نکته را دلیل شمرده است که روایات فراوان نبوده، بلکه اندک بوده است.

در عین حال، افراد دیگری چون ابن قدامه، در کتاب مغنی مدعی است که سعد بن ابی وقاص جزو روایات کثیرالروایه است. (۲)

شهادت سعد بن ابی وقاص بر سبقت علی (علیه السلام) در ایمان

سعد در نقل های خود گواهی داده است که علی (علیه السلام)، نخستین ایمان آورنده به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان مردان است:

شهد سعد بن أبي وقاص الصحابي، بأن علياً أول المسلمين إيماناً. (۳)

سعد بن ابی وقاص شهادت داده که از مسلمانان، علی (علیه السلام) نخستین کسی است که ایمان آورد.

عن السدي قال: سمعتُ سعد بن أبي وقاص يقول: علي (عليه السلام) أول المسلمين سلماً. (۴)

از سدی نقل شده که گفت: شنیدم از سعد بن ابی وقاص که می گوید: علی (علیه السلام) اولین کسی است که اسلام آورد.

ص: ۲۲۱

۱- (۱). ر.ك: التلخيص الحبير، احمد بن علي بن حجر العسقلاني، ج ۵، دارالفكر، بی تا، ص ۳۹۴.

۲- (۲). المغنی، ج ۳، ص ۲۳۵.

۳- (۳). مناقب امیرالمؤمنین، محمد بن السلیمان الکوفی، ج ۱، مجمع احیاء الثقافه، قم. ۱۴۱۲ ه. ق، ص ۲۹۱.

۴- (۴). همان. [۱]

همچنین سعد در سلسه روای حدیث غدیر قرار دارد: «رَوَى سَعْدٌ قِصَّةَ غَدِيرِ خُمٍ». (۱)

همچنین محمد بن سلیمان کوفی، حدیث منزلت را از قول سعد نقل کرده است:

عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَلَّفَ عَلِيًّا فِي أَهْلِهِ، ثُمَّ لَحِقَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (۲)

از سعد بن ابی وقاص نقل شده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، علی را در اهل خود جانشین ساخت، سپس او را به خود چسبانید و فرمود: ای علی، نسبت تو به من، مانند هارون است به موسی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

محمد بن سلیمان کوفی، طریق دیگری را هم از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است:

عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ، إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِعَلِيٍّ أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (۳)

از سعد بن ابی وقاص، از ام سلمه، همسر پیامبر نقل شده که پیامبر به علی فرمود: آیا خوشنود نمی شوی که نسبت تو به من، همانند هارون باشد به موسی؟ جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؟

همچنین حدیث سدّ ابواب، غیر باب علی را سعد بن ابی وقاص نقل کرده است.

سعد بن ابی وقاص از عشره مبشره!

در حدیث منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که در واقع اهل سنت آن را نسبت داده اند و جزو مجعولات تاریخ بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، سعد بن ابی وقاص، جزو ده نفری است که بشارت بهشت به آنها داده شده است.

محبی الدین نووی، در کتاب «المجموع» آورده است: «سعد بن ابی وقاص... هو أحد

ص: ۲۲۲

۱- (۱). مناقب امیرالمؤمنین، [۱] محمد بن سلیمان الکوفی، ج ۱، مجمع احیاء الثقافه، قم. ۱۴۱۲. ق، ص ۲۹۱.

۲- (۲). همان. ص ۵۱۳. [۲]

۳- (۳). همان. [۳]

العشره المشهود لهم بالجَنَّة» (۱)؛ «سعد بن ابی وقاص، یکی از ده نفری است که شهادت داده شد به آنها که اهل بهشت اند».

محبی الدین نووی در مجلدات مجموع خود، روایات فراوانی را از سعد بن ابی وقاص، از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

سعد بن ابی وقاص فاتح قادیسیه

سعد در فتح قادیسیه امیر لشکر بوده و با رشادت تمام قادیسیه را فتح کرده است. او در این نبرد «فارس الاسلام» لقب گرفت. پس از آن به همین لقب شهرت یافت.

این مسأله، حدیثی جالب دارد که نقل آن به طولانی شدن نوشتار می انجامد، لذا از آن پرهیز می کنیم.

عضو شورای انتخاب خلیفه

وی در شورای شش نفره انتخاب خلیفه، از سوی عمر بن خطاب برگزیده شد. نفسانیات حاکم بر انسان، او را هم گرفتار کرد و موجب شد که چشمانش را بر حق ببندد. او در این شورا جانب علی (علیه السلام) را نگرفت و عثمان را به خلافت برگزید.

تخلف از بیعت با علی (علیه السلام)

سعد بن ابی وقاص از کسانی است که از بیعت با علی (علیه السلام) تخلف کرد و در زمره مخالفان آن حضرت قرار گرفت:

وكان سعد بن أبي وقاص قد اعتزل علياً... ولم يحضر في دومة الجندل وقال في جواب ابنه عمر بن سعد... فاحضر دومة الجندل فإنيك صاحبها غداً. فقال: مهلاً يا عمر، إني سمعت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - يقول: يكون من بعدى فتنة خير الناس فيها الخفي التقي. (۲)

ص: ۲۲۳

۱- (۱). شرح المهدب، ج ۳، ص ۴۰۸.

۲- (۲). وقعه صفين، [۱] نصر بن مزاحم، مؤسسه العربيه الحديثه، ۱۳۸۲ هـ. ق، ص ۵۲۸.

سعد بن ابی وقاص، از علی(علیه السلام) فاصله گرفت و در دومه الجندل (نبرد صفین) حاضر نشد، پسرش عمر بن سعد به او گفت: به دومه الجندل برو که تو امیر آن خواهی شد. پاسخ داد: سکوت کن، شنیدم که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: بعد از من فتنه ای پدید می آید، بهترین مردم انسانی است که خود را مخفی دارد و دوری گیرند.

آری، او با این برداشت غلط و انحرافی، از یاری علی(علیه السلام) دست کشید.

فرزند فاسد سعد

سعد بن ابی وقاص پسری دارد فاسد که نامش عمر است. او حادثه کربلا را پدید آورد و قلب ذریه و آل پیامبر را آزرده و خون بهترین ها را به طمع حکومت ری و دنیای فانی بر زمین ریخت.

سعد بانی شهر کوفه

شهر کوفه را سعد بن ابی وقاص به دستور خلیفه دوم بنا نهاد. جرجی زیدان، ادیب و مورخ مسیحی لبنانی می نویسد:

سعد پس از فتح عراق و غلبه بر ایرانیان، در مدائن فرود آمد و چند تن را به مدینه فرستاد تا مژده فتح را به عمر برسانند. عمر فرستادگان سعد را زرد و نزار دید و از ایشان سبب تغییر این حالت را پرسید. گفتند: بوی آب و هوای شهرها، رنگ ما را دگرگون کرده و عمر دستور داد سرزمینی را برای اقامت مسلمانان در نظر بگیرند که با مزاج آنان سازگار باشد. سعد زمینی را در کنار فرات، در نزدیکی حیره انتخاب کرد و در آغاز مانند بصره، خانه ها را با نی ساخت. اما چون پس از چندی نی ها آتش گرفتند با اجازه عمر، خانه ها را از خشت ساختند و کوفه بنا شد. کوفه در نزد شیعه، مقامی ارجمند دارد؛ زیرا که حضرت علی(علیه السلام) آنجا را مقرر خلافت خود قرار داد و در همانجا کشته شد. (۱)

ص: ۲۲۴

۱- (۱). تاریخ تمدن، جرجی زیدان، ج ۲، [۱] امیر کبیر، بی تا، ص ۱۸۷.

مورخان و شرح حال نویسان، درباره محل دفن سعد بن ابی وقاص مطلبی را نقل کرده اند که خلاصه آن چنین است: «او در اواخر عمر خود، یکی از دوستانش را به زاویه شرقی خانه عقیل، در کنار بقیع برد و از او خواست خاک های سطحی زمینی را کنار بزند، سپس چند عدد میخ که به همراه داشت، به عنوان علامت و نشانه به آنجا کوبید و وصیت کرد جنازه اش را در آن محل به خاک بسپارند و پس از مدتی که در قصر خود، در وادی عقیق و بیرون شهر از دنیا رفت، بدنش را به مدینه منتقل کردند و طبق وصیتش، در همان محل که علامت گذاری شده بود دفن نمودند».^(۱)

ابن دهقان... فخر جنانا حتی دلتهم علی ذلک الموضع، فوجدوا الاوتاد، فحفروا له هناک و دفنوه.^(۲)

ابن دهقان (که به دستور سعد بن ابی وقاص، میخ ها را کوبید) گوید: پس از مرگ سعد، مردم را به قبر او و محل انتخابی او راهنمایی کردم. میخ ها را یافتند و قبرش را کنده و در همانجا دفنش نمودند.

جنازه اش را تا بقیع مشایعت کردند و مروان حکم بر جنازه اش نماز گزارد.

مقبره او در بیست متری شرقی مقبره مالک بن انس و در جهت شمال شرقی دارعقیل قرار دارد.

۵. سعید بن زید

سعید بن زید، فرزند عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن فرط است. پدرش از کسانی است که پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از پرستش بت ها دوری جست و

ص: ۲۲۵

۱- (۱). اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۹۳، «عن عبد الرحمن بن خارجه قال: أخبرني ابن دهقان قال: دعاني سعد بن أبي وقاص فخرجت معه إلى البقيع وخرج بأوتاد حتى إذا جاء من موضع زاوية دار عقيل الشرقية الشاميه، أمرني فحفرت، حتى إذا بلغت باطن الارض ضرب فيها الاوتاد، ثم قال: إن هلك فادلهم على هذا الموضع يدفنونني فيه. فلما هلك، قلت: ذلك لولده...».

۲- (۲). تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۱۶.

آن گاه که آن حضرت به رسالت مبعوث شد، به آیین اسلام گروید و ایمان آورد.

سعید بن زید از ایمان آورندگان نخستین در مدینه است. او پیش از خلیفه دوم عمر بن خطاب ایمان آورد.

كان سعید من أوائل من أسلم، فقد أسلم قبل دخول رسول الله (صلى الله عليه و آله) دار الأرقم... و كان إسلامه قبل عمر و أسلم عمر في بيته، فسعيد زوج فاطمه أخت عمر. (۱)

سعید از جمله کسانی است که در آغاز بعثت ایمان آورد. او قبل از ورود پیامبر (صلى الله عليه و آله) به خانه ارقم (برای تبلیغ مخفیانه دین) مسلمان شد. اسلام آوردن وی قبل از عمر بوده و عمر در خانه او مسلمانی برگزید. پس سعید همسر و شوهر فاطمه، خواهر عمر است.

عظمت پدر سعید

پدر سعید از شخصیت های ممتاز مکه در دوران پیامبر (صلى الله عليه و آله) بوده و قبل از بعثت آن حضرت، از پرستش بت ها روی گردانید و به این جهت، درباره نزول آیه شریفه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر، اختلاف شده است که آن، درباره وی نازل شده یا ابوذر غفاری و یا سلمان فارسی:

(وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ) (زمر: ۱۷ و ۱۸)

و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند.

ص: ۲۲۶

همان گونه که پیش تر اشاره شد، سعید بن زید شوهر خواهر عمر بن خطاب بوده و او در مسلمان شدن عمر تأثیر داشته است.

از انس بن مالک نقل شده که گفت: عمر بن خطاب درحالی که شمشیرش حمایل بود، از خانه خارج شد که مردی از بنی زهره او را دید. به او گفت: عمر! به کجا اراده کرده ای؟ گفت: می خواهم بروم محمد را بکشم! آن فرد گفت: چگونه امنیت خواهی داشت از بنی هاشم و بنی زهره اگر محمد را بکشی؟ عمر گفت: چگونه تو را می بینم گویا کودک شده ای و دینت را ترک کرده ای؟ آن فرد گفت: آیا بر امری شگفت، آگاهت نمایم؟ همانا خواهرت و همسر وی دین تو را ترک گفته اند. عمر به نزد آنها آمد در حالی که مردی از مهاجرین که خباب خوانده می شد، نزدشان بود. وقتی خباب صدای عمر را شنید، از ترس پنهان شد. عمر به خواهرش و همسر وی وارد شد در حالی که سوره طه را تلاوت می کردند. عمر پرسید: چه داستان شگفتی از شما شنیدم! ماجرا از چه قرار است؟ گفتند: غیر از ماجرابی که گذشته و پیامبر هدایت گری می کند، داستان دیگری نیست. (۱)

عمر به آنان گفت: شاید شما از دین خود برگشته اید؟ سعید بن زید به وی چنین گفت: ای عمر! اگر حق در غیر دین تو باشد چه می کنی؟ عمر با او درگیر شد و ضربه ای شدید بر سعید وارد کرد. خواهرش آمد که از شوهر خود دفاع کند، او را هم زد و به زمین انداخت، خواهرش گفت: ای عمر اگر حق در غیر دینت باشد، باز تعصب می ورزی؟ و سپس گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله».

عمر وقتی نتوانست مانع از گرایش خواهرش به دین جدید شود، مأیوس شده،

ص: ۲۲۷

۱- (۱). اغتيال النبي (صلى الله عليه و آله)، الشيخ نجاح الطائي، بيروت، دارالمهدى، ۱۴۱۹ هـ. ق. ۱۹۹۸م، ص ۱۷؛ نفعات الأزهار، السيد علي الميلاني، ج ۵، ص ۱۹۷، چاپ مهر، ۱۴۱۴ هـ. ق.

گفت: این نوشته را به من بدهید تا ببینم چه مطلبی است؟ عمر می خواند و خواهرش می گفت: «إِنَّكَ نَجَسٌ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». حرکت کن، غسل کن و وضو بگیر. عمر غسل کرده، وضو گرفت و آن گاه نوشته را گرفته، خواند:

(طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكَّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى * تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى * الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى * لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى * وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ...) فلما انتهى عمر الى قول القرآن (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْمِعْ لِمَا يُوحَى * إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي). ۱

پس از این آیات، گفت: مرا به نزد محمد راهنمایی کنید. خباب که سخن عمر را شنید، از مخفی گاه خارج شده، گفت: عمر! تو را بشارت می دهم به اسلام، که در نهایت عمر خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و مسلمانی برگزید.

جهاد و همگامی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ ها

از منابع عمده تاریخی برمی آید که سعید بن زید در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ های فراوانی شرکت داشت و پس از رحلت آن حضرت، چنان که از منابع اهل سنت بر می آید، در کنار خلفا در جنگ های مختلفی حضور داشت؛ مثلاً در جنگ یرموک، در کنار عمر، خلیفه دوم و در فتح دمشق حضور جدی داشته است.

جایگاه سعید بن زید در منابع اهل سنت

در منابع مورخان اهل سنت، وی از جایگاهی برخوردار است که بسیار بلند مرتبه می نماید، چنان که آورده اند وی مستجاب الدعوه بوده است.

از هشام بن عروه روایت شده که به نقل پدرش گفت: اروی دختر اویس، گمان می کرد که سعید بن زید قسمتی از زمینش را غصب و به زمین خود ملحق کرده است و او پیوسته این گمان را در شهر مدینه واگو می کرد تا اینکه پیش مروان حکم رفت و به او شکایت برد. مروان عده ای را به نزد سعید فرستاد تا با او سخن بگویند. هنگامی که با او سخن گفتند، سعید، با کمال شگفتی پرسید، چگونه من به او ظلم کرده باشم و حال آنکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: اگر کسی به اندازه وجبی از زمین کسی را ظالمانه بگیرد، خداوند او را از هفت زمین به گردنش می آویزد. مروان گفت: آیا دلیلی بعد از این سخن وجود دارد؟ سعید علیه آن زن دعا (نفرین) کرد. خدایا! این زن گمان برده که من به او ستم روا داشته ام. خدایا! اگر دروغ گفته، چشم وی را نابینا کن و او را در چاه آن زمین بیفکن! زمینی که نسبت به آن با من نزاع دارد. خدایا! از حق و حقیقتی که در من است، بین مسلمانان نوری ایجاد فرما! بعد از مدت اندکی، بارانی در مدینه و در وادی عقیق آمد و از حدی که آنان در آن اختلاف داشتند، گذشت و برای مسلمانان ظاهر شد که او صادق و راستگو است. آن زن پس از یک ماه نابینا شد و در حالی که داخل آن زمین دور می زد، به چاه حفر شده آن زمین افتاد. (۱)

اینها و نمونه هایی از این گونه نقل ها در منابع مورخان اهل سنت، حاکی از آن است که از نظر آنان، سعید بن زید شخصیتی مستجاب الدعوه بوده است.

دو - سعید، در گروه عشره مبشره

نکته دیگری که در احایث و منابع روایی عالمان اهل سنت به چشم می خورد، فضیلتی است که برای سعید بن زید نقل گردیده مبنی بر اینکه وی از ده نفری است که به آنها وعده بهشت داده شده و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آنها را اهل بهشت خوانده است.

ص: ۲۲۹

۱- (۱). یاران جوان رسول الله (صلی الله علیه و آله)، یوسف عبدالکریم العیسایی، مترجم: نورالنساء ملازاده، بی جا، بی تا، ص ۱۸۴.

عشره مبشره، واژه ترکیبی مصطلح در تاریخ و حدیث اهل سنت است که بر طبق این حدیث، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به ده نفر بشارت بهشت داده است؛ یعنی این ده نفر قطعاً بهشتی هستند و حتی با وجود گناهان متعدد، هرگز داخل جهنم نخواهند شد.

حدیث مبشره از چند طریق نقل شده که در این چند طریق، در متن حدیث اختلاف وجود دارد. فقط دو طریق آن را مورد اشاره قرار می دهیم:

الف) طریق عبدالرحمان بن عوف

احمد حنبل در مسند و ترمذی در سنن و نسائی در فضائل الصحابه، از قتیبه بن سعید از عبدالعزیز بن محمد الدرداوردی از عبدالرحمان بن حمید از پدرش عبدالرحمان عوف نقل کرده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: ابوبکر در بهشت است و عمر در بهشت است و عثمان در بهشت است و علی در بهشت است و طلحه در بهشت است و زبیر در بهشت است و عبدالرحمان بن عوف در بهشت است و سعید (سعید بن زید) در بهشت است و ابو عبیده جراح در بهشت است. (۱)

ب) طریق سعید بن زید (که تقریباً همین گونه است).

این دو تن، خودشان از عشره مبشره هستند. روایت عبدالرحمان عوف، تنها از طریق عبدالرحمان بن حمید زهری نقل شده که خود عبدالرحمان بن حمید، جزو صحابه نیست و تابعی بوده و عبدالرحمان بن عوف را درک نکرده است؛ زیرا دقیقاً متولد سال ۳۲ ق. است که سال وفات عبدالرحمان بن عوف است که بنابراین سند، این روایت کاملاً مخدوش است.

روایت سعید بن زید هم در کوفه و معاصر با معاویه اظهار شده است. سؤال مهم در اینجا این است که اگر این صحابی روایت را از پیامبر(صلی الله علیه و آله) شنیده، چرا در نقل آن، تا زمان معاویه کتمان کرده و به تأخیر انداخته و تنها در زمان معاویه آن را اظهار کرده

ص: ۲۳۰

۱- (۱). مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، دارالحدیث، قاهره، ۱۹۸۵م، ص ۱۹۳.

است؟ در حالی که در زمان های گذشته؛ یعنی زمان خلافت خلفا نیاز بیشتری به آن بوده است.

از سوی دیگر، چرا این روایت را خلیفه اول و دوم در اثبات حقانیت خلافت خود نقل نکرده اند؟ از سوی دیگر در این سند، چرا نامی از شخصیت های وارسته ای چون سلمان، ابوذر، عمار و مقداد که از صحابی بزرگ هستند و در ردیف چهار نفر اول حدیث قرار دارند، برده نشده است؟

به علاوه اینکه در متن حدیث می توان مناقشه زیاد کرد؛ از جمله اینکه اگر این ده نفر، بشارت به بهشت داده شده اند، نباید بینشان هیچ گونه اختلاف و تعارضی وجود داشته باشد و با هم به مخالفت پردازند در حالی که مخالفت های آشکاری میان آن ده نفر وجود داشته است. طلحه و زبیر به جنگ با امام علی (علیه السلام) پرداختند. بسیاری از شخصیت های مهاجر و انصار بر ضد عثمان قیام کردند. برخی قصد جان او نموده، به قتلش راضی بودند و پس از قتلش به مدت سه روز به جسدش بی احترامی کردند.

چگونه می شود بزرگانی از صحابه با کسی که از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او بشارت داده شده، چنین رفتار کنند؟! چرا عبدالرحمان بن عوف که یکی از طرق این روایت است، در روز شورا بر علی (علیه السلام) شمشیر می کشد و می گوید: بیعت کن و الا- تو را می کشیم؟ چرا مروان، طلحه بن عبیدالله، صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که جزو عشره مبشره است، می کشد و... .

در این باره پرسش های بسیاری وجود دارد، چون نوشتار حاضر در این صدد نیست، از طرح آنها خودداری کرده، تنها به همین مقدار که اشاره شود سعید بن زید در احادیث اهل سنت جزو عشره مبشره است حدیث یاد شده را آوردیم.

سه - سعید در میدان های جنگ

در مسانید اهل سنت آمده است: سعید بن زید در میدان های جنگ احد و خندق و بسیاری از غزوات دیگر شرکت داشته، ولی در بدر حضور نیافته است؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ایشان و طلحه را به سرزمین های شام برای آگاهی از حرکت قریش فرستادند. آنان وقتی برگشتند، نبرد بدر پایان یافته بود.

مرگ سعید بن زید

سعید در وادی عقیق ساکن بود و در همانجا در سال ۵۱ ه. ق بدرود حیات گفت. او را به مدینه آوردند و در بقیع به خاک سپردند. سعد بن ابی وقاص بر وی نماز گزارد. (۱)

۶. سلمه بن اکوع

سلمه بن اکوع، از صحابه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است. او در بیعت رضوان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد که در کنار آن حضرت باشد تا زمانی که جان در بدن دارد. او فردی شجاع و نترس بود.

شرکت در میدان جنگ

سلمه بن اکوع همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ های مختلفی شرکت داشت. او خود گفته است:

غزوت مع النبی (صلی الله علیه و آله) سبع غزوات و خرجت فیما یبعث من البعوث سبع غزوات. (۲)

با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در هفت غزوه بودم و در هفت مرحله با مبارزان و مجاهدان از مدینه خارج شدم.

چنان که از منابع تاریخی برمی آید، وی در کنار خلفای سه گانه وفاداری خود را اظهار نموده و در سال ۳۲ ه. ق بدرود حیات گفته و در بقیع به خاک سپرده شده است.

۷. حکم بن ابی العاص

حکم بن ابی العاص، پسر ابی العاص فرزند امیه بن عبدشمس از تیره بنی امیه و عموی عثمان بن عفان، خلیفه سوم است. او همان کسی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره پدر او و فرزندانش فرمود:

ص: ۲۳۲

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲- (۲). همان، ج ۶، ص ۲۸۱. [۱]

إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَغْلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَ مَالَ اللَّهِ دُولًا.... (۱)

هنگامی که فرزندان ابی العاص به سی تن برسند، دین خدا را بازیچه، بندگان خدا را رام و برده، مال خدا را در میان خود دست به دست کنند و با صالحان به چنگ و ستیز برخیزند. فاسقان را حزب و دسته نابکار خود قرار دهند.

حکم بن ابی العاص و فرزندانش، پس از خلافت خلیفه سوم، بر مقدرات امور مسلط شدند و این آینده نگری پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جامه عمل پوشید.

دشمنی با پیامبر (صلی الله علیه و آله)

حکم بن ابی العاص، کینه ای شدید از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دل داشت و این کینه را همواره بروز می داد:

عن البلاذری إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ كَانَ جَارَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ كَانَ أَشَدَّ جِيرَانَهُ أَذَى لَهُ فِي الْإِسْلَامِ. (۲)

از بلاذری نقل است که حکم بن ابی العاص در دوره جاهلیت، همسایه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود و از دشمن ترین همسایه ها و آزاردهنده ترین آنها بود.

سلیم بن قیس هلالی می نویسد: او پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) راه می رفت و حضرتش را مسخره می کرد و با اشاره دست و انگشتان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اهانت می نمود و هنگامی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به نماز می ایستاد، پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تمسخر می پرداخت. او در مکه همسایه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و آزار و اذیت های بسیاری به آن حضرت می نمود تا اینکه در ماجرای فتح مکه از روی ناچاری مسلمان شد و به مدینه کوچ کرد و با این وصف از کار خود دست برداشت، البته با یک تفاوت و آن اینکه در مکه پیش روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آزار و اذیت می نمود و در مدینه پشت سر و پنهانی.

ص: ۲۳۳

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۶۸. [۱]

۲- (۲). کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص ۲۰۸.

گاهی، وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) در حال حرکت بود، حکم از پشت سر با حرکات دست و سر و پا از حضرت تقلید می کرد! هنگامی که آن حضرت سخن می گفت، او با حرکات چشم و لب، تقلید پیامبر(صلی الله علیه و آله) می نمود، تا اینکه روزی حضرت او را در همین حال دید و فرمود:

«کن کذلک»؛ همین گونه باش. با این نفرین، او مبتلا به ارتعاش دست و سر گردید و تا دم مرگ، با ارتعاش و لقوه به سر می برد، حتی وقتی پشت سر حضرت به نماز می ایستاد، با حرکات دست او را مسخره می کرد. از همه اینها گذشته، اخبار و اسرار پیامبر(صلی الله علیه و آله) را انتشار می داد و فاش می ساخت، تا آنجا که روزی پیامبر(صلی الله علیه و آله) در حجره یکی از زنانش بود، حکم از شکاف در به داخل حجره نگاه کرد. حضرت متوجه شد و با حربه ای در تعقیب او از حجره بیرون آمد و فرمود: اگر به او دست می یافتم، چشمش را از حدقه در می آوردم! کیست که مرا علیه این مرد لعین کمک کند؟ سپس دستور تبعید او و فرزندانش را صادر کرد و فرمود: او و خاندان و فرزندانش نباید در مدینه بمانند و آنها را به طائف تبعید کرد. (۱)

پیش بینی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) درباره حکم

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) درباره حکم بن ابی العاص پیش بینی هایی کردند که از میان آنها، به دو مورد اشاره می کنیم:

به زودی این مرد با کتاب خدا و سنت پیامبر مخالفت خواهد کرد و از نسل وی فتنه جویانی پدیدار خواهند شد که دود فتنه آنان به آسمان می رسد! بعضی از اصحاب گفتند: او کوچک تر و حقیرتر از آن است که بتواند چنین کارهایی بکند! حضرت فرمود: بله، می کند و بعضی از شما نیز در آن روز پیرو او خواهید بود. (۲)

در آینده بر منبرم می روند و مردم را می فریبند! در واقع خواب پیامبر(صلی الله علیه و آله) هم که دیدند بوزینگانی بر منبرش می روند، همان شجره خبیثه و ملعونه بنی امیه و فرزندان عاص است که در قرآن مجید آمده است:

ص: ۲۳۴

۱- (۱) . پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲- (۲) . بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۶۴.

(وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) (اسراء: ۶۰)

... و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایش مردم نبود. ما مردم را می ترسانیم، ولی تنها به کفر و سرکشیشان افزوده می شود!

این شجره ملعونه، دوازده نفر بودند. دو تن از افراد اوائل هستند از قبیله تیم و عدی و سه تن از بنی امیه اند و هفت تن از اولاد ابی العاص می باشند.

وقتی آیه فوق بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد، آن حضرت اندوهگین گردید و از جبرئیل پرسید: آیا در عهد من چنین رخ می دهد؟

قال: لا و لكن تدور رحى الإسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشيراً، ثم تدور رحى الإسلام على رأس خمسة و ثلاثين من مهاجرك فتلبث بذلك خمساً ثم لا بدّ من رحى ضلاله و هى قائمه على قطبها ثم ملكك الفراعنه. (۱)

جبرئیل پاسخ داد: نه، بلکه چون چرخ اسلام ده سال از هجرت بچرخد و دگر بار تا سی و پنج هجری به گردشش ادامه دهد و آن گاه پنج سال بگردد، آن گاه چرخ گمراهی به گردش افتد و سلطنت فرعونى نمودار گردد.

تبعیدی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

حکم بن ابی العاص روزی بر در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و اجازه خواست وارد شود، حضرت صدای وی را شناخت و فرمود: اجازه دهید وارد شود که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او و بر کسانی که از پشت او به وجود می آیند که اینها در دنیا به شوکت رسند و در آخرت، حقیرترین و پست ترین مردم اند. آنان مردمانی مکار و حيله گرنند مگر نیکانشان که آنان نیز اندک اند.

ص: ۲۳۵

مره جهنی که از صحابی است، روایت کرده که حکم بن ابی العاص اذن دخول بر حضرت رسالت گرفت. حضرت فرمود: بر وی اذن دهید. لعنت خدا بر او و بر هر که از صلب او بیرون آید! جز بر مؤمنان از ایشان و مؤمنان از ایشان اندک اند. در دنیا خوب بخورند و خوش باشند و در آخرت ضایع باشند! صاحب مکر و خدعه اند، در دنیا بر آنان عطا می شود و در آخرت نصیبی ندارند. (۱)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به دنبال کینه توزی ها و آزار و اذیت هایی که حکم بن ابی العاص می کرد، او را به طائف تبعید کرد و فرمود: تا زنده اند از تبعیدگاهشان بازگردانده نشوند.

خلافت خلیفه سوم، آغاز یک بازگشت به دوره پیشین و جاهلیتی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آن به ستیز برخاسته بود.

عثمان از تحیب و تکریم دشمنان دیرین پیامبر (صلی الله علیه و آله) راهی برای تقلیل و هتک حرمت آن حضرت جسته بود. دنباله روان اموی اش تاکتیک هتک احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از راه هتک احترام علی (علیه السلام) و خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش گرفتند و رسم لعن علی از بالای منابر را پدید آوردند. ابوبکر و عمر جرأت نکرده بودند دشمنان اصلاح ناپذیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که به همین سبب تبعید و طرد کرده بود، از تبعید به درآوردند و آنان را مقرب گردانیده، به مقامات عالی بگمارند... عثمان، عموی خویش حکم بن ابی العاص را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) طرد و تبعید کرده بود، با خانواده اش با حال تکریم به مدینه بازآورد و او و فرزندان او را با عطایای مخصوص و بی حساب تقدیر کرد و دست او و فرزندان او را در اداره امور مهم بازگارد. (۲)

وقتی اهالی مدینه دیدند که حکم با لباس های کهنه و مندرس، چند رأس بز لاغر را جلو انداخته و وارد دارالخلافة مدینه شد، از بدبختی و بیچارگی او و همراهانش در شگفت

ص: ۲۳۶

۱- (۱). شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور، [۱] حاج میرزا ابوالفضل تهرانی، بی جا، بی تا، ص ۲۲۶.

۲- (۲). انقلاب تکاملی اسلام، جلال الدین فارسی، چاپخانه علمی، ۱۳۵۷ ه. ش، ص ۴۴۹.

بودند و با نظر اعجاب می نگریستند؛ اما ناگهان دیدند که وقتی از خانه عثمان بیرون آمد، لباس های فاخر و گرانبها بر تن داشت؛ از جمله پالتو و پوستین خز در بر کرده بود. (۱)

بخشش های بی حد به حکم بن ابی العاص

خلیفه سوم، پس از آوردن حکم به مدینه، بخشش های فراوانی از اموال مسلمین به آنها کرد. ابن ابی الحدید در شرح اوضاع آن زمان می نویسد:

خمس غنایم ارمستان را به مروان حکم بخشید. فدک را نیز به تیول او داد. به علاوه چهارصد هزار درهم نقد از خزانه به عبدالله بن خالد بن اسید اموی که از او تقاضای بخشش کرده بود بدون هیچ گونه مجوز شرعی بخشید. به حکم بن ابی العاص که از دشمنان سرسخت اسلام و از تبعیدی های پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود به خاطر خویشاوندی صد هزار درهم عطا کرد. بازاری بود در مدینه به نام بازار «نهروز» که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در آمدش را وقف بینویان کرده بود، عثمان آن را به تیول حرث ابن حکم برادر مروان بن حکم داد. (۲)

مرگ و دفن او در بقیع

حکم بن ابی العاص تا سال ۳۲ هجرت، بر حیات ننگین خود ادامه داد و در همان سال از دنیا رفت. فرزندش مروان بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع دفن شد.

۸. سمره بن جندب

سمره بن جندب بن هلال بن حریج بن مره بن هزن بن عمرو، مکئی به اباسلیمان است. وی در سال دوم یا سوم هجرت مسلمانی برگزیده و از آغاز مسلمانی نسبت به فرایض بی مبالاتی داشت. درباره شرکت او در غزوات، گزارش روشنی در تاریخ دیده نمی شود و تقریباً این بخش، حلقه مفقوده در تاریخ است.

ص: ۲۳۷

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹۸.

زراره از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: سمره بن جندب درخت خرمایی در باغستان مردی از انصار داشت. خانه انصاری در ابتدای باغ بود و سمره هر گاه می خواست وارد باغ شود، بدون اجازه می رفت کنار درخت خرمایش. انصاری تقاضا کرد هر وقت می خواهی داخل باغ شوی اجازه بگیر. سمره به سخن او ترتیب اثر نداد و بدون اجازه وارد می شد. انصاری به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) شکایت برد و جریان را بیان کرد. حضرت از پی سمره فرستاده و او را از شکایت انصاری آگاه کردند و دستور دادند هر گاه خواستی داخل شوی، اذن بگیر. سمره امتناع ورزید. آن جناب فرمود: پس درخت خود را بفروش. قیمت زیادی هم به وی پیشنهاد کردند. او راضی نشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) قیمت پیشنهادی را بالا و بالاتر برد، اما او نپذیرفت تا اینکه فرمودند: در مقابل این درخت، درختی در بهشت برایت ضامن می شوم. او باز از واگذاری درخت امتناع کرد! پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به انصاری دستور داد:

اذْهَبْ فَاقْلَعْهَا وَ اَرْمِ بِهَا اِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْاِسْلَامِ. (۱)

برو درخت را از جا کنده، در برابرش بینداز که در اسلام زیان و زیان رساندن به دیگران مجاز نیست.

از حدیث ضرار، فهمیده می شود که سمره بن جندب حتی در حال حیات خودش، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرمتی قائل نبود؛ زیرا اگر حرمت می داشت، فرمان ولایی و الهی آن حضرت را عمل می کرد مطابق آیه کریمه:

(مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (حشر: ۷)

آنچه را که پیامبر به شما دستور می دهد انجام دهید و از آنچه که بازتان می دارد، دست نگهدارید.

سمره بن جندب حتی در دوران خلافت خلیفه دوم، به فروش خمر می پرداخت. مسلم در صحیح خود از قول ابن عباس آورده است که گفت:

بلغ عمر أن سمره باع خمرًا فقال: قاتل الله سمره ألم يعلم أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال: «لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم أن يأكلوها فحملوها فباعوها». (۱)

به عمر خبر رسید که سمره شراب می فروشد، پس فرمود: خدا بکشد سمره را، مگر نمی داند که پیامبر (صلى الله عليه و آله) گفت: خدا لعنت کند یهود را، خدا بر آنها فروش پیه را حرام کرد، اما آنها بردند و فروختند!

و نیز از قول عمر این گونه نقل شده است:

قال عمر بن الخطاب و هو يخطب على المنبر: لعن الله سمره بن جندب كان أول من اتجر الخمر في الاسلام و لا يحل من البيع إلا ما يحل أكله. (۲)

عمر بن خطاب در حالی که بر منبر بود، گفت: خدا لعنت کند سمره بن جندب را، او نخستین کسی بود که در اسلام، تجارت خمر کرد و چیزی فروخت که حلال نیست و ممنوع است. و حلال نیست مگر چیزی که خوردنش حلال است.

غزالی در احیاء العلوم می نگارد:

ما ترك الناس الربا بأجمعهم كما لم يتركوا شرب الخمر و سائر المعاصي حتى روى أن بعض أصحاب النبي (صلى الله عليه و آله) باع الخمر. فقال عمر: لعن الله فلاناً هو أول من سنّ بيع الخمر. (۳)

همه صحابه ربا را ترک نکردند، همچنان که شرب خمر را و حتی دیگر گناهان را تا آنجا که نقل شده است: بعضی از اصحاب (سمره) شراب فروختند و خریدند.

ص: ۲۳۹

۱- (۱). المأثور، محمد بن ادریس الشافعی، السنن دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ هـ. ق، عبدالمعطي مقلجی، ص ۲۸۴.

۲- (۲). الايضاح، ص ۶۶.

۳- (۳). احیاء علوم الدین، محمد بن محمد غزالی، ج ۱، ص ۱۲۰۷، [۱] دار احیاء [۲] التراث العربی، بیروت، بی تا.

پس عمر گفت: خدا لعنت کند فلانی را، او نخستین کسی است که سنت بیع شراب را نهاد.

سمره بن جندب، افزون بر فروش شراب، به دستور معاویه، آیاتی را که در فضیلت علی (علیه السلام) آمده بود در شأن ابن ملجم مطرح کرد و روایاتی را به پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت داد که خود، ماجرای مفصل و از حد نوشتار کنونی خارج است. سمره بن جندب در کنار خلفا حضوری فعال داشت و در دوران معاویه، فرمانداری بصره مدتی به او وانهاده شد و در آنجا مسکن گزید و لکن طبق برخی نقل ها، از فرمانداری عزل گردید، مریض شد و به مدینه بازگشت.

مرگ سمره بن جندب

سمره بن جندب نفرین شده پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اعمال او ناخشنود بوده و نفرینش کردند که خداوند در دنیا نیز او را به آتش بیفکند. او در وجود خود احساس گرما و سوزش و حرارتی شدید می کرد و همواره سعی می کرد خود را به آب سرد بیندازد تا از حرارت بدنش کاسته شود. «کان سمره یتعالج نفسه بالبارده» (۱)؛ «سمره می خواست خودش را با آب سرد معالجه نماید».

مرگ سمره در سال ۵۸ یا ۵۹ ه. ق بود. «و نقل ابن اثیر. أنه مات سنه ثمان و خمسين و قیل: سنه تسع و خمسين» (۲)؛ «ابن اثیر نقل کرده که سمره در سال ۵۸ و گفته شده در سال ۵۹ وفات یافت».

گروهی از مورخان محل دفن وی را بصره دانسته اند؛ اما برخی نظیر ابن اثیر که زندگی وی را شرح داده، می نویسند: بعد از گرفتار شدنش به مریضی، به مدینه آمد و در مدینه از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید. (۳)

ص: ۲۴۰

۱- (۱). اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۳۷۷.

۲- (۲). همان، ص ۳۷۸. [۱]

۳- (۳). همان، ص ۳۸۰.

در میان عالمان و گروه های اهل سنت، مطلبی مطرح است با عنوان «عدالت صحابه» که با استناد به احادیثی، آن را به عنوان مسأله ای قطعی و مسلم مطرح کرده اند. البته ما درصدد بررسی مستندات روایات و نوع دلالت و محتوای آن نیستیم؛ بلکه تنها در این زمینه کافی است بدانیم که در قرآن مجید، برخی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، منافق شمرده شده اند و برخی از کسانی بوده اند که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) آزار می رسانده اند و نیز پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پیش بینی کرده اند که برخی از اصحاب راه ارتداد پیش خواهند گرفت و... اما چون گزارشی از سمره بن جندب ارائه شده، به دو سه نکته از آن اشاره می کنیم:

۱. از مواردی که همه اهل سنت نیز آن را پذیرفته اند این است که سمره بن جندب، شراب فروشی می کرد و خلیفه دوم، به این جهت از او ناراضی بوده و او را لعن کرده است. پیش تر روایتش را نقل کردیم. این روایت را محمد بن ادریس شافعی در «السنن المأثوره» که در دارالنشر بیروت در سال ۱۴۰۶ به چاپ رسیده، در صفحه ۲۸۳ و ۲۸۴ نقل کرده است.

ابوبکر عبدالرزاق بن همّام الصنعانی در کتاب «المصنف» خود که در المکتب الاسلامی در بیروت در سال ۱۴۰۳ به چاپ رسیده، در صفحه ۸ و ۱۹۵ نقل کرده است.

احمد بن حنبل در مسند خویش، در جلد اول که در دارالنشر مؤسسه قرطبه مصر به چاپ رسیده، در صفحه ۲۵ نقل کرده و بسیاری از عالمان اهل سنت، این حدیث را از متواترات احادیث درباره سمره بن جندب دانسته اند.

۲. اگر بخواهیم به روایاتی مانند: «أصحابی كالنجومِ بأيهم اقتديتم اهتديتم» تمسك کنیم، باید کسانی که به اقتدای افرادی نظیر سمره بن جندب، شراب فروشی را پیشه کنند، باعث هدایتشان باشد در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به شدت با آن مخالفت کرد و قرآن کریم، استعمال و ساخت و فروش خمر را مطلقاً حرام دانسته و این از مسلمات فقه اهل سنت نیز می باشد.

۳. آیا هر کس که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده و آن حضرت را ملاقات کرده، می توان صحابی شمرد؟ چون اهل سنت در تعریف صحابی نکات متناقض و حتی ضد اصول بیان کرده اند.

محمد بن اسماعیل بخاری (امام بخاری) در صحیح بخاری (أصح الکتاب بعد القرآن عند السنّه) در باب فضائل اصحاب النبی (صلی الله علیه و آله)، در تعریف صحابه چنین می نگارد:

ومن صحب النبی (صلی الله علیه و آله) أو رآه من المسلمین فهو من أصحابه. (۱)

صحابی رسول الله (صلی الله علیه و آله) کسی است که همراه و همنشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده یا درحالی که مسلمان بوده، او را دیده است.

با توجه به این حدیث و چنین تعریفی از صحابه، باید تمام منافقین، نظیر عبدالله بن ابی و تمام کسانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حیات خودشان از آنها ناخشنود بودند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آنها درد دل ها کرده، باید جزو صحابه باشند که این نکته با هیچ برهان عقلی قابلیت اثبات و تأیید ندارد.

مناقشات در حدیث از ناحیه اهل سنت

در حدیث «أصحابی کالتُّجُومِ بِأَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» اهل سنت و علمای بزرگی از آنان مناقشه کرده اند. ابن تیمیه می نویسد: «این حدیث ضعیف است. علمای علم حدیث آن را تضعیف کرده اند». (۲)

از ناحیه افراد زیادی از عالمان اهل سنت؛ مانند بزار، رجال شناس بزرگ اهل سنت، دارقطنی، ابن قیم جوزی، حمزه الجزری و بسیاری دیگر، مفاد این حدیث را مورد مناقشه و تضعیف قرار داده اند.

ص: ۲۴۲

۱- (۱). صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، نشر دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۱۸۸.

۲- (۲). منهاج السنّه، ابن تیمیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۸ م، ج ۴، ص ۲۹۳.

فصل چهارم : وابستگان و خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

ص: ۲۴۳

در بخش‌هایی که گذشت، به شرح حال دو گروه از صحابی غنوده در بقیع پرداختیم و چهره و جایگاه آنان را شناسانیدیم؛ گروهی که صادق و راستین بودند و تا پایان عمر بر پیمان خویش با خدا و رسول پایدار و استوار ماندند و گروهی که در پیچ و خم راه‌های جریان‌های خطرناک تاریخی افتادند و از مسیر مستقیم به انحراف رفتند؛ راهی که خلاف آرمان‌های رسول نور و رحمت بود. در این بخش، به شناسایی شخصیت‌هایی از منسوبان نسبی پیامبر خواهیم پرداخت تا یاد کردی باشد از آن بزرگواران و مورد استفاده باشد برای خوانندگان.

۱. ابراهیم، فرزند محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هفت فرزند داشت که همگی - جز ابراهیم - از خدیجه کبری بودند؛ قاسم، طاهر، زینب، ام کلثوم، رقیه، زهرا و ابراهیم که از ماریه قبطیه زاده شد. اکنون به اختصار از چگونگی تولد ابراهیم از ماریه قبطیه خواهیم نوشت: «در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای ابلاغ رسالت خویش، نمایندگان را به نقاط مختلف گسیل داشت. حاطب بن ابی بلتعنه را نیز نزد مقوقس حاکم مصر فرستاد، مقوقس که بزرگ قبطیان بود، به نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) احترام گذاشت و در پاسخ، نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر نام خویش مقدم داشت. مقوقس، هدایای گرانبهایی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد که در میان آنها کنیزی بود به نام ماریه».^(۱)

در بسیاری از منابع تاریخی آمده است: مقوقس حاکم مصر، همراه نامه‌ای که برای

ص: ۲۴۵

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۸۳.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرستاد، دو کنیز به پیامبر(صلی الله علیه و آله) بخشید و هدیه کرد؛ یکی ماریه قبطیه و دیگری خواهر وی سیرین و غلامی نیز به نام جریح را مأمور کرد که خدمتگزار آنان باشد. حاکم مصر گرچه با همه احترام این هدایا را فرستاد، لیکن اسلام نپذیرفت.

ماریه از اهل کتاب بود؛ لذا پیامبر(صلی الله علیه و آله) او و خواهرش سیرین را به عنوان هدیه پذیرفت. آن حضرت ماریه را به عقد خویش و سیرین را به عقد حسان بن ثابت در آورد.

«مقوقس، پادشاه اسکندریه، ماریه را با سیرین - که هر دو بی مانند بودند - همراه تحفه ها و هدایای بی شماری برای پیغمبر(صلی الله علیه و آله) فرستاد؛ از جمله هدایای مقوقس، قاطر مخصوصی به نام دلدل بود که در عربستان، جز آن قاطری وجود نداشت، به اضافه، هزار مثقال طلا و بیست قواره پارچه مصری و کاسه ای بلورین که ظرف مخصوص آبخوری حضرت شد و غلامی به نام جریح. پیغمبر(صلی الله علیه و آله) سیرین را به عقد حسان بن ثابت، شاعر مخصوص خویش در آورد و ماریه را خود به همسری برگزید». (۱)

مسلمانی ماریه

ماریه، دختر فردی به نام شمعون بوده که بعد از آمدن به مدینه، در حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله) مسلمان شد و به عقد آن حضرت درآمد.

در وصف ماریه نوشته اند: «كَانَتْ بَيْضَاءَ، جَعْدَةٌ جَمِيلَةٌ» (۲)؛ «او سفیدروی بود و دارای موهای مجعد (پیچیده) و زیبا».

اسکان ماریه در مشربه

ماریه قبطیه، به دلیل زیبایی و جمالی که داشته و نیز از پیامبر(صلی الله علیه و آله) حامله شده بود، مورد حسد همسران آن حضرت قرار گرفت، لذا حضرت وی را در مشربه؛ یعنی باغ و بستانی که مخیربِق یهودی، به پیامبر(صلی الله علیه و آله) بخشید، جای دادند.

ص: ۲۴۶

۱- (۱). اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲- (۲). الاصابه، ج ۴، ص ۳۹۱. [۱]

سمهودی می نگارد: «مشربه، محل مرتفعی بوده، در داخل باغ خرماي متعلق به پیامبر(صلی الله علیه و آله)». (۱)

این باغ، پیش از آنکه در اختیار پیامبر(صلی الله علیه و آله) قرار گیرد، ملک شخصی یهودی بود به نام مُخیرِیق، که مسلمانی برگزید و در اُحد به شهادت رسید. آن فرد (مخیرِیق) باغ را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) بخشید.

وی از یهودیان بنی نضیر مدینه و از عالمان ثروتمند آنها بوده است. او به هنگام جنگ احد اقوام و عشیره اش را جمع کرد و به آنان گفت: ای جماعت یهود! شما می دانید که محمد همان پیامبری(صلی الله علیه و آله) است که ما و پدرانمان منتظرش بودیم و اکنون یاری رساندن به او، بر همه واجب است. پس به پا خیزید و از وی در مقابل دشمنانش دفاع کنید. یهودیان گفتند: امروز شنبه است! (به عقیده یهود در این روز جنگ جایز نبود). مخیرِیق در پاسخ آنها گفت: وای بر شما! دیگر شنبه ای نیست و دین یهود با آمدن پیامبر(صلی الله علیه و آله) اسلام منسوخ گردید. مخیرِیق وقتی دید موعظه اش در هم کیشانش مؤثر واقع نشد، خود آماده جنگ با مشرکان شد و هنگام رفتن به احد، این گونه وصیت کرد:

إِنْ أَصَبْتُ فَمَا لِي لِمُحَمَّدٍ، يَصْنَعُ فِيهِ مَا شَاءَ.

اگر من در این جنگ کشته شدم، همه ثروت من از آن محمد است و هر گونه صلاح بداند تصرف خواهد کرد.

او سرانجام در جنگ احد به شهادت رسید و پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) پس از شهادتش فرمود: «مُخَيْرِيقُ خَيْرٌ يَهُودِيٍّ؛ «مخیرِیق، بهترین یهودی بود». بدین گونه، املاک و باغ های مخیرِیق که هفت قطعه و از جمله آنها مشربۀ ام ابراهیم بود، در اختیار پیامبر(صلی الله علیه و آله) قرار گرفت. (۲)

بنابراین، مشربه، باغی است که مخیرِیق، یهودی مسلمان شده و شهید راه اسلام به رسول الله(صلی الله علیه و آله) بخشید و ملک شخصی آن حضرت بوده است.

ص: ۲۴۷

۱- (۱). وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۲۶.

۲- (۲). میقات حج، شماره ۴۵، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۰۱.

مشربه، مسکن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ماریه

بر اثر حسد آن دسته از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که از آن حضرت صاحب فرزند نشدند و یا به سبب زیبایی ماریه، به وی حسادت ورزیدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را در مشربه ساکن کرد و خود طبق نوبت خاصی که برای زنان قرار داده بودند، به نزد ماریه می رفتند و در آنجا می ماندند و عبادات خویش را در آنجا برگزار می کردند.

مشربه امّ ابراهیم از مکان هایی است که در روایت امام صادق (علیه السلام) به عقبه بن خالد، توصیه شده که به آنجا برود و آن مکان را زیارت کند و آن حضرت فرموده اند:

«وَهِيَ مَسْكَنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ مُصَلَّاهُ» (۱)؛ «آنجا مسکن پیامبر خدا و محل نماز ایشان بوده است».

پس از اسکان ماریه در این محل، به «مشربه امّ ابراهیم» معروف شد.

ولادت ابراهیم در مشربه

ابراهیم، فرزند پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، در سال هفتم هجرت، در ماه ذی حجه به دنیا آمد. هنگام ولادتش جبرئیل نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و ضمن تبریک گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبْرَاهِيمَ». (۲)

در هر حال، ابراهیم در میان قبیله بنی مازن و در محلّ مشربه به دنیا آمد و سلمی همسر ابورافع، مامایی او را به عهده گرفت و از این رو، نخستین کسی که مژده ولادت ابراهیم را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد ابورافع بود و آن حضرت، غلامی را به عنوان مژدگانی به وی هدیه داد. رسول الله (صلی الله علیه و آله) در روز هفتم ولادت ابراهیم گوسفندی عقیقه کرد و شخصی به نام ابوهند، موی سر وی را تراشید و به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به وزن موها، نقره به فقیران داده شد و موی سر وی در دل خاک دفن گردید. در همین روز، پیامبر خدا این فرزند را ابراهیم نامید و فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبْرَاهِيمَ» و من هم نام جدم ابراهیم را برای او برگزیدم. (۳)

ص: ۲۴۸

۱- (۱). وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۲۴.

۲- (۲). البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۹. [۱]

۳- (۳). بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۸۳. [۲]

در سال هشتم هجرت، ماریه از پیامبر فرزندی به دنیا آورد که پیامبر نام او را ابراهیم نهاد. وقتی سلمی، قابله ماریه بشارت تولد ابراهیم را داد، پیامبر هدیه گرانبهایی به او عطا کرد. آن حضرت روز هفتم تولد ابراهیم گوسفندی را عقیقه کرد و موی سر او را کوتاه نمود و به اندازه وزن آن، در راه خدا، نقره انفاق کرد. (۱)

پس از تولد ابراهیم، تعدادی از همسران یاران پیامبر در خواست کردند که آن حضرت وظیفه پرستاری و شیردادن به ابراهیم را به ایشان واگذار کند، تا اینکه سرانجام این افتخار نصیب بانویی به نام ام بُرده، همسر ابویوسف شد. او ابراهیم را به خانه خویش برده و بعد از دادن شیر به ماریه می داد. گاهی هم پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای دیدن ابراهیم به خانه ام بُرده می رفته است. (۲)

با تولد ابراهیم، سرور و شادمانی سراسر مدینه را فرا گرفت و همه در شادی پیامبر(صلی الله علیه و آله) شرکت کردند و تولد ابراهیم را به یکدیگر تبریک می گفتند.

علاقه شدید پیامبر(صلی الله علیه و آله) به ابراهیم

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) علاقه شدیدی به این فرزند داشت و عاطفه و علاقه مندی خود را به او کتمان نمی کرد. در این علاقه مندی، همین بس که پیامبر(صلی الله علیه و آله) در هر فرصتی که پیش می آمد، به دیدن ابراهیم می رفتند و وی را روی زانوی مبارک خویش می نهادند و غرق بوسه می کردند.

وفات ابراهیم و دفن وی در بقیع

از علی(علیه السلام) روایت شده که در سال هشتم هجرت، آن گاه که ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به من فرمان داد او را غسل داده، دفنش کنم.

ص: ۲۴۹

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۸۳.

۲- (۲). البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۱۱.

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ عَنْ عَلِيٍّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَمَرَنِي فَعَسَلْتُهُ وَكَفَّنَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَحَنَطَهُ، وَقَالَ لِي: اِحْمَلْهُ يَا عَلِيُّ، فَحَمَلْتُهُ حَتَّى جِئْتُ بِهِ إِلَى الْبَقِيعِ، فَصَيَّ لِي عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَى الْقَبْرَ، فَقَالَ لِي أَنْزِلْ يَا عَلِيُّ، فَانزَلْتُ وَدَلَّاهُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا رَأَاهُ مُنْصَبًا بَا بَكَى، فَبَكَى الْمُسْلِمُونَ لِبُكَائِهِ، حَتَّى اِزْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ الرِّجَالِ عَلَى أَصْوَاتِ النِّسَاءِ، فَهَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ أَشَدَّ النَّهْيِ وَ قَالَ تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ، وَ إِنَّا بِكَ لَمُصَابُونَ وَ إِنَّا عَلَيْكَ لَمَحْزُونَ. (۱)

در دعائم الاسلام از علی (علیه السلام) نقل شده که چون ابراهیم فرزند پیامبر وفات یافت، آن حضرت به من امر کردند. پس غسلش دادم و خود پیامبر او را حنوط و کفن کردند و به من دستور دادند: حملش کن ای علی! من حملش کردم تا به بقیع رسیدیم. پس پیامبر بر او نماز گزارده، وارد قبر شدند و خطاب به من فرمودند: وارد شو. من نیز وارد قبر شدم. پیامبر تلقینش می کرد. چون او را در خاک نهاد، گریست و مسلمانان هم گریستند. صدای مردان بر زنان غلبه یافت. پیامبر آنان را به شدت نهی کردند و فرمودند: اشک از دیده می آید، قلب محزون می شود، اما نمی گویم چیزی را که خدا را به خشم آورد و ما در مصیبت جانکاهی هستیم و بر مرگ تو ای ابراهیم غمگین و محزونیم.

عن البراء - رضی الله عنه - قال: مات إبراهيم؛ یعنی ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) وهو ابن ستة عشر شهراً، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) ادفنوه في البقيع، فإن له مرضعاً في الجنة تُتِمُّ رضاعه.

از براء نقل شده که گفت: ابراهیم فرزند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در سن ۱۶ ماهگی از دنیا رفت. پس آن حضرت فرمود: او را در بقیع دفن کنید؛ زیرا که مرضعه ای در بهشت، مدت شیرخوارگیش را تمام خواهد کرد.

ص: ۲۵۰

انس بن مالک نقل می کند که:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) دَخَلَ عَلَى ابْنِهِ إِبْرَاهِيمَ (رضى الله عنه) وَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَ لَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَ إِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ. (۱)

پیامبر گرامی (صلى الله عليه و آله) به دیدن فرزندش ابراهیم رفت او به خود می پیچید (در حال وفات بود) با دیدن این صحنه، اشک در چشمان پیامبر (صلى الله عليه و آله) حلقه زد! عبدالرحمان بن عوف گفت: ای فرستاده خدا، شما هم گریه می کنید؟! فرمود: چشم اشک می ریزد، قلب اندوهگین می شود و چیزی جز آنچه که خدا را خوشنود نماید نمی گوئیم و من ای ابراهیم در فراق غمگینم.

پیامبر (صلى الله عليه و آله) دست عبدالرحمان بن عوف را گرفته به نخلستان آمدند، وقتی دید فرزندش در دامن مادر در حال جان دادن است، او را گرفته در دامن نهاد و فرمود:

وَ إِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ تَبْكِي الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لَا نَقُولُ مَا يُشِخِطُ الرَّبَّ. (۲)

و ما به وضع تو ای ابراهیم غمگینیم، چشم اشکبار است و قلب اندوهبار و چیزی بر زبان نمی آوریم که خشم الهی را در پی آورد.

وفات ابراهیم و کسوف خورشید

روزی که حضرت ابراهیم، فرزند گرامی آن رسول نور و رحمت و آگاهی از دنیا رفت، خورشید گرفت. گروهی که درگیر خرافات جاهلی بودند، گفتند: چون ابراهیم، فرزند پیامبر (صلى الله عليه و آله) مرد، خورشید غمگین شد و گرفت!

پیغمبر خدا (صلى الله عليه و آله) که با عقاید خرافی و جاهلی می جنگید و می خواست تفکر و عقلانیت بر باورهای مردم حاکم باشد و خرافه از زندگی اجتماعی مسلمانان رخت بر بندد، به منبر رفته، خطبه خواندند و در خطبه چنین فرمودند:

ص: ۲۵۱

۱- (۱). الطبقات الكبرى، ج ۱، قسم ۱، ص ۸۸. [۱]

۲- (۲). بحار الأنوار، ج ۶، ص ۷۰۷. [۲]

إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَنْكَسِرَانِ وَلَا يَنْخَسِرَانِ فَمَنْ لَمُوتٍ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ، فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا. (۱)

ماه و خورشید، دو نشانه و علامت، از نشانه های خدایند که به مناسبت مرگ یا تولد کسی دچار کسوف و خسوف نمی شوند. اگر چنین پدیده ای را دیدید، دعا کنید، تکبیر بگویید، نماز بگذارید و صدقه دهید.

در این زمینه روایات فراوانی در منابع فریقین (شیعی و سنی) وجود دارد که کسوف و خسوف، دو پدیده طبیعی هستند و ربطی به حیات و مرگ انسان ها ندارند و خداوند متعال آنها را در جریان طبیعی عالم قرار داده است.

فی حدیث ابن مسعود (رضی الله عنه) (قال: انكسفت الشمس لموته فقال عليه الصلاه والسلام: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَنْكَسِرَانِ لِمُوتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَهْوَالِ فَافْرَعُوا إِلَى الصَّلَاةِ...» (۲)

در حدیث ابن مسعود آمده است که وی گفت: در روز مرگ ابراهیم خورشید گرفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا خورشید و ماه دو نشانه الهی اند که برای مرگ یا زندگی کسی نمی گیرند. پس هرگاه چیزی از این وحشت ها و هول ها مشاهده کردید، به نماز پناه ببرید....

۲. عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

عباس، فرزند عبدالمطلب و کنیه اش ابوالفضل است. مادر وی تُتیلَه دختر جناب بن کلیب، نخستین زنی است که کعبه را با پارچه های حریر و دیبا پوشانید. روزی عباس در حالی که کودک بود، مفقود شد. همه در پی جست و جویش برآمدند، اما اثری از وی نیافتند. مادرش نذر کرد که اگر فرزندش را بیابد، کعبه را با جامه های حریر و دیبا

ص: ۲۵۲

۱- (۱). صحیح بخاری، کتاب الکسوف، ص ۱۱۲.

۲- (۲). المبسوط، شمس الدین السرخسی، دارالمعرفه، بیروت، بی تا، ص ۷۴.

بپوشاند. پس آن گاه که یافت به نذر خود وفا کرد. (۱)

وی سه سال قبل از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. پدرش از شخصیت های بزرگ مکه بود. عباس پس از وفات پدر، مناصب مهمی را در مکه به ارث برد که از آن جمله بود: سقایت حاجیان و عمارت مسجدالحرام.

سقایه الحاج، عبارت بود از در اختیار داشتن چاه زمزم، که آن، آبِ منحصر به فرد شهر مکه بود. او خود در کنار چاه می ایستاد و حاجیان را از آب و شربت های گوناگون سیراب می کرد و گاهی هم به جای آب و شربت، شیر و عسل به مردم می داد.

عمارت مسجدالحرام هم عبارت از این بود که جمعی با هم قرارداد بسته، سوگند یاد کردند که نگذارند کسی در مسجد، کلام لغو و بیهوده به زبان آورد و یا ناسزا بگوید و اگر کسی چنین می کرد از مسجدالحرام بیرونش می کردند. رییس این جمعیت عباس ابن عبدالمطلب بود. وی این منصب ها را پس از وفات پدرش عبدالمطلب به عهده گرفت، با آنکه از همه برادرانش کوچک تر بود.

عباس مردی عاقل، زیرک، باتدبیر و سفره دار بود. به خصوص نسبت به خویشان و بستگانش بسیار مهربانی کرد و به آنها یاری داد و از این رو، مورد تجلیل و احترام پیامبر قرار گرفت و او را این گونه می ستود: «هذا العباس بن عبدالمطلب أجود قریش كفاً و أوصلها رحماً» (۲)؛ «او عباس، فرزند عبدالمطلب است که از همه قریش، سخی تر و نسبت به خویشان مهربان تر است».

مسلمانی عباس

عباس، عموی گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پس از هجرت، از آن حضرت اجازه خواست که به مدینه بیاید و در آنجا مسلمانی برگزیند، اما از آن جهت که عباس، نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: ۲۵۳

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۷۸.

۲- (۲). همان

ارادتی شدید داشت و محبت ایشان در دلش بود و اخبار مکه را به آن حضرت منتقل می کرد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به ایشان فرمودند: در مکه بماند و اخبار مکه را به ایشان انتقال دهد. او تا پیش از جنگ بدر در مکه ماند، اما در دلش به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان داشت و ایمان خود را مخفی می کرد. بعد از آنکه همه بنی هاشم اسلام را پذیرفتند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) دستور دادند که همگی به مدینه هجرت کنند. عباس هم پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد؛ گرچه قبل از جنگ بدر، در مکه به آیین پسر برادر در آمده بود.

وقال إسماعيل بن قيس بن سعد بن زيد بن ثابت، عن أبي حازم، عن سهل بن سعد، استأذن العباس نبی الله(صلی الله علیه و آله) في الهجرة فكتب إليه يا عمّ يا عمّ مكانك الذي أنت فيه، فإنّ الله يختم بك الهجرة كما ختم بي النبوه وقال الواقدي عن ابن أبي سبره عن حسين ابن عبدالله عن عكرمه عن بن عباس أسلم العباس بمكة قبل بدر، وأسلمت أم الفضل معه حينئذ وكان مقامه بمكة.... (1)

اسماعیل بن قیس بن سعد بن زید بن ثابت، از ابو حازم و از سهل بن سعد نقل نموده که عباس از پیامبر(صلی الله علیه و آله) اجازه خواست که به مدینه هجرت کند. حضرت به وی نوشتند: ای عمو، ای عمو، در مکه بمان که خداوند برای تو هم هجرت را مقرر فرموده؛ چنان که نبوت را برای من مقرر فرمود. واقدی از ابن ابوسبره، از حسین بن عبدالله، از عکرمه، از ابن عباس روایت کرده که عباس در مکه اسلام برگزید قبل از جنگ بدر و همسرش ام الفضل هم در همین زمان که در مکه بودند اسلام اختیار کرد.

با این حال پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از جنگ بدر اذن دادند که عباس و باقی ماندگان از بنی هاشم که در مکه بودند، به مدینه هجرت نمایند و ایشان به مدینه هجرت کرده و مجدداً شهادتین بر زبان جاری نمودند.

ص: ۲۵۴

شأن والای عباس در اندیشه پیامبر(صلی الله علیه و آله)

عباس بن عبدالمطلب در نظر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) جایگاهی والا و رفیع داشته که بدین مناسبت، سه روایت را در شأن رفیع عباس نزد پیامبر اشاره می کنیم:

۱. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی عباس نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمد و او مرد خوش هیكل و بلندبالایی بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله) وقتی ایشان را دیدند، فرمودند:

إِنَّكَ يَا عَمَّ لَجَمِيلٌ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا الْجَمَالُ بِالرَّجُلِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: بِصَوَابِ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ. قَالَ فَمَا الْكَمَالُ؟! قَالَ: تَقْوَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَحُسْنُ الْخُلُقِ.... (۱)

ای عمو، تو بسیار زیبایی! عباس پرسید: ای فرستاده خدا! جمال مرد به چیست؟ پیامبر فرمودند: راستگویی به حقیقت. عباس پرسید: پس کمال کدام است؟ پیامبر فرمود: به تقوای مرد و به اخلاق نیکویش.

۲. از علی(علیه السلام) نقل است که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اخْفَظُونِي فِي عَمِّي الْعَبَّاسِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ آبَائِي. (۲)

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: مرا درباره عمویم عباس رعایت کنید که او یادگار پدرانم می باشد.

۳. ابوسعید خدری، از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِهَذَيْنِ خَيْرًا يَعْنِي عَلِيًّا وَالْعَبَّاسَ، لَا يَكْفُ عَنْهُمَا أَحَدٌ وَلَا يَحْفَظُهُمَا لِي إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ نُورًا يَرُدُّ بِهِ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۳)

شما را درباره علی و عباس سفارش می کنم، هر که ایشان را به خاطر من رعایت کند و از آزارشان خودداری نماید، خداوند در قیامت نوری به او دهد که با آن نور بر من وارد شود.

ص: ۲۵۵

۱- (۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲- (۲). المسترشد فی امامه علی بن ابی طالب(علیه السلام) محمد بن جریر بن رستم الطبری، تحقیق: الشیخ احمد المحمودی، مطبعه سلمان الفارسی بقم، ۱۴۱۵ ه. ق، ص ۶۸۹.

۳- (۳). همان، ص ۶۷۰.

و در موارد دیگری آمده که پیامبر(صلی الله علیه و آله) بارها فرمودند: «همانا عباس از من است و من از او».

و از این گونه روایات، در مطاوی تاریخی و روایی بسیار است که جایگاه رفیع عباس را در نظر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نشان می دهد. همچنین فرموده است. «مَنْ سَبَّ الْعَبَّاسَ فَقَدْ سَبَّنِي». (۱)

عباس و برخی از بنی هاشم در دام قریش

در تاریخ آمده است که عباس همراه قریش و برخی دیگر از بنی هاشم، در جنگ بدر اسیر شدند. منشأ این خبر تاریخی از اینجاست که «قریش زمانی که عازم بدر شدند، از بنی هاشم تقاضای کمک و موافقت نکردند ولی چون به مَرّ الظهران رسیدند، ابوجهل ناگهان از این غفلت بیدار شد و فریاد زد: اف بر شما! می دانید چه کردید؟ چگونه از بنی هاشم غفلت نمودید و آنان را در مکه به حال خود گزارده و همگی خارج شدید؟ از این نمی ترسید که اگر بر محمد پیروز شدید، اینان از زنان و فرزندانان انتقام بگیرند؟ و اگر محمد بر شما غالب شود، ایشان در مکه همین عمل را نسبت به خاندانتان انجام دهند؟! نگذارید آنها در مکه بمانند، بلکه ایشان را با خود حرکت دهید هر چند آمدنشان برای شما سودی ندارد. همگی پیشنهاد ابوجهل را پذیرفته و به مکه برگشتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار حرکت دادند. هنگامی که جنگ بدر شروع شد، پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) (که از ماجرا آگاه بود) فرمود: هر کس با یکی از بنی هاشم برخورد کرد، او را نکشد؛ زیرا آنها به اجبار به جنگ آورده شده اند. گفته پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر برخی گران آمد تا جایی که ابوحنیفه بن عقبه گفت: به خدا قسم هر یک از آنان را بیابم خواهم کشت. سخن ابوحنیفه به سمع مبارک پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسید. او را مورد مؤاخذه قرار داد و پرسید: تو چنین گفته ای؟ پاسخ داد: آری یا رسول الله! زیرا بر من گران آمد که پدر و برادر و عمویم را کشته بینم و آنها سالم باشند! حضرت فرمودند: پدر و برادر و عمویت با اشتیاق و کمال علاقه به جنگ ما آمده اند. اما بنی هاشم روی اجبار و اکراه

ص: ۲۵۶

۱- (۱). المسترشد فی امامه علی بن ابی طالب(علیه السلام) محمد بن جریر بن رستم الطبری، ص ۶۸۹، به نقل از: الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۴.

بوده است و گرنه هیچ یک از ایشان راضی به جنگیدن با ما نبودند. در روز جنگ، عباس به دست ابویسر اسیر شد، با آن که عباس، مردی تنومند و قوی و ابویسر فردی کوتاه قد و ضعیف بود. هنگامی که ابویسر به عباس نزدیک شد، عباس، مانند چوبی بی حرکت ایستاد و ابویسر، شانه های او را بست. زیرا عباس قصد دفاع نداشت». (۱)

قسمتی از متن عربی را اشاره می کنیم:

إِنَّ قَرِيشاً لَمَّا تَفَرَّقُوا إِلَى بَدْرِ فَكَانُوا مَرَّ ظَهْرَانَ، هَبَّ أَبُو جَهْلٍ مِنْ نَوْمِهِ فَصَاحَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قَرِيشِ، أَلَا تَبَا لِرَأْيِكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ خَلْفَتُمْ بَنِي هَاشِمٍ وَرَاءَ كُمْ فَإِنَّ ظَفَرَ بَكْمٍ مُحَمَّدٍ، كَانُوا مِنْ ذَلِكَ بِنَحْوِهِ وَإِنَّ ظَفَرْتُمْ بِمُحَمَّدٍ أَخَذُوا آثَارَكُمْ مِنْكُمْ مِنْ قَرِيبٍ مِنْ أَوْلَادِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ فَلَا تَذَرُوهُمْ فِي بَيْضَتِكُمْ وَفَنَائِكُمْ وَلَكِنْ أَخْرِجُوهُمْ مَعَكُمْ... فَأَخْرَجُوا الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَنُوفَلًا وَطَالِبًا وَعَقِيلًا كَرهًا.... (۲)

قریش هنگامی که راهی بدر شدند، به محلّ مرّ ظهران که رسیدند، ابوجهل از خواب بیدار شد و فریاد زد: ای قریشیان، وای بر شما! می دانید چه کرده اید؟! بنی هاشم را در مکه رها ساختید؟! اگر محمد بر شما پیروز شود، آنها (بنی هاشم) همین کار را با شما خواهند کرد و اگر شما بر او پیروز شوید، آنان از شما انتقام خواهند گرفت. پس حال که در چنگ شما هستند، آنان را از مکه همراه خودتان خارج کرده و به بدر بیاورید. پس آنان رفتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار آوردند.

به هر حال، عباس، به اجبار آورده شد و در جنگ بدر بدون هیچ مقاومتی اسیر گردید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) جهت رعایت عدالت میان اسیران، از عباس، در حالی که می دانست قلباً با کفار قریش نبوده و به اجبار آورده شده، جهت رعایت قانون، فدیّه گرفت. وی هشتاد اوقیه طلا - با یک هزار دینار سرانه خود و عقیل و نوفل را پرداخت و حضرت درباره

ص: ۲۵۷

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۴، [۱] فی المهاجرین و الأنصار ممن لم یشهد بدرأ و لهم اسلام قدیم، صص ۱۰ و ۱۱.

۲- (۲). همان، ص ۱۱. [۲]

عمویش با دیگر اسرا هیچ تفاوتی قائل نشد. اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن مال را بعداً از اموال بحرین که به نزدش آورده بودند، به عباس مسترد نموده جبران‌ش کرد».

ناراحتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای عباس

عباس در شبی که به اسارت در آمد، تا صبح ناله می کرد و از این واقعه فریاد می زد و می گریست. اصحاب دیدند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) شب را نخوابید و گریان بود. پرسیدند: ای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، چرا نمی خوابید؟ فرمودند: ناله عباس مرا ناآرام کرده، از ناراحتی و غم عباس غمگینم! شبانه عباس را آزاد کرده، به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند. آن حضرت عباس را که دیدند، آرامش یافته و به خواب رفتند.

... أخبرنا رؤيم بن يزيد المقرئ قال: حدثنا هارون بن أبي عيسى، قال: و أخبرنا أحمد ابن محمد بن أيوب، قال: حدثنا إبراهيم بن سعد جميعاً. قال: حدثني العباس بن عبد الله بن معبد عن بعض أهله عن ابن عباس، قال: لما أمسى القوم يوم بدر والأسارى محبوسون في الوثاق فبات رسول الله (صلی الله علیه و آله) ساهراً أول ليله فقال له أصحابه: يا رسول الله ما لك لا تنام؟ فقال: سمعت أنين العباس في وثاقه. فقاموا إلى العباس فأطلقوه فنام رسول الله (صلی الله علیه و آله). (۱)

... ابن عباس نقل نموده، پس از آنکه جنگ بدر پایان یافت و شب شد، اسیران محبوس و به ریسمان بسته شده بودند. (عباس در کنار خیمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فریاد می زد!) پیامبر (صلی الله علیه و آله) شب را نخوابیدند. اصحاب پرسیدند: ای فرستاده خدا! چرا نمی خوابید؟ حضرت فرمودند: «ناله و فریاد عباس را شنیدم، اصحاب حرکت کرده رفتند بندها را گشودند و عباس را آزاد کردند. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خواب رفتند».

عباس در جنگ حنین

پس از آنکه عباس به مدینه هجرت کرد، در جنگ هایی که پیش می آمد، شرکت می جست و جان خود را در راه آرمان های پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در طبق اخلاص

ص: ۲۵۸

می نهاد. در جنگ حنین وجود او نقش پررنگی داشت؛ آن گاه که همه مسلمانان پا بر فرار نهادند «او پایداری کرد و استقامت ورزید. تنها ده نفر با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ماندند که نه نفر از بنی هاشم و دهمین آنها ایمن، پسر ام ایمن بود و او در این جنگ به شهادت رسید. امیر مؤمنان (علیه السلام) در پیش روی حضرت می جنگید. عباس، دهنه قاطر سواری پیامبر (صلی الله علیه و آله) را داشت. ابوسفیان بن حارث، پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز رکاب حضرت را در دست داشت... عباس از این جهت عنان قاطر را گرفته بود که نزدیک دشمن نشود تا مبادا آسیبی به ایشان برسد».^(۱)

عباس بن عبدالمطلب شعری را در جنگ حنین سروده که در ذیل به آن اشاره می گردد:

نَصْرُونَا رَسُولَ اللَّهِ فِي الْحَرْبِ تَشَعُّةً

هنگامی که تمام جمعیت فرار کردند، ما نه نفر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یاری رساندیم.

جمعیت را صدا زدیم که برگردند و شمشیر زنند دوباره قبیله را با نام صدا زدیم تا برگردند.

نفر دهم ما مرگ را به جان خرید و از آنچه در راه خدا دید، اظهار ناراحتی نکرد.

فضایل دیگر عباس

عباس بن عبدالمطلب فضایل فراوان دارد که یاد کرد همه آن ها، نوشتار را از حد خود خارج می سازد؛ لذا به عناوین برجسته آن اشاره می کنیم:

۱. میهمانی دادن عباس، از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آغاز رسالت در مکه، از موارد شکوهمند زندگی عباس، ضیافتی است که پیش از اسلام، به افتخار پیامبر (صلی الله علیه و آله) ترتیب داد.

ص: ۲۵۹

«پیامبر خدا در میهمانی مفصل عبدالله بن جدعان که حضرت را به عبدالمطلب سوگند داده بود شرکت کردند و در پایان میهمانی، هنگام خداحافظی فرمودند: «فردا شما و تمام قبیله تیم میهمان من هستید». حضرت هنگامی که برگشتند، در اندیشه بودند که چگونه میهمانی را برگزار کنند، تا اینکه ابوطالب تصمیم گرفت از عباس کمک بگیرد و عباس با جان و دل پذیرفت و منادی فرستاد تا اعلام کند هر کسی، از هر قبیله ای که باشد، در میهمانی محمد شرکت کند. بدینسان میهمانی بزرگی ترتیب داد و لباس های فاخر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پوشانید و در صدر مجلس نشاند. زیبایی چهره و زیبایی لباس، جذابیتی ویژه به حضرت بخشیده بود که چشم هر بیننده را خیره می کرد... پس از میهمانی، همه جا صحبت از میهمانی عباس بود و همگان آن را تعریف و تحسین می کردند.» (۱)

۲. بخشیدن بازار عکاظ به عباس توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فرمان جبرئیل. «در فتح مکه، جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت: عباس بر شما حق بزرگی دارد. توقع وی این است که بازار عکاظ را به وی واگذاری. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازار عکاظ را به عباس بخشید و فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که بازار عکاظ را از عباس بستاند.» (۲)

۳. بازگذاشتن در ورودی خانه عباس به مسجد الحرام، که به باب العباس شهرت یافت.

۴. قرار دادن ناودان خانه عباس، به داخل مسجد التبی به امر جبرئیل.

«ناودانی که به امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نصب شد، تا زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب باقی بود... عمر دستور داد ناودان را بکنند و سوگند یاد کرد هر که آن را نصب کند، گردنش را می زنم!» (۳)

عباس، شکایت به علی برده و از ماجرای کندن ناودان گله و شکایت کرد.

«امیرمؤمنان (علیه السلام) که عمویش را با چنین حالتی دید، ناراحت شده، پرسید: عموجان! چه شده است که با این حال به خانه ما آمده ای؟! عباس گفت: ناودانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به

ص: ۲۶۰

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۵.

۲- (۲). الطبقات، ج ۴، ص ۱۸.

۳- (۳). پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۹۴.

افتخار من نصب کرد، عمر آن را کنده و قسم یاد کرده است که اگر کسی بار دیگر آن را نصب کند، گردنش را می زنم. پسر برادرم! من دارای دو چشم بودم؛ خداوند یکی را از من گرفت و آن پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) بود، اکنون امید من به تو است، گمان نمی کردم با وجود شما بر من ستم کنند و آنچه موجب افتخارم بود را از دستم درآورند!

امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود: عموی من! به خانه برگرد و اندوه بر خود مدار، تو را خوشحال می کنم. آن گاه خطاب به قنبر فرمود: برخیز و ناودان را در جای خود نصب کن. وقتی ناودان نصب شد و در جای خود قرار گرفت، فرمود: به حق صاحب این قبر و منبر، هر که ناودان را بردارد گردنش را می زنم! وقتی این خبر به عمر رسید، گفت: ابوالحسن را نمی شود خشمگین کرد! ما برای سوگند خود کفاره می دهیم». (۱)

۵. بخشیدن خانه خود به مسجدالنبی؛

مدتی پس از واقعه فوق، عمر تصمیم به توسعه مسجدالنبی گرفت؛ «خانه های اطراف مسجد را خرید فقط حجره زنان پیغمبر و خانه عباس بن عبدالمطلب باقی ماند. عمر، عباس را خواست و گفت: همان گونه که می دانی، همه خانه های اطراف مسجد خریداری شده جز خانه تو و حجره های زنان پیامبر و به حجره های زنان پیامبر راهی نیست. پس خانه ات را بفروش تا مسجد را توسعه دهیم... (وقتی خلیفه نظریاتش را طرح کرد و عباس نپذیرفت، امر به حکمیت منتهی شد. ابی بن کعب در حکمیت، دست عباس را باز گذاشت)، عباس گفت: اکنون که آزادم خانه ام را جهت توسعه مسجدالنبی به مسلمانان بخشیدم». (۲)

۶. طرف وصیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از وصیت؛

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) در وصیت خود، عباس را مأمور ساختند که پس از رحلت، وعده های

ص: ۲۶۱

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۹۵.

۲- (۲). همان، ص ۱۰۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۲.

پیامبر به مردم را ادا نماید و قرض های آن حضرت را پرداخته و امور باقی مانده شخصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را کفایت کند.

۷. طرفداری عباس از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)؛

در ماجرای مظلومیت علی (علیه السلام)، عباس در کنار علی (علیه السلام) از مدافعان حریم ولایت علوی بود.

۸. باریدن باران به دعای عباس در سال هفدهم هجری؛

در سال هفدهم هجری، خشکی و خشکسالی سرتاسر حجاز و جزیره العرب را فرا گرفت. مردم در قحطی شدید گرفتار شدند، نزد عمر رفتند. عمر در کارشان درماند و ندانست چه کند. کعب الأحبار گفت: بنی اسرائیل هرگاه به خشکی و بی بارانی مبتلا می شدند، به وسیله خویشان و بستگان پیامبرشان طلب باران می کردند. عمر گفت: ما هم چنین کنیم! عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بزرگ بنی هاشم است. او را واسطه قرار داده و از خدا باران می خواهیم، عمر با جمعی به خانه عباس رفتند و از او تقاضا کردند با ما به مسجد بیا تا از خدا تقاضای باران کنیم. عمر بر منبر رفت و چنین دعا کرد:

اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ تَوَجَّهْنَا إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا وَ صِنُو أَبِيهِ فَاسْقِنَا الْغَيْثَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ. (۱)

خدایا! ما به تو روی آورده ایم به واسطه عموی پیامبرمان، ما را از باران سیراب کن و مایوسمان مفرما!

سپس گفت: عباس! برخیز و خدا را بخوان.

عباس برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدَكَ سَحَابًا وَ عِنْدَكَ مَاءً فَانْشُرِ السَّحَابَ ثُمَّ أَنْزِلِ الْمَاءَ مِنْهُ عَلَيْنَا.... (۲)

خدایا! ابرها نزد تو و آب در اختیار تو است، پس ابرها را بفرست و آب رحمت بر ما ببار و....

ص: ۲۶۲

۱- (۱). الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۳. [۱]

۲- (۲). همان، ص ۲۹.

پس از آنکه دعای عباس تمام شد، ابرها از اطراف به حرکت آمد و به هم پیوست و باران آغاز شد. آن قدر بارید که همه جا را فرا گرفت و تمام گودال ها را پر کرد، مردم لباس ها را بالا- زده، در کوچه و بازار راه می رفتند. هر که عباس را می دید دست و پایش را می بوسید. (۱)

مرگ عباس و دفن در بقیع

عباس بن عبدالمطلب در دوران خلافت عثمان، در سال ۲۳ هـ. ق دار فانی را وداع گفت:

... لما مات العباس بن عبدالمطلب بعث بنو هاشم مؤذنا يؤذن أهل العوالی: رحم الله من شهد العباس بن عبدالمطلب، قال: فحشد الناس ونزلوا من العوالی. (۲)

وقتی عباس بن عبدالمطلب از دنیا رفت، بنی هاشم، اعلام کننده ای را به اطراف مدینه فرستادند و او فریاد می کرد: خدا رحمت کند هر کسی را که بر جنازه عباس بن عبدالمطلب حاضر شود، همه مردم گرد آمدند.

ابن سعد در طبقات خویش می نویسد: عثمان نیز همین کار را انجام داد. نمایندگان عثمان در قرا و دهات اطراف فریاد می زدند که بیاید عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفته است!

فحشد الناس فما غادرنا النساء، فلما أتى به إلى موضع الجنائز تضایق فتقدموا به إلى البقیع، ولقد رأيتنا يوم صلينا عليه بالبقیع وما رأيت مثل ذلك الخروج على أحد من الناس قط وما يستطيع أحد من الناس أن يدنو إلى سريره، و غلب عليه بنو هاشم فلما انتهوا إلى اللحد ازدحموا عليه فأرى عثمان اعترل وبعث الشرطه يضربون الناس عن بنی هاشم حتى خلس بنو هاشم، فكانوا هم الذين نزلوا في حفرته ودلوه في اللحد، ولقد رأيت على سريره برد حبره قد تقطع من زحامهم. (۳)

ص: ۲۶۳

۱- (۱). الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۰. [۱]

۲- (۲). همان، ص ۳۲. [۲]

۳- (۳). همان. [۳]

مردم گرد آمدند. ما بر زنان برتری نیافتیم (کنایه از اینکه شمار زنان بسیار بود) چون جنازه او را آوردند، مردم ازدحام کردند و همه در بقیع گرد آمدند و راه‌ها بسته شد. می‌دیدم روزی را که بر عباس در بقیع نماز گزاردیم و می‌دیدم که جمعیتی به مانند آن روز دیده نشده و کسی نمی‌توانست به تخت جنازه او نزدیک شود و بنی هاشم بیشترین جمعیت را داشتند. عثمان دستور داد شرطه‌ها بیایند و مردم را کنار بزنند تا بنی هاشم به راحتی جنازه عباس را دفن کنند. چون عباس را از تابوت بیرون آوردند بُرد یمانی که روی تابوت بود، در اثر ازدحام پاره شد.

وتوفی العباس یوم الجمعة لأربع عشرة خلت من رجب سنة اثنتين وثلاثين فی خلافة عثمان بن عفان و هو ابن ثمان و ثمانین سنة، ودفن بالبقیع فی مقبره بنی هاشم. (۱)

عباس، روز جمعه، چهاردهم رجب سال ۳۲ هجری در خلافت عثمان درگذشت، درحالی که ۸۸ سال سن داشت و در بقیع در مقبره بنی هاشم دفن شد.

علی (علیه السلام) کنار جنازه عباس

ابن سعد در طبقات الکبری و دیگر مورخان همگی روایت کرده‌اند که عباس مفتخر شد به اینکه علی (علیه السلام) وی را غسل دهد و به عنوان جلودار بنی هاشم، وی را به خاک بسپارد.

...عبدالله بن أبی صعصعه عن الحارث بن عبدالله بن كعب عن أمّ عماره قالت: حضرنا نساء الأنصار طراً جنازه العباس وکنا أول من بکی علیه و معنا المهاجرات الأول المبیعات... وغسله علی بن ابی طالب و عبدالله وعبيدالله و قثم بنوالعباس، وحدث نساء بنی هاشم سنة. (۲)

عبدالله بن أبی صعصعه، از حارث بن عبدالله بن كعب، از امّ عماره نقل کرده که

ص: ۲۶۴

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۱. [۱]

۲- (۲). همان، ص ۳۳. [۲]

گفت: تمام زن های مدینه از مهاجران بیعت کننده اولیه و انصار، بر جنازه عباس گرد آمدیم و ما اولین گریه کنندگان بر عباس بودیم... و او را علی بن ابی طالب و عبدالله و عبیدالله و قثم فرزندان خود عباس غسل دادند و زنان مدینه، به مدت یک سال بر او گریه و ندبه می کردند.

ابن سعد می نویسد:

قال عیسی بن طلحه: رأیت عثمان یكبر علی العباس بالبقیع و ما یقدر من لفظ الناس، ولقد بلغ الناس الحِشَّان، و ما تخلف أحد من الرجال والنساء والصبيان. (۱)

از عیسی بن طلحه، روایت شده که گفت: دیدم عثمان در بقیع بر وی تکبیر می گفت (نماز می گزارد)، کلمات او به مردم نمی رسید. کثرت جمعیت به گونه ای بود که دو حش بقیع پر از جمعیت شد و هیچ کس از مردم مدینه نبود مگر اینکه بر جنازه وی حاضر شدند و بر وی نماز گزاردند.

۳. عقیل بن ابی طالب

عقیل، دومین فرزند خانواده بود که در سال ۵۹۰ میلادی [چهل سال پس از عام الفیل] در مکه به دنیا آمد. پدرش ابوطالب از شخصیت های نام آور و بزرگ تاریخ اسلام و مادرش فاطمه بنت اسد است. سه برادر تنی عقیل عبارت اند از: طالب، جعفر و علی که: «أُمُّهُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ». (۲) هر یک از این برادران، ده سال از دیگری کوچک تر است. (۳)

عقیل، دارای سیزده پسر و هفت دختر بود که بزرگ ترینش یزید نام داشت و از همین رو، وی را ابویزید خوانده اند. (۴)

ص: ۲۶۵

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۴. [۱]

۲- (۲). تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۸. [۲]

۳- (۳). بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۶۳.

۴- (۴). همان، ص ۱۳.

درباره زندگی عباس بن عبدالمطلب، اشاره کردیم که عباس در مکه و پیش از جنگ بدر مسلمان شد لیکن به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای انتقال اخبار مکه به آن حضرت، در مکه ماند و قریش در ماجرای جنگ بدر او، عقیل و چند تن دیگر را به اجبار به بدر آوردند. پس عقیل و همچنین عباس به اجبار قریش به اطراف مدینه آورده شدند تا در جنگ بدر حضور داشته باشند.

... عقیل و عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که ناگزیر در جنگ حضور یافته بودند، هر دو اسیر شدند. هنگامی که بنا شد از اسیران فدا و عوض بگیرند و ایشان را آزاد کنند، چون عقیل مال و ثروتی نداشت، عباس به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله)، فدای او را نیز داد و هر دو با هم آزاد شدند. عقیل بار دیگر به مکه بازگشت و در سال هشتم، قبل از صلح حدیبیه مسلمان شد و در سال هشتم به مدینه هجرت کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اراضی خیبر، یکصد و چهل وسق به او داد و او در غزوه موته با برادرش جعفر شرکت نمود. و پس از مراجعت مریض شد؛ لذا در فتح مکه و طائف، نام وی به چشم نمی خورد. (۱)

وکان عقیل بن ابی طالب فیمن أخرج من بنی هاشم کرها مع المشرکین إلی بدر.... (۲)

عقیل بن ابی طالب در میان بنی هاشم از کسانی بود که به اجبار و اکراه، به وسیله کفار و مشرکین به بدر آورده شد.

عقیل، عالم به انساب عرب

در منابع تاریخی آمده است که عقیل، عالم به همه انساب عرب بوده و «در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) تخت پوستی می انداخت تا بر آن نماز بگزارد. مردم پیرامون وی اجتماع کرده و از انساب و تاریخ می پرسیدند و از او بهره می بردند، لیکن چون از بدی های آنان نیز یاد می کرد، از او بد می گفتند و نسبت های ناروا می دادند». (۳)

ص: ۲۶۶

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۸۰.

۲- (۲). الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۳. [۱]

۳- (۳). همان، ص ۲۸۰.

پیش تر اشاره شد که عباس و عقیل، به جبر و اکراه در جنگ بدر حضور یافتند، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) چون خواست میان اسیران به عدالت رفتار شود (درحالی که می دانست عباس و عقیل به اکراه آمده اند و از این ماجرا به شدت ناراحتند) به آنان فرمود: باید فدیة دهید. آنان گفتند: ای رسول خدا! قلب ما با شما است و ما به جبر آمده ایم! پیامبر (صلی الله علیه و آله) طبق اندیشه عدالت خواهی اش فرمود: در عین حال، برای آزادی باید فدیة دهید. اینجا بود که آیه نازل شد:

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَشْرِيِّ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (انفال: ۷۰)

ای پیامبر! به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دل های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می کند و بر شما می بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است.

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَشْرِيِّ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ) قَالَ: نَزَلَتْ فِي الْعَبَّاسِ وَالْعَقِيلِ وَنُوفَلٍ. (۱)

از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که گفت: از امام ششم شنیدم که درباره آیه: «ای پیامبر، به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دل های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می کند و بر شما می بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است». فرمود: این آیه درباره عباس و عقیل و نوفل نازل شده است. بنابراین، پیامبر خدا یقین به طهارت باطن عقیل داشت و لذا اصحاب خود را از کشتن آنان و جسارت به ایشان نهی فرمود.

عقیل از دیدگاه پیامبر(صلی الله علیه و آله)

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)، علاقه وافری به عقیل داشتند و ایشان را فردی فوق العاده بزرگ و محترم می شمردند:

علی(علیه السلام) از پیامبر(صلی الله علیه و آله) پرسیدند: ای فرستاده خدا! آیا شما عقیل را دوست می دارید؟ فرمود: آری! به خدا سوگند او را از دو جهت دوست می دارم؛ یکی از جهت ابوطالب؛ یعنی از آن جهت که مورد علاقه ابوطالب بود، و دیگر آنکه فرزندش در راه دوستی فرزندان حسین کشته می شود و دیدگان مؤمنان بر او می گریند و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود می فرستند. (پیامبر چنان گریست که اشک از محاسن شریفش بر سینه مبارکش فرو ریخت)، سپس فرمود:

«إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا تَلَقَيْتَنِي عِزَّتِي مِنْ بَعْدِي»؛ (۱) یعنی از آنچه خاندانم پس از من می بینند، به خدا شکایت می برم.

علاقه ابوطالب به عقیل

حضرت ابوطالب، عقیل را بسیار دوست می داشت. از این رو، هیچگاه، به مفارقت از او راضی نمی شد. نقل شده که در ماجرای قحطی مکه، به دلیل اینکه حضرت ابوطالب، فرزند بسیار داشت، گروهی بر آن شدند که کفالت فرزندانش را برعهده بگیرند. آنان پیش ابوطالب رفته، مقصود خویش را بیان کردند. ابوطالب گفت: عقیل را برایم بگذارید و در زمینه دیگران سخنی ندارم. پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی، عباس و جعفر را با خود به خانه برد و بدین سان، علی تحت کفالت و سرپرستی پیامبر(صلی الله علیه و آله) درآمد. (۲) از این نقل، دانسته می شود که ابوطالب به عقیل علاقه بسیار داشته است!

میهمانی رفتن عقیل به خانه علی(علیه السلام)

در دوران خلافت علی(علیه السلام)، عقیل از مدینه عازم کوفه شد.

قَدِمَ عَقِيلٌ عَلَى عَلِيٍّ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

ص: ۲۶۸

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

۲- (۲). همان، ج ۳۵، ص ۱۱۸.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَهُ اللَّهُ. قَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَايَزِيدَ! ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ: قُمْ وَانزِلْ عَمَّكَ فَذَهَبَ بِهِ وَأَنْزَلَهُ
وَعِيَادَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: اشْتَرِ لَهُ قَمِيصًا جَدِيدًا وَرِدَاءَ جَدِيدًا وَإِزَارًا جَدِيدًا وَنَعْلًا جَدِيدًا فَغَدَا عَلَى عَلِيٍّ فِي الثِّيَابِ، فَقَالَ: السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَايَزِيدَ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَرَاكَ أَصَبْتَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا إِلَّا هَذِهِ الْحَصْبَاءُ وَإِنِّي
لَا تَرْضَى نَفْسِي مِنْ خِلَافَتِكَ بِمَا رَضِيَتْ بِهِ نَفْسِكَ، قَالَ: يَا أَبَايَزِيدَ يَخْرُجُ عَطَائِي فِدْفَعَهُ إِلَيْكَ. فَارْتَحَلَ عَنْ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ....
(۱)

عقیل بر برادرش علی وارد شد، در حالی که حضرت در صحن مسجد کوفه (برای تمشیت امور) نشسته بود، گفت: سلام بر تو ای امیرمؤمنان و رحمت و برکاتش بر تو! حضرت فرمود: سلام بر تو ای ابایزید، سپس حضرت به حسن بن علی فرمود: عمویت را به خانه ببر. حسن بن علی، عمومی خویش را به خانه برد و برگشت. حضرت فرمود: برایش پیراهن و عبا و کفش و بیژامه جدیدی بخر، و حسن چنین کرد. روز بعد عقیل بر علی در همین لباس وارد شد و گفت: درود بر تو ای امیرمؤمنان! حضرت پاسخ داد. عقیل گفت: غذای شما همان غذایی بود که در سفره شبانه دیدم، من خلافت تو را نمی پسندم، لذا از نزد حضرت خارج شد و به سوی معاویه رفت. عقیل درخواست کرد که حضرت قرضش را ادا کند و حضرت استنکاف کرد.

عقیل در حضور معاویه

هنگامی که عقیل بر معاویه وارد شد. معاویه او را فوق العاده تکریم و احترام کرد:

فَلَمَّا سَمِعَ بِهِ مُعَاوِيَةَ نَصَبَ كِرَاسِيَهُ وَ أَجْلَسَ جُلَسَاءَهُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ فَأَمَرَ لَهُ بِمَائِهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَقَبَضَهَا، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: أَخْبِرْنِي عَنِ
الْعَشْكَرِينَ، قَالَ: مَرَرْتُ بِعَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِذَا لَيْلٌ كَلَيْلِ النَّبِيِّ (۲)

ص: ۲۶۹

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۱۹. [۱]

۲- (۲). همان، ص ۲۰۰. [۲]

وقتی معاویه شنید عقیل آمده، برای او جایگاهی ترتیب داد و افرادی نشستند و معاویه آن گاه که وارد شد، دستور داد صد هزار درهم به عقیل بدهند. سپس گفت: عقیل! لشکر من و لشکر برادرت علی را دیدی؟! آنها را برایم توصیف کن. (معاویه تصور کرد با دادن صد هزار درهم او را خریده و زبانش را به نفع خود استخدام کرده است!) عقیل گفت: به لشکرگاه برادرم گذشتم، روزهای آنها مانند روز پیامبر و شب های ایشان را مانند شب های پیامبر دیدم، جز اینکه پیامبر در میان آنها نبود، صدایی جز صدای تلاوت قرآن از آنان نمی شنیدم و عملی جز نماز مشاهده نکردم.

اما به لشکرگاه شام که رسیدم، گروهی از منافقان از من استقبال کردند؛ یعنی همان کسانی که در ليله عقبه شتر پیامبر(صلی الله علیه و آله) را رم دادند و روز و شب آنها مانند روزهای تو و ابوسفیان بود؛ جز آنکه ابوسفیان در میان ایشان نیست. سپس عقیل از معاویه پرسید؟ آنکه در طرف راست تو نشسته کیست؟ معاویه گفت: او عمرو بن عاص است. عقیل گفت: او همان کسی است که شش نفر مدعی فرزندی او بودند؟! تا اینکه قصاب قریش بر دیگران پیروز شد و او را فرزند خود خواند. آن دیگری کیست؟ معاویه گفت: ضحاک بن قیس است. عقیل گفت: «وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوهُ جَيِّدَ الْأَخْذِ حَسْبَ النَّفْسِ فَمَنْ هَذَا الْآخِرُ قَالَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ: قَالَ هَذَا ابْنُ الْمَرَاقَةِ...» (۱) به خدا پدرش، دست گیرنده ای داشت ولی نفس پست و فرومایه ای! پس این دیگری کیست؟ معاویه گفت: ابوموسی اشعری است. عقیل گفت: این پسر آن زنی است که زیاد دزدی می کرد.

معاویه وقتی دید اطرافیانش خشمگین شدند و می دانست که اگر نوبت به خودش برسد، بیش از آنها به معاویه اهانت خواهد شد و از اجداد خبیثش نام خواهد برد؛ در عین حال گفت: «يَا أَبَا يَزِيدَ مَا تَقُولُ فِيَّ؟» ای ابا یزید، درباره من چه می گویی؟ گفت:

«دَعْ عَنكَ»؛ (۲) مرا از خودت معذور دار. معاویه گفت: باید بگویی. عقیل گفت: آیا حمامه

ص: ۲۷۰

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۰۰. [۱]

۲- (۲). همان.

را می شناسی؟ معاویه گفت: حمامه کیست. عقیل گفت: همین اندازه بس است. درباره او تحقیق کن. معاویه سراغ نَسابه شامی فرستاد. او را به حضورش آوردند. پرسید: حمامه کیست؟ نَسابه (عالم به انساب عرب) گفت: مرا معذور می داری که بگویم؟ نَسابه گفت: حمامه مادر ابوسفیان است که در دوران جاهلیت، یکی از زنان فاحشه ای بود که پرچم و بیرقی بر بام خانه اش داشت. معاویه به اطرافیان گفت: ناراحت نباشید، من هم با شما مساوی، بلکه بیشتر از شما رسوا شدم!

عقیل در حضور علی (علیه السلام)

عقیل که در ایام خلافت حضرت، در حضور علی (علیه السلام) بود، به آن حضرت گفت: «ای امیرمؤمنان! از زندگی بی تو بیزارم و برایم خوش نخواهد بود». (۱)

تاریخ گواهی می دهد که عقیل ارادت فراوانی به علی (علیه السلام) داشت، اما کوتاهی های اندکی هم داشت که علی (علیه السلام) در نهایت، رضایت خود از عقیل را ابراز نمود.

داستان آهن گداخته

از داستان های جالب زندگانی عقیل، ماجرای آهن گداخته (حدیده محماه) است، که علی (علیه السلام) خود ماجرا را شرح می دهد:

وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا - وَقَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَّانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْمِ وَعَاوَدَنِي مُؤَكِّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا فَأَصْرَعَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَهُ ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيُعْتَبَرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا وَكَادَ أَنْ يَخْتَرِقَ مِنْ مَيْسَرِهَا فَقُلْتُ لَهُ ثَكَلْتِكَ التَّوَاكُلُ يَا عَقِيلُ أَتِنَّ مِنْ حَدِيدِهِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ وَتَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعُصْبِهِ أَتِنَّ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَتِنُّ مِنْ لَطْفِي.... (۲)

ص: ۲۷۱

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۰۲.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴. [۱]

به خدا سوگند! برادرم عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یک من گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا می کرد و اطفالش را با موهای ژولیده و پریشان دیدم که صورت شان خاک آلود و تیره بود، گویی با نیل سیاه شده بود (عقیل ضمن نشان دادن آنها به من) خواهش خود را تأکید و تقاضایش را تکرار می کرد و من هم به سخنانش گوش می دادم. گمان می کرد دینم را به او فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده ام. پس قطعه آهنی را در آتش گداختم. سرخ که شد نزدیکش بردم تا از درد آن عبرت بگیرد. او از سرخی اش فریاد کرد و نزدیک بود که از حرارتش بسوزد، به او گفتم: ای عقیل، مادران در عزایت گریه کنند! آیا تو از پاره آهنی که انسانی آن را به بازیچه و شوخی گداخته، فریاد می کنی ولی مرا به سوی آتشی که خداوند جبار آن را برای خشم و غضبش افروخته می خوانی؟! آیا تو از این آتش ضعیف می نالی و من از آتش قهر الهی و جهنمش ننالم؟!

نکته پایانی آنکه: عقیل کینه دشمنان علی (علیه السلام) را در دل داشت و بر عشق مولا و سرور و برادرش قلباً ثابت و استوار بود.

خانه عقیل، محل دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله)

عقیل خانه ای داشت که محل دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم بود و مورخان زیادی نگاشته اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بسیاری از مواقع، شب ها به خانه عقیل می آمدند و در آنجا دعا می خواندند و مناجات می کردند.

سمهودی در وفاء الوفا، این مطلب را مورد توجه جدی قرار داده است. سمهودی مورخ و مدینه شناس اهل سنت از ابن زباله، متوفای ۱۹۹ ه.ق چنین نقل می کند:

خالد بن عوسجه می گوید: شبی رو به سوی زاویه خانه عقیل دعا می کردم.

جعفر بن محمد به همراه اهلش، عازم عریض بود. مرا دید و پرسید: آیا در مورد

این محل، خبر و مطلب خاصی شنیده ای؟ گفتم: نه. فرمود: اینجا محل دعای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا شب ها برای استغفار اهل بقیع می آمد و در اینجا می ایستاد. (۱)

سمهودی می افزاید:

این خانه، متعلق به عقیل است. او و برادرزاده اش جعفر در آنجا دفن شده اند و استادم می گفت: بهتر است که مسلمانان در این محل به دعا و مناجات پردازند. و من از افراد زیادی از اهل دعا و معنا شنیده ام که می گفتند: دعا در کنار این خانه و نزد این قبر (قبر عقیل) مستجاب است و این استجاب شاید به برکت وجود قبر عقیل و یا عبدالله بن جعفر باشد که بسیار بذل و بخشش داشت. (۲)

به این دلیل شخصیت های زیادی همچون سعد بن ابی وقاص و ابوسفیان بن حارث و دیگران وصیت می کردند که در زاویه دار عقیل دفن شوند.

وفات عقیل و دفن در دارعقیل (بقیع)

عقیل در زمان پیری نابینا شد و در دوران خلافت معاویه بن ابوسفیان، درحالی که کینه او را به دل داشت و در عشق و محبت علی (علیه السلام) می سوخت، دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گردید.

ومات عقیل بن ابی طالب بعد ما عمی فی خلافة معاویه بن أبی سفیان و له دار بالبقیع و دفن فیه. (۳)

عقیل بن ابی طالب بعد از نابینایی اش در دوران خلافت معاویه بن ابوسفیان، دار فانی را وداع گفته و در خانه خود در بقیع، مدفون گردید.

وقبر عقیل بن أبی طالب أخی علی - رضی الله عنه - فی قبه فی أول البقیع. (۴)

ص: ۲۷۳

۱- (۱). وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۸۹.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۴. [۱]

۴- (۴). اخبار مدینه الرسول، ج ۱، ص ۱۵۴.

و قبر عقیل بن ابی طالب، برادر علی (علیه السلام) که خدا از او راضی باد، در قبه ای در اول قبرستان بقیع قرار دارد.

۴. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (علیه السلام)

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، شخصیتی نام آور، چهره ای درخشان، روایتگری راستین، محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وفادار به خاندان رسالت و امامت بود. فرزندان از وی در واقعه خونین نینوا به شهادت رسیدند. همراه همیشگی دُردانه های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود. پدرش جعفر طیار (علیه السلام)، شهیدی از تبار نور بود که در جنگ موته به شهادت رسید. پسرعموی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، برادرزاده و داماد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و نام اوری است پر آوازه در تاریخ پرافتخار اسلام.

عبدالله، در اصالت خانوادگی، جایگاهی ارجمند و در خور ستایش دارد؛ زیرا پدرش جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ همان که خداوند به برکت دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو بال در بهشت به او عنایت خواهد کرد و مادرش، اسماء بنت عمیس است؛ همان که سالیانی دراز در سرزمین حبشه برای رضای خدا و به دور از موطن خویش، رنج های فراوان و غم هایی جانکاه به جان خرید و پس از بازگشت و ورود به مدینه، در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) رنج و غم شهادت همسرش جعفر بن ابی طالب را در موته متحمل شد و نشان دیگری از صبر و شهامت و استقامت را برای خود ثبت کرد. عبدالله بن جعفر (علیه السلام)، در دامان چنین پدر و مادری ولادت یافت و تربیت شد.

زادگاه عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (علیه السلام)

به گفته مورخان نامور، عبدالله نخستین نوزاد مسلمان مهاجر است که در سرزمین حبشه، در دوران مهاجرت نخستین مسلمانان، دیده به جهان گشود. از سال تولدش، خبری دقیق در منابع تاریخی نیامده، لیکن چنان که روایت شده، عبدالله در روز رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین ده تا یازده سال داشته و با این محاسبه می توان گمان برد که وی در

سال های نخستین هجرت پیامبر دیده به جهان گشوده است.

در دائرة المعارف اعلمی آمده است: «عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در حبشه متولد شد». (۱)

این گزارش، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا دعوت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در سه سال نخست بعثت غیر علنی بود و مقابله ای از ناحیه کفار قریش با آن حضرت رخ نداد تا پیامبر به مسلمانان فرمان هجرت به حبشه دهد. شاید نظر اعلمی، سه سال نخست هجرت باشد، نه بعثت و اگر چنین باشد، هم با واقعیت دعوت پیامبر تطبیق می کند و هم با حدود تقریبی سن عبدالله ابن جعفر، در هنگام رحلت پیامبر. علاوه بر این، منابع معتبر تاریخی آورده اند که:

جعفر بن ابی طالب(علیه السلام)، در ماه رجب سال پنجم بعثت به دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله) به حبشه هجرت کرد. (۲)

در هر حال، قطعی است که او در سرزمین حبشه ولادت یافت؛ «جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ... وَلَدَتْ لَهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ» (۳)؛ «جعفر بن ابی طالب... پس در زمین حبشه فرزندش عبدالله متولد شد».

خصلت ها و ویژگی ها

عبدالله بن جعفر، از آنجا که در خانواده ای کریم و با حسب و نسب تولد یافت و رشد کرد، دارای خصلت ها و ویژگی های ممتازی است که به آنها اشاره می کنیم:

الف) بیعت با پیامبر(علیه السلام) در کودکی

در صدر اسلام، چند نفر انگشت شمار، در کودکی به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان آورده و بیعت کرده اند. نخستین نفر از میان آنان، علی(علیه السلام) است که در دوران طفولیت ایمان آورد و با

ص: ۲۷۵

۱- (۱). دائرة المعارف، اعلمی، ج ۱۲.

۲- (۲). مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۲۶ و ۲۸۲.

۳- (۳). الروض الأنف، ج ۲، ص ۹۰. [۱]

پیامبر بیعت کرد. سپس امام حسن مجتبی و بعد امام حسین (علیهما السلام) و آخرین آنها، عبدالله، فرزند جعفر طیار (علیه السلام) است.

امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن جعفر در کودکی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کردند و کسی جز آنها، در کودکی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت نکرد». (۱)

ب) همراه و صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پنج امام

از امتیازات و ویژگی های برجسته عبدالله بن جعفر آن است که ایشان، هم از صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و هم جزو صحابی علی، امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر (علیهم السلام) به شمار می آمد. ابن اثیر جزری، نامش را در شمار صحابه آورده و درباره اش می نویسد: «له صحبته... و روی عن النبی (صلی الله علیه و آله) أحادیث» (۲)؛ «او از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود... و روایاتی را از پیامبر نقل کرده است».

شیخ طوسی، افزون بر اینکه وی را جزو یاران پیامبر شمرده، در ردیف صحابه امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) و نیز امام حسن مجتبی (علیه السلام) هم آورده است. (۳) ولی عجیب است که نام آن گرامی را چرا در ردیف اصحاب حسین بن علی (علیه السلام) که همه هستی خویش و خاندانش را در راه آرمان های او فدا کرد، نیاورده است.

مامقانی در این باره می نویسد:

هنوز پی نبرده ام که چرا شیخ طوسی از آوردن نام عبدالله، در ردیف یاران امام حسین (علیه السلام) خودداری کرده است! درحالی که او از یاران امام حسین (علیه السلام) بود و با فرستادن فرزندانش عون و محمد، که در کربلا به شهادت رسیدند، با امام حسین (علیه السلام) مواسات کرد و به خاطر عذری که داشت، خودش نتوانست در کربلا حضور یابد. (۴)

ص: ۲۷۶

۱- (۱). تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

۲- (۲). اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳- (۳). معجم رجال الحدیث، آیه الله العظمی خوئی، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۴- (۴). تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۷۳.

عبدالله بن جعفر از چند جهت، با شهدای بزرگی نسبت دارد. پدرش جعفر بن ابی طالب (علیه السلام)، ملقب به «ذوالجناحین» و مشهور به «طیار» پس از مراجعت از حبشه، در کنار پیامبر بود تا اینکه در غزوه موته، پرچم سپاه اسلام را به دست گرفت. حتی وقتی دو دست او در این جنگ از تن جدا شد، همچنان می کوشید پرچم را حفظ کند که در همین حال به شهادت رسید. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره اش فرمودند: «او در بهشت با فرشتگان به هر جا که بخواهد پرواز می کند». (۱)

فرزندانش، عون، عبدالله و محمد، در کربلا به شهادت رسیدند. همسرش، زینب کبری، عقیله بنی هاشم، عالمه، معلمه، و محدّثه بزرگ، یار برادر که در حادثه کربلا نیمه مکمل آن حادثه بود، در واقع بر اثر آن محنت های جانگداز به شهادت رسید.

آری آن گرامی، فرزند، همسر و پدر شهیدان است که همواره روح حماسی و بزرگش از چنین ره آورد گران و سنگین مملو بود. او پس از حادثه عاشورا، به دلیل عشق و افری که به خاندان عصمت و طهارت داشت، مرثیه ها سرود و جلسات ندبه برای شهدای کربلا ترتیب داد.

هنگامی که خبر شهادت امام و یارانش؛ از جمله دو تن از پسران عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، ابوالسلاسل، غلام او، آزرده خاطر شد و گفت: آنچه به روز ما آورد کسی جز حسین نبود! عبدالله بن جعفر برآشفته و بر او کفش پرتاب کرد و پس از توهینی به او، چنین گفت:

أَلِلْحُسَيْنِ تَقُولُ هَذَا وَاللَّهِ لَوْ شَهِدْتُهُ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أُفَارِقَهُ حَتَّى أُقْتَلَ مَعَهُ ... أَنَّهُمَا أُصَبِيَا مَعَ أَخِي وَابْنِ عَمِّي مُوَاسِيَيْنِ لَهُ صَابِرَيْنِ مَعَهُ. (۲)

ص: ۲۷۷

۱- (۱). المغازی، ج ۲، ص ۷۶۲.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۲؛ [۱] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.

آیا درباره حسین چنین سخن می گویی؟ به خدا سوگند اگر همراه او رفته و در رکابش بودم، هرگز از او جدا نمی شدم تا این که کشته شوم... به خدا قسم آنچه مصیبت فرزندانم را بر من آسان می کند این است که آنها (فرزندانم)، به جای من ملازمت رکاب جستند و با برادرم و پسر عمویم حسین مواسات کردند و جان خود را در راه او دادند.

(د) روایتگری روشن اندیش

عبدالله بن جعفر، در سلسله راویان پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امامانی است که در کنارشان بوده؛ اکنون به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ....
(۱)

از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: صدقه، غضب پروردگار را فرو می نشاند. طبرانی در مجموعه خود - اوسط - این روایت را در حدیثی طولانی آورده است.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ ابُو طَالِبٍ خَرَجَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَى الطَّائِفِ مَاشِياً عَلَى قَدَمَيْهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَلَمْ يُجِئُوهُ فَانصَرَفَ فَآتَى ظِلَّ شَجَرِهِ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مِنْ ضَعْفِ قُوَّتِي وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ - أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.... (۲)

از عبدالله بن جعفر نقل شده که چون ابوطالب وفات یافت، پیامبر(صلی الله علیه و آله) با پای پیاده به طائف رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، اما آنان اجابت نکردند. حضرت از دعوتشان منصرف شده، به سایه درختی رفت و دو رکعت نماز گزارد و آن گاه

ص: ۲۷۸

۱- (۱). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۳، ص ۱۱.

۲- (۲). همان، ج ۶، ص ۲۵.

این گونه دعا کرد: خدایا! به تو شکایت می برم از ضعف و سستی مردم و توان ضعیفم در این راه. خدایا! تو مهربان ترین مهربانانی. خدایا! مرا به چه کسی وا می نهی...؟

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: هِنِيئًا لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرَ، أَبُوكَ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ. (۱)

از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: گوارا باد بر تو ای عبدالله بن جعفر درباره پدرت، که در آسمان با فرشتگان پرواز می کند.

عبدالله بن جعفر، روایات فراوانی را از قول پیامبر، علی و حسنین (علیهم السلام) نقل کرده، که این روایات، در زمینه های مختلف است. به طور اجمال می توان به موارد زیر اشاره کرد:

تفسیر آیات قرآن، احکام الهی، حلال و حرام، شخصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شخصیت ائمه اطهار (علیهم السلام) و موضوعات مختلف دیگر که بیان آنها و غور و بررسی درباره آنها، خود فصلی طولانی است که در این سلسله نوشتارها گنجایش ندارد، لذا از بیان آنها خودداری می کنیم.

ه) کرامت و بخشندگی عبدالله

صفت جود و کرامت، از جمله خصلت ها و صفات والایی است که این خاندان، همگی از آن بهره مند بوده اند و ایشان نیز، این خصلت را به تمام و کمال از نیای بزرگ به میراث برده است. او مردی کریم و دارای جود و بخشندگی بوده که او را بحر الجود؛ یعنی دریای بخشش می نامیدند و به شدت در سر زبان ها افتاده بود که عبدالله، کرامت و جود را در خود جمع کرده است. پدرش جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) را ابوالمساکین نامیده اند، آن هم به دلیل کرامت و جود بزرگوارش و این فرزند به چنان پدری بزرگ اقتدا نموده است.

ص: ۲۷۹

درباره این خصلت و ویژگی عبدالله بن جعفر، داستان های فراوانی در تاریخ نقل کرده اند:

مردی وارد مسجد پیامبر شد و از عثمان که جلوی در نشسته بود، درخواست کمک کرد. عثمان - که شاید زمان خلافتش بوده - دستور داد پنج سکه به وی دادند. (گویا این مقدار، دردی از او دوا نمی کرده) از عثمان خواست تا او را به افراد دیگری راهنمایی کند، بلکه به کمک آنها مشکلش را حل نماید. عثمان او را به چند نفر که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، راهنمایی کرد، که حضرت امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر در میان ایشان بودند، مرد فقیر نزد آنان رفته، سلام کرد و از ایشان یاری و کمک خواست.

امام حسن (علیه السلام) فرمود: درخواست کمک روا نیست مگر در سه مورد؛ الف) دیه خونی که ریخته شده؛ ب) بدهی و وام سنگین؛ ج) فقر شدید. اکنون تو به خاطر کدام یک از این سه کمک می خواهی؟ مرد فقیر گفت: برای یکی از این سه مورد.

در این هنگام، امام حسن (علیه السلام) پنجاه اشرفی، امام حسین (علیه السلام) چهل و نه اشرفی و عبدالله جعفر چهل و هشت اشرفی به وی دادند. مرد خوشحال و شادمان برگشت. عثمان از وی پرسید: چه کردی؟ گفت: تو پنج درهم دادی و هیچ نپرسیدی، ولی ایشان ابتدا پرسش هایی کرده، سپس این مقدار اشرفی عطا کردند.

عثمان گفت: کجا مثل ایشان را می یابی که اینان علم را با شیر آموخته و سرچشمه خیر و بخشش و دانش اند! [\(۱\)](#)

بخشندگی عبدالله بن جعفر به حدی بود که وقتی مردم مدینه از یکدیگر قرض می گرفتند، موعد پرداخت را زمان بخشش او تعیین می کردند. [\(۲\)](#)

محمد بن سیرین درباره وی می نویسد:

ص: ۲۸۰

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲- (۲). قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۰۹.

بازرگانی شکر به مدینه آورد و نتوانست آن را بفروشد. وقتی این خبر به عبدالله ابن جعفر رسید. به عامل و پیشکار خود فرمان داد که آن شکر را بخرد و میان مردم مدینه توزیع کند. (۱)

ابن قتیبه در عیون الأخبار نقل می کند:

هنگامی که معاویه از مکه باز می گشت، به مدینه آمد و هدایا و مال بسیاری برای حسن و حسین (علیهما السلام)، عبدالله جعفر و دیگر محترمین قریش فرستاد. به فرستادگان خود سفارش کرد که پس از رسانیدن مال، قدری درنگ کنند و ببینند هر کدام با هدایای خود چه می کنند. وقتی که فرستادگان راه افتادند تا هدایا را برسانند، معاویه رو به اطرافیان کرد و گفت: اکنون به شما می گویم که هر کس با هدیه اش چه خواهد کرد؛ حسن بن علی مقداری از عطریات را به کسان خود می دهد و بقیه را به هر کس که نزد او باشد می بخشد. حسین بن علی توزیع هدایا را از کسانی که پدرانشان در صفین کشته شده و یتیم گردیده اند آغاز می کند، اگر چیزی ماند، از آن، شترهایی قربانی کرده و به مردم می بخشد و شیر تهیه کرده، به آنها می دهد. اما عبدالله بن جعفر به غلامش می گوید: وعده هایی که به مردم داده ام را بده و در این راه اسراف می کند و از مال خود نیز روی آن می گذارد.

نوشته اند که وقتی غلامان معاویه هدایا را برده، تقسیم می کنند، می نگرند که عاقبت چه خواهد شد؟ پس می بینند همان شد که معاویه گفته بود. البته با اندکی اختلاف! یعنی عبدالله جعفر اسراف کرد و از مال خود نیز ضمیمه بخشش ها نمود. (۲)

(و) عبدالله بن جعفر محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله)

از زمانی که جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) در جنگ موته به شهادت رسید، عبدالله پیوسته مورد تفقد و دلجویی و محبت های بی دریغ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) قرار می گرفت.

ص: ۲۸۱

۱- (۱). سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۶۱.

۲- (۲). عیون الاخبار، ج ۳، ص ۴۰.

به خاطر دارم که پیامبر خبر شهادت پدرم را برایم آوردند، در حالی که من به ایشان می نگریستم، ایشان بر سر من و برادرم دست می کشید و از چشمانش اشک می ریخت و از محاسن مبارکش می چکید. در آن حال، خطاب به پروردگار عرضه داشت: خداوندا! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب ها پیشگام شد. پروردگارا! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش، به بهترین وضعی که برای بنده ات روا می داری. سپس رو به مادرم کرد و فرمود: ای اسماء، به تو مژده ای بدهم؟ گفت: آری، پدر و مادرم به فدایت! فرمود: خداوند به جای آن دو دستی که از جعفر قطع شد، دو بال به او عطا کرد که با آنها در بهشت پرواز می کند. مادرم گفت: پدر و مادرم به فدای شما! این را به مردم بگویید. پیامبر برخاست و دست مرا گرفت، درحالی که دست به سرم می کشید و نوازشم می کرد، به منبر رفت و مرا بر پله پایین جلوی خود نشانید و با چهره ای اندوهگین فرمود: جعفر کشته شد و خداوند برای او دو بال قرار داد که در بهشت پرواز می کند. آن گاه از منبر فرود آمد و مرا همراه خود برد و دستور داد غذایی برای خانواده ما تهیه کنند. برادرم را نیز نزد ما آورد و ما همراه آن حضرت غذا خوردیم؛ غذایی بسیار گوارا! تا سه روز با آن حضرت بودیم و به هر یک از حجره های خود که می رفت ما هم همراهش بودیم، سپس به خانه خود برگشتیم. (۱)

همچنین عبدالله بن جعفر گوید:

پیامبر پس از گذشت سه روز از شهادت پدرم، به خانه ما آمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم نزد او آوردند، در همان لحظه فرمان داد سلمانی موهای سر ما را بتراشد. آن گاه فرمود: محمد، شبیه عموی ما ابوطالب است و عبدالله خُلق و خوی مرا دارد. سپس دست مرا گرفت و بلند کرد و

ص: ۲۸۲

گفت: خدایا! جانشین جعفر در اهل و عیالش باش و خرید و فروش (کسب و کار) عبدالله را مبارک گردان! در این هنگام مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. پیامبر فرمود: از چه می ترسی؟ آیا از سرپرستی آنها وحشت داری، درحالی که من در دنیا و آخرت، ولی و سرپرست آنها هستم. (۱)

(ز) همسر عقيله بنی هاشم

از آنجا که زینب کبری (علیها السلام)، کرامت ها، عظمت ها، پاکی ها و فضیلت ها را از مادری چون زهرا (اطهر علیها السلام) به ارث برده بود، هرکسی شایستگی همسری او را نداشت و تنها عبدالله بن جعفر که خصالی برجسته داشت و درایت، عقل، معرفت، شعور، ایمان و عشق به خاندان نبوت و همچنین جود و سخاوت و کرمش زبانزد خاص و عام بود، می توانست هم کفو و هم شأن بانوی کرامت و فضیلت باشد.

عبدالله از جمله خواستگاران بود که به خانه علی (علیه السلام) آمد و شد داشت و آرزویش بود که با زینب کبری دختر عموی خویش ازدواج نماید، اما شرم و حیا مانع بود که خواسته اش را با عمویش در میان بگذارد، تا این که روزی قاصد خویش را نزد عموی گرامی اش فرستاد؛ «قاصد عبدالله به خانه علی (علیه السلام) رفت و خواسته وی را به مولا- این گونه گفت: علی جان! شما خوب می دانید که پیامبر چه اندازه به عبدالله علاقه مند بود و حتی روزی فرمود: «بَنَاتُنَا لَبَنَاتُنَا»؛ «دختران ما، متعلق به پسران و پسران ما متعلق به دختران ما هستند». لذا پیشنهاد می کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب را به ازدواج عبدالله فرزند برادرت درآوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش فاطمه (علیها السلام) قرار دهی. حضرت خواستگاری را پذیرفته و دختر والا گهرش را درحالی که سن مبارکش، ده سال کمتر از عبدالله بود، به عقد و ازدواج وی در آورد». (۲)

ص: ۲۸۳

۱- (۱). سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- (۲). الکوکب الدرّی، ج ۲، ص ۲۱۳.

عبدالله بن جعفر، شخصیتی بلند همت، دارای روحیه ای قوی و اوصاف اخلاقی نیکو بود و در حمایت از حریم دیانت و ولایت علوی همتی والا و شجاعانه داشت.

ابن ابی الحدید نقل می کند:

روزی معاویه و عمرو عاص با هم نشسته بودند که دربان گفت: عبدالله پسر جعفر طیار اجازه ورود می خواهد. عمرو عاص گفت: در حضور او به علی ناسزا می گویم و او را می رنجانم!

معاویه گفت: چنین نکن می ترسم نتوانی از عهده اش بر آیی و سبب شرمساری ات شود و فضایی را بگویی که دوست نداریم بشنویم.

عبدالله وارد شد، معاویه به ظاهر، اظهار خوشوقتی کرد و او را نزد خود فرا خواند و در حقش مهربانی و ملاطفت کرد. اما عمرو عاص نتوانست خودداری کند و به عبدالله چیزی نگفت اما با دیگران مشغول صحبت شد و در ضمن از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بدگویی نمود و به صدای بلند ناسزا گفت! وی بی شرمی را به حد اعلا رساند.

رنگ از چهره عبدالله پرید و از خشم، لرزه بر اندامش افتاد. ناگهان مانند شیر غرّان، از تختی که بر آن نشسته بود فرود آمد. عمرو عاص که او را خشمگین دید، گفت: هان، عبدالله! چه خبر؟ عبدالله گفت: مرگ بر تو باد و خاموش باش! سپس این شعر را خواند:

أَظُنُّ الْجِلْمَ دَلَّ عَلَيَّ قَوْمِي وَقَدْ يُسْتَجْهَلُ الرَّجُلُ الْحَلِيمُ

حلم و بردباری ام زبان مردم را به رویم گشوده است و خیال می کند نمی فهمم (سخنش را نشنیده ام).

آستین ها را بالا زد و خطاب به معاویه چنین گفت:

یا معاویه حتّی مَ (حتی متی) نتجرع غیظک و إلی کم الصبر علی مکروه قولک و سیئ

أدبک و ذمیم أخلاقک هبتک الهبول أ ما یزجرک ذمام المجالسه عن القذع لجلسک إذا لم تکن لک حرمه من دینک تنهاک عما لا یجوز لک أما و الله لو عطفک أواصر الأرحام أو حامیت علی سهمک من الإسلام ما أرعیت بنی الإمام المتک و العیید الصک أعراض قومک. و ما یجهل موضع الصفوه إلا أهل الجفوه.... (۱)

ای معاویه! تا کی خشم تو را در دل نگهداریم و بر بدی ها و زشتی های صبر کنیم، گفتار زشتت را بشنویم و بی ادبی ات را ببینیم و اخلاق ناستوده ات را شاهد باشیم، گریه کنندگان بر مرگت بگریند! آیا از فحش و ناسزا به همنشینانت ناراحت نمی شوی؟ معلوم می شود که دین در نظر تو موقعیتی ندارد تا از کردار زشتت باز دارد. آری، به خدا سوگند اگر عاطفه خویشاوندی در تو بود، یا به سهم خود از اسلام حمایت می کردی، نباید فرزندان کنیزان بی اصل و بردگان پست مایه را در ردیف افراد فامیل خود جای دهی. مردمان جاهل و نابخرد، به موقعیت افراد برگزیده و بلند مرتبه جاهل اند. معاویه! اینکه کارهای خطای تو را تصویب می کنند و بر ریختن خون مسلمانان و جنگیدن با امیرمؤمنان امضا می زنند، تو را مغرور نکند تا به هر چه فساد و تباهی اش بر تو روشن است، اقدام کنی. چشم سر و چشم دلت از تشخیص راه حق کور شده، اگر از خطای خود بر نمی گردی، پس به ما اجازه ده، هر چه می خواهیم از زشتی های بگوئیم.

معاویه وقتی دید عبدالله دست بر نمی دارد و مجلس در بُهت فرو رفته و همگی غرق در استماع سخنان او شده اند، صدا زد: عبدالله! ما از خطا و اشتباه مان برمی گردیم، تو را به خدا بنشین. خدا لعنت کند کسی را که آتش درونی تو را برافروخت:

لعن الله من أخرج ضب صدرک من وجاره محمول لک ما قلت و لک عندنا ما أمّلت فلو لم یکن مجدک و منصبک لکان خَلقک و خُلُقک شافعین لک إلینا و أنت ابن ذی الجناحین و سید بنی هاشم.

ص: ۲۸۵

خداوند لعنت کند آن را که آتش درونت برافروخت و تو را بر این سخنان خشمگینانه واداشت. اکنون هر چه بخواهی انجام می دهی و هر حاجتی داری بر می آورم. اگر مقام و مجد و عظمت تو نبود همان روش و اخلاقت کافی بود که حوائج و خواسته های ت برآورده شود. آخر تو پسر ذوالجناحین و سید و بزرگ بنی هاشمی.

فقال عبدالله، کلاً بل سید بنی هاشم حسن و حسین لا ینازعهما فی ذلک أحد.

عبدالله گفت: بس است ای معاویه، بلکه دو سید بنی هاشم حسن و حسین اند. کسی را نسزد که در مقام و رتبه با ایشان برابری کند.

عبدالله گفت: در این مجلس هم حاجتی ندارم، عبدالله بیرون رفت و به معاویه اعتیایی نکرد و عمرو عاص را حقیر و بی مقدار شمرد، معاویه پشت سر وی می رفت و چنین می گفت: «و الله لکأنه رسول الله مشیه و خلقه و خلقه و إنه لمن مشکاته» (۱)؛ «به خدا سوگند تمام حرکات و اخلاق و رفتار و راه رفتنش به پیغمبر می ماند».

عبدالله بن جعفر و قیام عاشورا

همراه نبودن عبدالله بن جعفر با امام حسین (علیه السلام) در کربلا، از پرسش های مهمی است که درباره وی مطرح گردیده و از آنجا که او از خواص شیعه و از خواص اصحاب ائمه و از نزدیک ترین افراد به خاندان رسالت و اهل بیت است، این سؤال جدی تر مطرح می شود، که چرا او در کربلا حضور نداشت؟

پژوهشگران و مورخان درباره علل حضور نداشتن وی در کربلا- و عدم همراهی اش با امام حسین (علیه السلام) دلایل گوناگون و متفاوتی را ارائه کرده اند که در مجموع می توان این دیدگاه ها را در دو مورد خلاصه نمود:

الف) مشکلات حادثی فراروی وی وجود داشت، در حالی که واقعاً می خواست در

ص: ۲۸۶

کربلا حضور داشته باشد.

ب) وی نسبت به حادثه کربلا دیدگاه متفاوتی با امام حسین (علیه السلام) داشت، لذا همراهی با آن حضرت را جدی نگرفت! در مورد دیدگاه نخست، دلایل زیر را می توان اشاره کرد:

خلاصه این دیدگاه آن است که عبدالله جعفر در پیوستن به امام معذور بوده و دلایلی در این زمینه اقامه گردیده که مجموع این دلایل، عذر وی را تأیید می کند:

۱. عبدالله بن جعفر در این مقطع تاریخی و به دلیل کهولت سن نابینا شده و معذور بوده است؛ «وکان تأخره عن حضور الطف ذهاب بصره». (۱) پس دلیل عدم حضورش در قیام عاشورا، نابینایی وی بوده است.

۲. وی از جانب امام حسین (علیه السلام) مأموریت داشت در مدینه بماند و از جان بنی هاشم حمایت کند؛ زیرا با خروج امام از مدینه، احتمال هرگونه دسیسه و توطئه ای نسبت به فرزندان هاشم و یاران امام حسین (علیه السلام) وجود داشت. بنابراین، وی برای حمایت و دفاع از بنی هاشم در مدینه ماند و بر این کار مأموریت داشت.

۳. عبدالله دارای کهولت سن بود و توانایی جسمی حضور در کربلا را نداشت.

می توان گفت که این دلیل (معذور بودن)، و دلایلی که پیشتر از آنها یاد شد، حدس و گمان هایی بیش نبود؛ زیرا در مطاوی تاریخی، بر آنها تأکید نشده و اثبات نگردیده است. گرچه داشتن مأموریت، نشان از جایگاه و شخصیت والای او است و با شخصیت او تناسب دارد.

نظریه دوّم این است که عبدالله دیدگاهی متفاوت داشته و به همین جهت در کربلا حاضر نشد. در این باره نیز دلایلی ذکر شده که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. امان خواهی از بنی امیه

ص: ۲۸۷

جدا از نامه ای که عبدالله بن جعفر برای امام نوشته و با اصرار از آن حضرت می خواهد که از این اقدام منصرف شود، در سوی دیگر، کوشیده است برای امام حسین (علیه السلام) از بنی امیه امان نامه بگیرد.

طبری می نویسد:

عبدالله بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص رفت و ضمن گفت و گو با او، اظهار داشت: برای حسین بن علی نامه ای بنویس و برایش در آن نامه، امانی قرار ده و به او وعده نیکو و اطمینان بده و بخواه از او که باز گردد. شاید با این کار مطمئن شود و منصرف شود.

عمرو بن سعید گفت: آنچه می خواهی بنویس و نزد من بیاور تا آن را مهر کنم. به دنبال آن، عبدالله بن جعفر نامه را نوشت و به عمرو بن سعید ارائه کرد و گفت: نامه را مهر کن و همراه برادرت یحیی بن سعید بفرست؛ زیرا او می تواند به حسین اطمینان دهد و حسین هم خواهد دانست که پیام تو جدی است و یحیی نامه را نزد حسین بن علی (علیه السلام) برد و آن را خواند. امام (علیه السلام) فرمود: من پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم و در همان خواب، فرمان کاری را یافتم که در پی انجام آن هستم؛ خواه به سودم باشد یا به زیانم... من خواهم رفت تا با پروردگارم دیدار کنم. (۱)

۲. روحیه صلح جویانه عبدالله بن جعفر

دلیل دیگری که ارائه شده، این است که عبدالله بن جعفر، در آن زمان روحیه صلح جویانه ای را در پیش گرفت و برای خود دلایلی را آورد. با همین دلایل بود که با بنی امیه تعاملاتی هم داشت، اما در عین حال، در این تعاملات، هرگز اجازه نمی داد بر شأن و جایگاه والای امامان خدشه وارد شود و در جلسات فراوانی به دفاع جانانه پرداخت و بنی امیه را خوار و بی مقدار کرد. اما روشش این بود که با آنان رفت و آمدهایی داشته باشد. عبدالله بن جعفر ولایتعهدی یزید را در حضور معاویه مورد

ص: ۲۸۸

۱- (۱). تاریخ الأمم و الملوك، طبری، ج ۴، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

نکوهش قرار داد و با وجود امام حسین (علیه السلام)، آن را خیانتی بزرگ برشمرد.

پس این نظریه و دیدگاه هم، سند محکم تاریخی ندارد و نمی توان آنها را مستند قطعی تلقی کرد.

شواهد و قرائن هم گامی عبدالله بن جعفر با قیام عاشورا

از مجموع اقدامات عبدالله بن جعفر و پیشینه پرشکوه و افتخارآمیزش، چنین برمی آید که وی با قیام عاشورا همگام بوده است. در این زمینه، سه دلیل مهم را می توان برشمرد:

۱. به همسرش زینب کبری (علیها السلام) اجازه داد با امام حسین (علیه السلام) همراه شود و در این مورد هیچگونه ممانعتی ایجاد نکرد.

۲. دو فرزندش؛ عون و محمد را با کاروان افتخارآمیز کربلا همراه کرد که در نهایت منتهی به شهادت فرزندان شد و آنان هر دو در کربلا در رکاب دایی بزرگوارشان امام شهیدان به شهادت رسیدند.

۳. واکنش عبدالله بن جعفر پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش و نیز خبر شهادت فرزندان، گویای ایمان و اعتقاد راسخ او به قیام حسینی است. مورخان نوشته اند: پس از بازگشت بازماندگان حادثه کربلا، یکی از غلامان عبدالله بن جعفر به نام ابوالسلاسل نزد او رفت و شهادت پسرانش را تسلیت گفت. عبدالله کلمه استرجاع بر زبان آورد. غلام گفت: این مصیبتی است که از حسین بن علی به ما رسید! عبدالله بن جعفر با نعلین او را از حضور خود راند و گفت: ای کثیف زاده! در مورد حسین این گونه سخن می گویی؟! به خدا سوگند اگر نزد او بودم، جانم را فدایش می کردم. (۱)

مجموع این برخوردها، حاکی از ایمان شدید او به راه امام حسین (علیه السلام) و اهداف والای آن حضرت است. پس از ماجرای عاشورا، عبدالله بن جعفر در خانه خود جلسه

ص: ۲۸۹

۱- (۱). الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۲۴. [۱]

مرثیه ای را ترتیب داد و بر کشتگان و شهیدان آن گریست و آن حادثه غمبار را رسالت حسینی در مبارزه با ظلم بنی امیه معرفی کرد.

مرگ عبدالله بن جعفر و دفن در بقیع

عبدالله بن جعفر نسبت به علی (علیه السلام) و خاندان رسالت عشق می ورزید و مدت زمانی کارگزار علی (علیه السلام) بود. کتابت به وی وانهاده شد. در جنگ جمل به دفاع از علی (علیه السلام) برخاست و فرماندهی بخشی از سپاه علی (علیه السلام) را در جنگ صفین بر عهده داشت. در جریان حکمیت موضع گرفت و همچنین در دفاع از امام مجتبی (علیه السلام) تلاشی همه جانبه داشت و فرزندان او در کربلا- به شهادت رسیدند و بنیان خانواده و همه هستی اش را فدای آرمان های بلند پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد و سرانجام در سن نود سالگی، در سال هشتاد هجرت، در مدینه زندگی را بدرود گفت و به دیار معبود شتافت.

ابن نجار (در اخبار مدینه، ص ۱۵۴) و سمهودی (در وفاء الوفا) نوشته اند که عبدالله ابن جعفر را در بقیع دفن کردند و محل دفن او دار عقیل، در کنار تربت عقیل است.

سمهودی می نویسد:

وقد ذکر ابوالیقظان إنه كان أجود العرب و إنه توفي بالمدينة... و دفن بالبقيع. (۱)

ابویقظان نقل کرده که عبدالله بن جعفر بخشنده ترین فرد عرب بود. او در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن گردید.

۵. محمد حنفیه

محمد حنفیه، از فرزندان برومند، دلاور و وارسته امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) است و میراث دلیری و شجاعت را از پدر دارد. او در جنگ های جمل و صفین، پرچمداری علی (علیه السلام) را بر عهده داشت و مورد علاقه آن حضرت و خاندان نبوت بود. مادرش «خوله» دختر

ص: ۲۹۰

ایاس بن جعفر است و نسبش به بکر بن وائل می رسد. او در فضل و کمال شهرتی داشته و زنی بلیغه و صاحب نطق گویا بوده است.

ابن ابی الحدید نوشته است:

گروهی را عقیده بر این است که در زمان ابوبکر، در مأموریتی که خالد بن ولید با جمعی برای سرکوب اهل رده رفتند، او را اسیر کرده و به مدینه آوردند و ابوبکر وی را به علی (علیه السلام) داد؛ یعنی در تقسیم سهم، به آن حضرت رسید. (۱)

گروه دیگری مانند ابوالحسن علی بن محمد بن سیف مدائنی گفته اند:

وی از جمله زنان اسیری است که زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به اسارت در آمد و اسارتش زمانی اتفاق افتاد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را برای سرکوب بنی زبیه، که مرتد شده بودند، فرستاد. علی (علیه السلام) خوله را - که از بنوحنفیه بوده و بنی زبیه در غارتی که از بنی حنفیه داشتند، او را به اسارت نزد خود برده بودند - یافت و به مدینه آورد و هنگام تقسیم غنایم، آن زن در سهم علی (علیه السلام) قرار گرفت و پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: اگر این زن برای تو پسری آورد، نام و کنیه مرا بر او بگذار و آن زن پس از رحلت فاطمه زهرا (علیها السلام) پسری به دنیا آورد و علی (علیه السلام) نام او را محمد نهاد و کنیه اش را ابوالقاسم. (۲)

قطب الدین راوندی از جابر بن عبدالله انصاری نقل دیگری دارند که تقریباً این نقل باید وثاقت بیشتری داشته باشد. روایت را حرّ عاملی در اثبات الهدی این گونه آورده است:

وقتی آن زن را به مدینه آوردند، طلحه و خالد قصد داشتند او را در سهم خود قرار دهند، لیکن خوله پذیرفت و گفت: کسی می تواند مالک من شود که از حال ولادت، گفتار مادرم و خاطراتم آگاهی داشته باشد و خبر دهد. پس از گفت و گویی

ص: ۲۹۱

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۲۰.

۲- (۲). اخبار المختار، ص ۲۴۰.

که در این باره انجام شد، امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) در مجلس ابوبکر حضور یافت و از آنچه آن زن خواسته بود، خیر داد. بدین ترتیب، خوله را در سهم آن حضرت قرار دادند و امیرمؤمنان آن زن را به اسماء بنت عمیس سپرد و سفارش او را کرد که از وی به خوبی نگهداری کند و خوله، همچنان نزد اسماء بنت عمیس بود، تا وقتی که برادرش به مدینه آمد و علی (علیه السلام) او را به عقد خویش در آورد و مهریه ای برای او معین کرد و به عنوان زنی آزاده، او را به همسری خویش برگزید.

(۱)

جایگاه معنوی و عظمت محمد حنفیه

همانگونه که اشاره شد، محمد حنفیه از مردان بزرگ روزگار خویش و سرآمد در علم، زهد، شجاعت و عبادت و پارسایی بود. او نزد پدر و دو برادر خود، امام مجتبی و حسین بن علی (علیهم السلام) محبوبیتی ویژه داشت و در محبت نسبت به امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) هیچ امری را فروگذار نکرد.

آن دو امام همام نیز نسبت به وی نهایت علاقه و محبت را ابراز می کردند و در تصمیمات و اقدامات، به نظرات او بها داده، و احترام می نهادند.

در بزرگی و جایگاه معنوی محمد حنفیه همین بس که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ولادت او را از خوله به علی (علیه السلام) بشارت داد و سفارش کرد که نامش را محمد و کنیه اش را ابوالقاسم بگذارد.

مامقانی و علامه شوشتری، این روایت را از قول حضرت رضا (علیه السلام) نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ الْمَحَامِدَةَ تَأْتِي أَنْ يُعْصِي اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ -» (۲)؛ «محمدها خودداری کردند از اینکه خدای متعال معصیت و نافرمانی شود».

راوی می گوید: از آن حضرت پرسیدم: محمدها چه کسانی هستند؟ فرمود: «محمد ابن جعفر، محمد بن ابی بکر، محمد بن ابوحنظله و محمد حنفیه».

ص: ۲۹۲

۱- (۱). اثبات الهداه، ترجمه محمد نصراللهی، ص ۲۶۵.

۲- (۲). الاعلام من الصحابه و التابعين، الحاج حسين الشاكري، ج ۱، ۱۴۱۸ ه. ق.، ناشر: مؤلف، ص ۹۷.

محمد بن جعفر، محمد بن ابی طالب است که به او محمّد بن طیار هم می گفته اند. محمد بن ابوحنیفه، محمد بن عتبه بن ربیع، دایی زاده معاویه است که پدرش از سران شرک بود و در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شد. محمد بن ابی بکر و محمد بن حنفیه هم که معلوم اند.

از امام مجتبی (علیه السلام) نقل شده که هنگام شهادتشان به قنبر فرمودند: برادرم محمد بن حنفیه را نزد من حاضر کن و چون حاضر شد، به او سخنانی فرمود که از آن جمله است: «

إِنِّي أَخْرَافُ عَلَيْكَ الْحَسِيدَ... وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَانًا...» (۱)؛ «بر تو از حسد بیمناکم ... خداوند شیطان را بر تو مسلط نفرمود...».

و در ادامه فرمود:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاكَ يَقُولُ يَوْمَ الْبُصَيْرَةِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرِنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَلْيَبِّرْ مُحَمَّدًا وَوَلَدِي. (۲)

ای محمد بن علی! آیا خبر دهم به تو از آنچه پدرت درباره ات گفته است؟ گفت: آری. فرمود: شنیدم که در روز بصره فرمودند: هر کس دوست دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به محمد، فرزندم نیکی نماید.

ادامه گفت و گوی محمد حنفیه با امام مجتبی (علیه السلام) بسیار جالب و نشانگر عظمت روحی و معنوی محمد حنفیه است. او به امام مجتبی (علیه السلام) چنین می گوید:

... أَنْتَ إِمَامِي وَ سَيِّدِي وَ أَنْتَ وَ سَيِّتِي ... الْحُسَيْنُ أَعْلَمُنَا عِلْمًا وَ أَثَقَلْنَا حِلْمًا وَ أَقْرَبْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَحِمًا كَانَ إِمَامًا قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يُنْطَقَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ أَحَدًا خَيْرٌ مِنَّا مَا اصْطَفَى مُحَمَّدًا فَلَمَّا اخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ اخْتَارَ عَلِيًّا إِمَامًا وَ اخْتَارَكَ عَلِيٌّ بَعْدَهُ وَ اخْتَارَتِ الْحُسَيْنَ بَعْدَكَ سَلَّمْنَا وَ رَضِينَا... (۳)

ص: ۲۹۳

۱- (۱). الروائع المختاره، السيد مصطفى الموسوي، ۱۳۹۵ ه. ق، مطبوعات النجاح بالقاهره، ص ۳۱.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). همان، ص ۳۳.

... تو برای من، امام و وسیله راه حقیقتی، اما بعد از تو، حسین داناترین ما و سنگین ترین وزنه حلمی است. و نزدیک ترین فرد از حیث خویشاوندی به پیامبر است. او قبل از آفرینش فقیه بوده، وحی را پیش از نطق و تکلم قرائت کرده و اگر خدا در میان خلق فرد بهتری را داشت، محمد را بر نمی گزید و اگر محمد فردی بهتر از علی را می شناخت او را انتخاب نمی کرد و اگر علی فردی بهتر از تو را می شناخت، او را برمی گزید و حال که شما حسین را بعد از خود برگزیده اید، ما تسلیم امر شما مییم و راضی به این امر گران هستیم.

البته این کلمات را محمد حنفیه بعد از توصیه امام مجتبی (علیه السلام) به امامت امام حسین (علیه السلام) برای دوران بعد از خود، بیان و ایراد کرده است که این امر نشان دهنده تسلیم وی به امامت حسین بن علی (علیه السلام) بوده است.

روایتی دیگر وجود دارد که علی (علیه السلام) پس از وصیت های خویش به امام مجتبی و امام حسین (علیهما السلام) به محمد حنفیه چنین فرمودند:

هَيْلَ حَفِظْتَ مَا أَوْصَيْتُ بِهِ أَخَوَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنِّي أُوصِيكَ بِمِثْلِهِ وَأُوصِيكَ بِتَوْفِيرِ أَخَوَيْكَ لِعَظِيمِ حَقِّهِمَا عَلَيْكَ، فَلَا تُوثِقْ أَمْرًا دُونَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: أَوْصِيكَمَا بِهِ فَإِنَّهُ شَقِيْقُكُمَا وَابْنُ أَبِيكُمَا وَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُحِبُّهُ.... (۱)

(ای محمد)، آیا به حافظه خود سپردی آنچه را که دو برادرت را بدان ها توصیه کردم؟ گفت: آری. امام فرمود: پس بدان که من تو را نیز به همان ها وصیت می کنم و نیز سفارش می کنم که احترام برادرانت را نگه داری؛ زیرا حق آن دو، بر تو بزرگ است. پس کاری را بدون نظر آنها انجام نده. آن گاه به حسن و حسین (علیهما السلام) نیز فرمود: شما را به برادران محمد حنفیه سفارش می کنم؛ زیرا که وی برادر شما و پسر شما است و به خوبی دانسته اید که پدرتان او را پیوسته دوست می داشت.

ص: ۲۹۴

مجموعه این موارد و موارد فراوان دیگر که مشابه این کلمات است، بیانگر آن است که وی در نظر معصومین، دارای موقعیت و جایگاه ممتازی بوده است.

چرا محمد حنفیه در کربلا حضور نداشت؟

از ابهامات مهم درباره زندگی محمد حنفیه، حضور نیافتن او در کربلا و یاری نرساندن به امام حسین (علیه السلام) است. در این زمینه، با توجه به شخصیت والای محمد حنفیه، هرگز نمی توان اعتقاد داشت که او در اندیشه مخالفت با امام حسین (علیه السلام) بوده و یا قصد همراهی با آن حضرت را نداشته است. اسناد و نقل های تاریخی گواه آن است که وی به شدت دلبسته امام خود، حسین (علیه السلام) بوده و مسلّم است که در صورت وجود امر و آگاهی کامل از عاقبت حرکت امام حسین (علیه السلام) با آن حضرت، همراه و همگام می شد که در این قسمت به احتمالات چندی که بزرگانی نظیر علامه حلّی و علامه مامقانی و دیگران داده اند، اشاره می کنیم:

- مرحوم علامه حلّی می نویسد: «جناب محمد حنفیه در آن ایام به سختی مریض بوده است». (۱)

- علامه همچنین نوشته است: «محمد حنفیه به سختی مریض بوده». (۲)

- عقیده دیگر این است که: «حضور محمد حنفیه در کربلا نیاز و ضروری نبوده؛ زیرا به حد کافی از جوانان هاشمی و طالبی حسین بن علی (علیه السلام) را همراهی کردند و ماندن ایشان در مدینه و حجاز لازم بوده؛ چنان که امام حسین (علیه السلام) در مدینه به وی وصیت کرد که در مدینه بماند و رفت و آمد امویان را زیر نظر بگیرد و به او گزارش کند». (۳)

- این اشکال، در واقعه طف، تنها متوجه محمد حنفیه نیست، بلکه دامن بسیاری از بزرگان؛

ص: ۲۹۵

۱- (۱). سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). سخنان امام حسین (علیه السلام) از مدینه تا کربلا، محمدصادق نجمی، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۲۵.

مانند ابن عباس، عمر الاطرف، عبدالله بن جعفر، جابر بن عبدالله انصاری و... را نیز می گیرد.

- مرحوم علامه مامقانی در حالات محمد حنفیه پاسخی کلی را به این مسأله داده است. وی در تنقیح المقال، این گونه نوشته است:

والحسین حين حركته من الحجاز و إن كان يدري هو أنه يستشهد بالعراق إلا أنه في ظاهر الحال لم يكن ليمضي إلى الحرب حتى يجب على كل مكلف متابعته و إنما كان يمضي للإمامه بمقتضى طلب أهل الكوفه فالتخلف عنه غير مؤاخذ بشيء و إنما يؤاخذ لترك نصرته من حضر الطف أو كان بالقرب منه على وجه يمكنه الوصول إليه و نصرته و مع ذلك لم يفعل و قصر في نصرته فالتخلفون بالحجاز لم يكونوا مكلفين بالحركة معه حتى يوجب تخلفهم الفسق و لذا أن جمله من الأخيار الأبدال الذين لم يكتب الله تعالى لهم نيل هذا الشرف الدائم بقوا في الحجاز و لم يتأمل أحد في عدالتهم. (۱)

امام حسین (علیه السلام) هنگام حرکت از حجاز، گرچه می داند و علم دارد که در عراق به شهادت خواهد رسید، لیکن به حسب ظاهر، برای جنگ نمی رود تا متابعت و همراهی پیروانش بر آنها واجب شود، بلکه حضرت برای اجابت دعوت مردم کوفه حرکت می کند بنابراین، هر کس که نرفت، مؤاخذة نمی شود. آری، آنان که در کربلا یا سرزمین های اطراف بودند و می توانستند حضرت را یاری کنند ولی کوتاهی کردند، مؤاخذة می شوند. اما آنان که در حجاز بودند، واجب نبود که همراه امام راهی شوند تا تخلف آنها موجب فسق باشد و لذا بسیاری از خوبان و نیکان آن عصر، که فیض شهادت نصیبشان نشد، در حجاز ماندند و کسی در عدالت آنان تأمل و تردید نکرد.

البته در نقل و عقیده مامقانی مناقشاتی صورت گرفته که مورد توجه و اعتنای

ص: ۲۹۶

۱- (۱). تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۱۲. [۱]

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: از محمد حنفیه پرسیدند: چرا در واقعه طف حضور پیدا نکردی؟ پاسخ داد: «إن أصحابه عندنا لمکتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم» (۱)؛ «اسامی شهدای کربلا و نام پدرانشان، از قبل در نزد ما نوشته شده بود».

نقش محمد حنفیه در قیام مختار

محمد حنفیه، در قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی نقش مؤید و پشتیبان داشت. پس از حادثه عاشورا و فاجعه بزرگی که در تاریخ اسلام توسط امویان رخ داد، مختار به انگیزه خونخواهی از قاتلان آن حضرت و پس از قیامی که سلیمان بن سرد خزاعی انجام داد و منجر به شهادت وی و یارانش گردید، آهنگ قیام نمود. وی پس از آزادی از زندان، از مدینه به کوفه رفت و در منزل ابراهیم بن مالک اشتر اقامت گرفت و در مقام دفاع از اهل بیت (علیهم السلام) از محمد بن حنفیه الهام می گرفت و هدف و آرمان خود را با او در میان می گذاشت.

در این زمان، ابراهیم سران کوفه را به خانه اش دعوت کرد و خطاب به آنان گفت: ای مردم! این مرد، مختار بن ابی عبیده ثقفی است که هم اکنون از مدینه آمده و انگشتی از گِل در نزد او است و می گوید که از آن محمد حنفیه است و او دستور بیعت داده، نظر شما چیست و چه می گوید؟

مردم وقتی سخن ابراهیم را شنیدند، گفتند: ای اباسحاق، آیا ما با یک انگشتی بیعت کنیم؟! این امر کار درست و عاقلانه ای است؟! اکنون پنجاه نفر از مشایخ و بزرگان خود را به مدینه اعزام می کنیم تا خود با محمد حنفیه ملاقات کنند، اگر نمایندگی مختار از جانب او صحیح بود، پس با رضایت و رغبت کامل با او بیعت می کنیم و به خدمتگزاری او تا آخر عمر بر می خیزیم و اگر صحت نداشت، تنها با یک

ص: ۲۹۷

انگشتر که نمی شود بیعت کرد! مختار گفت: پس این کار را انجام دهید.

آنان پنجاه تن از بزرگان کوفه را به مدینه فرستادند و فرستادگان وقتی به مدینه رسیدند، از محمد حنفیه اجازه حضور خواستند و او اجازه داد. آنان گفتند: ای پسر امیرمؤمنان! مختار نزد ما آمده و ادعا دارد از سوی شما آمده است. همراه او انگشتری است از خاک و گل و اظهار می دارد که انگشتری شما است. وی می خواهد ما به خونخواهی حسین بن علی (علیه السلام) و یاران او قیام کنیم. محمد حنفیه پاسخ داد: من انگشتری ارسال نکرده ام. او را دوست داریم ولایت ما بر همگان لازم است، خواه ذمی باشد یا زنجی (زنگبار). مختار خون خواهی حسین (علیه السلام) و دفاع از حریم اهل بیت را عنوان کرده، پس بر شما واجب و لازم است از او حمایت کنید و همراه او مجاهده نمایید و هم اکنون انگشتر خود را به او و شما هدیه می کنم و او را سرپرست شما قرار می دهم. او را حمایت و یاری کنید.

در این هنگام، همگی با رضا و رغبت، با گرفتن انگشتر، کلام او را پذیرفتند و همان ساعت به کوفه بازگشتند. وقتی به حضور مختار رسیدند، انگشتر محمد حنفیه را تسلیم او کردند و منادی آنان میان مردم کوفه ندا داد: همگی به بیعت مختار گردن نهید و بدین سان، همگی مطیع و پیرو او شدند. (۱)

بدین سان نهضت مختار بن ابی عبیده ثقفی در کوفه شکل گرفت و همچون سیلی توفنده علیه قاتلان امام حسین (علیه السلام) آغاز گردید و به انتقام گرفتن از قاتلان تبهکار و جنایتکار آن حضرت منجر گردید.

محمد حنفیه و امامت امام حسین و امام سجاد (علیهما السلام)

برخی درباره اعتقاد محمد حنفیه به امامت سیدالشهدا و امام سجاد (علیهما السلام)، شبهه ای را مطرح کرده اند که اجمال آن چنین است: «وی، به امامت آن دو امام بزرگ، اعتقادی نداشته است».

ص: ۲۹۸

۱- (۱). اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ترجمه عقیقی بخشایشی، دفتر نشر مؤید اسلام قم، ۱۳۷۸، ص ۲۷۴.

این شبهه کاملاً مغرضانه و یا جاهلانه است؛ یعنی به نظر می‌رسد ناشی از جهل به مقام و موقعیت ممتاز محمد حنفیه باشد. مدارک، شواهد و دلایل بسیاری وجود دارد که آن شخصیت گرانمایه، اعتقاد کامل به امامت سید الشهداء و امام سجاد(علیه السلام) داشته و هرگز در این باره کوتاهی نکرده و آن را جزو اعتقادات بنیادی خویش می‌شمرد و خروج از مدار ولایت را خروج از ایمان می‌دانسته است که پیش تر به نکته ای در این باره اشاره کردیم.

وقتی از علامه حلی پرسیدند: نظر سرور ما درباره محمد حنفیه چیست؟ آیا او به امامت برادرش و امام زین العابدین(علیهما السلام) باور داشت؟ وی پاسخ داد:

در اصول امامت ما ثابت شده است که ارکان ایمان، توحید، عدل، نبوت، معاد و امامت است و محمد حنفیه و عبدالله جعفر و مانند آنها بلند مرتبه تر از آن اند که اعتقاد به خلاف حق داشته باشند و از ایمانی که ثواب همیشگی و رهایی از عذاب بدان وسیله کسب می‌شود، بیرون رفته باشند. (۱)

دیدگاه شخصیت بزرگواری چون علامه حلی، توفیق جامعی از این مقوله است که محمد حنفیه، شأنی والاتر از آن داشته که در این مسئله بدیهی و مهم دچار خطای فکری و اعتقادی شده باشد؛ به خصوص آنکه وی در خانه علی(علیه السلام) بوده و بارها از آن حضرت امامت امام حسین و امام سجاد(علیهما السلام) را شنیده و علاوه اینکه بر همه اسرار آل محمد(صلی الله علیه و آله) آگاهی و اطلاع وافی داشته است.

ناگفته نماند که دیدگاه های انحرافی چندی درباره این شخصیت بزرگوار وجود دارد، که همگی مولد دسیسه های تاریخی است و شخصیت وی از آنها مبرا است.

وفات محمد حنفیه و دفن در بقیع

محمد حنفیه تا سال ۵۸۱ ه.ق در قید حیات بوده و ماجراهای غمبار فراوانی را دید و سرانجام در همین سال وفات یافت و در بقیع مدفون گردید. اما مکان دقیق آن در بقیع مشخص نیست.

ص: ۲۹۹

حدّثنا زید بن السائب، قال: سألت أبا هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه: أين دفن أبوک؟ فقال: بالبقیع. قلت: أی سنه؟ قال: سنه إحدى وثمانین فی أولها. (۱)

زید بن سائب گوید: از ابوهاشم عبدالله، فرزند محمد حنفیه پرسیدم: پدرت در کجا مدفون گردید؟ گفت: در بقیع، گفتم: در چه سالی؟ گفت: اوائل سال ۸۱ ه.ق.

وی در زمان وفات، ۶۵ سال سن داشت و در زمان خلافت عبدالملک مروان وفات یافت. مسلمانان بر جنازه اش نماز گزارده و بدن پاکش را در بقیع دفن کردند.

۶. اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (علیه السلام)

اسماعیل از مادری هاشمی و علوی به نام فاطمه، دختر حسین اترم بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) زاده شد. سال ولادت وی، بین سال های ۱۰۰ تا ۱۰۵ ق. است و به طور دقیق مشخص نیست. امام صادق (علیه السلام) در زمان حیات مادر اسماعیل همسر دیگری اختیار نکردند و به همین دلیل اسماعیل حدود بیست و پنج سال، از امام موسی کاظم (علیه السلام) بزرگ تر است:

أمّه فاطمه، بنت الحسین الأترم بن الحسن بن علی بن ابی طالب ولد فی المدینه المنوره، عام ۱۰۵ الهجریه. (۲)

مادرش فاطمه، دختر حسین اترم، فرزند حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. او در سال ۱۰۵ ه.ق در مدینه منوره به دنیا آمد.

امام صادق (علیه السلام) از فاطمه دو فرزند داشت؛ یکی اسماعیل و دیگری عبدالله افطح.

اسماعیل، دارای علوم بسیار بود که از محضر نورانی پدر فرا گرفت و به همین دلیل گروهی به باطل گمان بردند که پس از امام صادق (علیه السلام)، او امام شیعیان است، درحالی که در سرّ الهی و لوح محفوظ، دوازده امام نام مبارکشان مشخص بوده و وی را با همه عظمت و جایگاه والایی که دارد، در این مقوله راهی نبوده است.

ص: ۳۰۰

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱۶. [۱]

۲- (۲). عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا، چاپ ستار، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۲۳۳.

اسماعیلیه یا باطنیه، از فرق منشعب از شیعه امامیه اند که حدود قرن دوم هجری قمری از امامیه جدا شدند و دارای عقایدی متفاوت از عقاید امامیه هستند. انشعاب این فرقه بر سر امامت اسماعیل بن جعفر (علیه السلام) بوده، لذا در دوره های بعد، ملل و نحل نویسانی چون حسین بن موسی نوبختی نام «اسماعیلیان» را بر آنها نهادند.

داده های تاریخی و منابع متعلق به فرقه اسماعیلیه، دارای تشمت، پراکندگی و سردرگمی عجیبی است که نمی توان به آنها اعتماد کرد. اسماعیلیه را عقیده بر آن است که بعد از امام جعفر صادق (علیه السلام)، چون پسرش اسماعیل بزرگترین فرزند آن حضرت است، امامت اختصاصاً به او منتقل شده و او آخرین امام و حجت خدا است! امام صادق (علیه السلام) پیوسته با عقاید آنان به مخالفت پرداخت و به امامت فرزند گرامی اش، موسی بن جعفر (علیه السلام) تصریح کرد.

متأسفانه دسیسه های تاریخی سبب شد که برخی از روایان آن دوره، با جعل احادیثی، نصّی جعلی را بر امامت وی از ناحیه امام صادق (علیه السلام) نقل نمایند؛ از جمله روایان کاذب در این مورد، می توان به جعفر بن منصور الیمن اشاره کرد که بدون ذکر سلسله روایان، احادیث غیر مشهوری را درباره امامت اسماعیل و نصّ بر وی آورده است. (۱)

جعلی بودن احادیث

در احادیث ساختگی مربوط به وی، اضطراب وجود دارد و از نظر تاریخی مشخص است که هیچ گونه اعتمادی بر آنها نیست که به دلایل چندی در این باب می توان اشاره داشت:

۱. امام صادق (علیه السلام)، امامت وی را آشکارا رد کردند و این دلیل بر این است که آن

ص: ۳۰۱

۱- (۱). ر.ک: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، میثم تارم، مرکز کرمان شناسی، ۱۳۸۱ ه.ش، صفحه ۴۰ به بعد.

حضرت، او را امام بعد از خود معرفی نکرده اند. در این زمینه می توان به حدیث منقول از فیض بن مختار اشاره کرد.

فیض می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم، دستم را بگیرید و از آتش نجاتم دهید. بعد از شما چه کسی بر ما امام است؟ در این هنگام امام کاظم (علیه السلام) وارد شده، فرمودند:

«هَذَا صَاحِبُكُمْ فَتَمَسِّكْ بِهِ» (۱).

۲. در میان راویان، تنها یک راوی وجود دارد که به احادیث نامشهور و مجهول استناد کرده و او جعفر بن منصور الیمن است.

۳. علمای امامیه، اتفاق نظر دارند که هیچ گونه نصی بر امامت اسماعیل وارد نشده، نه در احادیث امام جعفر صادق (علیه السلام) و نه در احادیث سایر امامان پیشین و بعد از ایشان.

۴. در سنت الهی و احادیث منقول از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره دوازده خلیفه و جانشین ایشان، که به کزات از قول پیامبر خدا نقل گردیده، نام اسماعیل هرگز مورد اشاره نبوده است.

۵. ایشان در زمان حیات پدر بزرگوارشان از دنیا رفته اند. بنابراین، هیچ محلی برای جانشینی ایشان نمی توان مطرح ساخت؛ زیرا هر امامی وقتی از دنیا می رفت، امامت را به جانشین خود، طبق امر الهی در زمان شهادت خویش، به امام بعد از خود منتقل می کرد که در این صورت، هیچ قول و عقیده ای را نمی شود درباره جانشینی وی مطرح نمود.

۶. گروهی به نام «مبارکیه» که طرفدار فردی به نام مبارک بن عبدالله بوده اند، مدعی شده اند که «چون اسماعیل از دنیا رفته و در واقع، امام بعد از امام صادق (علیه السلام)، ایشان بوده، فرزند وی به نام محمد بن اسماعیل، امامت را از پدر به ارث برده و بنابراین، فرقه اسماعیلیه مبارکیه قائل به امامت محمد بن اسماعیل، به عنوان امام هفتم و آخرین حجت الهی بوده اند» (۲).

ص: ۳۰۲

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴.

۲- (۲). بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، مکتبه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴. ق، ص ۲۸۵.

۷. از جمله مسائلی که درباره اسماعیل از منابع امامیه بر می آید این است که وی با همه جایگاه والایی که داشته «از خود رفتارهایی بروز می داده که شایستگی نداشته و با شأن رفیع و ویژه و آمیخته با رازهای مهم تناسب نداشته؛ یعنی برخی از پرسش ها را به درستی نمی توانسته پاسخ دهد و از اسرار غیبی اطلاعی نداشته است».^(۱)

از مجموع این چند نکته نتیجه می گیریم فرقه ای که به نام «اسماعیلیه» ظهور یافت، فرقه ای است انحرافی که بدون هیچ مأخذ و مدرکی، از پیش خود و به دسیسه افرادی منحرف به وجود آمد و منشأ انحرافات عقیدتی و رفتاری فراوانی در تاریخ تفکر اسلامی گردید و مانع و سد راه درک بسیاری از حقایق شد.

مرحوم صدوق در کتاب «کمال الدین»، به طور قاطع، ورود نصی بر امامت اسماعیل را رد نموده و چنین اظهار نظر می کند:

و إنما هذه حكاية ولدها قوم قالوا بإمامه إسماعيل ليس لها أصل لأنّ الخبر بذكر الأئمة الاثني عشر قد رواه الخاص و العام عن النبي و الأئمة و قد أخرجت ما روى عنهم في ذلك في هذا الكتاب فأما قوله ما بدا لله في شيء كما بدا له في إسماعيل ابني فإنه يقول ما ظهر لله أمر كما ظهر له في إسماعيل ابني إذ اخترته في حياتي ليعلم بذلك أنه ليس بإمام بعدى.^(۲)

این ماجرا، حکایتی است که قوم قائل به امامت اسماعیل آن را پرداخته و بیان کرده اند. برای آن نقل ها هیچ اصالتی نیست؛ زیرا خبر امامت ائمه دوازده گانه، خبری است که عام و خاص آن را نقل کرده اند و نام اسماعیل در بین آنها وجود ندارد... اما قول امام صادق (علیه السلام) که فرمود: هیچ بدایی برای خدا همچون بدای برای فرزندان اسماعیل نبوده است، مُشعر به این است که خدای متعال با مرگ اسماعیل،

ص: ۳۰۳

۱- (۱). کمال الدین، صدوق، ابن بابویه قمی، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ ه. ش. صص ۶۸ و ۶۹.

۲- (۲). همان. [۱]

این نکته را برای شیعیان واضح نموده است که: ای شیعیان، اسماعیل، امام نیست و بعد از من، امامت به اسماعیل نمی رسد.

کارهایی که امام صادق(علیه السلام) بعد از مرگ اسماعیل انجام داد

امام صادق(علیه السلام) پس از مرگ اسماعیل، هنگامی که وی را در کفن نهادند، به بسیاری از شیعیان امر فرمودند که بروند کفن را بکشایند و ببینند که اسماعیل وفات یافته و از دنیا رفته، تا برای همه معلوم گردد که اسماعیل حجت خدا نبوده است. بنابراین، امامت به وی منتقل نشده، به دلیل اینکه هر امامی باید نص بر امامت امام بعدی داشته باشد و اموری که حضرت انجام دادند، برای توجه دادن شیعه به این حقیقت بوده که وی امام شیعیان نمی باشد.

زراره می گوید: «پس از فوت اسماعیل، نزد امام صادق(علیه السلام) رفتم، وقتی وارد شدم فرزندش حضرت موسی کاظم(علیه السلام) را در کنارش دیدم و جلوی ایشان جنازه ای قرار داشت که روی آن با پارچه ای پوشیده بود. در این حال حضرت فرمودند:

زراره! برو و داود رقی، حرمان بن اعین و ابوبصیر را با خبر کن تا بیایند. در همین حال، مفضل بن عمر نیز وارد شد. من رفتم و نامبردگان را خبر کردم. به تدریج افراد دیگری وارد منزل شدند تا اینکه به سی نفر رسیدیم. امام خطاب به داود رقی فرمودند: «پارچه را از صورت اسماعیل کنار بزن. داود پارچه را کنار زد. امام از وی پرسیدند: داود! اسماعیل زنده است یا مرده؟ داود عرض کرد: مولای من! او مرده است. امام از فرد فرد حاضران در مجلس خواست همین کار را انجام دهند و همه آنان نیز پاسخ شان این بود که اسماعیل از دنیا رفته است. امام در پایان فرمود: خدایا! گواه باش و دستور دادند که او را غسل دهند و حنوط کنند و در کفن بپیچند. سپس امام به مفضل فرمود: کفن را از صورت اسماعیل کنار بزن. او چنین کرد. حضرت پرسیدند: زنده است یا مرده؟ مفضل گفت: مرده است. حضرت فرمودند: خدایا! گواه باش. پس از این که جنازه را در قبر نهادند. امام دوباره همین سؤال را از همه پرسیدند و همه پاسخ دادند او

مرده است. امام فرمود: خدایا! شاهد باش، شما نیز گواه باشید کسانی که دنبال باطل هستند، به زودی شک و شبهه می کنند و می خواهند نور خدا را با دهن هایشان خاموش سازند و به فرزندش موسی، امام هفتم اشاره کرده، فرمودند: «اما خداوند نورش را کامل می کند، اگرچه مشرکان را خوش نیاید».

وقتی اسماعیل دفن شد، امام از حاضران در تشییع پرسیدند: «مرده ای که غسل و کفن شد و در این قبر به خاک سپرده شده کیست؟ همه گفتند: اسماعیل. امام گفت: خدایا! گواه باش!» (۱)

حضرت این کارها را به این جهت انجام دادند که منحرفان و مدعیان امامت برای اسماعیل، یقین یابند که وی از دنیا رفته و پس از او جریان انحرافی خود و عقاید باطلشان را ترویج نمایند و فسادگری نکنند.

علاقه شدید امام صادق(علیه السلام) به اسماعیل

امام صادق(علیه السلام) به فرزندش اسماعیل به شدت علاقه داشتند و در فراق ایشان گریستند.

عَنْبَسَةُ الْعَابِدِ، قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا دَارُ فِرَاقٍ وَ دَارُ التَّوَاءِ لَا دَارُ اسْتِوَاءٍ، فِي كَلَامٍ لَهُ، ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ أَبِي خِرَاشٍ:

فَلَا تَحْسَبَنَّ أَنِّي تَنَاسَيْتُ عَهْدَهُ وَ لَكِنَّ صَبْرِي يَا أُمَّتِمْ جَمِيلٌ (۲)

عنبسه عابد گوید: هنگامی که اسماعیل بن جعفر از دنیا رفت، امام صادق(علیه السلام) فرمودند: ای مردم این دنیا خانه جدایی و مفارقت است. خانه بی قراری است، نه جایگاه آرامش. سپس به کلامی از ابوخراش استناد فرمودند که گمان مبرید من عهد و دوره وجودش را فراموش کنم، لیکن صبر من ای امیم (فردی از عرب) چه نیکو است.

ص: ۳۰۵

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب، ص ۲۲۹.

۲- (۲). همان.

در حدیثی دیگر است که چون مرگ اسماعیل فرا رسید حضرت بر حاشیه کفن وی چنین نوشتند:

«إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ..» (۱)؛ «اسماعیل گواهی می دهد که خدایی جز خدای واحد و یگانه نیست...».

و نیز دستور دادند که برخی از شیعیان به مکه بروند و به نیابت وی، حج بگذارند و آنان چنین کردند و امام هزینه سفر ایشان را دادند.

ظهور فرقه های اسماعیلیه

همانگونه که اشاره شد، متأسفانه در زمان حیات اسماعیل، گروهی ظهور یافتند که معتقد به امامت وی و فرزندش شدند و این داستان مفصلی دارد و تحقیقات گسترده ای را طلب می کند و ما در این نوشتار درصدد پرداختن به آن نیستیم، فقط می توانیم اشاره کنیم که متأسفانه کم نیستند کسانی که در تاریخ معتقد به امامت وی بوده اند.

حضرت صادق (علیه السلام) پسری دارند به نام اسماعیل که اسماعیلیه منتسب به او هستند. قهرمانان این جریان در تاریخ اسلام دو گروه اند: ۱. اسماعیلیه، که به آنها باطنیه هم می گویند؛ ۲. متصوفه که بیشتر در هندوستان و کم و بیش در ایران هستند. این ها در یک دوره ای حکومت نیز تشکیل دادند که حکومت فاطمیان مصر بود. اسماعیلیان به اصطلاح، شیعه شش امامی هستند ولی به طور قطع، اجماع و اتفاق تمامی علمای شیعه دوازده امامی این است که این شش امامی ها از هر غیر شیعه ای از تشیع دورترند؛ یعنی حتی اهل تسنن که هیچ یک از ائمه شیعه را -آن گونه که شیعه اعتقاد دارد - قبول ندارند، به اهل تشیع نزدیک ترند از این به اصطلاح شیعه های اسماعیلی! (۲) پیروان اسماعیلیه، اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (علیه السلام) را امام هفتم می دانند. اینان همزمان با روزگار سامانیان سر برآوردند و سده ها با توان و قوت بسیار، به نشر اندیشه های انحرافی خویش پرداختند. امروز از

ص: ۳۰۶

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب، ص ۲۳۰.

۲- (۲). مجموعه آثار شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۲۶، ص ۳۸.

تعدادشان کاسته شده و در ایران بسیار کم شمارند؛ زیرا پس از نابودی قلعه الموت به دست مغولان و نابودی کتب موجود در آن، منابع آنها از بین رفت، اما اسماعیلیان هندی در هند تلاش های چندی دارند. آنها هنوز منابعی دارند و بر آن نیز افزوده اند.

امام کنونی اسماعیلیان نزاری که در منطقه الموت تمرکز جغرافیایی داشتند، کریم آقاخان نام دارد که در ژنو متولد شده و اکنون در پاریس اقامت دارد و فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد است. (۱)

اسماعیل مدفون در بقیع

اسماعیل با اهل خویش در منطقه عریض مدینه می زیست و بالمآل در زمان حیات پدر بزرگوارش امام صادق (علیه السلام) بر اساس مشیت الهی در سال ۱۴۳ ه. ق درگذشت و در بقیع مدفون گردید.

فَحِمْلَ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ إِلَى أَبِيهِ بِالْمَدِينَةِ فَجَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا وَ تَقَدَّمَ سِرِيرَهُ بِغَيْرِ حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ وَ كَانَ يَأْمُرُ بِوَضْعِ سِرِيرِهِ عَلَى الْأَرْضِ قَبْلَ دَفْنِهِ مَرَارًا كَثِيرَةً وَ كَانَ يَكْشِفُ وَجْهَهُ وَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ دُفِنَ بِالْبُقَيْعِ. (۲)

تا مدینه بر دوش مردم حمل گردید و به نزد پدر بزرگوارش آورده شد. پدر بر او بی تابی شدید کرده، به سوی تابوتش شتافت و بدون کفش و عبا پیش رفت و قبل از دفن جسدش، چندین بار دستور دادند که تابوتش را بر زمین نهند. حضرت بر صورتش نگاه می کردند، تا اینکه بر او نماز گزارده و در بقیع دفنش کردند.

ص: ۳۰۷

۱- (۱). تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، مرتضی، نشر کسری، ۱۳۶۸، ص ۱۲۶.

۲- (۲). اعلام الوری باعلام الهدی، [۱] طبرسی فضل بن الحسن، مؤسسه اهل البیت، ۱۴۱۷ ه. ق، ص ۲۸۴.

فصل پنجم : همسران پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ)

اشارہ

ص: ۳۰۹

در بخش های گذشته، شرح حال انسان های شریف و بااخلاص از آل رسول و یاران آن حضرت را که در بقیع خفته اند آوردیم و اکنون به نگارش تاریخ زنانی می پردازیم که در خاک بقیع مدفون اند؛ مانند همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مادران مؤمنان عالم و دختران گرامی آن حضرت، عمه های بزرگوار و مادر رضاعی اش حلیمه سعدیه که با شیره جاننش وجود گرامی رسول الهی را پرورش داد. فاطمه بنت اسد، مادر گرامی امیرمؤمنان، که با دست باکفایتش، کفالت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) را برعهده گرفت و آن حضرت، او را مادر خود می نامید! و قبر مادر چهار پسر، شیران حادثه طف و نینوا، ام البنین که صدای حزین و غمبارش و اشک های ندبه اش را تا کربلا روانه کرد و زنانی دیگر، همچون ام ایمن و... که به دلیل عظمت انتساب به پیامبر، خاطره وجودشان را پاس می داریم و به یادکرد عظمت ها و جایگاه بلندشان می پردازیم.

۱. ام سلمه

لازم است پیش از پرداختن به بحث، به این نکته اشاره شود که از میان همسران پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)، جز خدیجه کبری(علیها السلام)، همگی از جمله ام سلمه، در خاک بقیع آرمیده اند.

نام ام سلمه، هند بوده است. او دختر امیه بن مغیره مخزومی است که کنیه اش بر اسمش غالب گردید و به «ام سلمه» شهرت یافت؛ «أُمُّ سَلَمَةَ، اسْمُهَا هِنْدُ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةِ الْمُعْتَزِرَةِ الْمَخْزُومِيَّةِ، غَلَبَتْ عَلَيْهَا كُنْيَتُهَا». (۱)

ص: ۳۱۱

امیه بن مغیره از بخشنندگان عرب بوده که به «زاد الركب» موسوم گشت. مادرش عاتکه، دختر عامر بن ربیعہ کنانی است. وی، پیش از همسری پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، همسر ابوسلمه بن عبدالأسد مخزومی بود؛ «وَكَانَ زَوْجَهَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْأَسَدِ الْمَخْزُومِيِّ الَّذِي هَاجَرَتْ مَعَهُ» (۱)؛ «شوهرش عبدالله بن عبدالأسد مخزومی بود که با او هجرت کرد».

اسلام ام سلمه و فضایل و برجستگی های او

ام سلمه و شوهرش ابوسلمه، عبدالله بن عبد الأسد مخزومی، پیشگام در اسلام و از سابقین مسلمانان صدر اسلام بوده اند. آنان در مکه، در خانه ارقم بن ابی ارقم، مسلمانی برگزیدند. ام سلمه، ایمان راسخی داشت و در راه ایمان ثابت قدم بود.

ام سلمه زنی شایسته و باکرامت بود که در میان همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بعد از خدیجه (علیها السلام)، بر همه تقدم داشت. وی به اوج کمالات علمی، فکری و معنوی رسید و تا زمانی که زنده بود حرمت پیامبر و خاندانش را نگه می داشت و پیوسته در دفاع از حریم ولایت و امامت بود و به حق، لقب «ام المؤمنین» برآورده اوست. پس بدین روی، می توان ویژگی ها و کمالاتی را برایش برشمرد:

- در خردمندی، دانایی و درایت، از زنان نامدار زمان خود بود.

- از جمال و زیبایی، بهره ای وافر داشت؛ به گونه ای که مورد حسد برخی از زنان پیامبر واقع شد.

- در مصیبت هایی که بر او وارد می آمد، نمونه کامل صابران بود.

- در شمار حافظان اسرار اهل بیت (علیهم السلام) بود؛ به گونه ای که کتب علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و صحیفه فاطمه (علیها السلام) را در اختیار داشت. وی کتب علم امیرمؤمنان را به امام سجاد (علیه السلام) و کتب و نوشته های اسرار آل محمد (صلی الله علیه و آله) را در هنگام عزیمت امام حسین (علیه السلام) از مدینه، به ایشان سپرد. (۲)

ص: ۳۱۲

۱- (۱). سیره المصطفی، ص ۱۷۸. [۱]

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۲۳۵.

- همراه شوهرش عبدالله بن عبدالأسد به حبشه هجرت کرد و از مهاجران نخستین بود.

- راوی روایات فراوان از مهاجرت به حبشه و روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، فاطمه زهرا (علیها السلام)، امام علی، امام مجتبی، امام حسین و امام سجاد (علیهم السلام) است که این روایات در کتب روایی فراوان اند؛ به عنوان نمونه، می توان از شأن نزول آیه تطهیر یاد کرد که ماجرای خمسه طئیه و قرار گرفتن ایشان تحت کسای نبوی است، که خود نقلی مفصل را می طلبد.

- امانتداری، از خصلت ها و ویژگی های برجسته او بود؛ چنان که علی (علیه السلام) وقتی تصمیم گرفت در عراق اقامت کند، نامه ها و وصیت نامه های خود را به ام سلمه سپرد تا آن گاه که حسن بن علی (علیه السلام) به مدینه برگشت، آنها را به ایشان برگرداند. (۱)

آن گاه که حسین بن علی (علیه السلام) عازم عراق شد، نامه و وصیت خود را به ام سلمه سپرد و فرمود: هر گاه بزرگ ترین فرزندم آمد و مطالبه کرد، به وی بسپار. پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) به مدینه بازگشت ام سلمه سپرده ها را به ایشان بازگرداند. (۲)

- کفالت و سرپرستی حسنین (علیه السلام) نیز از مسؤولیت های مهم او بود؛ چنان که در تربیت حسین بن علی (علیه السلام) پس از شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)، علاقه و اصراری عجیب داشت.

البته فضائل وی فراوان است که در ضمن نوشتن، بیشتر معلوم و واضح خواهد شد.

هجرت به مدینه

ام سلمه پس از بازگشت از حبشه به مکه - که در جریان هجرت نخستین بدانجا رفته بود- به مدینه هجرت کرد. او خود ماجرای هجرتش به مدینه را این گونه توضیح داده است:

ص: ۳۱۳

۱- (۱). بحارلانواری، ج ۲۶، ص ۵۰.

۲- (۲). همان، ج ۴۶، ص ۱۸.

هنگامی که تصمیم گرفتیم به مدینه هجرت کنیم، ابوسلمه مرا بر شتر نشانید و فرزندمان سلمه را در دامنم نهاد و مهار شتر را گرفته، راه افتادیم. اقوام و قبیله من بر سر راه ما آمده، به ابوسلمه گفتند: تو اختیار خود را داری ولی نمی گذاریم این زن را با خود کوچ دهی و هر روز از شهری به شهری ببری. آنان عنان شتر را از دست شوهرم گرفتند و مرا با فرزندم برگرداندند.

در این هنگام، بستگان ابوسلمه گفتند: حال که همسر او را از وی گرفتید، ما هم رضایت نمی دهیم که فرزند وی نزد شما باشد. بدین ترتیب آنان فرزندم را از من گرفتند و ابوسلمه ناگزیر مسیر را به تنهایی، به هدف هجرت طی کرد. پس از این ماجرا، هر روز به ابطح می آمدم و از فراق شوهر و فرزندم گریه و زاری می کردم. قریب یک سال بدین وضع روزگار گذراندم تا این که فردی از بستگانم وقتی وضعم را این گونه دید، ناراحت شده به اقوامم گفت: چرا از این بیچاره دست نمی کشید و میان او فرزند و شوهرش جدایی افکنده اید؟! عشیره ام به من گفتند: اگر می خواهی نزد شوهرت بروی، آزادی. بستگان ابوسلمه هم فرزندم را به من بازگرداندند و شتری مهیا کردند، سوار شدم و بچه ام را در آغوش گرفته، راهی مدینه شدم. درحالی که موجود زنده ای جز شترمان همراه ما نبود، رفتم تا به منزل تنعیم رسیدم. عثمان بن طلحه که از بزرگان مکه و کلیددار کعبه بود، وقتی مرا دید پرسید: دختر ابوامیه! به کجا می روی؟ گفتم: می خواهم به مدینه نزد شوهرم بروم. پرسید: کسی همراه تو هست؟ گفتم: جز خدا و این طفل، کسی را ندارم. گفت: چگونه پیاده خواهی شد و به تنهایی طی مسیر خواهی کرد؟! از همانجا مهار شتر را گرفت و با من به سوی مدینه روان شد. به خدا سوگند تا جایی که من می شناسم، مردی از عرب بزرگوارتر از وی ندیدم! هرگاه به منزلی می رسیدیم، شتر را می خوابانید و خود در پشت درختی پنهان می شد تا من پیاده شوم. آن گاه به شتر من رسیدگی می کرد و دور دست از ما، در سایه درختی می خوابید تا هنگام حرکت. باز شتر را

آماده ساخته، نزدیک من می خوابانید و خود در محلی پنهان می شد تا من سوار شوم و لباس هایم را مرتب کنم. سپس می آمد و مهار شتر را می گرفت و به راه می افتاد و پیوسته این کار را انجام می داد، تا نزدیک مدینه. به قریه بنی عمرو بن عوف، نزدیکی قبا که رسیدیم، گفت: شوهر تو در این محل است. بر ابوسلمه وارد شدم و عثمان بن طلحه به مکه بازگشت.

امّ سلمه همواره می گفت:

خانواده ای را سراغ ندارم که به اندازه خاندان ابوسلمه در اسلام رنج کشیده باشند و هم سفری به بزرگواری و شرافت عثمان بن طلحه ندیده ام! گویند این نخستین هودجی بود که از مکه به مدینه هجرت کرد. (۱)

امّ سلمه در مدینه

امّ سلمه، از سال اول تا سال ۶۱ یا ۶۲ هجرت در مدینه بود که این مدت نسبتاً طولانی، در بردارنده وقایع بی شماری است، که خود تفصیل فراوانی را طلب می کند. اما به طور اجمال، بودن وی در مدینه را به سه دوره می توان تقسیم کرد:

الف) تا سال چهارم هجرت که همراه شوهرش، عبدالله بن عبدالأسد بود.

ب) از هنگام ازدواج با پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا رحلت آن حضرت.

ج) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تا سال ۶۱ یا ۶۲ هجرت.

این سه دوره، برای امّ سلمه آکنده از جریان های فراوان است. او حوادث غم انگیزی را شاهد بود و اسرار بی شماری را با خود داشت؛ غصه های رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، فاصله امت از آرمان های نبی رحمت، مظلومیت و غربت زهرای اطهر (علیها السلام)، مظلومیت علی و خاندان رسالت، شهادت دُرّدانه رسالت، زهرای مرضیه، غم غربت علی بن ابی طالب و شهادت وی و غم مظلومیت حسن و حسین (علیهما السلام) و ...

ص: ۳۱۵

وی تا سال سوم هجرت، در مدینه همراه شوهرش عبدالله بن عبدالأسد مخزومی بود که در این سال جنگ احد پیش آمد. شوهرش که در جنگ شرکت داشت جراحات فراوانی برداشت و پس از هشت ماه در اثر همان جراحات به شهادت رسید. امّ سلمه به هنگام احتضار عبدالله بی تابی می کرد. عبدالله که هنوز رمقی به تن داشت برای آرام کردن امّ سلمه روایتی را از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرد. متن روایت چنین است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذَا أَصَابَتْ أَحَدَكُمْ مُصِيبَةٌ فَلْيَقُلْ (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) اللَّهُمَّ عِنْدَكَ أَحْتَسِبُ مُصِيبَتِي فَأُجْزِنِي فِيهَا وَ أُبْدِلْنِي بِهَا خَيْرًا مِنْهَا. (۱)

هرگاه مصیبتی بر هر یک از شما رسید، این جمله را بگوید: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، سپس بگوید: بار خدایا! این مصیبت را در راه تو به حساب آوردم. پس به من پاداشی نیکو ده و بهتر از آن را بر من عنایت کن!

امّ سلمه گوید: این جمله را گفتم و دعا کردم، اما فکر می کردم بهتر از ابوسلمه کجا نصیبم خواهد شد تا این که ابوبکر و عمر از من خواستگاری کردند، اما نپذیرفتم و پس از آنها پیامبر خدا، عمر را به خواستگاری برای خود فرستادند. در پاسخ ایشان گفتم: به پیامبر خدا بگویید:

اولاً: دارای بچه هستم، اگر همسر اختیار کنم، بچه هایم بی سرپرست خواهند شد.

ثانیاً: از بستگانم کسی حاضر نیست مشکلاتم را برطرف کند.

ثالثاً: زنی غیور و بی اندازه حسودم، می ترسم که نتوانم از عهده وظایفم برآیم.

پیامبر فرمود: اما فرزندان را خود سرپرستی خواهی کرد و فامیل و بستگان حاضر باشند یا غایب، با پیشنهاد من مخالفت نخواهند کرد. در موضوع حسادت تو، دعا می کنم تا خداوند از دلت ریشه کن سازد. وقتی جواب رسول خدا به ام سلمه رسید،

به پسر بزرگش عمر، که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود گفت: برخیز و مرا به ازدواج پیامبر درآور و چنین شد و ازدواج در سال چهارم هجرت، در ماه شوال واقع گردید. (۱)

روایتگر آیه تطهیر

امّ سلمه، روایت گری با فضیلت بوده که از او روایات فراوانی در زمینه های گوناگون نقل گردیده است. برای نمونه، اشاره می کنیم که وی اولین روایتگر آیه تطهیر است.

در منابع تاریخی و روایی نقل شده است روزی که آیه تطهیر بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد، آن حضرت در خانه امّ سلمه بودند که جبرئیل آمد و آیه تطهیر را آورد. به دلیل اهمیتی که دارد، مختصری درباره اش توضیح دهیم:

از احادیث مشهور میان عامه و خاصه، حدیث کسا است. این حدیث در کتب شیعه و اهل سنت به طرق و اسانید مختلف نقل گردیده و آن چنین است که:

روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) در خانه امّ سلمه بودند. آن حضرت عبايش را بر سر خود و آن چهار نور تابنده افکندند و چنین دعا کردند:

اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي، فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.

خدایا! اینان اهل بیت من هستند. ناپاکی ها را از آنان بزدای و ایشان را به کمال طهارت پاکیزه شان فرما!

پس از این بود که جبرئیل فرود آمد و آیه ۳۳ سوره احزاب؛ یعنی آیه تطهیر را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواند:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (احزاب: ۳۳)

همانا خداوند خواسته است تا پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و از هر ناپاکی مصونتان دارد.

علی بن موسی الرضا (علیه السلام) این حدیث را از طریق امّ سلمه، از پدرانش این گونه روایت می کند:

ص: ۳۱۷

امّ سلمه گفت: آیه تطهیر در خانه من و در روزی که پذیرایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با من بود نازل شد. آن حضرت، فاطمه و علی و نیز حسن و حسین (علیهم السلام) را فرا خواندند و جبرئیل هم آمد. پیامبر کسای (عبای) خبیری را برایشان پوشانید و سپس عرضه داشت: «خدایا! اینان خانواده من هستند. خدایا! پلیدی را از ایشان دور ساز و پاکشان فرما! جبرئیل عرض کرد: ای محمد! من هم از شمایم؟ فرمود: آری جبرئیل تو از مایی. من هم گفتم: یا رسول الله! من هم از شمایم؟ فرمود: تو به خیر و سعادت و از زنان رسول خدایی. جبرئیل آیه تطهیر را خواند: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً). (۱)

روایاتی دیگر از امّ سلمه

عبدالرحمان بن عوف بر امّ سلمه وارد شد و پرسید: مادرم! از زیادت و فراوانی اموال بیمناکم؛ زیرا اموال و ثروت من از همه قریش افزون تر است. می ترسم در آخرت باعث هلاکت شود. امّ سلمه گفت: فرزندم! انفاق کن. از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: بعضی از اصحاب و یاران من، به جهت کارهایی که انجام می دهند، پس از مرگشان مرا نخواهند دید. عبدالرحمان بن عوف، ماجرا را بر عمر بن خطاب نقل کرد. عمر بی درنگ نزد امّ سلمه آمد و گفت: مادر! شما چنین مطلبی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده اید؟ گفت: آری. پرسید: آیا من از آنانم؟ فرمود: نمی دانم، اما پس از تو هم کسی را اطمینان نمی دهم که از این افراد نباشند. (۲)

امّ سلمه، روایتگر حدیث رد شمس، حدیث غدیر، صحیفه امامت، شهادت علی (علیه السلام)، شهادت فاطمه زهرا (علیها السلام)، حدیث اخوت پیامبر با علی، حدیث یوم الرزیه، حدیث طیر، حدیث ناکثین و قاسطین و مارقین و احادیث فراوان دیگری است که در متون و منابع تاریخی و روایی موجودند.

ص: ۳۱۸

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۹، ص ۳۹.

۲- (۲). همان.

وقتی حضرت زهرا(علیها السلام) پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) خطبه جامع خود را در مسجد مدینه، در حضور خلیفه ایراد کرد، امّ سلمه از جا برخاست و با این بیان بر ابوبکر اعتراض کرد و این گونه سخن گفت:

ای ابوبکر! آیا چنین گفتاری درباره شخصی مانند فاطمه(علیها السلام)، دختر پیامبر(صلی الله علیه و آله) سزاوار است؟! به خدا سوگند که او حوریه ای است به صورت بشر. او در دامان پرهیزکاران تربیت شد و پیوسته در حمایت فرشتگان بود و در دامان مادرانی پاک و طاهر نشو و نما کرد. او بهترین تربیت یافته در بهترین دامن و پاک ترین آن است. آیا گمان می کنید که پیامبر(صلی الله علیه و آله) میراثش را بر او حرام شمرد و به وی اعلام نکرد؟! با آن که خداوند به آن پیامبر رحمت دستور داد؛ (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)؛ «و بترسان خویشاوندان نزدیکت را». یا آنکه تصور می کنی پیامبر به فاطمه اطلاع داد و او مخالفت امر پدر کرد و آنچه را که حق ندارد مطالبه می کند؟! با آنکه او به گفته پیامبر بهترین زنان و اسوه آنان و مادر سید جوانان و هم پایه مریم، دختر عمران است! به خدا سوگند، پیامبر از سرما و گرما بر زهرا نگران بود! پیوسته دست راستش را بالین وی و دست چپش را بالاپوش قرار داده بود. ابوبکر! دست نگه دار؛ زیرا پیامبر کارهای شما را می بیند و روزی را که بر خدا وارد می شوی به خاطر بیاور. وای بر شما، به زودی نتیجه رفتارتان را خواهید دید. ابوبکر جهت این اعتراض حقوق امّ سلمه را به مدت یک سال از بیت المال قطع کرد. (۱)

اعتراض به عایشه

در کتب و مطاوی تاریخی آمده است: هنگام اراده عایشه بر خروج علی بن ابی طالب(علیه السلام) او را منع کرد و ماجرای پیش بینی پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر پارس کردن سگ های حوآب

ص: ۳۱۹

در منطقه عراق علیه یکی از همسرانش را به او گوشزد نمود که نقل این حادثه را به موقع و جای خود وا می‌نهییم و از ذکرش خودداری می‌کنیم. البته پس از این منع و عدم تأثیر در عایشه (ام المؤمنین) مجدداً به وی نامه نگاشته و فضیلت علی (علیه السلام) و منع زنان از جنگ و عدم شرکت در این حادثه انحرافی را به او گوشزد نموده است.

نامه امّ سلمه به علی (علیه السلام)

پس از آنکه عایشه و طلحه و زبیر با جمعیتی کثیر به طرف بصره حرکت کردند، امّ سلمه موضوع را به وسیله نامه ای به علی (علیه السلام) اطلاع داد و چنین نگاشت:

همانا طلحه و زبیر و پیروان آنان که پیروان گمراهی اند تصمیم دارند که عایشه را با خود همدست نموده، بر ضدّ تو قیام کنند و به طرف بصره حرکت کرده اند و عامر بن کریم هم با آنها است و بهانه شان این است که عثمان مظلوم کشته شده و خود را خون خواه وی می‌دانند! خداوند با قدرت و نیروی خود، آنها را کفایت خواهد کرد. اگر خدا ما را (زنان را) از خروج و حضور در میدان جنگ باز نداشته بود و امر به نشستن در خانه نفرموده بود، من هم به یاری و کمک شما قیام کرده و با شما هم دست می‌شدم، اما فرزندم عمر بن ابوسلمه که او را با جانم یگانه می‌دانم به خدمت شما می‌فرستم. نسبت به او نیکی کنید. عمر فرزند ام سلمه بر علی (علیه السلام) وارد شد. حضرت مقدمش را گرمی داشت و او در تمام جنگ‌ها در رکاب حضرتش حاضر بود و زمانی هم او را حاکم بحرین نمود و به یکی از پسر عموهایش نوشت که شنیدم عمر بن ابوسلمه شعر هم می‌سراید، از اشعار او برایم بفرست. اشعاری در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای حضرت فرستاد که آغازش چنین است:

جَزَتْكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَرَابَةً رَفَعَتْ بِهَا ذِكْرِي جَزَاءً مُؤَفَّرًا

خداوند پاداشت دهد ای امیرمؤمنان، از نظر خویشاوندی پاداش بزرگی که با آن نام مرا بلند ساختی. (۱)

ص: ۳۲۰

امّ سلمه، انیس و همدم فاطمه (علیها السلام)

بعد از وفات حضرت خدیجه (علیها السلام)، سرپرستی فاطمه زهرا (علیها السلام) توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امّ سلمه سپرده شد و او توانست ضمن سرپرستی از دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و کوثر رسالت، انس و الفتی با وی بیابد که تا آخرین سال های حیاتش موجب پربراری فکر و اندیشه و موجب تقوا و رستگاری او شود. ام سلمه به واسطه این ارتباط، به گنجینه ای گرانسنگ از روایات، معارف و افکار والای الهی دست یافت و بدین روی، ام سلمه روایات فراوانی را از فاطمه زهرا (علیها السلام) نقل نموده که در کتب تاریخی و روایی مضبوط است.

امّ سلمه و خواب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

امّ سلمه، که همواره به دفاع از خاندان رسالت می پرداخت، علاقه فراوانی به حسین بن علی (علیه السلام) داشت. او و برادرش حسن (علیه السلام) را دو سبط از اسباط و دو دُر دانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شمرد. اسرار فراوانی درباره آنان از جدشان و از پدرشان علی و مادرشان فاطمه نقل می کرد. شیشه تربت را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی سپرد، در دست او بود که در ماجرای شهادت حسین بن علی (علیه السلام)، اسرار الهی بر وی مکشوف گردید. او در شب شهادت امام شهیدان؛ حسین بن علی (علیه السلام)، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب می بیند و...

ابن عباس گوید:

در خانه خوابیده بودم که ناگهان صدای شیونی از خانه ام سلمه شنیده شد. من به خانه ام سلمه رفتم. مردم مدینه؛ زن و مرد به سوی خانه ام سلمه هجوم آوردند. پرسیدم: ام المؤمنین! این ناله و فریاد و استغاثه چیست؟ او پاسخی نداد ولی به سمت زن های بنی هاشم رفت و به آنان فرمود: ای دختران عبدالمطلب، کمکم کنید و با من بگریید. به خدا سوگند آقای شما، سید جوانان بهشت، سبط پیامبر خدا، حسین بن علی را کشتند! پرسیدم: ای مادر مؤمنان، این خبر را از کجا دانستی؟

فرمود: الآن در خواب پیامبر خدا را آشفته، افسرده و غمگین دیدم، سبب پرسیدم، فرمود: در این روز، حسین فرزندم و اهل بیت او را کشتند. مشغول دفن ایشان بودم،

ص: ۳۲۱

این ساعت از دفنشان فارغ شدم که صورتم چنین است. از خواب بیدار شدم. گویا هیچ نفهمیدم و عقل و هوش از سرم رفته بود که ناگهان به سراغ تربت حسین (علیه السلام) - که جبرئیل برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده و ایشان به من سپرده بودند- رفتم، دیدم خون تازه از شیشه جوشید و اکنون دانستم، طبق خبری که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من داده بودند، حسین در کربلا به شهادت رسیده است. ام سلمه از آن خون گرفت و به صورت مالید و آن روز را روز نوحه و ماتم قرارداد تا این که خبر رسید همان روز حسین بن علی (علیه السلام) به شهادت رسیده است. (۱)

این حدیث، از احادیث مشهور و مسانید روایی شیعه است که البته مثل آن تربت را خود ابی عبدالله (علیه السلام) نیز به ام سلمه داده و به او فرموده است: «این را هم با آنچه جدم به تو سپرده نگهداری نما، هر وقت هر دو به خون مبدل گشت، بدان که شهید شده ام». (۲)

وفات ام سلمه و دفن در بقیع

اواخر عمر ام سلمه، همزمان است با آمدن بشیر بن جذلم به مدینه و دادن خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش و بدینسان؛ چنان که تاریخ نگاران نگاشته اند، اهالی مدینه وقتی از شهادت امام حسین (علیه السلام) آگاهی یافتند، پس از چند روز، با وفات مادر مؤمنان، ام سلمه مواجه شدند. بنابراین، ام سلمه فرصتی یافت تا بر شهادت شهیدان کربلا و جگر گوشه پیامبر رحمت، حسین بن علی (علیه السلام) نوحه سرایی کند. در نتیجه با قاطعیت می توان گفت که رحلت و وفات وی در سال ۶۱ ه. ق، پس از واقعه جانگداز کربلا روی داده است. او به هنگام وفات، ۹۱ سال سن داشته است.

ابوهریره با حضور امیر مدینه بر جنازه ام سلمه نماز گزارد و دو فرزندش، عمر و سلمه، او را در بقیع کنار مقابر دیگر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاک سپردند. (۳)

ص: ۳۲۲

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۵۲.

۲- (۲). همان، ص ۱۷۵.

۳- (۳). وفاء الوفاء، ج ۳، صص ۹۱۱ و ۹۱۲.

۲. عایشه، دختر ابوبکر بن ابی قحافه

عایشه، دختر ابی بکر بن ابی قحافه بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن مزه بن کعب ابن لؤی، ملقب به «أم المؤمنین» و مادرش رومان، دختر عامه بن عویمر است.

وی در سال چهارم بعثت در مکه از مادرش رومان، در خانه ابی بکر بن ابی قحافه، متولد شد.

عایشه و مسلمانی

عایشه در خانه ابوبکر، با آیین مسلمانی آشنا گردید و طبق قاعده، به سنت مسلمانی نشو و نما یافت و بر این اساس با رویکرد مسلمانی متولد گردید و اسلام را با علاقه ای درونی، آیین خود قرار داد.

ازدواج پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) با عایشه

به گفته و نقلی که از خود عایشه وجود دارد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) با ایشان در سال دهم بعثت، ازدواج کرده اند. البته زندگی رسمی عایشه با آن حضرت هشت یا ده ماه پس از هجرت، در ماه شوال، در مدینه آغاز گردید.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) پیش از هجرت در ماه شوال، عایشه را به عقد خود درآورد و خانه ای را با اساس البیت که در حدود پنجاه درهم قیمت داشت صداقش قرار داد و ده ماه پس از هجرت به مدینه، زفاف انجام گردید. (۱)

پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از وفات حضرت خدیجه(علیها السلام)، با وساطت خوله بنت حکیم بن اوقص، همسر عثمان بن مظعون و با خواست پدرش ابوبکر، عایشه را با مهریه چهارصد درهم، به عقد خود درآورد و چنان که اشاره شد زندگی رسمی آن حضرت با عایشه، پس از هجرت به مدینه و هشت ماه یا ده ماه توقف در آن شهر، آغاز گردید.

ص: ۳۲۳

عایشه، تا هنگام رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله)، در کنار او و در خانه اش بود و دوران پرنشاط زندگی اش را در کنار آن حضرت سپری کرد. شاهد نزول آیات فراوان وحی بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و شاهد حوادث، رنج ها، تلاش ها، کامیابی ها و ناکامی های فراوان مسلمانان و در رأس آنها، پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) بوده است.

عایشه، راوی احادیث نبوی

طبق معمول، عایشه با ذهن بازی که داشته و شاهد حوادث فراوان بوده و چند سالی را در مجالست و همنشینی پیامبر(صلی الله علیه و آله) سپری کرده، احادیث فراوانی را از آن حضرت، هم شنیده و هم نقل کرده است. برای نمونه، چند حدیث را از او نقل می کنیم:

۱. «هرگاه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) از سفر می آمد، زیر گلوی فاطمه را می بوسید و می فرمود: بوی بهشت را از وجود او استشمام می کنم».

۲. پیامبر فرمودند:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِئِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي»؛ «فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار دهد، مرا آزرده است».

۳. «از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: علی بن ابی طالب بهترین افراد بشر است. هر کس مقام و منزلت او را نادیده بگیرد، راه کفر و الحاد را پیشه کرده است».

ابن سعد، بخاری، ذهبی و حاکم نیشابوری نوشته اند: عایشه گوید حضرت زهرا(علیها السلام) هنگام رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) پیش آن حضرت رفت و پیامبر به وی چیزی گفت که فاطمه گریان شد و سپس چیزی فرمود که این بار حضرت زهرا خندان شد! عایشه می افزاید: دلیل این کار را از وی جویا شدم. حضرت فاطمه در این هنگام گفت: راز رسول الله را فاش نمی کنم. بعد از رحلت حضرت رسول، بار دیگر همان پرسش را تکرار کردم، فاطمه(علیها السلام) در پاسخ گفت: پیامبر فرمود: جبرئیل هر سال یک بار بر من نازل می شد تا قرآن را عرضه کند، ولی امسال دو بار نازل شد؛ چرا که مرگم نزدیک است! من از این

سخن گریستم. حضرت پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ «أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟»
(۱)؛ «آیا راضی نیستی که سرور زنان امت من یا سرور زنان عالم باشی؟».

ابن حجر عسقلانی در مسند خود ۱۰۸۱ حدیث از عایشه گرد آورده که به «مسند عایشه» معروف گردیده است. احادیث گرد آمده در این مجموعه از ابن حجر، بر پایه مسند احمد بن حنبل و فرزندش عبدالله فراهم آمده است. ترتیب روایات بر اساس ترتیب الفبایی نام راویان از عایشه می باشد. این اثر از جهت موضوعی چنان که در فهرست پایان کتاب آمده، شامل تمامی ابواب فقه و سایر معارف است. (۲)

و از این نوع جمع آوری ها فراوان است؛ مانند موسوعه امّ المؤمنین، عبدالصبور شاهین یا مانند الاجابه لایراد ما استدرکته عایشه علی الصحابه، الزرکشی، دمشق، مطبعه الهاشمیه، ۱۹۳۹م. که نود حدیث را از عایشه آورده که بر سی تن از صحابه ایرادات بزرگی را وارد کرده و آنها را توبیخ نموده است.

در هر حال، نوع زندگی عایشه و مدّت ۱۰ سال را که در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده، نمی توان انکار کرد و از نظر دور داشت که بایستی روایات فراوانی را نقل نموده باشد و چنین هم هست.

تنزیه عایشه در قرآن در جریان افک

از داستان هایی که در آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره نور آمده، داستان پر ماجرای افک است (یعنی تهمت ناروا به عایشه امّ المؤمنین) که از سوی منافقان این تهمت زده شد که در نتیجه، قرآن مجید، عایشه، همسر پیامبر گرامی اسلام را پاک و منزّه شمرده، اصل ماجرا از دیدگاه اهل سنت و شیعه چنین است.

ص: ۳۲۵

۱- (۱). سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲- (۲). ر.ک: مسند عایشه، ابن حجر عسقلانی، تحقیق: ابومطیع عطاء ابن عبدالله عبدالغفار، مکتبه النساء، قاره، ۱۴۱۶ هـ.ق/

۱۹۹۵م، ص ۱.

عایشه گوید: هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواست عازم سفری شود، در میان همسران خود قرعه می انداخت پس به نام هرکس که می افتاد او را با خود می برد. در جنگ بنی المصطلق که در سال پنجم هجرت رخ داد، قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر همراه شدم. چون آیه حجاب نازل شده بود، در هودجی پوشیده بودم، جنگ به پایان رسید و ما بازگشتیم، من در بازگشت در هودجی بودم و صفوان شترم را می راند و این موجب شد تا عبدالله بن ابی سلول ما را به تهمتی بزرگ متهم کند. وارد مدینه که شدیم، مردم پیرامون آن تهمت سخن می گفتند، یک ماه در بستر بیماری افتادم، پیامبر در این یک ماه به من بی اعتنا بود، این بی اعتنایی رنجم می داد. گاه می آمد و سلامی می کرد و گاه می گفت: «كَيْفَ تَيْكُم» جریانت چگونه است؟ و برمی گشت. این سخن پیامبر مرا بیشتر نگران می کرد. اما نمی دانستم چه نسبت زشتی به من داده اند. شبی مادر مسطح را دیدم، گفت: هلاک باد مسطح! گفتم: چرا؟ آیا مردی را که در جنگ بدر شرکت کرده دشنام می دهی؟ مادر مسطح گفت: آیا ساده و بی اهمیت می شماری تهمتی را که به تو زده اند؟ گفتم چه تهمتی؟ ماجرا را گفت و گفت: اولین بار این تهمت را مسطح برای من نقل کرده، با شنیدن این خبر، مریضی ام شدت یافت، به پیامبر عرض کردم:

أَتَأْذُنُ لِي أَنْ آتَى أَبَوَيَّ... فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَجِئْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لِأُمِّي، يَا أُمَّتَاهُ! مَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ؟ فَقَالَتْ أَيْ بُيْتَهُ هَوْنِي عَلَيْكَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا وَ لَهَا ضَرَائِرٌ إِلَّا كَثُرْنَ عَلَيْهَا قَالَتْ: قُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ أَوْ قَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا قَالَتْ فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لَا يَزِقُّ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ ثُمَّ أَصْبَحْتُ أَبْكِي.... (۱)

آیا اجازه می دهید به خانه پدرم بروم؟ پیامبر به من اجازه دادند. نزد پدر و مادرم

رفتم. به مادرم گفتم: مردم چه می گویند؟ مادرم گفت: نگران مباش، زنی را که شوهرش او را دوست دارد، هووهایش زیاد نسبت به او تهمت می زنند، تا صبح گریستم و چشمم به خواب نرفت و....

و بالأخره اهل سنت، نقل می کنند که در این جریان، آیات ۱۱ تا ۱۷ سوره نور نازل شد و اُمّ المؤمنین عایشه، تنزیه گردید.

آیات افک از دیدگاه شیعه

نقل شیعه در مورد آیات افک، همسویی کامل و دقیقی با روایات اهل سنت دارد و تمام بزرگان و عالمان شیعه، عایشه را منزّه از تهمت ناروایی که به وی، به عنوان «اُمّ المؤمنین و همسر پیامبر گرامی اسلام» زده اند، مبرا کرده و او را پاک می دانند؛ چنان که صریح آیات کریمه قرآن است. البته داستان افک را برخی از شیعیان درباره ماریه دانسته و گفته اند که این واقعه اصلاً درباره عایشه نیست تا خدای ناخواسته اتهامی به ایشان وارد شود. ما برای پرهیز از اطناب و تفصیل، از نقل ماجرا خودداری می کنیم.

تنزیه عایشه از سوی شیعه

عموم شیعیان عایشه را منزّه شمرده و تهمت یاد شده را مردود می دانند و معتقدند که اهانت به ایشان حرام است و دامن وی را از چنین نسبت هایی مبرا شمرده اند. علمای بزرگ شیعه بر این عقیده اند که تهمت به هر یک از زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از جمله عایشه حرام است. جا دارد در این مورد به فتوای رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه ای اشاره شود.

وقتی فردی به نام یاسر الحیب، طلبه جوان کویته سخنان توهین آمیزی را نسبت به عقاید برادران اهل سنت مطرح ساخت، این ماجرا باعث شد که برخی از مقام معظم رهبری استفتا کنند و نظر ایشان را جويا شوند. فردی که استفتا نموده، از معظم له خواسته است که نظرشان را در این زمینه مرقوم فرمایند و معظم له این گونه مرقوم فرموده اند:

ص: ۳۲۷

اهانت به نمادهای برادران اهل سنت؛ از جمله اتهام زنی به همسر پیامبر اسلام (عایشه) حرام است. این موضوع، شامل زنان همه پیامبران به ویژه سید الانبیا، پیامبر اعظم، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می شود. (۱)

البته ناگفته نماند که یاسر الحیب، علاوه بر عقاید برادران اهل سنت، به عقاید شیعه هم اهانت کرده است، به خصوص به تقیه که مورد وفاق عقاید شیعی است تاخته و آن را مانع بزرگی بر سر راه پیشرفت اسلام دانسته است. چنین می نماید که این فرد، خود مشکوک است و ظاهراً از دشمنان تأثیر می گیرد.

نگاهی به آیات افک

(إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (نور: ۱۱)

مسئلاً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند، گروهی (متشکل و توطئه گر) از شما بودند اما گمان نکنید این ماجرا برای شما به زیان شما است، بلکه خیر شما در آن است. آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند، دارند و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت، عذاب عظیمی برای اوست!

(لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ) (نور: ۱۲)

چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به کسی که از خودشان بود، گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغ بزرگ آشکاری است.

(لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ) (نور: ۱۳)

ص: ۳۲۸

چرا چهار شاهد بر آن نیاورند و هنگامی که گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغگویان اند.

(وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (نور: ۱۴)

و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت، شامل حال شما نمی شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید.

و در آخر قرآن کریم می فرماید: (يَعْظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)؛ «خداوند اندرزتان می دهد که اگر ایمان دارید، هرگز چنین کاری را تکرار نکنید». (نور: ۱۷)

البته در تاریخ، حوادث فراوانی درباره عایشه، بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نقل شده که برای پرهیز طول کلام، از آن خودداری می کنیم.

پاسخ به ندای الهی و دفن در بقیع

ابن خلکان می نویسد: «عایشه در زمان سلطنت معاویه، در سال ۵۸ هجری و در سن ۶۷ سالگی در گذشت و در بقیع مدفون گردید». (۱)

عایشه، همچون پدرش ابوبکر شبانه به خاک سپرده شد.

امام بخاری و غیر او، به سندی اشاره می کنند که براساس آن، عایشه امّ المؤمنین به عبدالله بن زبیر وصیت کرد؛ «ادْفِنِي مَعَ صَوَاحِبِي بِالْبَقِيعِ». (۲)

حاکم در المستدرک به نقل از هشام بن عروه می نویسد: «مادر مؤمنان در شب روز سه شنبه در گذشت و ابوهریره بر جنازه اش نماز گزارد». (۳)

ص: ۳۲۹

۱- (۱). وفیات، ابن خلکان، ج ۳، ص ۱۶.

۲- (۲). المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴.

۳- (۳). همان، ص ۵.

۳. حفصه، دختر عمر بن خطاب

حفصه، دختر عمر بن خطاب، همسر گرامی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است. مادرش، زینب دختر مضعون، خواهر عثمان بن مضعون می باشد. وی پیش از ازدواج با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همسر خنیس بن حذافه سیهمی بوده که درباره شخصیت ایشان در نوشتارهای آغازین، توضیح مفصل دادیم. خنیس که در گذشته از او یاد کردیم، در سال سوم هجرت در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر وی نماز گزارد.

پس از گذشت زمان عده، عمر نزد ابوبکر آمد و ازدواج با حفصه را به وی پیشنهاد کرد. ابوبکر پاسخی نداد. وی همچنین از عثمان خواست تا حفصه را به ازدواج خویش در آورد، عثمان هم گفت: فعلاً قصد ازدواج ندارم. ... پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد تا حفصه را برای حضرتش خواستگاری کنند و دخترش ام کلثوم را به عقد عثمان در آورد. این ازدواج در سال سوم هجرت واقع شد... پس از این داستان، ابوبکر به عمر گفت: از من دلگیر نباش، زیرا شنیده بودم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) حفصه را نام می برد و نمی خواستم راز آن حضرت را فاش سازم... (۱)

حفصه و داستان تحریم

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هر روز صبح بعد از نماز، به خانه یک یک همسرانش می رفتند و از آنان دلجویی می کردند. یکی از روزها برای زینب بنت جحش - که علاقه فراوانی به آن حضرت داشت - ظرف عسلی بردند. آن روز زینب مانند همیشه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواست بنشینند و از عسل تناول نمایند و در نتیجه توقف حضرت در خانه وی طولانی تر شد. این مسأله بر حفصه و عایشه گران آمد. بار دیگر آن دو تصمیم گرفتند از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اظهار نگرانی و گله کنند که گویا معافیر (۲) خورده اند و بوی دهانشان نامناسب است!

ص: ۳۳۰

۱- (۱). اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۲۵.

۲- (۲). معافیر، صمغ و شیره درختی است در حجاز به نام عرفط که بوی نامناسبی دارد و اگر زنبور عسل هم روی آن بنشیند، عسل به دست آمده از آن، بو خواهد داد!

حضرت وقتی نزد آنها رفت، این سؤال را طرح کردند. در پاسخشان فرمود: نه، معافیر نخورده ام، بلکه زینب به من عسل داده است. حفصه گفت: باید زنبور عسل روی درخت معافیر نشسته باشد که چنین ناخوشایند است! لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای خوشنودی ایشان عسل را بر خود تحریم نمودند. پس از این تحریم بود که آیات زیر بر آن حضرت نازل گردید:

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (تحریم: ۱)

ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال فرموده، به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به ایشان فرمودند: این را بر کسی فاش مسازید، اما آنها به این تعهد وفا نکردند و راز پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فاش ساختند و آن خبر را در میان مردم انتشار دادند. خداوند به وسیله جبرئیل، پیمان شکنی آنها را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطلاع داد و آنها را تهدید به مجازات فرمود و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آنچه را که بر خود حرام کرده ای حلال است و می توانی استفاده کنی و آیه توییح آنها چنین است:

(وَإِذْ أَسِيرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ خَدِيثًا فَلَمَّا تَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا تَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ تَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ) (تحریم: ۳)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟» فرمود: «خداوند عالم و آگاه مرا با خبر ساخت!»

سپس این آیه برای آنها نازل گردید.

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ
(تحریم: ۴)

اگر شما دو همسر پیامبر، از کار خود توبه کنید (به نفع شما است؛ زیرا) دل هایتان (از یاد حق) منحرف شده و اگر بر ضد او هم داستان شوید (کاری از پیش نخواهید برد)؛ زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

البته برخی از مفسران، نظیر طبرسی در مجمع البیان، مطلب را به گونه دیگری نقل کرده اند؛ چنان که طبرسی نوشته است:

یکی از روزهایی که نوبت پذیرایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با حفصه بود، به اتاق وی رفت، حفصه اظهار داشت با پدرم کاری دارم، اجازه دهید به خانه پدرم بروم. حضرت هم اجازه دادند. هنگامی که اتاق خلوت شد، پیامبر به سراغ ماریه قبطیه فرستاد و در اتاق حفصه با وی همبستر گردید. حفصه که از خانه پدر بازگشت، در را بسته دید! پشت در نشست تا در باز شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درحالی که عرق از جبین مبارکش می ریخت، از اتاق بیرون آمد. حفصه ماریه را نیز در اتاق خود مشاهده کرد. حفصه پرخاش کرد: آری، برای چنین منظوری به من اجازه دادی و گرنه اجازه نمی دادی! کنیز خود را به خانه آوردی در روزی که مخصوص من است. آن هم در بستر من با وی همبستر گشته و احترام مرا ریختی؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اینکه صدای او را کوتاه کند و جار و جنجالی به راه نیفتد، فرمود: خاموش باش، برای رضا و خشنودی تو ماریه را بر خود حرام کردم، ولی این مطلب، نزد تو امانت باشد و به کسی باز مگو. در این هنگام بود که سوره تحریم نازل گردید. (۱)

تهدید الهی به حفصه و عایشه

در ماجرای این فاش سازی خبر، خداوند متعال در سوره تحریم آنان را به طلاق تهدید کرده و اینکه همسرانی مؤمن، صالح، عابد، و بکر روزی اش خواهد کرد:

ص: ۳۳۲

(عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكَ أَنْ يُدِيْلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا) (تحریم :

(۵)

ای همسران پیامبر، اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عابد، اهل هجرت؛ زنانی غیر باکره و باکره.

و بدین صورت، خداوند آنان را تهدید به طلاق نمود؛ تهدیدی که برای هر زنی بدترین تهدید و خبر و ناخوشترین ماجرای زندگی است.

سیوطی در درّ المنثور از ابن عباس نقل نموده است:

عمر بن خطاب به ابن عباس گفت: بعد از این ماجرا پیامبر از همسرانش کناره گیری کرد و ماریه را به مشربه امّ ابراهیم فرستاد و خود نیز برای مدتی در آنجا اقامت گزید. (۱)

تجمل گرایی حفصه

همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) - به ویژه حفصه - از آن حضرت چیزهایی را مطالبه می کردند و گرایش به تجمل و زینت های دنیایی داشتند تا جایی که گاهی این مطالبات به بگو مگو منتهی می شد؛ به حدی که روزی میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حفصه، مشاجره و نزاعی طولانی روی داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به حفصه فرمودند: اگر مایلی، کسی را میان خود حکم قرار دهیم. حفصه گفت: آری باید چنین شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فردی را به سراغ عمر فرستادند، چون وارد شد، به حفصه فرمودند: حرف بزن و ادعای خود را بگو، حفصه اظهار داشت: شما سخن بگوئید و راست بگوئید. عمر با شنیدن این جمله، سیلی محکمی به صورت دخترش نواخت، همین که سیلی دوم را زد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: عمر! دست نگهدار، سپس عمر به دخترش گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) جز کلمه راست نمی گوید. اگر

در

ص: ۳۳۳

محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبود، تو را آن قدر می زدم که بمیری. با همه اینها حفصه و همراهانش دست از گفته و تقاضای خود برنداشتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک ماه تمام در یک اتاق کوچک، تنها و دور از دسترس زنان به سر برد، تا اینکه آیات زیر نازل گردید: (۱)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَكُ إِن كُنتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّكَ وَ أَسْرَحُكَ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَ إِن كُنتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (احزاب: ۲۸ و ۲۹)

ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر دنیا و زرق و برق آن را می خواهید، بیایید با هدیه ای شما را بهره مند ساخته و به نیکویی رهایتان سازم، ولی اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی عظیم را قرار داده و آماده فرموده است.

در این آیات هم، حفصه و همسران دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که چنین مطالباتی از حضرت داشتند، تهدید به جدایی شده اند.

نامه عایشه به حفصه

در ماجرای جنگ جمل، عایشه نامه ای بدین مضمون به حفصه می نویسد:

به تو خبر دهم که علی بن ابی طالب در ذی قار فرود آمده و از ترس در آنجا توقف دارد! زیرا او شنیده است که جمعیت ما زیاد است؛ نه می تواند پیش برود و نه می تواند برگردد! (۲)

حفصه زنانی را گرد هم جمع کرد و همگی این شعر را می خواندند:

مَا الْخَبْرُ مَا الْخَبْرُ

ص: ۳۳۴

۱- (۱). مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۲.

۲- (۲). پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۷۱.

چه خبر؟! چه خبر؟! علی در سفر است، همچون اسب ابلق (بنفش) افتاده، که اگر پیش برود کشته می شود و اگر عقب بماند، از پهلو به قتل می رسد.

دخترانی بر حفصه وارد می شدند و به صدای ساز و آواز و سرود گوش می کردند. امّ کلثوم، دختر علی (علیه السلام) آن گاه که از ماجرا آگاهی یافت، ناشناس وارد خانه حفصه شد و ناگهان پرده از صورت برگرفت. حفصه شرمنده شد و کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد. امّ کلثوم گفت:

تظاهر شما بر ضدّ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تازگی ندارد. تو و عایشه کسانی هستید که بر برادرش، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تظاهر نمودید، تا آن که خداوند درباره شما آیاتی نازل کرد.

حفصه گفت: «خدا تو را رحمت کند، بس است از بدگویی من دست بردار. من توبه کردم. در این هنگام شروع به استغفار نمود و دستور داد نامه عایشه را پاره کردند» (۱).

حفصه، ام المؤمنین و راوی احادیث نبوی

به یقین، برای حفصه حرمتی است؛ زیرا همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و طبق آیه کریمه قرآن، امّ المؤمنین است. از ایشان روایات فراوانی از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل گردیده است. که به دلیل پرهیز از طولانی شدن این بخش، از آنها خودداری می کنیم.

وفات حفصه و دفن در بقیع

حفصه تا سال ۴۵ ه. ق در قید حیات بود و حوادث تاریخی مهمی را شاهد و ناظر بود. او عاقبت در سال ۴۵ ه. ق در مدینه منوره دار فانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت. مروان حکم بر جنازه وی نماز گزارد و در کنار دیگر همسران پیامبر در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۲)

ص: ۳۳۵

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- (۲). مستدرک، حاکم، ج ۴، ص ۱۵.

۴. زینب بنت جحش

زینب دختر جحش بن رئاب بن یَعْمُر بن صَبْرَه بن مُرّه بن کبیر بن عَنَم بن دَوْدَان بن اسد بن خُزَیمه است. مادرش امیمه، بنت عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بود. وی دختر عمه پیامبر بوده و همراه برادرش عبدالله جحش از نخستین گروندگان به اسلام به شمار می رود.

ازدواج زینب بنت جحش با زید بن حارثه

زینب بنت جحش، زنی باتقوا بود که همواره روزه داشت و در نیکوکاری نمونه و شهره بود و در جنگ احد منشأ خدمات فراوانی گردید.

با اینکه زینب به ازدواج با زید بن حارثه راضی نبود، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به عقد زید درآوردند. و این، براساس آیاتی از قرآن کریم بود که به وی امر می کرد به خواسته حضرت گردن نهد:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ...) (احزاب : ۳۶)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند، به گمراهی آشکار گرفتار شده است.

فَحَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَكَحَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ نِكَاحًا حَرَامًا، فَهُوَ كَمَنْ نَكَحَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ حَرَامًا»... محمد بن عمر قال: و زینب بنت جحش بن رئاب، أخت عبد الرحمن بن جحش، حدثني عمر بن عثمان الجحشي، عن أبيه، قال: قال: قدم النبي (صلى الله عليه و آله) المدينة و كانت زینب بنت جحش ممن هاجر مع رسول الله (صلى الله عليه و آله) و كانت امرأه جميلة، فخطبها رسول الله (صلى الله عليه و آله) على زید بن حارثه، فقالت: لا أرضاه و كانت أيم قريش، قال: فأني قد رضيتها لك فتزوجها زید. (۱)

ص: ۳۳۶

شرح این قصه را ابو عبدالله اصفهانی برای ما آورده، گوید... محمد بن عمر گفت: زینب بنت جحش بن رثاب، خواهر عبدالرحمان جحش است که درباره وی عمر بن عثمان جحشی از قول پدرش روایت کرده: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه وارد شد و زینب با پیامبر، در ماجرای هجرت به مدینه آمد. وی زنی زیبا روی بود و پیامبر وی را به عقد زید بن حارثه در آورد. بنت جحش گفت: من از این ازدواج راضی نیستم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من این کار را برایت پسندیده می دانم و بدین صورت زینب بنت جحش با زید بن حارثه ازدواج نمود.

زید بن حارثه کیست؟

زید جوانی است که در دوران کودکی، همراه مادرش سَعْدِی دختر ثعلبه بن عامر بن اَفَلْت بن سلسله، برای دیدار اقوام خود به طرف قبیله بنی متعن می رفت، چند نفر از سواران و غارتگران در بین راه به آنها هجوم آورده، زید را اسیر کرده و به بازار عکاظ آوردند. در آن هنگام زید هشت ساله بود. خدیجه، همسر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) او را از مال خود خریداری کرد و به حضرت بخشید. زید مدتی در خدمت آن حضرت بود، اما هیچ یک از بستگانش از او اطلاعی نداشتند. تا این که چند نفر از قبیله کلب که زید از همان قبیله بود به مکه آمدند و او را شناختند. پدرش به نام حارثه بن شراحیل به وسیله مسافران از محل پسر خود آگاه شد. حارثه با برادر خود، کعب به مکه آمد و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواستند که آن حضرت زید را به آنان باز گرداند. حضرت زید را صدا زد، وقتی زید آمد، پیامبر به وی فرمود: اینها را می شناسی؟ عرض کرد: آری، یکی پدرم حارثه و آن دیگری عمویم کعب است. فرمود: مرا نیز می شناسی و با من مدتی بوده ای، اکنون اگر مایلی به همراه پدرت برو و اگر می خواهی پیش من بمان. زید گفت: هرگز از خدمت شما نمی روم، افتخار خدمتگزاری شما را بر هر کسی و چیزی ترجیح می دهم؛ زیرا شما هم پدر و هم عموی من هستید. حارثه و برادرش زید، زید را سرزنش کردند که تو بندگی و بردگی را بر آزادی خود ترجیح می دهی؟

با صراحت در جواب آنها گفت: من از این شخص چیزهایی دیده‌ام که هیچ کس را بر او مقدم نخواهم داشت. (۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) زید را کنار کعبه آورد و فرمود: مردم! شاهد باشید که زید پسر من است. از او ارث می‌برم و او نیز از من ارث خواهد برد... در آن روز اگر کسی چنین کاری می‌کرد، او را پسر خوانده او به حساب می‌آوردند.

پیامبر در مدینه، زینب بنت جحش را به همسری وی درآورد، درحالی که زینب از این وصلت ناراضی بود.

طلاق زینب توسط زید

البته نتیجه زندگی مشترک زید و زینب بنت جحش، ولادت پسری بود به نام اسامه که او هم محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

اختلافات بین زینب و زید بالا گرفت و به جایی رسید که آن دو اراده کردند از هم جدا شوند.

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا وَ زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (احزاب: ۳۷)

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده ات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی) و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به

ص: ۳۳۸

سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان - هنگامی که طلاق گیرند- نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).

در هر حال، زید قادر بر نگهداری این زن نبود. «فَفَارَقَهَا زَيْدٌ وَاعْتَزَلَهَا» (۱)؛ «زید از او جدا گردیده، مفارقت نمود».

ازدواج پیامبر(صلی الله علیه و آله) با زینب بنت جحش

پیش از اسلام، سنتی جاهلی در میان عرب رایج بود که افراد نمی توانستند با مطلقه پسر خوانده ازدواج کنند، خداوند در این باره این آیه را نازل کرد:

(... مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ أَنْبَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) (احزاب: ۴)

خداوند فرزندخوانده های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است. این سخن شماست که به دهان خود می گوید (سخنی باطل و بی پایه) اما خداوند حق را می گوید و او به راه راست هدایت می کند.

معنای آیه این است که سنتی غلط و غیر واقعی و غیر منطبق برحقیقت در میان شما عرب ها رایج شده و بر مبنای آن قضاوت می کنید که قضاوت هایتان با حقیقت انطباقی ندارد.

در این آیه می بینیم که خداوند متعال پندار عرب را برطرف کرده و حکم خود را ظاهر می سازد و بدین صورت پیامبر(صلی الله علیه و آله) که تمایل پیدا کرد با زینب ازدواج کند، خداوند حکم را بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) خواند تا ایشان بتوانند با زینب بنت جحش ازدواج کنند. پیامبرخدا(صلی الله علیه و آله) پس از عده طلاق به خواستگاری زینب رفت و رسماً با این بانوی بزرگ ازدواج کرد.

ص: ۳۳۹

جان دیون پورت مسیحی در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می نویسد:

در اینجا لازم است تهمت را که دشمنان محمد در همین اوقات، از روی غرض و حسد به او زده اند رو شود و آن، موضوع ازدواج عیال مطلقه پسر خوانده اوست. واقع امر این است که خیلی قبل از طلوع اسلام، میان اعراب عادی رواج داشت که اگر کسی زنی را به نام مادر می خواند، دیگر نمی توانست با او ازدواج کند و اگر کسی جوانی را پسرش می خواند از آن به بعد آن پسر از تمام حقوق فرزندی وی برخوردار می شد، لیکن قرآن کریم هر دو عادت یاد شده را فسخ کرد؛ به این معنا که اگر کسی زنی را مادر می خواند، می توانست با او ازدواج کند و نیز اگر پسر خوانده ای عیالش را طلاق می داد، پدر خوانده می توانست عیال او را به ازدواج درآورد. چون نتیجه این ازدواج (ازدواج زینب با زید) برای زید رضایت بخش نبود، با همه مداخله ای که پیغمبر در این باره داشت، زید تصمیم به طلاق زینب گرفت. پیغمبر خودش به خوبی می دانست که چون این وصلت به وسیله او انجام شده، مورد توبیخ قرار خواهد گرفت، ولی پس از انجام طلاق، محمد از گریه های زینب و بدبختی او متأثر شد، لذا تصمیم گرفت از تنها وسیله اصلاحی که در دسترس دارد استفاده کند. بنابراین، پس از طلاق زید، پیامبر با زینب ازدواج کرد. (۱)

گواهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر دینداری و تقوای زینب

پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره پاکی، طهارت و تقوای زینب نکات مهمی را فرموده اند؛ از جمله اینکه فرموده اند: «من زنی دیندارتر، باتقواتر، راستگوتر، ارحام رعایت کننده تر، امین تر، صدقه دهنده تر از زینب ندیدم». (۲)

زینب، زنی کریمه، شریف النسب، پاکدامن و مشهور به جود و بخشش بود.

ص: ۳۴۰

۱- (۱). عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، صص ۳۵ و ۳۶.

۲- (۲). اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۶، ص ۱۲۷.

عایشه درباره وی می گوید: «زن ستوده شده ای که پناه یتیمان و بیوه زنان و مستمندان بود». (۱)

او نماز فراوان می خواند و بسیار روزه می گرفت و خیاطی ورزیده بود که در آمدش را در راه خدا انفاق می کرد.

زینب بنت جحش، در شمار راویان پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسوب شده و بزرگانی نظیر شیخ طوسی و ابن عبدالبر و ابن اثیر و ابن حجر از او روایت نقل کرده اند.

وفات زینب بنت جحش و دفن وی در بقیع

زینب بنت جحش، سرانجام در تابستان گرم سال بیست هجری در سن ۵۳ سالگی در مدینه در گذشت.

عمر بن خطاب بر او نماز گزارد و او را در قبرستان بقیع به خاک سپرد. (۲)

رجال برجسته اسلام در مراسم خاک سپاری وی شرکت کردند و او را در حالی که بر تختی حمل می کردند، در بقیع به خاک سپردند. (۳)

عمر بن خطاب، خلیفه دوم، قبر زینب را کاشی کاری نمود و مقبره اش بعدها، نشانی برای دفن همه امهات المؤمنین گردید.

۵. جویریہ

جویریہ، دختر حارث بن ابی ضرار، رئیس قبیله بنی المصطلق بود که در پنج منزلی مدینه ساکن بودند. در سال پنجم یا ششم هجری، حارث بن ابی ضرار، با کمک دیگر قبایل، لشکری آماده کردند تا به مدینه یورش برند. پیامبر خدا از این موضوع آگاه شدند و بریده ابن حصیب اسلمی را به صورتی ناشناس برای کسب خبر به درون قبیله

ص: ۳۴۱

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۸.

۲- (۲). همان، ص ۸۶.

۳- (۳). کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۰۴.

بنی المصطلق فرستادند. وی اخبار مهمی را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد. در مقابل، جاسوس بنی المصطلق توسط سپاهیان اسلام و به دستور پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) دستگیر شد و آنان نتوانستند از وضعیت مسلمانان با خبر شوند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشدستی نموده، به آنان حمله بردند و آنان در این نبرد شکست را پذیرفتند! نام این غزوه، غزوه مُرَیْسِیع، یا غزوه بنی المصطلق بود.

ابن هشام در تاریخ خود می نویسد:

سرانجام، دو سپاه، کنار آبگیر مریسع، روبه روی هم قرار گرفتند. پیامبر آنان را به اسلام فرا خواند، اما آنان پاسخش را با تیراندازی دادند! پس از آن، جنگ تن به تن آغاز شد، صفوف دشمن به سرعت از هم پاشید. در این جنگ ده نفر از مشرکان بنی المصطلق کشته و بقیه به اسارت درآمدند. از مسلمانان، تنها یک نفر از مهاجران، در معرکه درگیری، به اشتباه به وسیله یکی از انصار به شهادت رسید. (۱)

شعار مسلمانان در این جنگ، «يَا مَنْصُورُ! أُمَّتٌ» (۲) بوده؛ یعنی ای پیروز، بمیران.

اسارت جویریه و کشته شدن شوهرش

مالک بن صفوان، شوهر جویریه، در غزوه مریسع به قتل رسید و جویریه جزو اسرای جنگی شد. وی در تقسیم غنایم، سهم ثابت بن قیس بن شمّاس انصاری شد. قیس، در مورد او قراردادی نوشت مبنی بر اینکه اگر جویریه مبلغی را فراهم سازد و به ثابت بن قیس بدهد، آزاد خواهد شد.

ازدواج جویریه با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

جویریه پس از عقد مکاتبه، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و از آن حضرت در مورد مال المکاتبه یاری و مدد خواست.

ص: ۳۴۲

۱- (۱). السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- (۲). المغازی، ج ۱، ص ۴۰۷.

عایشه گوید: لحظه ای که جویریہ را دیدم، ناراحت شدم؛ زیرا ترسیدم او به ازدواج پیامبر(صلی الله علیه و آله) درآید و رقیب و هووی من شود، که چنین هم شد! او خواسته اش را به عرض پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسانید و گفت: ای فرستاده خدا! من جویریہ دختر حارث بن ابی ضرار، از بنی مصطلق هستم. می دانید که به چه مصیبتی گرفتار شده ام! ثابت بن قیس مرا مکاتبه کرده، پس اگر ممکن است کمکم کنید تا آزاد شوم.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «به نفع تو است که مال المکاتبه ات را پردازم و تو را به عقد خود درآورم».

جویریہ گفت: «موافقم و مانعی در این کار نمی بینم».

بدین سان، پیامبر(صلی الله علیه و آله) وی را به عقد خویش درآورد. وقتی مسلمانان از این ماجرا آگاه شدند، گفتند: پیامبر(صلی الله علیه و آله) داماد قبیله بنی المصطلق شد، پس سزاوار نیست این قبیله به عنوان برده و زیردست مسلمانان باشند، لذا همه اسیران این طایفه را آزاد کردند که در مجموع به صد خانوار می رسید.

نقل شده است که عایشه گفت: «در تاریخ کسی سراغ ندارد که ازدواج زنی تا این حد به قبیله اش خیر رسانده باشد!» (۱)

مسلمانی پدر جویریہ

وقتی خبر اسارت جویریہ به پدرش، حارث بن ابی ضرار - که رئیس قبیله بنی مصطلق بود- رسید، تصمیم گرفت با هر اقدام صلح جویانه و مسالمت آمیزی دخترش را آزاد کند.

او پس از شنیدن خبر اسارت دخترش، تعدادی از شترانش را برداشت و به قصد آزادی دخترش راهی مدینه شد، در میان راه، دو نفر از شترانش را که در نظرش پسندیده بود، در وادی عقیق، در میان یکی از دره ها عقال کرد. (زائوهایشان را بست) تا

ص: ۳۴۳

در مراجعت با خود ببرد! هنگامی که خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و هنوز از سرگذشت دختر خبری نداشت، خطاب به حضرت گفت: ای محمد! دخترم را اسیر گرفته اید. این شترها را از من بگیرید و دخترم را بازگردانید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آن دو شتری که در وادی عقیق و در فلان نقطه و دره پنهان کرده ای چه می شود؟! با شنیدن این جملات، نور ایمان در قلب حارث درخشید و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ «گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو فرستاده اویی»، چون کسی جز خدا نمی داند که من چه کرده ام! و اینجا بود که گروهی از اقوام و خویشان وی نیز مسلمان شدند. (۱)

تغییر نام جویریہ

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از ازدواج با جویریہ، نام او را تغییر داد. البته نام پیشین وی در اسناد تاریخی نیامده و بیشتر مورخان، بدون ذکر نام تغییر یافته، از او یاد کرده اند؛ اما دلیل تغییر نام وی معلوم و مشخص نیست. (۲)

عالمه و محدّثه

با اینکه زندگی جویریہ با پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) پنج سال پیش نبود، اما او به دلیل اشتیاق فراوانی که به درک فضایل داشت، در آن پنج سال، احادیثی را از آن حضرت آموخته و نقل می کند و به عنوان بانویی عالم و محدّث تا سال ۵۰ ق. زندگی کرد. جالب این جا است که وی در سلسله راویان فریقین (شیعه و سنی) قرار دارد؛ به عنوان نمونه، روایتی را از ایشان نقل می کنیم:

صبح یکی از روزها در خانه نشسته بودم و تسبیح می گفتم. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) وارد شده، فرمودند: آیا به تو کلمه ای بیاموزم که آنها را بگویی؟ گفتم: بفرمایید که بدان

ص: ۳۴۴

۱- (۱). اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲- (۲). همان، ج ۶، ص ۵۷.

مشتاقم. فرمود: سه مرتبه بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ»، سه مرتبه: «سُبْحَانَ اللَّهِ رِضًا نَفْسِهِ» و سه مرتبه هم بگو «سُبْحَانَ اللَّهِ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ» و من پس از آن، همواره این کلمات را می گویم و این اذکار را بر زبان جاری می کنم. (۱)

پاسخ به دعوت الهی و دفن در بقیع

جویریة ۳۹ سال پس از رحلت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در قید حیات بوده، لیکن متأسفانه مطالب بسیار کمی درباره اش نقل کرده اند و این از معماهای تاریخی است که چرا زنی که عالمه، محدثه و از راویان احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، در اسناد تاریخی شیعه و اهل سنت تا این حد ناشناخته و مجهول مانده است.

جویریة در سال ۵۰ قمری، در عصر خلافت و سلطنت معاویه بن ابی سفیان وفات یافت. مروان حکم، والی مدینه بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع، در کنار دیگر همسران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شد. (۲)

۶. رمله (ام حبیبه) دختر ابوسفیان

ام حبیبه (رملة) دختر ابوسفیان، همسر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود؛ وی هفده سال پیش از بعثت زاده شد. (۳) نام کاملش، رمله بنت ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبدشمس و مادرش صفیه بنت ابوالعاص بن امیه بن عبدشمس و عمه عثمان بن عفان بود.

اسلام ام حبیبه

ام حبیبه برخلاف پدرش ابوسفیان، که تا آخر عمر کینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در دل داشت، عشق وافری نسبت به اسلام و معرفت کاملی به آن داشت. وی همراه شوهرش

ص: ۳۴۵

۱- (۱). زنان پیغمبر اسلام، ج ۴، ص ۳۳۹ و او به نقل از الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۱۸. [۱]

۲- (۲). اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳- (۳). الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۶. [۲]

عبداللہ بن جحش اسلام آورد و به خاطر اسلام، از هر چه که با آیین مقدس اسلام منافات داشت دوری می‌گزید، تا جایی که با پدر و مادر و قبیله خود و مال و ثروت و موقعیت اجتماعی ممتازی که در دوران جاهلیت مکه داشت، دوری‌گزید. وی از عبداللہ بن جحش، دختری به دنیا آورد و نامش را حبیبہ گذاشت، به همین دلیل، به «امّ حبیبہ» شهرت یافت.

هجرت به حبشه

از آنجا که رملہ و شوهرش، عبداللہ بن جحش جزو نخستین مسلمانان شمرده می‌شدند، به حبشه هجرت کردند تا از آزار و اذیت کفار و مشرکان قریش مکه در امان بمانند. آنها هجرت خود را همراه مهاجران آغاز کردند و استواری و ثابت قدمی را در مراحل اولیه مسلمانی نشان دادند.

استوار گامی امّ حبیبہ

مورّخانی مانند ابن عساکر، ابن اثیر و دیگران نوشته‌اند که شوهر وی؛ یعنی عبداللہ ابن جحش (برادر عبداللہ بن جحش کسی که در احد به شهادت رسید) در حبشه تحت تأثیر تبلیغات نصرانیت قرار گرفت و آیین نصرانیت را برگزید و از کیش و آیین اسلام خارج شد! و در حبشه به همان آیین مرد. در تاریخ آمده است که عبداللہ بن جحش، از همسرش امّ حبیبہ نیز خواست که به آیین مسیحیت و نصرانیت درآید، اما امّ حبیبہ نپذیرفت و بر آیین اسلام پایدار ماند. [\(۱\)](#)

ازدواج امّ حبیبہ با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

امّ حبیبہ، با رخداد هجرت به حبشه و ترک پدرش ابوسفیان و آنچه که در مکه داشت و با از دست دادن شوهرش، هرگز نمی‌توانست به مکه بازگردد؛ زیرا بازگشت

ص: ۳۴۶

وی در صورتی ممکن بود که از اسلام دست بردارد و بار دیگر به کیش پدران خود درآید، اما با عشق نهادینه و عمیقی که به اسلام داشت و معرفتی که از آن حاصل کرده بود، در حبشه ماند و بر آیین اسلام عمل کرد.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) نامه ای به وسیله عمرو ابن امیه ضَمَری به نجاشی (پادشاه حبشه) نوشت و دستور داد تا ام حبیبه را برای وی خواستگاری کند، نجاشی هم به دستور آن حضرت، فردی را نزد ام حبیبه فرستاد و این دستور را به وی ابلاغ کرد. ام حبیبه خالد ابن سعید را که یکی از مسلمانان مهاجر بود، وکیل کرد تا او را به عقد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درآورد. نجاشی در جلسه عقد حضور داشت و پس از آن که خطبه عقد به نام حضرت رسول خوانده شد، چنین گفت:

الحمد لله الملك القدوس المؤمن العزيز الجبار، وأشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً عبده ورسوله، وأنّه الذی بَشَّرَ به عیسی بن مریم. أمّیا بعد: فی أنّ رسول الله (صلی الله علیه و آله) طلب أن أزوجه أمّ حبیبه بنت أبی سفیان، فأجبت إلی ما دعا إلیه رسول الله (صلی الله علیه و آله) وقد أصدقها أربعمائه دنانیر، ثمّ سكب (النجاشی) الدنانیر بین یدی القوم. (۱)

حمد مخصوص خدای راست که پادشاه و ملک جهانیان است، پاک و منزّه از جمیع عیوب، گواهی می دهم که نیست خدایی جز او و گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست. او همان کسی است که عیسی بن مریم، مژده و بشارت آمدنش را داده است. همانا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من نوشته تا ام حبیبه را برای او تزویج کنم و من هم امتثال امر نموده و چهارصد اشرفی صداقش کردم. این را گفت و چهارصد درهم را جلوی جمعیت ریخت تا به ام حبیبه رسانده شود.

نجاشی این مبلغ را از مال شخصی خود داد و پس از اجرای مراسم عقد، به همه مسلمانان مهاجر از مال شخصی خودش، ولیمه ای درخور مسلمانان به یمن این ازدواج مبارک داد.

ص: ۳۴۷

نجاشی به ابرهه فرمان داد تا چهارصد درهم یاد شده را به امّ حبیبه برساند و او چنین کرد و آن گاه که امّ حبیبه آن را دریافت کرد، خطاب به فرستاده نجاشی گفت: بخشی از این مبلغ را به تو بخشیدم! ابرهه نپذیرفت و گفت: من عهده دار لباس و عطریات سلطانم و به من سفارش کرده است که چیزی از شما نگیرم. آنچه را هم که قبلاً گرفته بود، به امّ حبیبه باز گرداند و به وی گفت: من آیین اسلام را برگزیده ام و به مسلمانی در آمده ام، هرگاه خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدی، سلام مرا به آن حضرت برسان.

امّ حبیبه تقاضای او را پذیرفت و هنگامی که به محضر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رسید، سلام ابرهه را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسانید. (۱)

معرفت امّ حبیبه نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ام حبیبه، نسبت به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و مکانت، عظمت و عمق وجودی آن حضرت معرفتی بایسته و والا داشت. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در نظر امّ حبیبه نقطه اصلی دایره عالم وجود و عقل کل و محور عالم هستی است. لذا همواره با دیده احترام ویژه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نگریست.

مورخان نوشته اند، هنگامی که کفار مکه پیمان خود در حدیبیه را - که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسته بودند - شکستند و به یکی از قبایل هم پیمان خود و مخالف پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست یاری دادند. ابوسفیان برای جبران این عمل و شاید برای اینکه بتواند مدت پیمان را تمدید کند، رهسپار مدینه شد و به خانه دخترش ام حبیبه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد گردید. او در خانه امّ حبیبه وقتی خواست روی مسندی که مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود بنشیند، امّ حبیبه چابکی کرده، فرش را از زیر پای ابوسفیان برچید! ابوسفیان ناراحت شده، پرسید: دخترم! دریغ داشتی که روی این فرش بنشینم؟ امّ حبیبه گفت: آری، اینجا محل نشستن

ص: ۳۴۸

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) است و تو مشرک و نجسی، چگونه رضایت دهم که مشرکی، جای پاک ترین افراد عالم بنشینند؟! (۱)

ام حبیبه پس از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)

از ام حبیبه و زندگانی اش پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) خبر چندانی در دست نیست. بیشترین اخبار و نقل هایی که درباره ام حبیبه پس از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) وجود دارد، مربوط به وقایع ایام محاصره دارالخلافه عثمان و قتل او است. چنان که آورده اند:

خلیفه سوم پس از آنکه در محاصره معترضان افتاد، افرادی را به سوی علی(علیه السلام) و ام حبیبه و زبیر و برخی دیگر از همسران پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فرستاد و از آنان تقاضای آب و غذا کرد.

ام حبیبه سوار بر استر، نزد آنان آمد و به بهانه اینکه وصیت نامه های بنی امیه دست عثمان است، کوشید وارد خانه عثمان شود و متاعی را که به همراه داشت به عثمان برساند، اما معترضین با او مخالفت نموده، افسار استر را بریدند. مردم او را به خانه اش بازگرداندند. (۲)

نکته دیگری که درباره ام حبیبه در تاریخ مطرح است، این است که وی در ماجرای سقیفه، دفاع چندانی را از علی(علیه السلام) در برابر ماجرای خلافت و تصمیم سقیفه نداشته است.

ام حبیبه و نقل روایاتی از رسول گرامی(صلی الله علیه و آله)

ام حبیبه روایاتی را از قول پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله) نقل نموده اند که دارای ارزش والا- و مهمی است؛ به عنوان نمونه، دو روایت را از قول ایشان، از پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله) نقل می کنیم:

۱. عنبسه بن ابوسفیان، در روایتی از ام حبیبه نقل می کند که وی گفت:

ص: ۳۴۹

۱- (۱). اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۳.

از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: هیچ بنده مسلمانی نیست که هر روز دوازده رکعت نماز غیر از نمازهای واجب بخواند، مگر اینکه، او در بهشت خانه ای دارد و یا اینکه در بهشت خانه ای برای او خواهند ساخت. (۱)

۲. زینب بنت امّ سلمه از امّ حبیبه نقل می کند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

برای زن مسلمانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، حلال نیست که بیش از سه روز آرایشش را کنار بگذارد مگر برای زنی که همسرش وفات یافته، به مدت چهار ماه و ده روز. (۲)

وفات امّ حبیبه و دفن او در بقیع

امّ حبیبه بین سال های ۴۴ و ۴۵ ه. ق، در زمان خلافت برادرش معاویه بن ابی سفیان در گذشت.

از عایشه روایت شده که: «ام حبیبه در هنگام وفاتش مرا نزد خود خواست و از من تقاضای عفو و حلالیت کرد. سپس افرادی را به نزد ام سلمه فرستاد و از او نیز طلب بخشش نمود». (۳)

طبق گفته روایتی، او به دمشق سفر کرد و در آنجا وفات یافت و لذا هم اکنون در باب الصغیر مزاری به وی منسوب است، اما این نقل که در سفرنامه ابن بطوطه هم آمده، قائل چندانی در میان مورخان ندارد و نمی تواند با نقل های فراوان تاریخی سازگار باشد. بیشتر مورخان وفات وی را در مدینه دانسته اند و این قول، با قرائن تاریخی کاملاً موافق است.

امّ حبیبه در سال ۴۴ ه. ق، به سن هفتاد و چهار سالگی در مدینه در گذشت و مروان حکم بر وی نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید. (۴)

ص: ۳۵۰

۱- (۱). سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲- (۲). صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۴۳.

۳- (۳). انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۴۰.

۴- (۴). همان، ص ۴۴۱.

ماریه قبطیه، بنت شمعون قبطیه و مادرش زنی رومی است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در سال ششم هجرت، رسالت و دعوت جهانی خویش را آغاز نموده، در صدد برآمدن تا تمام انسان ها را، در مناطق جهان، به آیین اسلام دعوت کنند؛ چنان که در زندگی حاطب بن ابی بلتعہ گذشت، آن حضرت حاطب را به مصر، نزد مقوقس حاکم مصر فرستادند؛ «هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت به سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به دین اسلام دعوت نماید. از جمله نامه ای به مقوقس پادشاه مصر نوشت، پس از آنکه نامه را مهر کرد، فرمود: چه کسی این نامه را به مقوقس می رساند تا از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟ حاطب از جا برخاست و عرضه داشت: من این کار را انجام می دهم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«بَارَكَ اللهُ فِيكَ يَا حَاطِبُ».^(۱)

مقوقس پس از سؤالاتی درباره پیامبر، یقین کرد که ایشان فرستاده خداست و او همان کسی است که در ادیان گذشته بشارتش داده شده، اما به دلیل دل بستگی شدید به مقام و موقعیت، از ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) صرف نظر کرد ولی هدایایی را برای آن حضرت فرستاد.

مقوقس، پادشاه اسکندریه، ماریه و خواهرش سیرین را که هر دو بی نظیر بودند، به اضافه تحفه ها و هدایایی دیگر برای پیامبر فرستاد؛ از جمله آن هدایا، قاطر مخصوصی به نام دلدل بود که در عربستان جز آن قاطری وجود نداشت به اضافه هزار مثقال طلا و بیست قواره پارچه مصری و یک کاسه بلورین که ظرف مخصوص آبخوری حضرت شد و غلامی به نام «جریح».

پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) سیرین را به حسان بن ثابت، شاعر مخصوص خود بخشید و ماریه را خود نگهداشت.^(۲)

ص: ۳۵۱

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲- (۲). اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۹۱.

ماریه وقتی به مدینه آمد، در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) دین اسلام را برگزید و آن حضرت رسماً با او ازدواج کرد. این ازدواج، در حقیقت ازدواج مبارکی بود و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) از ماریه راضی بودند. عایشه، ماریه را این گونه توصیف کرده است: «ماریه، زنی زیبا با موهای مجعد بود، برای همین، پیامبر خدا او را دوست می داشت.» (۱)

منزل ماریه

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آغاز، ماریه را به خانه حارثه بن نعمان برده و در آنجا منزلی برای وی آماده کردند. ایشان، یک سال در این منزل سکونت داشتند، اما به دلیل این که مورد حسد زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت، رسول الله (صلی الله علیه و آله) ایشان را در قسمت بالای مدینه، در نخلستان کوچکی که از اموال پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، مسکن دادند و مقررات حجاب و رعایت آداب آن را بر او و سایر زنان مقرر داشتند.

این مسکن جدید، همان مشربه امّ ابراهیم است؛ باغی بود که مخیریق یهودی آن را به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) بخشیدند.

واقعی می نویسد:

مخیریق یهودی از علمای یهود بود، روز شنبه که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) برای جنگ در احد حضور یافت، او به یهودیان گفت: به خدا قسم شما می دانید که محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر است و نصرت و یاری او بر شما فرض و واجب شده. آنها بهانه آوردند که امروز شنبه است. او گفت: دیگر شنبه معنایی ندارد، سلاح خود را برداشت و همراه پیامبر خدا به میدان جنگ آمد و کشته شد، پیامبر فرمود: مخیریق خیر یهود. مخیریق، بهترین یهودی است. مخیریق وقتی از مدینه به احد می رفت، گفت: اگر کشته شدم، اموال من مال محمد (صلی الله علیه و آله) است که در راه خدا صرف کند. آن اموال منشأ صدقات پیامبر شد. اموال او عبارت بود از: هفت مزرعه، به نام های میثب، صافیه، دلال،

ص: ۳۵۲

حسنى، برقه، اعواف، مشربه. پیامبر ماریه را در مشربه سکنی داد؛ از این رو آنجا به نام مشربه امّ ابراهیم موسوم گشت. (۱)

ماریه قبطیه به دلیل کمالاتی که داشت و از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) حامله گردید، مورد حسد همسران آن حضرت قرار گرفت؛ لذا حضرت وی را در مشربه (همان باغ موقوفه مخیریق به پیامبر) سکنی دادند.

مشربه امّ ابراهیم (باغ مخیریق یهودی) از مکان هایی است که در روایت امام صادق (علیه السلام) به عقبه بن خالد توصیه شده که به آنجا برود و زیارتش کند و آن حضرت فرموده اند:

«وَهِيَ مَسْكُنُ رَسُولِ اللَّهِ وَمُصَلَّاهُ» (۲)؛ «آنجا مسکن پیامبر خدا و محل نماز ایشان بوده است».

ولادت ابراهیم در مشربه امّ ابراهیم

چنان که در مباحث پیشین، درباره ابراهیم بن رسول الله (صلی الله علیه و آله) نوشتیم، ابراهیم فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در سال هفتم هجرت، در ماه ذی حجه به دنیا آمد، هنگام ولادتش جبرئیل نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده، ضمن تبریک به آن حضرت گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبْرَاهِيمَ». (۳)

در هر حال، ابراهیم در میان قبیله بنی مازن و در مشربه به دنیا آمد و سلمی، همسر ابورافع مامایی و دایگی او را بر عهده گرفت و از این رو، نخستین کسی که مژده ولادت ابراهیم را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد، ابورافع بود و آن حضرت، غلامی را به عنوان مژدگانی به وی هدیه داد. با تولد ابراهیم، سرور و شادمانی سراسر مدینه را فرا گرفت و همه در این شادی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبریک گفتند و مادرش ماریه مورد توجه مسلمان و اهل مدینه قرار گرفت و از این رو، بیشترین حسد زنانه از ناحیه زنان پیامبر گرامی، متوجه ماریه شد.

ص: ۳۵۳

۱- (۱). وفاء الوفا، ج ۳، صص ۸۲۸ و ۸۲۹.

۲- (۲). همان، ص ۸۲۶.

۳- (۳). البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۳۰۹.

گرچه ماجرای نزول آیات تحریم را برخی از مفسران درباره حفصه ام‌المؤمنین دختر عمر نقل کرده اند، لیکن بیشتر مفسران ماجرای آیات تحریم را درباره ماریه قبطیه دانسته اند.

طبرسی در مجمع البیان می نویسد:

در یکی از روزها که نوبت پذیرایی پیامبر خدا با حفصه بود، به اتاق وی رفت، حفصه اظهار داشت با پدرم کاری دارم اجازه دهید به خانه پدرم بروم. حضرت اجازه دادند. هنگامی که اتاق خلوت شد، پیامبر به سراغ ماریه قبطیه فرستاد و در اتاق حفصه با وی همبستر شد. حفصه وقتی از خانه پدر مراجعت کرد، در را بسته دید! پشت در نشست تا در باز شد. پیامبر خدا درحالی که عرق از جبین مبارکش می ریخت، از اتاق بیرون آمد. حفصه وقتی ماریه را نیز در اتاق خود مشاهده کرد شروع به پرخاش کرده، گفت: آری، برای چنین منظوری به من اجازه دادی و گرنه اجازه نمی دادی! ماریه را به خانه آوردی در روزی که مخصوص من است، آن هم در بستر من با وی همبستر شدی و احترام مرا ریختی؟! پیامبر برای اینکه صدای او را کوتاه کند و جار و جنجالی راه نیفتد، فرمود: خاموش باش، برای رضا و خشنودی تو مدتی ماریه را بر خود حرام کردم، ولی این مطلب نزد تو امانت باشد و به کسی باز مگو، در این هنگام بود که آیات سوره تحریم نازل شد؛ (۱)

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (تحریم: ۱)

ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

ص: ۳۵۴

آیات سوره تحریم بیان می دارد که زنان پیامبر (حفصه و عایشه) خبر فوق را فاش ساختند و خداوند در این آیات، آنها را تهدید به طلاق نمود. در همین زمینه، ماجرای معافیر و غسل را که در مورد حفصه در بخش پیش بدان اشاره داشتیم، مفسران و مورخان نقل کرده اند.

ماریّه و علاقه به داستان هاجر

ماریّه قبّطیه (امّ المؤمنین) به ماجرای هاجر، ابراهیم و اسماعیل بسیار علاقه داشت و آن را بارها شنیده و مایل بود بشنود که خداوند چگونه به هاجر، هنگامی که در حجاز تنها و بی یاور بود، کمک کرد و فضل و انعام خودش را بر او تمام نمود؛ زیرا خداوند با دادن اسماعیل، چاه زمزم و ساختن خانه و کمک در ایجاد بنای کعبه و... به او لطف فراوانی کرده و زندگی جدیدی را به برکت وجود هاجر به حجاز و سرزمین بطحا داده است و نیز هروله هاجر، سنتی برای حاجیان گردیده است!

جناب ماریّه، به شباهت های خود و هاجر بسیار می اندیشید و اینکه هر دو کنیز بودند، هاجر به دست ساره به ابراهیم بخشیده شد و جناب ایشان از طرف مقوقس، حاکم مصر، به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) اهدا گردید. (۱)

اوصاف اخلاقی ماریّه

ماریّه، پس از مسلمانی، زهد و پارسایی، عبادت و تقوا، اخلاق و منش عالی اسلامی را برگزید و بدین روی، مورد توجه فراوان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. مورخان و سیره نگاران او را به نیکویی اخلاق و والایی منش های عالی انسانی ستوده اند؛ «ماریّه، بانویی پاک، زاهد و دیندار بود». (۲)

مورخان نام آوری، نام ماریّه را در ردیف زنان فاضله و عالمه تاریخ ذکر کرده اند و

ص: ۳۵۵

۱- (۱). پیغمبر و یاران، ج ۳، ص ۲۸۷.

۲- (۲). تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱۱، ص ۶۱۷.

او را به حسن دینش ستوده اند.

علی (علیه السلام) نسبت به داستان افک و تهمت به ماریه، به دلیل اطمینانی که به پاکی و عفت و طهارت ماریه داشتند، حدیث افک و ماجرای این تهمت را پیگیری کردند که به دلیل ذکر این ماجرا در قضیه ای دیگر، از دوباره نویسی آن در این بخش، خودداری می کنیم. (۱)

علاقه اهل بیت (علیهم السلام) به ماریه

چنان که مورخان نام آوری مانند جعفر مرتضی عاملی، در ماجرای حدیث افک به آن پرداخته اند، اهل بیت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) به خصوص علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) توجه ویژه ای به ماریه داشته اند و علاقه وافری را به ایشان ابراز می کردند؛ چنان که پس از ولادت ابراهیم (علیه السلام)، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بسیار خوشحال شدند. ایشان همواره حامی ماریه بودند. خود، شخصاً به امور ایشان رسیدگی می کردند. آن حضرت نسبت به ماریه، تعصب ویژه داشتند. (۲)

زندگی ماریه پس از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

از ادامه زندگی این بانوی بزرگ (مادر مؤمنان و مسلمانان) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر چندانی وجود ندارد. تنها همین مقدار نقل شده که خلفا؛ از جمله ابوبکر و عمر برای او مقرری وضع کردند و علی (علیه السلام) به مشکلات معیشتی و نیازهای وی رسیدگی نموده، از او حمایت می کردند. «ابوبکر مقرری برای او در نظر گرفت. پرداخت این مقرری پس از مرگ ابوبکر، توسط عمر بن خطاب نیز ادامه یافت». (۳)

ص: ۳۵۶

۱- (۱). در این زمینه، به بخش پیشین، زندگی حفصه مراجعه شود.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۳۶.

۳- (۳). انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۰.

ماریّه قبطیه سرانجام در زمان خلافت عمر بن خطاب، خلیفه دوم و ۱۶ سال پس از هجرت وفات یافت، اهل مدینه در عزای وی شرکت کردند. علی و اهل بیت (علیهم السلام) هم شرکت داشتند. «عمر، مردم را برای تشییع جنازه او خبر کرد و بر وی نماز خواند و در بقیع به خاک سپرده شد». (۱)

۸. زینب بنت خزیمه

زینب، دختر خزیمه بن حارث بن عبدالله هلالیه بن عبدالله بن عمرو بن عبدمناف ابن هلال بن صعصعه عامری هلالی است. اما مصادر تاریخی از مادر ایشان سخنی به میان نیاورده اند.

ابن عبدالبرّ از قول ابی الحسن جرجانی نسابه، او را خواهر میمونه بنت حارث ذکر کرده اند. ولی ابن حبیب بغدادی این گونه می نویسد: «أم الفضل لبابه کبری بنت حارث، همسر عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مادر ابن عباس، و لبابه صغری همسر ولید بن مغیره، مادر خالد بن ولید و عزه بنت حارث است». (۲)

زینب بنت خزیمه، امّ المساکین

زینب بنت خزیمه را، به جهت بخشندگی، مهربانی و عطوفتی که با مساکین و فقیران داشت، لقب امّ المساکین دادند (مادر بیچارگان). این لقب، عنوانی بوده که در دوره جاهلیت بر ایشان نهاده بودند. او در دوران اسلامی زندگی اش، بیش از گذشته در اندیشه مساکین و فقیران بود و مورخان بر آن گواهی داده اند.

در میان مورخان، در اینکه زینب قبل از ازدواج با پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله)، همسر کدام

ص: ۳۵۷

۱- (۱). انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۳ [۱]

۲- (۲). المحبر، تحقیق: ایلزه لیختن شتیر، بیروت، دارالآفاق الجدیده، بی تا، صص ۱۰۶ - ۱۰۹.

شخص بوده، اختلاف است. اما مشهور آن است که وی همسر طفیل بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بود و از طفیل طلاق گرفت و به عقد برادر طفیل، عبیده بن حارث درآمد. عبیده در غزوه بدر مجروح شد و در سن شصت و چهار سالگی جان داد. (۱)

نقل های دیگری در خصوص ازدواج زینب با برخی صحابی دیگر آمده که چندان مستند نیستند.

ازدواج زینب بنت خزیمه با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

وقتی شوهر زینب به شهادت رسید، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از او خواستگاری کرد. او اختیار تام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد و آن حضرت گواهانی را فراخواند (۲) و با مهریه چهارصد درهم نقره، او را به همسری خویش درآورد. (۳)

به گفته برخی از مورخان، پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابواسید بن علی بن مالک انصاری را به سراغ زنی از بنی عامر بن صعصعه فرستاد تا زینب را برایش خواستگاری کند. ابواسید، زینب را به عقد حضرت درآورد. (۴)

این ازدواج بیست روز پس از ازدواج پیامبر، با حفصه، دختر عمر بن خطاب صورت گرفت. زینب بنت خزیمه به لحاظ اخلاقی دارای کرامت اخلاقی است و صفت کرامت را در خود داشته و لذا به مساکین و بینوایان رسیدگی می کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن بانوی بزرگوار رضایت کامل داشتند.

وفات زینب بنت خزیمه و خاکسپاری اش در بقیع

امّ المؤمنین، زینب بنت خزیمه، زندگانی کوتاهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت و در مورد مدت، میان مورخان اختلاف است و آن را از سه تا هشت ماه گفته اند. در هر صورت،

ص: ۳۵۸

۱- (۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۶۴۸.

۲- (۲). الطبقات، همان، ص ۹۱.

۳- (۳). السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۴۸.

۴- (۴). الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۹۹.

مدت بسیار کوتاهی را با پیامبر(صلی الله علیه و آله) زیسته است.

زینب بنت خزیمه در جوانی و در سن ۳۳ سالگی در مدینه وفات یافت. (۱) پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) بر وی نماز گزارد و در بقیع به خاکش سپردند. (۲)

طبق نقل مورخان، ایشان نخستین همسر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) بوده که در بقیع مدفون گردیده است.

۹. صفیه دختر حُئی بن اخطب

نام کامل صفیه در منابع تاریخی این گونه آمده است: «صفیه بنت حُئی بن اخطب بن سعیه بن عامر بن عبید بن کعب بن الخزرج بن ابی حیب النضیر بن النحام بن ینحوم من بنی اسرائیل من سبط هارون بن عمران». (۳)

و مادرش، «بزه بنت سموأل، اخت رفاعه بن سموأل من بنی قریظه». (۴)

حُئی بن اخطب، رئیس قبیله بنی نضیر بوده است.

چنان که از نسب وی بر می آید، او از نسل عمران، برادر حضرت موسی(علیه السلام) است و حضرت موسی و عمران(علیهما السلام) هم اولادِ لاوی پسر حضرت یعقوب(علیه السلام) می باشند.

صفیه زنی بافضیلت

صفیه دارای کمالات، درایت، عقل، فضیلت و حلیم و بردبار و اهل گذشت بوده که به همین دلیل خواستگاران فراوانی داشته است. «وی ابتدا همسر سُلام بن مشکم ابی الحقیق یهودی بود و پس از اینکه از وی جدا گردید، همسری کنانه بن ابی الحقیق را برگزید.

کنانه بن ابی الحقیق در جنگ خیر کشته شد و صفیه جزو غنایم جنگی گردید و به اسارت درآمد. (۵) کمالات و فضل صفیه، قبل از اسلام هم زبانزد همگان در مکه بوده است.

ص: ۳۵۹

۱- (۱). المنتظم، ابن جوزی، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ج ۳، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲م. ص ۲۱۰.

۲- (۲). دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۹۵.

۳- (۳). زوجات النبی(صلی الله علیه و آله)، ص ۲۰۲.

۴- (۴). همان.

۵- (۵). السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۵۱.

یهودیان خیبر، دعوت اسلام و زندگی آمیخته با مدارای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ناسپاسی فراوان کردند و قدر ندانستند که در نتیجه آن، جنگی میان یهودیان و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در گرفت. در این جنگ مسلمانان بر یهودیان خیبر پیروز شدند و تعداد فراوانی از آنها به اسارت مسلمانان درآمدند. صفیه بنت حُئی بن اخطب، رئیس قبیله بنی نضیر هم در میان اسیران بود.

«پس از آنکه قلعه غموص و حصن ابی الحقیق از قلعه های خیبر فتح شد و صفیه با یکی از دختر عموهایش اسیر شدند، امیر مؤمنان (علیه السلام)، ایشان را همراه بلال خدمت پیامبر خدا فرستاد، آنان در راه بر کشتگانشان عبور کردند. صفیه گریان شد و دختر عمومیش صورت خراشید و فریاد می کشید و خاک بر سر می ریخت و وضعی غیر عادی از خود نشان می داد. پیامبر فرمود: این شیطان را از من دور کنید. ولی صفیه را در جایی محفوظ قرار داد و لباسش را مرتب کرد. از این رفتار معلوم شد که پیامبر صفیه را برای خود برگزیده است. آن گاه به بلال فرمود: «أَنْزَعَتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِكَ؟!»، «مگر رحم و عطوفت در دل تو نیست که زنان داغدیده را بر کشتگانشان عبور می دهی؟»

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در گونه صفیه اثر لطمه ای مشاهده کرد، عَلت را پرسید که صفیه گفت: همان روز که شما وارد سرزمین خیبر شدید، در خواب دیدم خورشید روی سینه ام قرار گرفته است. خوابم را برای همسرم تعریف کردم، او سیلی محکمی به صورتم نواخت و گفت: آرزو داری همسر این مردی شوی که بر ما وارد شده است؟!» (۱)

صفیه وارد مدینه شد و در خانه حارثه بن نعمان ساکن گردید.

شهرت زیبایی صفیه مدینه را پر کرد. زنان به تماشایش می آمدند؛ از جمله آنها عایشه هووی صفیه بود. او برای آنکه شناخته نشود، با نقاب به خانه صفیه آمد،

ص: ۳۶۰

پیامبر(صلی الله علیه و آله) او را شناخت و در مراجعت پرسید: او را چگونه دیدی؟ عایشه گفت: می خواهید چگونه باشد؟ زنی یهودیه است! حضرت فرمود: عایشه! چنین مگو؛ زیرا او مسلمان شده و مسلمان خوبی است. این ازدواج، سال هفتم هجرت واقع شد، صفیه گفت: هنگام ازدواج با پیامبر(صلی الله علیه و آله) وارد هفدهمین سال نشده بودم. (۱)

صفیه در نظر پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله)

پیامبر(صلی الله علیه و آله) به صفیه زیاد احترام می کرد؛ زیرا در اندیشه آن حضرت، صفیه دارای صفات کمالی برجسته ای بود و به دلیل همین صفات، مورد علاقه پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود. مورخان نوشته اند که آن حضرت: «روزی به خانه صفیه آمد و او را گریان دید. علت را پرسید؟ صفیه گفت: شنیده ام عایشه و حفصه درباره ام حرف می زنند و می گویند: ما از صفیه بهتریم؛ زیرا ما دختر عموهای پیامبر(صلی الله علیه و آله) و همسران اویم. حضرت فرمود: چرا در جوابشان نمی گویی که چگونه بهتر از من هستید؟ پدرم هارون و حضرت موسی عموی من و حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) شوهر من است؟» (۲)

صفیه و ارادت به اهل بیت(علیهم السلام)

برخی نقل های موثق از زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) در تاریخ آمده که آنان به اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) ارادت عمیقی داشته اند؛ مانند ام سلمه و صفیه، که این دو شخصیت، نسبت به خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت(علیهم السلام) ارادت فراوانی ابراز می داشته اند.

او هنگامی که وارد مدینه شد، از جواهراتی که به همراه داشت و خود را با آنها زینت کرده بود، به فاطمه زهرا(علیها السلام) و همراهانش هدیه داد؛ از جمله گوشواره ای گرانبها را به حضرت زهرا(علیها السلام) تقدیم کرد. (۳)

ص: ۳۶۱

۱- (۱). طبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۴.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۵.

صفیه بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، این ارادت قلبی را پاس داشت و تا زمانی که در قید حیات بود، حرمت اهل بیت (علیهم السلام) را حفظ کرد.

صفیه به دلیل برخورداری از فضایل و کمالات اخلاقی و فکری و به دلیل ارادتی که به پیامبر و خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) داشت، روایاتی را نیز نقل کرده که به دلیل اختصار نوشتار از ذکر آنها خودداری می کنیم.

وفات صفیه و خاکسپاری اش در بقیع

از زندگی و شرح حال صفیه، پس از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) مطالب چندانی در منابع تاریخی وجود ندارد. با این که بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نه تن از زنان ایشان در قید حیات بودند، جز زندگانی ام سلمه و عایشه، حوادث چندانی از زندگی آنان در منابع تاریخی نقل نشده است. این بانوی گرامی در سال ۵۲ ه. ق در مدینه در گذشت. اهل مدینه در تشییع جنازه اش حضور یافتند و به همراه سعید بن عاص (۱) بر او نماز گزاردند.

۱۰. میمونه، دختر حارث الهالیه

نام کامل ایشان، مَیْمُونَةُ بِنْتِ الْحَارِثِ بْنِ حَزْنِ بْنِ بُجَیْرِ بْنِ الْهُزَمِ بْنِ رُوَيْبَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ هَلَالِ بْنِ عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ است. مادرش، هِنْدَةُ بِنْتُ عَوْفِ بْنِ زُهَیْرِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ حَمَاطَةَ بْنِ حَمِیرِ، نامش بُرّه بود، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نام وی را میمونه گذاشت.

ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) با میمونه

اواخر سال هفتم هجرت، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با میمونه، دختر حارث ازدواج کرد و ازدواج در مکه مکرمه، در جریان عمره القضاء رخ داد.

میمونه، زنی پارسا، عفیفه و عابده بود که در جریان عمره القضاء، سال بعد از صلح حدیبیه، خود را به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) هدیه نمود.

ص: ۳۶۲

«میمونه از آمدن پیامبر آگاه شد. او در نظر داشت تا خود را به ازدواج پیامبر درآورد، لذا این مطلب را با خواهرش امّ فضل، همسر عباس بن عبدالمطلب که از همه به ایشان نزدیک تر بود، در میان گذاشت. امّ فضل نیز آن را با شوهرش عباس بن عبدالمطلب در میان گذاشت. عباس نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت و در مورد بَرّه (میمونه) که مسلمان و مؤمن بود، سخن گفت و نیز به آن حضرت گفت: ابووهم بن عبدالعزّی، شوهر بَرّه فوت کرده است، آیا می خواهید با او ازدواج کنید؟ پیامبر موافقت کرده، پسرعمویش جعفر بن ابوطالب را برای خواستگاری نزد میمونه فرستادند. هنگامی که جعفر آمد، میمونه سوار بر شتر بود و جعفر از او برای پیامبر خواستگاری کرد. میمونه گفت: شتر و آنچه بر او است، هدیه به رسول الله است. مردم در مکه با لحن سرزنش گفتند: میمونه خودش را به پیامبر هبه کرد! خداوند در پی این سخنان مردم، این آیه را نازل کرد:

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لِمَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّائِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّائِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لِمَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً) (احزاب: ۵۰)

ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم و همچنین کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده ای و دختران عمومی تو، و دختران عمّه ها، و دختران دایی تو، و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو حلال است) و هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می تواند او را به همسری برگزیند، اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه دیگر مؤمنان. ما می دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته ایم

(و مصلحت آنان چه حکمی را ایجاب می کند) این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (و از این راه حامیان فزونتری فراهم سازی) و خداوند آمرزنده و مهربان است.

با پیشنهاد عباس بن عبدالمطلب، عموی آن حضرت، در محلی به نام سرف (بین مکه و مدینه) مراسم عقد، توسط عباس بن عبدالمطلب، به پا گردید و میمونه به ازدواج رسول الله (صلی الله علیه و آله) درآمد. (۱) ایشان آخرین زنی است که به ازدواج آن حضرت درآمد.

میمونه زنی پارسا و اهل عبادت بود، به گونه ای که عایشه درباره اش می گوید: «همانا او از میان ما با تقواتر و با عاطفه تر نسبت به خویشاوندان بود». (۲)

میمونه در جنگ تبوک، در صف مجاهدان اسلام بود و به پرستاری و ترمیم زخم های مجاهدان می پرداخت؛ به طوری که گفته اند: وی نخستین زنی است که برای رسیدگی به زخمی ها، گروه پرستاران زن را تشکیل داد و برای ترمیم زخم های مجاهدان در راه خدا، قیام کرد. وی در اثنای طواف، مورد اصابت تیری قرار گرفت، اما جراحتش بهبود یافت.

نقش بارزی که میمونه در جنگ ها ایفا کرد، سبب شد که افرادی مانند نسیبه، جراح تربیت شوند و در جنگ های مختلف حضور یابند و به مداوای رزمندگان پردازند.

میمونه پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

زندگانی بسیاری از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از رحلت آن حضرت چندان مورد توجه مورخان قرار نگرفت و اندکی از حالات آنها به کتابت نهاده شد، اما در بین همان مطالب اندک، حقایق بلندی خودنمایی می کند که وضعیت فکری، روحی و دغدغه آنها پس از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را نشان می دهد.

ص: ۳۶۴

۱- (۱). الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۶۵.

۲- (۲). البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۳۱۹.

ابن ابی شیبه، به نقل از ابواسحاق، ماجرای جنگ صفین را این گونه توضیح می دهد:

هنگامی که در کوفه پراکندگی پیش آمد، به میمونه، دختر حارث و همسر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گفته شد: ای مادر مؤمنان، چاره چیست؟ گفت: با علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشید، سوگند به خدا که او گمراه نیست و کسی به وسیله او گمراه نمی شود. (۱)

همچنین در المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری آمده است:

جری بن کلب عامری نقل کرده، هنگامی که علی (علیه السلام) به جانب صفین حرکت کرد، از جنگیدن ناخشنود بودم و به مدینه آمده، به خانه میمونه، دختر حارث (همسر پیامبر خدا) رفتم.

گفت: از کجایی؟ گفتم: از مردم کوفه. گفت: از کدامشان؟ گفتم: از بنی عامر. گفت: خیلی خوش آمدی و گرامی هستی. چرا آمده ای؟ گفتم: علی به سوی صفین رفت و من از جنگیدن ناخشنود بودم و به این جا آمدم. گفت: آیا با وی بیعت کرده ای؟ گفتم: آری. گفت: به سوی او برگرد و با او باش. سوگند به خدا که او گمراه نشده و به وسیله او کسی گمراه نمی شود. (۲)

روایتگر احادیث نبوی

شخصیت های بزرگی مانند شیخ طوسی، ابن عبدالبرّ اندلسی و ابونعیم اصفهانی، میمونه را از بانوان صحابی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و راوی حدیث از آن حضرت شمرده اند که عبدالله بن عباس شوهر خواهر وی و دیگران از او روایاتی را نقل کرده اند.

وفات میمونه

مورخان و سیره نویسان، سال وفات میمونه را ۳۸، ۵۱، ۶۳ و ۶۶ ه. ق نوشته اند و نیز در مورد محل دفن وی، از دو محل نام برده اند؛ یکی منطقه سرف، جایی که پیوند

ص: ۳۶۵

۱- (۱). تاریخ المدینه المنوره، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲- (۲). امالی طوسی، شیخ طوسی، قم، انتشارات دارالثقافه، ۱۴۱۴ [۱] ه. ق، ص ۵۰۵.

آسمانی اش با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برقرار شد و دیگری، بقیع. درباره سن شریف ایشان نوشته اند ۸۰ یا ۸۱ سال بوده است.

۱۱. سوده بنت زمعه بن قیس

نام کامل ایشان، سوده بنت زمعه بن قیس بن عبدشمس القرشیّه. نام مادرش، الشموس بنت قیس بن عمرو بن زید بن لیبید بن خدش بن عامر بن غنم بن عدی بن النجار بود.

سوده پیش از ازدواج با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همسر پسر عمویش، السکران بن عمرو بن عبدشمس بن ودّ بن نصر بن مالک بن عامر بن لؤی بود که آن دو، در مکه اسلام را پذیرفتند و در هجرت دوم به حبشه، رهسپار آن دیار شدند تا اسلامیت و دیانت خود را حفظ کنند. در این ماجرا و طی سفر، همسرش کشته شد و او در حبشه بیوه گردید. اما علامه عسکری در تحقیقات خود، مرگ سکران را در مراجعت از حبشه به مکه دانسته، و در این باره چنین می نویسد:

سوده ابتدا با پسر عموی خود، سکران ازدواج کرد و به همراهی دیگر مسلمانان - که برای دومین بار به حبشه مهاجرت می کردند - راهی آن دیار شد. سکران پس از مراجعت از حبشه، در مکه درگذشت و سوده را بی پناه و بی سرپرست گذاشت و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پس از وفات خدیجه، سوده را به عقد خود درآورد. (۱)

ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) با سوده

وقتی همسر سوده از دنیا رفت، خوله دختر حکیم بن اوقص سلمی، همسر عثمان ابن مظعون، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای پیامبر، می بینم که غمی سنگین بر شما عارض شده و خدیجه کبرا را از دست داده اید! حضرت فرمودند: همین طور است که می گویی، غم خدیجه برایم غمی سنگین است. خوله افزود: ای فرستاده خدا! اجازه

ص: ۳۶۶

۱- (۱). نقش عایشه در تاریخ اسلام، عسکری، سید مرتضی، ج ۳-۱. [۱] مترجمین، سردارنیا و نجمی، تهران مرکز انتشاراتی خبیر، ۱۳۷۷، ص ۵۵.

می دهید از سوده، دختر زمعه برایتان خواستگاری کنم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) که سوده را می شناخت و از مرگ شوهرش آگاه بود، فرمودند: آری، منعی نیست. شما زنان به این مسأله و ضرورت آن آشناترید. پس از آنکه سوده از عده وفات همسرش خلاصی یافت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوله را نزد وی فرستاد و از او برای خود خواستگاری کرد. سوده در پاسخ گفت: در مورد ازدواجم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) صاحب اختیار است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی فرمودند: فردی از خاندانت در ماجرای ازدواجت با من ناظر و گواه و صاحب اختیار باشد. سوده، حاطب بن عمرو بن عبدشمس را تعیین کرد تا او سوده را به ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آورد و این ازدواج در سال دهم بعثت و بعد از وفات حضرت خدیجه (علیها السلام) روی داد. بنابراین، سوده بنت زمعه، نخستین زنی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از خدیجه (علیها السلام)، با وی ازدواج کردند. (۱)

سوده مانند بیشتر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از آن حضرت صاحب فرزند نشد. (۲)

اوصاف و ویژگی های سوده

در منابع و متون اسلامی ما، سوده بنت زمعه، به عنوان بانویی باکرامت و فضیلت، دائم الذکر، عالمه، عابده، با تقوا و پرهیزکار و اهل زهد و درایت بود.

به لحاظ جنبه های معنوی، در منابع اسلامی، از سوده بنت زمعه به عنوان زنی روزه دار، شب زنده دار، عابده، زاهده و پرهیزگار یاد شده است. عایشه درباره او گفته است: «در روش و منش، مانند نداشت و زنی را به اندازه سوده دوست نداشتم، جز این که در اخلاقش نوعی از تندی بود که زود برطرف می شد». (۳)

و نیز نقل شده که او از فواضل عصر خود به شمار می آمد. (۴)

ص: ۳۶۷

۱- (۱). الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۸۵.

۲- (۲). اسد الغابه، ج ۶، ص ۱۴۴.

۳- (۳). الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۶۷.

۴- (۴). همان، ص ۱۸۶۸.

شخصیت هایی چون شیخ طوسی، ابن عبدالبر، ابونعیم، ابن اثیر و دیگران، او را در شمار اصحاب و راویان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نام برده اند. او احادیثی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده و افرادی چون ابن عباس، یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن اسد بن زراره، از او احادیثی را نقل کرده اند.

در صحیح مسلم و بخاری از او پنج حدیث نقل شده که در این دو کتاب موجودند.

وفات سوده و دفن در بقیع

سوده بنت زمعه، پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا سال ۵۴ ه. ق در قید حیات بود. و سرانجام در همین سال، در دوران سلطنت معاویه بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

ابن عباس هنگام وفاتش سجده کرد! گفتند: چرا سجده کردی؟ گفت: از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: هرگاه نشانه ای از نشانه های الهی را دیدی، سجده کن، چه نشانه و آیتی بالاتر از وفات سوده، همسر رسول الله (صلی الله علیه و آله)؟! و این، به دلیل اهمیتی بود که سوده در نظر ابن عباس داشت.

چگونگی رفتار و برخورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همسران

درباره سجایای اخلاقی و جزئیات رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همسران خود، مطالب فراوانی در کتب سیره و تاریخ آمده است؛ رفتاری که نمایانگر خلق عظیم و سجایای اخلاقی آمیخته با کرامت آن رسول نور و رحمت بود، اما واقعیت این است که هیچ کس نمی تواند در این باره به نیکی قضاوت کند مگر خود همسران آن حضرت که مناسب است به جمله ای از عایشه اشاره کنیم:

عایشه که همواره در حضور و مصاحبت حضرت بوده و در طول حیاتش بیشترین و طولانی ترین همراهی را داشته، درباره اخلاق و سجایای انسانی آن حضرت با

همسرانش، چنین می گوید: «وَ كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ» (۱)؛ «رفتار آن حضرت، نمونه ای کامل از قرآن بود». یعنی رفتاری منطبق با آیات قرآن کریم داشت.

در این رابطه، چند اصل حاکم بر زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همسرانشان را مورد اشاره قرار می دهیم:

۱. آموزش معارف دینی

یکی از رسالت های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آموزش و تبیین معارف دین به همه انسان ها بود و این امر، اولاً: تجلی خاصی در خانواده آن حضرت داشت که این وظیفه ای است بزرگ بر سرپرست خانواده که معارف دینی را به خانواده اش بیاموزد؛ چنان که نقل شده است:

وَ حِينَ افْتَرَضْتُ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) أَتَاهُ جِبْرِيلُ فَتَوَضَّأَتْ وَ رَسُولُ اللَّهِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ.... (۲)

هنگامی که نماز بر پیامبر واجب شد جبرئیل به نزد حضرت آمد و در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وضو را به آن حضرت آموخت تا حضرت کیفیتش را فرا گیرد. پیامبر اکرم به او نگاه می کرد تا ببیند چگونه وضو می گیرد.

پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) مانند جبرئیل وضو گرفت. جبرئیل نماز گزارد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز همراه او نماز به جا آورد. آن گاه که جبرئیل رفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به منزل خدیجه (علیها السلام) آمد و چگونگی وضو گرفتن و نماز خواندن را به او آموخت.

پس از آن، خود در حضور خدیجه (علیها السلام)، به طور عملی آن گونه که از جبرئیل فرا گرفته بود نماز گزارد تا خدیجه (علیها السلام) وضو و نماز را به خوبی بیاموزد. سپس خدیجه (علیها السلام) نیز وضو گرفت و نماز گزارد.

ص: ۳۶۹

۱- (۱). المختصر الكبير في سيرة الرسول، ج ۱، ص ۴۱.

۲- (۲). الروض الأنف، ج ۱، ص ۴۲۲؛ [۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۳. [۲]

۲. پرورش روحیه توکل به خدا در همسران

توکل و اعتماد به خدای متعال، نقش بارزی در رشد اخلاقی و معنوی سازی فضای زندگی انسان دارد. توکل، به معنای اعتماد به خدا و گسستن از غیر او است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، پیش از آنکه این روحیه بزرگ و ستودنی را در دیگران به وجود آورد، سعی می کرد این حس باطنی و معنوی را در همسرانش ایجاد نماید.

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است از اخلاق کریمه آن حضرت این بود که:

إِنَّهُ كَانَ إِذَا أَصَابَ أَهْلَهُ خَصَاصَةً، قَالَ لَهُمْ: قُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ يَقُولُ: بِهَذَا أَمَرَنِي رَبِّي، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا...) (۱)

هرگاه خانواده ایشان به مشکلی مانند فقر و گرسنگی برمی خوردند، می فرمود: نماز بخوانید. آن گاه می فرمود: خداوند مرا به این عمل فرمان داده و فرموده است: «خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش! از تو روزی نمی خواهیم (بلکه) ما به تو روزی می دهیم و عاقبت نیک برای تقواست!

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با این شیوه، خانواده خود را به کانون اصلی جهان؛ یعنی خدای متعال توجه داده، و بدان متکی می ساختند.

۳. ایجاد امنیت روحی و روانی برای همسران

شک نیست که فضای زندگی باید آمیزه ای از عشق و محبت و صمیمیت و عاطفه باشد تا فضایی برای امنیت روحی و روانی در زندگی آماده گردد. زوجین به امنیت روحی و روانی نیازمندند تا به یک زندگی مطلوب و سازگار با روان خود دست یابند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این نیاز مهم همسرانشان توجه کامل داشتند. آن حضرت پس از ازدواج با خدیجه کبری (علیها السلام)، مأمور شد چهل روز از همسرش (خدیجه) فاصله بگیرد. او برای تأمین امنیت خاطر همسر گرامی اش، عمار بن یاسر را نزد خدیجه فرستاد و فرمود:

ص: ۳۷۰

۱- (۱). سنن النبی، [۱] طباطبایی، محمدحسین، نشر جامعه مدرسین، ۱۳۸۲ ه. ش، ص ۶۱.

از جانب من به وی بگو:

يَا خَدِيجَهُ لَا تَطْنِيَنَّ أَنْ انْقَطَاعِي عَنْكَ [هِجْرَةٌ] وَلَا قَلِيَّ وَ لَكِنْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي بِذَلِكَ لِتَنْفَذَ [لِيُنْفِذَ] أَمْرَهُ، فَلَا تَطْنِيَّ يَا خَدِيجَهُ إِلَّا خَيْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِيُبَاهِي بِكَ كِرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلِّ يَوْمٍ مَرَارًا.... (۱)

ای خدیجه! گمان مبر که دوری من از تو با هدف دور شدن از تو یا از روی خشم و غضب بوده است؛ بلکه این کار را به دستور خدا انجام داده ام تا فرمانش اجرا شود، در این دوری، جز گمان خیر مبر. خداوند هر روز بارها نزد بزرگترین فرشتگانش به تو مباحثات می کند. شب هنگام در خانه را ببند. بدان که من در خانه فاطمه بنت اسد هستم. (فاطمه بنت اسد کفالت پیامبر را در کودکی شان بر عهده داشته اند).

۴. به یاد داشتن نیکی های همسران و یادآوری آنها

۵. پاسخ دادن بدی های برخی همسران به نیکی

۶. ایجاد شادابی و نشاط در همسران

۷. عطوفت و مهربانی با همسران

۸. خوش رفتاری و گذشت

۹. مساوات و عدالت با همسران

۱۰. هبه دادن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همسران

۱۱. آوردن هدیه در سفرها برای همسران

۱۲. همکاری با همسران در محیط خانه

موارد یاد شده بالا- به ضمیمه موارد فراوان دیگر، نمونه هایی از نوع رفتار پیامبر با همسران خویش بوده که به دلیل طولانی نشدن بحث، از توضیح و تبیین موارد فوق خودداری نموده و به عناوین آنها اکتفا کردیم.

ص: ۳۷۱

فلسفه تعدد همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)

چند قرنی است که دشمنان سوگند خورده اسلام با اصرار و لجاجت زایدالوصفی، مقوله ازدواج های متعدد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را وسیله ای برای اهانت به شخصیت نورانی او قرار داده اند و در این راه از هر اتهام و قلم فرسایی بهره برده اند. آنان همواره خواسته اند بدین وسیله، از وجود نورانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فردی هوس باز معرفی کنند و با این شگرد شیطانی، مسلمانان را نسبت به آن پیامبر نور و رحمت؛ که فانی در خدا بوده، بدبین نمایند و از تعداد پیروان آن رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) بکاهند و نور خدا را خاموش سازند، غافل از اینکه نور الهی همواره و هر روز درخشش افزون تری می یابد و پیروان بی شماری را به خود جذب می نماید.

آیین مقدس اسلام، انجام ازدواج های متعدد و گوناگون را محدود و مشروط به شرایطی ویژه و خاص قرار داده است؛ مانند رعایت عدالت عاطفی میان همسران، توانایی مالی و معیشتی جهت اداره زنان و... که در این صورت به مردان حق داده شده تا چهار همسر هم زمان را برای خود برگزینند. (فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ)؛ «پس همسر برگزینید زنان پاکیزه را برای خودتان، دو، سه و چهار را». (نساء: ۳)

این کلیت حکم در شریعت اسلامی است و هیچ مسلمانی را نشاید که با این حکم الهی به تعارض پردازد. البته با رعایت قیود و شرایطی که در همسر داری در آیین اسلامی مورد لحاظ و تأکید قرار گرفته است.

نگاهی به فرهنگ حاکم بر جزیره العرب

در نگرشی کوتاه به فرهنگ ازدواج در جزیره العرب، به یک نکته کلی و مهم دست می یابیم و آن، این که در آن دوره با وضعیت چادر نشینی و زندگی قبایلی و کوچ گری و از طرفی تمرکز ثروت در دست اقلیتی از اجتماع آن روز و به ویژه تمرکز ثروت در دست یهودیان، وضعیت معیشتی عموم جامعه، اسف بار بوده به نوعی که در گزارش های تاریخی

مورخان می بینیم جهت ارتزاق، از ملخ و سوسمار استفاده می کردند و از آب های گندیده گودال ها می آشامیدند که گزارش های آن را همه تاریخ نگاران نگاشته اند.

علامه سید مرتضی عسکری در این زمینه می نویسد: «عرب های صحرایی... هر حیوانی را صید می کردند و می خوردند».^(۱) افزون بر این، زندگی قبایلی، از جنبه کوچ نشینی برخوردار بود. آنان در نقطه ای خاص تمرکز زیستی نداشتند، بلکه پیوسته در حرکت بودند و در جایی که مختصر آثار حیات می دیدند، چند روز اطراق می کردند که در این اطراق کردن ها، مورد هجوم قبایل یورشگر قرار می گرفتند.

گاهی هم قبیله ای از ایشان بر قبیله دیگر یورش می برد و پس از آنکه مردان جنگی دو قبیله در حد توان یکدیگر را می کشتند و یک قبیله شکست می خورد. قبیله غالب هرچه می توانست از زنان و دختران و فرزندان قبیله مغلوب را به اسارت می برد».^(۲)

اسارت زن در دوران جاهلیت، باعث سرشکستگی شدید محسوب می شد و از این رو، عرب جاهلی، زن را باعث زحمت و رنج خود می دانست و او را مانع پیشرفت امور خود می شمرد؛ موجودی دست و پاگیر که برای بسیاری از امور، مانع و مزاحم محسوب می گردید.

از سوی دیگر، مردان در دوره جاهلیت، صاحب اختیار همه امور خانواده و کسان خویش بودند و حتی حق حیات زنان بر عهده آنان بود، که سنتی بسیار غلط و جاهلانه شمرده می شد.

این روند، در آنان باوری انحرافی ایجاد کرده بود که داشتن دختر را ننگ بشمارند و به همین جهت، اغلب آنان به اعتقاد خود حاضر نبودند این ننگ را تحمل کنند و لذا

ص: ۳۷۳

۱- (۱). نقش ائمه در احیای دین، [۱] عسکری، سیدمرتضی، جامعه مدرسین، ۱۳۷۶ ه. ش، ص ۱۲۸.

۲- (۲). همان، ص ۱۳۲. [۲]

اقدام به زنده به گور نمودن دختران می کردند.

قیس بن عاصم در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتراف کرد که تمامی دختران خود را زنده به گور کرده است! حتی دختری را که با ترفند مادر، تا چند سالگی زنده بوده، به رغم التماس هایش، زیر خاک دفن می کند! پیامبر (صلی الله علیه و آله) با چشمانی اشکبار می فرماید: «همانا این قساوتی آشکار است!»

ویژگی هایی مانند: غیرت، تعصب شدید، ترس از بی آبرویی هنگام اسارت زن و دختر، ترس از فقر، عیوب ظاهری و جسمی دختر، علل این اعمال ضد انسانی شمرده شده است، البته عامل اقتصادی و فرار از فقر، مهم ترین عامل شمرده می شده، که قرآن نیز به آن اشاره کرده، می فرماید: (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ)؛ «و فرزندتان را از ترس تنگدستی مکشید که ما آنها و شما را روزی می دهیم». (اسراء: ۳۱)

ازدواج های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تابعی از مصالح کلی

پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا سن ۵۳ سالگی، غیر از حضرت خدیجه (علیها السلام)، همسری اختیار نکرد و بعد از پنجاه و سه سالگی، به پیشنهاد خوله، همسر عثمان بن مظعون، صحابی بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله)، می پذیرد که با سوده بنت زمعه ازدواج کند و ازدواج های بعدی، پس از آن آغاز می شود؛ یعنی از سال دهم بعثت به بعد.

بنابر این، این ازدواج ها در فاصله دهم بعثت تا فتح مکه رخ می دهد که در این زمینه چند نکته مهم، قابل ذکر و یادآوری است:

- بیشتر زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جز عایشه، بیوه بوده اند.

- حکم تعدد زوجات، حکمی اختصاصی و تجویزی ویژه برای آن حضرت از ناحیه خدای متعال بوده است.

- ازدواج های آن حضرت، تابع مصالح کلی؛ مانند تألیف قلوب، نجات زنان از تنگنای اقتصادی و معیشتی و جذب قبایل گوناگون به اسلام بوده است.

- برخی از آن ازدواج‌ها، باعث دفع خطر از کسانی بود که تازه مسلمان شده بودند.

توضیحی درباره چهار مورد فوق که اشاره شد:

۱. از اسناد و منابع تاریخی می‌توان دریافت که جز دو تن از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)؛ (عایشه و ماریه)، بقیه بیوه بوده و قبل از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، یک یا چند بار ازدواج کرده‌اند؛ مانند:

- خدیجه بنت خویلد؛ نخستین همسر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) است. آن حضرت، پانزده سال پیش از بعثت و در سن ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه (علیها السلام)، که چهل سال سن داشت، ازدواج کرد.

خدیجه کبری، قبل از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با دو تن ازدواج کرده بود؛ ابتدا همسر ابی هاله شد و بعد از فوت وی، با عتیق بن عائد مخزومی ازدواج کرد.

- سوده بنت زمعه؛ پس از رحلت خدیجه کبری (علیها السلام)، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پیشنهاد خوله، همسر عثمان بن مظعون را به همسری برگزید؛ چنان که در شرح حالش گذشت، او پیش از همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همسر پسر عمویش سکران بن عمرو بود و از او پسری به نام عبدالرحمان داشت. ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) با وی، به دلیل داشتن سن و سال زیاد، تعجب بسیاری را برانگیخت.

- حفصه دختر عمر بن خطاب؛ ایشان قبل از ازدواج با پیامبر، همسر خنیس بن حذافه بود. چنان که گذشت، خنیس بن حذافه صحابی حضرت رسول، در جنگ احد مجروح شد و در مدینه در گذشت و او بعد از عده وفات، به همسری پیامبر (صلی الله علیه و آله) درآمد.

- زینب بنت خزیمه؛ وی ابتدا همسر طفیل بن حارث بود که پس از جدایی از وی، همسر برادر طفیل؛ یعنی عبیده بن حارث گردید. وقتی عبیده بن حارث در جنگ بدر به شهادت رسید، زینب با عبدالله بن جحش ازدواج کرد و او نیز در نبرد احد به شهادت رسید و او پس از شهادت ابن جحش، همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد.

- ام سلمه، دختر ابی امیه؛ در نخستین ازدواجش، همسر ابوسلمه عبدالله بن عبدالأسد،

پسر عمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. او همراه شوهرش به حبشه رفت و سلمه را در آنجا به دنیا آورد. وی پس از بیعت عقبه با همسرش به مدینه هجرت نمود و دارای سه فرزند دیگر شد. همسرش در جنگ های بدر و احد حضور یافت و زخمی شد. ابوسلمه، پس از بازگشت از سریه قطن به دلیل شدت جراحات وارده درگذشت. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در سال چهارم هجرت با ام سلمه، ازدواج کردند.

- زینب بنت جحش؛ دختر عمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. نخست به خواست و اشاره آن حضرت به همسری زید بن حارثه درآمد، میان آن دو، الفت، صمیمیت و تفاهم وجود نداشت و علی رغم پا در میانی و اصرار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر همدلی و سازش، سازشی میان آن دو حاصل نشد و سرانجام این ازدواج به طلاق و جدایی منجر گردید. پس از عده طلاق، علی رغم باورهای غلط آن روز در خصوص ازدواج با همسر پیشین پسرخوانده، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با زینب بنت جحش ازدواج کرد. این ازدواج، طبق آیات ۳۷ و ۳۸ سوره احزاب، برای از بین بردن پندار و سنت غلط جاهلی صورت گرفت تا آن را در هم بشکنند. این ازدواج در سال پنجم هجرت در ۵۸ سالگی پیامبر انجام شد.

- صفیه دختر حُیّی بن اخطب: وی ابتدا به همسری سلام بن ابی الحُقیق درآمد و پس از وی همسر کنانه بن ابی الحُقیق شد که هر دو از شاعران یهود بودند. کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه به اسارت مسلمانان درآمد. رفتار توأم با متانت و کرامت صفیه، به هنگام عبور از صحنه نبرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر آن داشت که برای دلجویی اش، ردای خود را بر او افکند و مسلمانان را برای عبور دادن اسیران از کنار صحنه نبرد توییح نماید. حضرت فرمان داد وی را آزاد کنند و او پس از آن اسلام را برگزید و مسلمان شد و پس از اختیار اسلام بود که پیامبر با وی ازدواج کرد.

- میمونه دختر حارث؛ خواهر امّ الفضل و همسر عباس بود. وی پیش از اسلام، همسر مسعود بن عمرو ثقفی بود. گرچه شوهرش از مشرکان بود اما خود وی، به دلیل رفت و آمد به خانه عباس، به اسلام متمایل گردید. میمونه که از خبر پیروزی

سپاه اسلام در خیبر خوشحال شده بود، چون به خانه آمد شوهرش را غمگین یافت، شوهر شادمانی وی را بر نتافت و طلاقش داد. میمونه چون از وی جدا شد، با حویطب ابن عبدالعزی ازدواج کرد. و آن گاه که حویطب از دنیا رفت، ناگزیر به خانه خواهرش ام الفضل، همسر عباس رفت و در آنجا اقامت گزید. در سال هفتم هجری، پس از صلح حدیبیه، وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ادای مناسک حج به مکه آمد، وی از طریق خواهرش، عباس را واسطه قرار داد و خود را به پیامبر بخشید که توضیح ماجرا پیش از این گذشت.

- ام حبیبه دختر ابوسفیان؛ او نخست به همسری عبیدالله بن جحش درآمد و به رغم این که پدرش از سران کفر بود، به اسلام گروید و به حبشه مهاجرت کرد. در حبشه صاحب دختری شد، در حبشه، عبیدالله جحش، مرتد شد و در پی آن، ام حبیبه از او فاصله گرفت و جدا شد. با مرگ عبیدالله، وی ناگزیر در دیار غربت باقی ماند؛ به طوری که نه امکان بازگشت نزد خانواده اش را داشت و نه پناهگاهی، در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماینده ای نزد نجاشی فرستاد و از طریق وی، او را خواستگاری کرد و بدین سان به ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) درآمد که ماجرایش گذشت.

چنان که می بینیم همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیشتر، افرادی بوده اند که با یک یا دو فرد دیگر قبلاً ازدواج نموده اند که این قضیه، خود نشان دهنده آن است که ازدواج های آن حضرت هرگز جنبه نفسانی و شهوانی نداشته و دارای مصالح کلی مهمی بوده اند که به آنها اشاره خواهیم کرد.

فلسفه های کلی تعدد زوجات پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیش از پرداختن به فلسفه های کلی تعدد همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) لازم است ابتدا به چند نکته اشاره شود:

۱. اگر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به دنبال ارضای غرایز نفسانی بود، می بایست در سنین

جوانی به این مسأله اقدام می کرد؛ زیرا غریزه جنسی از آغاز بلوغ خودنمایی کرده و تا سن چهل سالگی به اوج خود می رسد و از آن پس، سیر نزولی طی می کند، درحالی که همه مورخان به این مسأله تصریح کرده اند که پیامبر خدا تا سن ۲۵ سالگی همسری اختیار نکرده و پس از آنکه اقدام به گزینش همسر می کند، آنهم با خدیجه کبری (علیها السلام) که سنش بیشتر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود؛ زنی که قبل از آن، دو بار ازدواج کرده و از آن دو، فرزندان هم داشت. جالب این است که حدود ۲۵ سال را با این بانوی بزرگوار زندگی می کند. بی آنکه همسر دیگری برگزیند و یا با زن دیگری رابطه جنسی و زناشویی برقرار کند. و همانطور که مورخان نوشته اند، پیامبر تا سن ۵۳ سالگی جز یک همسر نداشت. درحالی که مقوله تعدد زوجات در حجاز امری کاملاً عادی محسوب می گردیده است.

۲. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به لحاظ سیمای ظاهری، بسیار وجیه و زیبا بوده که خود حضرت فرموده اند: «أنا أَمْلِحُ مِنْ يُوسُفَ» (۱)؛ «من از یوسف ملیح ترم» که بنابر قاعده، این مسأله موجب جذب و رغبت زنان به آن حضرت بوده است، لیکن با این وصف، او هرگز در پی کامیابی از زنان نبوده و هیچ مورخی چنین مسأله ای را ننوشته است.

در این رابطه، مناسب است به عبارتی از جان دیون پورت انگلیسی در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» اشاره کنیم. وی در این کتاب نوشته است:

... تهمت چهارم که بر محمد می زند، این است که او به وسیله مشروع قرارداد تعدد زوجات، شهوت پرستی را تشویق کرده است! تعدد زوجات به طور کلی از دوران ابراهیم به بعد در تمام مشرق زمین، معمول و رایج بوده است. در صفحات بی شماری از کتب مقدس ذکر شده است و به قسمت هایی از آن اشاره خواهیم کرد و در آن روزگاری که سادگی و صفای زندگی بیشتر وجود داشته، این عمل گناه

ص: ۳۷۸

محسوب نمی شده است. تعدد زوجات میان یونانی های قدیم نیز مجاز بوده؛ همان طور که «پلوتارخ»، این موضوع را راجع به یک دسته از جوانان ارتش ذکر کرده است. اروپلیدس و افلاطون از این موضوع دفاع کرده اند.

رومی های قدیم دارای اخلاق محکم تری بودند و هیچ گاه در این باره اقدامی نکرده اند. گو اینکه در میان آنان ممنوع نبوده است و مارک انتونی را اولین کسی می دانند که آزادی گرفتن «زن را به دست آورد. از آن تاریخ به بعد، این امر در امپراطوری روم به خوبی معمول شد تا دوران سلطنت تئودوسیوس و هرذنیوس و آرکاوئوس که برای اولین مرتبه در سال ۳۹۳ مسیحی آن را ممنوع کردند. (۱)

وی در عبارتی دیگر می نویسد:

اما موضوع مشروعیت تعدد زوجات، از مراجعه به منابع اسفار، که در کتاب مقدس ذکر شده، معلوم می شود که این امر، نه فقط مورد تصویب یهود (خدای جهودها) بوده، بلکه آن را مبارک و متبرک نموده است. (کتاب خلقت، فصل ۳۰، آیه ۵ - سفر خروج، آیه ۲۱، فصل ۱۱ - کتاب پنجم از پنج کتابی که به موسی نسبت داده می شود، فصل ۷ آیه ۱۷ - کتاب شموئیل، فصل اول، آیه ۱، ۲، ۱۱ و ۲۰ و باز همان مدرک فصل ۲۹، آیه ۳۲ و ۴۳ و کتاب ۲ شموئیل فصل ۱۲، آیه ۸ و همان منبع فصل ۵، آیه ۱۳ و کتاب قضاات، فصل ۸ آیه ۳۰. و ایضاً فصل ۱۰ آیه ۴ و ایضاً فصل ۱۲، آیه ۹ و ۱۴. (۲)

و در بخش دیگری آورده است:

بنابراین، محمد (صلی الله علیه و آله) عملی را مشروع دانست که نه فقط محترم بود، بلکه در ادوار سابق از طرف خدا، مورد برکت و رحمت واقع شده بود و در دوران جدید مشروع و محترم اعلام شد. در این صورت، او از تهمت اینکه تعدد زوجات را تشریح کرده

ص: ۳۷۹

۱- (۱). عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص ۲۲۸.

۲- (۲). همان، ص ۲۳۰.

و در نتیجه شهوت پرستی را رواج داده است باید مصون و میرا باشد... آیا ممکن است در چنان کشوری که تعدد زوجات، عملی عالی محسوب می شد، برای مدت بیست و پنج سال به یک زن قانع باشد، آن هم پانزده سال از او بزرگ تر؟! (۱)

۳. خصوصیات یک زندگی آمیخته با خوشگذرانی و شهوت و زن بارگی، هرگز با سیمای نورانی پیامبر تطبیق نمی کند. در زندگی های آمیخته با خوشگذرانی و شهوت، همه وسایل عشرت و عیاشی مهیا می شود و وضعیت زندگی همسران، وضعیتی ویژه دارد که فرد بتواند به اکثر خواسته های شهوانی خویش دست یابد. در این نوع از زندگی ها، زرق و برق و تجملات و خودنمایی ها و رفاه طلبی ها، حضور جدی دارد. در حالی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، به کلی از زندگی تجملی به دور بودند؛ به گونه ای که برخی از زنان پیامبر از این وضعیت، به شدت ناراضی بوده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مورد آزار هم قرار می دادند، اما حضرت آنان را بین ادامه زندگی و طلاق مخیر می گذاشتند.

داستان تعدد زوجات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را نمی توان به شیفتگی آن حضرت نسبت به جنس زن حمل کرد؛ چرا که برنامه ازدواج آن حضرت در آغاز زندگی، که تنها به خدیجه اکتفا کرد، همچنین در پایان زندگی که اصولاً ازدواج بر او حرام شد، با بهتان زن دوستی آن حضرت منافات دارد. (۲)

بنابراین، در زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، هرگز اهداف نفسانی وجود نداشته و ازدواج های آن حضرت تابع مصالح عمده و مهمی بوده که غرض اصلی، رشد اندیشه اسلامی، تبلیغ اسلام و زمینه سازی برای اهداف مقدس اسلامی بوده است.

در اینجا، عبارتی دیگر از جان دیون پورت بسیار راهگشا است:

به طوری که نقل کرده اند، محمد پس از رحلت (حضرت) خدیجه... یازده یا دوازده

ص: ۳۸۰

۱- (۱). عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۲۳۲.

۲- (۲). قرآن در اسلام، طباطبایی، محمدحسین، به اهتمام سید هادی خسروشاهی، بوستان کتاب، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۱۸.

همسر اختیار کرده و از این جهت، مکرر مورد نکوهش نویسندگان جنجال طلب قرار گرفته است و این عمل را نشانه و دلیل داشتن صفت شهوانی در او دانسته اند، در حالی که درست است که تعدّد زوجات (بر حسب قوانین اروپایی ممنوع است) اما در زمان حیات محمد در تمام عربستان و سایر نواحی مشرق زمین معمول بوده و خلاف اخلاق شمرده نمی شده است. باید این نکته را به خاطر آورد که محمد از سن بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی به داشتن یک زن راضی و قانع بود و تا هنگامی که خدیجه زنده بود و در سن شصت سالگی وفات کرد، محمد همسری اختیار نکرد و او از خدیجه فرزند ذکور نداشت (البته قاسم و طاهر هم وفات یافتند) در این صورت باید پرسید: آیا ممکن است مردی که به شهوت توجه بسیار دارد، در چنان کشوری که تعدّد زوجات عمل عادی محسوب می شد، برای مدت بیست و پنج سال به یک زن قانع باشد، آن هم پانزده سال از او بزرگ تر؟! و آیا نمی توان بیشتر بر این احتمال تکیه کرد که محمد زن های متعددی را که در دوران اواخر زندگی اش گرفت، ناشی از این میل و رغبت بوده است که پسری داشته باشد؟ (۱)

اهداف ازدواج ها

اشاره

هدف ازدواج های متعدد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می توان در اهداف زیر خلاصه کرد:

۱. اهداف تبلیغی

ایشان با ایجاد نسبت فامیلی و پیوند با قبایل عرب، که خاصیت نظام های قبیله ای اقتضای چنین امری را داشت، در پی کسب موقعیتی ممتاز برای تبلیغ احکام نورانی اسلام بودند و در راستای این هدف عمده تبلیغی و نیز آن اهداف برجسته سیاسی بود که با عایشه دختر ابوبکر از قبیله تیم، حفصه دختر عمر از قبیله عدی، امّ حبیبه دختر ابوسفیان

ص: ۳۸۱

از بنی امیه، ام سلمه از قبیله بنی مخزوم، سوده از قبیله بنی اسد، میمونه از قبیله بنی هلال و صفیه دختر حُیی بن اخطب از قبایل یهود و بنی اسرائیل ازدواج کردند و داستان تأثیرات این ازدواج‌ها در فضا سازی برای نشر اسلام و تمایل قبایل یاد شده به اسلام، سهم به سزایی داشت. فرهنگ قبایل عرب چنین بود که وقتی کسی وارد قبیله آنان می شد، هم از او دفاع می کردند و هم میل و رغبت نشان می دادند که با وی حشر و نشر و رفت و آمد داشته باشند و این ارتباطات در مسلمان شدن آنان تأثیری شگرف داشت.

۲. اهداف حمایتی از ضعفا و نو مسلمانان

در این راستا می توان از سرپرستی زنان بیوه و بی پناه یاد کرد. برخی از زنان که پیامبر با آنها ازدواج کرده، از مسلمانان اولیه بودند که شوهرانشان در میدان های جنگ به شهادت رسیده بود و یا زنانی بودند که از شر شوهران کافرشان به حبشه مهاجرت کردند و بی همسر و سرپرست شدند، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخود لازم می دانستند که به آنان توجه نموده و مورد حمایتشان قرار دهند؛ مثلاً اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سوده بنت زمعه حمایت نمی کرد، بی سرپرست مانده به مکه باز می گشت و قبیله اش وی را مجبور به ترک اسلام می کردند، او تا دم مرگ مورد شکنجه قرار می گرفت و این خود، شکستی برای اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسوب می شد.

همین مسأله درباره زینب بنت خزیمه نیز صادق است. آخرین شوهر زینب بنت خزیمه در جنگ احد به شهادت رسید و خود او منزلت والایی داشت، همانطور که در گذشته اشاره کردیم، در دوره جاهلیت، از کثرت همراهی و معاضدت مساکین، به امّ المساکین شهرت یافت. ازدواج پیامبر با چنین بانویی که همسرش را در نبرد احد از دست داد و اواخر عمر خود را در تنهایی سپری می کرد، جز برای تجلیل از او و آبرو بخشیدن به یک بانوی بزرگ نبود. گفتنی است مورخانی مانند ابن سعد در کتاب طبقات به این نکته اشاره کرده اند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به تبعیت از آیین اسلام، با طراحی و برنامه ریزی مشخص، سعی در آزادی سازی اسیران، لغو بردگی و لغو طفیلی گری و یا رهایی زنان از کنیز شدن و... تلاش می کردند. جویریه و صفیه هر دو کنیز بودند که در جنگ به اسارت و کنیزی گرفته شدند، پیامبر وقتی با ایشان ازدواج کرد، هر دو را از اسارت و کنیزی رهایی بخشیده، مورد توجه قرار دادند؛ به گونه ای که در ازدواج حضرت با جویریه، بسیاری از کنیزان آزاد شدند، که توضیح آنها در جای خود گذشت.

گیورگیو، دانشمند مسیحی در این زمینه می نویسد: «محمد با جویریه ازدواج کرد، یارانش این عمل را نپسندیدند و آن را با تعجب می نگریستند. فردای آن روز، کم کم اسیران خود را آزاد کردند؛ چون نمی توانستند بپذیرند که بستگان همسر پیامبر، برده آنان باشند». (۱)

۴. اجرای حکم الهی و زدودن افکار غلط جاهلی، مانند ازدواج با زینب بنت جحش.

۵. تقویت جایگاه اجتماعی زنان، در دورانی که زن در ردیف انسان به شمار نمی رفت؛ چنان که بیشتر با زنان بیوه و یا اسیران ازدواج نموده اند.

۶. ایجاد فرصت و زمینه برای جذب قبایل به اسلام، مانند ازدواج با عایشه، حفصه و زینب بنت خزیمه.

۷. حذف فاصله طبقاتی و پیوند دادن افراد ثروتمند با افراد فقیر جامعه، چنان که در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره احزاب به ساختار این نوع از ازدواج های پیامبر اشاره شده است.

محمد محمود صوّاف، در علت تعدد همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) توضیحی آورده، می نویسد:

تعدد همسران پیامبر، خود یکی از عوامل اصلی و مهم تبلیغ و گسترش دین اسلام

ص: ۳۸۳

۱- (۱). «محمد، پیامبری که از نو باید شناخت»، گیوو گیوو، کنستانتین، مترجم، ذبیح الله منصور، نشر تهران، بی تا، ص ۲۰۷.

بوده است. پیامبر خدا در مورد اکثر ازدواج های خود چنین هدفی را دنبال می کرد؛ به گونه ای که هر یک از این همسران، دعوتگرانی برای اسلام شدند و هر کدام شان به تنهایی، مدرسه ای برای آموزش مردم و مریبانی برای زنان و مردان امت اسلامی در همه موضوعات زنانگی، احکام شرعی، آداب زناشویی و دستورات اسلامی محسوب می شدند. سیاست حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در زمینه ازدواج با زنان متعدد، همان سیاست هوشیارانه ای بود که دعوت اسلامی در آن زمان اقتضا می کرد. اهداف دیگری مانند ترمیم رابطه انسانی، ابطال عقاید جاهلی، تألیف قلوب قبایل و طبقات مختلف انسانی در ازدواج های پیامبر دخیل بوده است و هرگز قضیه شهوانی بودن و نفسانیت در ازدواج های آن حضرت قابلیت طرح ندارد و شبهاتی که مستشرقین درباره آن مطرح کرده اند، دارای انگیزه های سیاسی فراوانی بوده که می خواستند چهره نورانی پیامبر نور و رحمت را زیر سؤال برده و از گرایش های روزافزونی که به راه و مکتب ایشان در سراسر عالم وجود داشت جلوگیری کنند.

درباره اهداف و مقاصد تعدد ازدواج های پیامبر، مطالب گوناگون و متنوع و دلایل متقن دیگری هم وجود دارد، اما هدف ما به تناسب معرفی همسران پیامبر و غنودگان در بقیع، با همین مختصر برآورده می شود و به قصد احتراز از تطویل بحث، ادامه آن را به کتب تاریخی و منابع مستقلی، نظیر «همسران پاک پیامبر و فلسفه تعدد آنها»، نوشته محمد محمود صوّاف با ترجمه مصطفی احمد نور کهنوئی و کتاب «من هنّ زوجات الرسول»، نوشته محمدرضا انصاری نشر ژرف، تهران ۱۳۸۱ و نظایر آنها ارجاع می دهیم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

علی اکبر نوایی، پاییز - ۱۳۹۱

ص: ۳۸۴

۱. آثار المدینه المنوره، عبدالقدوس الانصارى، بیروت، مکتبه العلمیه، ۱۴۰۶ ه.ق.
۲. الاتحاف بحبّ الاشراف، عبدالله بن محمد الشبراوی، به کوشش سامی، دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۲۳ ه.ق.
۳. الاحاد و المثنائی، ابن ابی عاصم ضحاک، تحقیق: باسم فیصل احمد الجوابره، ریاض، دارالدرايه، ۱۴۱۱ ه.ق.
۴. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ابو منصور الطبرسی، به کوشش ابراهیم بهادری و محمد هادی به، قم، دار الاسوه، ۱۴۱۳ ه.ق.
۵. احقاق الحق و ازهاق الباطل، سید نور الله الحسینی المرعشی التستری، تعلیقات سید شهاب الدین مرعشی نجفی، قم، مکتبه آیت الله شهاب الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ - ۱۴۱۱ ه.ق.
۶. احکام القرآن، احمد بن علی الجصاص، به کوشش محمد صادق قمحاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه.ق.
۷. اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، الطوسی، به کوشش حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه.ش.
۸. ارشاد الازهان الی احکام الایمان، علامه حلّی، تحقیق: فارس الحسون، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ه.ق.

٩. الارشاد في معرفه حجج الله على العباد، المفيد، تحقيق مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ هـ. ق.
١٠. الاستغاثه في بدع الثلاثه، ابوالقاسم الكوفي، بي جا، بي نا، بي تا.
١١. اسد الغابه في معرفه الصحابه، ابن اثير، بيروت، دار الكتب العربي، بي تا.
١٢. الاصابه في تمييز الصحابه، ابن حجر العسقلاني، به كوشش عبدالله عبدالمحسن التركي، قاهره، دار هجر و مركز البحوث و الدراسات، ١٤٢٩ هـ. ق.
١٣. اعلام الوري باعلام الهدى، ابى على الفضل بن الحسن الطبرسي، تصحيح على اكبر غفاري، بيروت، دار المعرفه، ١٣٩٩ هـ. ق.
١٤. الاعلام، خير الدين بن محمود زركلي، بيروت، دار العلم للملايين، ١٩٨٩ م.
١٥. اعيان الشيعة، سيد محسن الامين، به كوشش سيد حسن الامين، بيروت، دار التعارف، ١٤٠٣ هـ. ق.
١٦. اقبال الاعمال، ابن طاووس، به كوشش جواد قيومي، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤١٤ هـ. ق.
١٧. الاكمال في ذكر من له روايه في مسند الامام احمد من الرجال سوى من ذكر في تهذيب الكمال، مرتباً على حروف المعجم، محمد بن علي بن حمزه، به كوشش عبدالمعطي امين قلعه جي، كراچي، جامعه الدراسات الاسلاميه، ١٤٠٩ هـ. ق.
١٨. الامالي، الصدوق، بيروت، مؤسسه الاعلمي، ١٤٠٠ هـ. ق.
١٩. الامالي، الطوسي، تحقيق: مؤسسه بعثت، قم، دار الثقافه، ١٤١٤ هـ. ق.
٢٠. الامالي، المفيد، به كوشش على اكبر غفاري و حسين استاد ولي، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ هـ. ق.
٢١. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حيدر، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٣٩٠ هـ. ق.
٢٢. الامامه و السياسه، ابن قتيبه، به كوشش طه محمد زيني، قاهره، مكتبه و مطبعه مصطفى البابي الحلبي و شركاه، ١٣٨٢ هـ. ق.

٢٣. اَمَلُ الْاِمَلِ فِي عِلْمَاءِ جَبَلِ عَامِلٍ، حر العاملي، نجف، مكتبة الاندلس، ١٣٨٥ هـ.ش.
٢٤. انساب الاشراف، البلاذري، به كوشش محمدباقر محمودي، بيروت، مؤسسه الاعلمي، ١٣٩٤ هـ.ق.
٢٥. بحار الانوار الجامعه لِذَرِّ اِخْبَارِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، المجلسي، بيروت، دار احياء التراث العربي و مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ هـ.ق.
٢٦. البدايه و النهايه في التاريخ، ابن كثير، به كوشش علي محمد معوض و عادل احمد عبد الوجود، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٨ هـ.ق.
٢٧. بشاره المصطفى، محمد بن عاي الطبري، به كوشش جواد قيومي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٢٠ هـ.ق.
٢٨. بقيق الغرقد، حاتم عمر طه و محمد انور البكري، مدينه، مكتبه الحلبي، ١٤٢٤ هـ.ق.
٢٩. البقيق قصه تدمير آل سعود للآثار الاسلاميه في الحجاز، يوسف الهاجري، بيروت، مؤسسه البقيق لحياء التراث، ١٤١١ هـ.ق.
٣٠. بقيق، يوسف الهاجري، ترجمه، رضايي، تهران، بقيق، بي تا.
٣١. البيان، الشهيد الاول، قم، مجمع الذخائر الاسلاميه، بي تا.
٣٢. تاج العروس من جواهر القاموس، الزبيدي، به كوشش گروهی از محققان، بيروت، دار الهدايه، ١٤٠٩ هـ.ق.
٣٣. تاريخ ابن خلدون(العبر و ديوان المبتداء و الخبر في ايام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر)، ابن خلدون، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٩١ هـ.ق.
٣٤. تاريخ ابن معين، يحيى بن معين البغدادي، به كوشش عبدالله احمد حسن، بيروت، دار القلم، بي تا.
٣٥. تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير، الذهبي، به كوشش عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤١٠ هـ.ق.

٣٦. التاريخ الامين لمدينه سيد المرسلين، عبدالعزيز المدني، مدينه، مطبعه الامين، ١٤١٨ هـ. ق.

٣٧. تاريخ الطبري (تاريخ الامم و الملوك)، الطبري، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٨٧ هـ. ق.

٣٨. التاريخ الكبير، البخاري، تركيه، مكتبه الاسلاميه، بي تا.

٣٩. تاريخ المدينه المنوره (اخبار المدينه النبويه)، عمر بن شبنه النميري، به كوشش فهم محمد شلتوت، جدّه، دار الاصفهاني، ١٤٠٢ هـ. ق.

٤٠. تاريخ يعقوبي، احمد بن يعقوب، قم، اهل البيت، بي تا.

٤١. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٧ هـ. ق.

٤٢. تأويل الآيات الظاهره في فضائل العتره الطاهره، سيد شرف الدين علي الحسيني الاسترآبادي، به كوشش حسين استاد ولي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٩ هـ. ق.

٤٣. تحرير الاحكام الشرعيه على مذهب الاماميه، علامه الحلّي، به كوشش ابراهيم بهادري، قم، مؤسسه امام صادق، ١٤٢٠ هـ. ق.

٤٤. تحف العقول عن ال الرسول، حسن بن شعبه الحراني، به كوشش علي اكبر غفاري، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٤ هـ. ق.

٤٥. تُحفه الاحوذى بشرح جامع الترمذى، و هو الجامع المختصر من السنن عن رسول الله، المبارك فوري، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٠ هـ. ق.

٤٦. تخريب و بازسازى بقيق به روايت اسناد، سيد علي قاضى عسكر، تهران، مشعر، ١٣٨٦ هـ. ش.

٤٧. تذکره الحفاظ، الذهبى، تحقيق عبدالرحمان بن يحيى المعلمى، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٧٤ هـ. ق.

٤٨. تذکره الخواص (تذکره الخواص الاثمه فى خصائص الاثمه)، سبط بن جوزى، قم، الشريف الرضى، ١٤١٨ هـ. ق.

٤٩. تذكرة الفقهاء، العلامة الحلبي، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٤هـ.ق.
٥٠. تصحيقات المحدثين، حسن بن عبدالله العسكري، قاهره، مطبعه العربيه الحديثه، ١٤٠٢هـ.ق.
٥١. التعديل و التجريح، سلمان بن خلف الباجي، به كوشش البزاز، مراکش، وزاره الاوقاف، بي تا.
٥٢. تفسير القمي، القمي، به كوشش سيد طيب موسوي جزائري، قم، دار الكتاب، ١٤٠٤هـ.ق.
٥٣. التفسير المنسوب الى الامام ابى محمد الحسن بن على العسكري، به كوشش سيد محمد باقر موحد ابطحي، قم، مؤسسه الامام المهدي، ١٤٠٩هـ.ق.
٥٤. تفسير نور الثقلين، العروسي الحويزي، به كوشش سيد هاشم رسولي محلاتي، قم، اسماعيليان، ١٣٧٣هـ.ش.
٥٥. تلخيص الحبير في تخريج احاديث الرافي الكبير، ابن حجر عسقلاني، بيروت، دار الفكر، بي تا.
٥٦. التنبيه و الاشراف، المسعودي، بيروت، دار صادر، ١٨٩٣م.
٥٧. تهذيب الاحكام في شرح المقننه للشيخ المفيد، الطوسي، به كوشش حسن موسوي خراسان و على آخوندي، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٥هـ.ش.
٥٨. تهذيب التهذيب، ابن حجر العسقلاني، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.
٥٩. تهذيب الكمال في اسماء الرجال، يوسف بن عبدالرحمان المزي، به كوشش احمد على و حسن احمد، بيروت، دار الفكر، ١٤١٤هـ.ق.
٦٠. الثاقب في المناقب، ابن حمزه، به كوشش علوان، قم، انصاريان، ١٤١٢هـ.ق.
٦١. الثقات، ابن حبان، به كوشش سيد شرف الدين، دهلي، وزارت معارف و شؤون فرهنگي، بي تا.
٦٢. جامع احاديث الشيعه، اسماعيل معزي ملايري، قم، مطبعه العلميه، ١٣٩٩هـ.ق.

۶۳. الجامع لاحكام القرآن، القرطبي، تصحيح احمد عبدالحليم البردوني، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۶۴. الجامع الصغير في احاديث البشير النذير، عبدالرحمن سيوطي، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۶۵. جامع عباسي، العاملی البهائي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۲۹ هـ.ق.
۶۶. الجامع للشرايع، يحيى بن سعيد الحلبي، به كوشش گروهی از فضلا، قم، سيد الشهداء، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۶۷. جامع مسانيد ابي حنيفه، خوارزمي، بيروت، دار الكتب العلميه، بی تا.
۶۸. الجرح و التعديل، ابن ابي حاتم الرازي، بيروت، دار الفكر، ۱۳۷۲ هـ.ق.
۶۹. جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، محمد حسن نجفي، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا.
۷۰. حليه الابرار في فضائل محمد و اله الاطهار، سيد هاشم البحراني، قم، المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۷۱. حليه الاولياء و طبقات الاوصياء، ابونعيم الاصفهاني، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۷۲. حواشي العلامتين عبدالحميد الشرواني و احمد بن قاسم العبادي على تحفه المنهاج بشرح المنهاج ابن حجر الهيتمي، الشرواني و العبادي، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا
۷۳. الخرائج و الجرائح، الراوندي، قم، مؤسسه الامام المهدي، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۷۴. الخصال، الصدوق، به كوشش على اكبر غفاري، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۷۵. خصائص الائمة، الشريف الرضي، به كوشش محمد هادي اميني، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۷۶. خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب، احمد بن شعيب النسائي، به كوشش محمد هادي اميني، تهران، مكتبه نينوى الحديثه.
۷۷. خلاصه عباقت الانوار، سيد على حسيني ميلاني، تهران، بعثت، ۱۴۰۵ هـ.ق.

٧٨. الخلاف في الاحكام، الطوسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٨ هـ. ق.

٧٩. دائره المعارف الاسلاميه الشيعيه، حسن الامين، بيروت، دار المعارف للمطبوعات، ١٤٤٢ هـ. ق.

٨٠. دائره المعارف الاسلاميه الشيعيه، مترجم، احمد شنتاوى و ديكران، تهران، جهان، ١٩٣٣ م.

٨١. دائره المعارف تشيع، زيرنظر احمد صدر حاج سيد جوادى و ديكران، تهران، شهيد سعيد محبى، ١٣٧٥ هـ. ش.

٨٢. الدرّ الثمين فى معالم دار الرسول الامين، محمد الامين الشنقيطى، قطر، اداره احياء التراث الاسلامى، ١٤٠٨ هـ. ق.

٨٣. الدرّ المنثور فى التفسير بالمأثور و هو مختصر تفسير ترجمان القرآن، عبدالرحمان سيوطى، بيروت، دار المعرفه، ١٣٦٥ هـ. ق.

٨٤. الدرّ المنضود، على بن على الفقعانى، به كوشش بركت، قم، مكتبه امام العصر، ١٤١٨ هـ. ق.

٨٥. الدرجات الرفيعه فى طبقات الشيعه، سيد على خان مدنى شيرازى، به كوشش سيد محمد صادق بحر العلوم، قم، مكتبه بصيرتى، ١٣٩٧ هـ. ق.

٨٦. دلائل الامامه، الطبرى الشيعى، تهران، بعثت، ١٤١٣ هـ. ق.

٨٧. دلائل النبوه، اسماعيل الاصفهانى، به كوشش مساعد بن سليمان الراشد الحميد، رياض، دار العاصمه، ١٤١٢ هـ. ق.

٨٨. دلائل النبوه، البيهقى، به كوشش عبد المعطى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٥ هـ. ق.

٨٩. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، احمد بن عبدالله الطبرى، بيروت، دار المعرفه، ١٩٧٤ م.

٩٠. ذخيره المعاد فى شرح ارشاد الازهان علامه حلى، محمد باقر السبزوارى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، بى تا.

٩١. الذريعه الى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ تهراني، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٣ هـ.ق.
٩٢. ذيل تاريخ بغداد، ابن النجار البغدادي، تصحيح قيصر فرح، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٧ هـ.ق.
٩٣. راس الحسين، ابن تيميه، به كوشش الفقى، السنه المحمديه، ١٣٦٨ هـ.ق.
٩٤. رجال ابن داود، ابن داود الحلّي، به كوشش سيد محمد صادق، نجف، مكتبه الحيدريه، ١٣٩٢ هـ.ق.
٩٥. رجال البرقي، احمد بن خالد البرقي، به كوشش جواد قيومي، تهران، قيوم، ١٤١٩ هـ.ق.
٩٦. رجال الطوسي، الطوسي، به كوشش جواد قيومي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٥ هـ.ق.
٩٧. رجال النجاشي، النجاشي، به كوشش موسى شيرى زنجاني، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٨ هـ.ق.
٩٨. رجال حلّي (خلاصه الاقوال)، العلامه الحلّي، به كوشش جواد قيومي، قم، نشر الفقاهه، ١٤١٧ هـ.ق.
٩٩. رحله ابن بطوطه (تحفه النظار في غرائب الامصار و عجائب الاسفار)، ابن بطوطه، به كوشش على منتصر كتاني، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٥ هـ.ق.
١٠٠. رحله ابن جبير، محمد بن احمد، بيروت، دار صادر، ١٤٠٠ هـ.ق.
١٠١. رسائل الشريف المرتضى، سيد المرتضى، به كوشش سيد احمد حسيني اشكوري و سيد مهدي رجايي، قم، دار القرآن الكريم، ١٤٠٥ هـ.ق.
١٠٢. رسائل الشيخ بهاء الدين (الوجيزه، الحبل المتين في احكام الدين و...)، البهائي، قم، مكتبه بصيرتي، ١٣٩٨ هـ.ق.
١٠٣. الرسائل العشر، ابن فهد حلّي، به كوشش سيد مهدي رجايي، قم، مكتبه آيت الله شهاب الدين المرعشي النجفي، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٠٤. رسائل الكركي، الكركي، به كوشش فارس الحسون، قم، مكتبه آيت الله شهاب الدين

١٠٥. رسائل فى تاريخ المدينه المنوره (وصف المدينه)، ميرزا موسى افندى، به كوشش حمد الجاسر، رياض، دار اليمامه، ١٣٩٢ هـ.ق.
١٠٦. روضه الواعظين، الفتال النيشابورى، به كوشش سيد محمد مهدى حسن خراسان، قم، الشريف الرضى، ١٣٨٦ هـ.ق.
١٠٧. الروضه فى فضائل امير المؤمنين، شاذان بن جبرئيل القمى، به كوشش شكرچى، ١٤٢٣ هـ.ق.
١٠٨. سبائك الذهب، محمد امين سويدي، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٥ هـ.ق.
١٠٩. سبل السلام، شرح بلوغ المرام من جمع ادله الاحكام عسقلانى. الكحلانى، قاهره، مكتبه و مطبعه مصطفى البابى الحلبي و شركاه، ١٣٧٩ هـ.ق.
١١٠. سبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد، محمد بن يوسف الصالحى، به كوشش عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٤ هـ.ق.
١١١. سر السلسله العلويه فى انساب الساده العلويه، ابونصر البخارى، به كوشش محمد صادق بحر العلوم، قم، الشريف الرضى، ١٤١٣ هـ.ق.
١١٢. السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، ابن ادريس، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١١ هـ.ق.
١١٣. السقيفه و فدك، احمد بن عبدالعزيز الجوهرى، به كوشش محمد هادى امينى، بيروت، شركه الكتبى، ١٤١٣ هـ.ق.
١١٤. سنن ابن ماجه، ابن ماجه، به كوشش محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٩٥ هـ.ق.
١١٥. سنن ابى داود، السجستانى، به كوشش سعيد محمد اللحام، بيروت، دار الفكر، ١٤١٠ هـ.ق.
١١٦. سنن الترمذى (الجامه الصحيح)، الترمذى، به كوشش عبد الوهاب عبداللطيف، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٢ هـ.ق.

١١٧. سنن الدار قُطَني، الدار قُطَني، به كوشش منصور بن سيد الشوري، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٧هـ. ق.
١١٨. سنن الدارمي، الدارمي، بي جا، دار احياء السنه النبويه، بي تا.
١١٩. السنن الكبرى، البيهقي، به كوشش محمد، مكه، دار الباز، ١٤١٤هـ. ق.
١٢٠. سنن النسائي، النسائي، تحقيق صدقي جميل العطار، بيروت، دار الفكر، ١٣٤٨هـ. ق.
١٢١. سير اعلام النبلاء، الذهبي، به كوشش گروهی از محققان زير نظر شعيب الارنوط، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٣هـ. ق.
١٢٢. السيره النبويه مقتضبا من البدايه و النهايه، ابن كثير، به كوشش مصطفى عبدالواحد، بيروت، دار المعرفه، ١٣٩٦هـ. ق.
١٢٣. السيره النبويه، ابن هشام، تحقيق مصطفى السقاء و عبدالحفيظ شبلي و ابراهيم الاياري، بيروت، مكتبه العلميه، بي تا.
١٢٤. شَدْرَاتُ الذَّهَبِ فِي اخبار من ذَّهَب، عبدالحى بن عماد، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطاء، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٣هـ. ق.
١٢٥. شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، المحقق الحلبي، به كوشش سيد صادق شيرازي، تهران، استقلال، ١٤٠٩هـ. ق.
١٢٦. شرح اصول الكافي، محمد صالح مازندراني، به كوشش سيد على عاشور، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٢١هـ. ق.
١٢٧. شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار، النعمان المغربى، به كوشش سيد محمد حسيني جلالى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٤هـ. ق.
١٢٨. الشرح الكبير، ابوالبركات، قاهره، دار احياء الكتب العربيه، بي تا.
١٢٩. الشرح الكبير، عبدالرحمن بن قدامه، بيروت، دار الكتاب العربى، بي تا.
١٣٠. شرح مسند ابى حنيفه، على القارى، بيروت، دار الكتب العلميه، بي تا.

١٣١. شرح معانى الآثار، احمد بن سلامه الطحاوى، به كوشش النجار، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٦ هـ.ق.
١٣٢. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء الكتب العربيه، ١٣٧٨ هـ.ق.
١٣٣. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، قاضى عياض، عمان، دار الفيحاء، ١٤٠٧ هـ.ق.
١٣٤. شهداء الفضيله، عبدالحسين بن احمد الامينى التبريزى، قم، دار الشهاب، بى تا.
١٣٥. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازله فى اهل البيت، الحاكم الحسكاني، به كوشش محمد باقر محمودى، تهران، وزاره الثقافيه و الارشاد الاسلامى (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى)، ١٤١١ هـ.ق.
١٣٦. الصحاح (تاج اللغه و صحاح العربيه)، اسماعيل بن حماد الجوهري، به كوشش احمد عبدالغفور العطار، بيروت، دار العلم للملايين، ١٤٠٧ هـ.ق.
١٣٧. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، على بن بلبان الفارسى، به كوشش شعيب الارنوط، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٤ هـ.ق.
١٣٨. صحيح ابن خزيمه، ابن خزيمه، به كوشش محمد مصطفى الاعظمى، بيروت، مكتب الاسلامى، ١٤١٢ هـ.ق.
١٣٩. صحيح البخارى، البخارى به كوشش عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ هـ.ق.
١٤٠. صحيح مسلم، مسلم، تصحيح محمد فواد عبدالباقي، بيروت، دار الفكر، ١٤١٩ هـ.ق.
١٤١. الصحيح من سيره النبى الاعظم، جعفر مرتضى العاملى، بيروت، دار السيره، ١٤١٥ هـ.ق.
١٤٢. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، زين الدين العاملى النباطى، به كوشش محمد باقر بهبودى، مكتبه المرتضويه، ١٣٨٤ هـ.ق.
١٤٣. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمى، به كوشش عبدالرحمن بن عبدالله التركى،

بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٧هـ.ق.

١٤٤. ضعفاء العقيلي، محمد العقيلي، به كوشش عبدالمعطي امين قلعه جي، بيروت.

١٤٥. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابه)، ابن سعد، به كوشش محمد بن صامل السلمى، طائف، مكتبه الصديق، ١٤١٤هـ.ق. ار الكتب العلميه، ١٤١٨هـ.ق.

١٤٦. طبقات المحدثين باصبهان و الواردين عليها، عبدالله بن حبان، به كوشش عبدالغفار سليمان البندارى، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٢هـ.ق.

١٤٧. طرائف المقال فى معرفه طبقات الرجال، سيد على بروجردى، به كوشش سيد مهدي رجايى، قم، مكتبه آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ١٤١٠هـ.ق.

١٤٨. العدد القويه لدفع المخاوف اليوميه، على بن يوسف الحللى، به كوشش سيد مهدي رجايى، قم، مكتبه آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ١٤٠٨هـ.ق.

١٤٩. علل الدارقطنى، الدارقطنى، به كوشش محفوظ الرحمن، رياض، دار طيبه، ١٤٠٥هـ.ق.

١٥٠. علل الشرايع و الاحكام، الصدوق، به كوشش سيد محمد صادق بحر العلوم، نجف، مكتبه الحيدريه، ١٣٨٥هـ.ق.

١٥١. العلل و معرفه الرجال عن الامام احمد بن حنبل، تحقيق وصى الله بن محمد عباس بومباى، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٤٠٨هـ.ق.

١٥٢. عمدہ الطالب فى انساب ال ابى طالب، ابن عنبه، به كوشش محمد حسن آل طالقانى، نجف، مكتبه الحيدريه، ١٣٨٠هـ.ق.

١٥٣. عمدہ عيون صحاح الاخبار فى مناقب الائمہ الاطهار، ابن البطريق، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤٠٧هـ.ق.

١٥٤. عوالم العلوم، عبدالله البحرانى، قم، مدرسه الامام المهدي، ١٤٠٧هـ.ق.

١٥٥. العين، خليل بن احمد فراهيدى، به كوشش مهدي المخزومى و ابراهيم السامرائى، قم، دارالهجره، ١٤٠٩هـ.ق.

١٥٦. الغارات، ابراهيم الثقفي الكوفي، به كوشش سيد جلال الدين محدث ارموى، انجمن آثار ملي، ١٣٥٦ هـ.ش.
١٥٧. الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، عبدالحسين امينى، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٥٨. غريب الحديث، ابراهيم بن اسحاق الحربى، به كوشش سليمان بن ابراهيم، جده، دار المدينه، ١٤٠٥ هـ.ق.
١٥٩. غريب الحديث، ابن قتيبه، به كوشش نعيم زرور، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٨ هـ.ق.
١٦٠. الفائق فى غريب الحديث، الزمخشري، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٧ هـ.ق.
١٦١. فتح البارى شرح صحيح الامام ابى عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، ابن حجر العسقلانى، شرح عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، تحقيق محمد فواد عبدالباقي و محب الدين خطيب، بى ٢١٠٢.
١٦٢. فتح القدير الجامع بين فنى الراويه و الدرايه من علم التفسير، محمد الشوكانى، بيروت، دار ابن كثير، ١٤١٤ هـ.ق. بيروت، دار المعرفه، بى تا.
١٦٣. فتح العزيز، عبدالكريم بن محمد الرافعى، بى جا، دار الفكر، بى تا.
١٦٤. الفصول المهمه، ابن صباغ، به كوشش سامى الغيرى، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ هـ.ق.
١٦٥. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل. ، به كوشش وصى الله محمد عباس، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٦٦. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمى، نجف، مكتبه الحيدريه، ١٣٨١ هـ.ق.
١٦٧. فقه الرضا، على بن بابويه، مشهد، المؤتمر العالمى للامام الرضا، ١٤٠٦ هـ.ق.
١٦٨. فهرس التراث، سيد محمد حسين حسيني جلالى، تحقيق سيد محمد جواد حسيني جلالى، قم، دليل ما، ١٤٢٢ هـ.ق.
١٦٩. الفهرست، منتجب الدين بن بابويه ، تحقيق سيد جلال الدين محدث ارموى، به كوشش

محمد سامى حائرى، قم، مكتبه آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ١٣٦٦ هـ.ش.

١٧٠. فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير، المناوى، به كوشش احمد عبدالسلام، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٥ هـ.ق.

١٧١. قاموس الرجال فى تحقيق رواه الشيعة و محدثيهم، محمد تقى التستري، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٥ هـ.ق.

١٧٢. القاموس المحيط، الفيروز آبادى، بيروت، دار العلم، بى تا.

١٧٣. قرب الاسناد، الحميرى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٣ هـ.ق.

١٧٤. قصص الانبياء، الراوندى، به كوشش غلام رضا عرفانيان يزدى، قم، الهادى، ١٤١٨ هـ.ق.

١٧٥. الكاشف فى معرفه من له روايه فى الكتب الستة، الذهبى، به كوشش محمد عوامه، جده، دار القبلة، ١٤١٣ هـ.ق.

١٧٦. الكافى فى الفقه، ابوالصلاح الحلبي، به كوشش رضا استادى، اصفهان، مكتبه الامام اميرالمؤمنين على، ١٤٠٣ هـ.ق.

١٧٧. كامل الزيارات، ابن قولويه القمى، به كوشش جواد قيومى، قم، نشر الفقاهه، ١٤١٧ هـ.ق.

١٧٨. الكامل فى التاريخ، ابن اثير، به كوشش عمر عبدالسلام، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤١٧ هـ.ق.

١٧٩. الكامل فى ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدى، به كوشش سهيل صادق زكار، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٥ هـ.ق.

١٨٠. كتاب الدعاء، الطبرانى، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٣ هـ.ق.

١٨١. كتاب السنه، احمد بن حنبل، به كوشش محمد سعيد قحطانى، دمام عربستان، دار ابن قيم، ١٤٠٦ هـ.ق.

١٨٢. كشف الارتياح فى اتباع محمد بن عبدالوهاب، يتضمن تاريخ الوهابيه و حروبهم و

اعمالهم، سيد محسن امين، قم، دار الكتاب الاسلامي، ١٣٧٤ هـ. ش.

١٨٣. كشف الرموز في شرح المختصر النافع محقق حلي. الفاضل الابي، به كوشش على پناه اشتها ردي و حسين يزدي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٨ هـ. ق.

١٨٤. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعه الغراء، كاشف الغطاء، اصفهان، مهدي، بي تا.

١٨٥. كشف الغمه في معرفه الائمه، على بن عيسى الاربلي، بيروت، دار الاضواء ١٤٠٥ هـ. ق.

١٨٦. كشف القناع، اسد الله بن اسماعيل التستري، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، بي تا.

١٨٧. كشف اللثام عن قواعد الاحكام، الفاضل الهندي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ هـ. ق.

١٨٨. كفايه الاثر في نص على الائمه الاثني عشر، على بن محمد خزاز قمي، تحقيق سيد عبداللطيف حسيني كوه كمرى، قم، بيدار، ١٤٠١ هـ. ق.

١٨٩. كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، المتقى الهندي، به كوشش بكرى حياني و صفوه السقاء، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ هـ. ق.

١٩٠. الكنى و الالقاب، عباس قمى، تهران، مكتبه الصدر، ١٣٦٨ هـ. ش.

١٩١. گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازى، قم، چاخانه پيروز، ١٣٥٤ هـ. ش.

١٩٢. لسان العرب، ابن منظور، به كوشش على شيرى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ هـ. ق.

١٩٣. لسان الميزان، ابن حجر العسقلانى، به كوشش عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت، دار الكتاب العلميه، ١٤١٦ هـ. ق.

١٩٤. اللغه البيضاء في شرح خطبه الزهراء، محمد بن احمد التبريزى، به كوشش سيد هاشم ميلانى، قم، الهادى، ١٤١٨ هـ. ق.

١٩٥. اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس، قم، انوار الهدى، ١٤١٧ هـ. ق.

١٩٦. المبسوط في فقه الاماميه، الطوسى، به كوشش محمد باقر بهبودى، تهران، مكتبه المرتضويه، ١٣٥١ هـ. ش.

١٩٧. المجدى في انساب الطالبين، على بن محمد العلوى، به كوشش احمد مهدي دامغانى،

قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعشي النجفي، ١٤٠٩ هـ.ق.

١٩٨. مجمع البحرين و مطلع النيرين، الطريحي، به كوشش سيد احمد حسيني اشكوري، تهران، مكتبة نشر الثقافه الاسلاميه (دفتر نشر فرهنگ اسلامي)، ١٤٠٨ هـ.ق.

١٩٩. مجمع البيان في تفسير القرآن، الطبرسي، مقدمه محمد جواد بلاغي، تصحيح سيد هاشم رسولي محلاتي و فضل الله يزدي طباطبائي، بيروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ هـ.ق.

٢٠٠. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمي، تحقيق عبدالله محمد الدرويش، بيروت، دار الفكر، ١٤١٢ هـ.ق.

٢٠١. مجمع الفائده و البرهان في شرح ارشاد الازهان، المحقق الاردبيلي، به كوشش مجتبي عراقي و حسين يزدي و علي پناه اشتهاودي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ هـ.ق.

٢٠٢. المجموع شرح المهذب، النووي، دار الفكر، بي تا.

٢٠٣. المحجّر، ابن حبيب هاشمي بغدادی، به كوشش ايلزه ليختن شتير، بيروت، دار الافاق الجديده، بي تا.

٢٠٤. المحلى بالآثار، ابن حزم الاندلسي، به كوشش سليمان بنداري، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٥ هـ.ق.

٢٠٥. المختصر النافع (النافع في مختصر الشرايع)، المحقق الحلبي، تهران، بعثت، ١٤١٠ هـ.ق.

٢٠٦. مختلف الشيعه في احكام الشريعه، علامه الحلبي، به كوشش مركز الابحاث و الدراسات، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤١٦ هـ.ق.

٢٠٧. مدارك الاحكام في شرح شرائع الاسلام، سيد محمد بن علي الموسوي العاملي، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٠ هـ.ق.

٢٠٨. المدخل الى مذهب الامام احمد بن حنبل، عبدالقادر بن بدران، به كوشش عبدالله بن عبدالمحسن، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠١ هـ.ق.

٢٠٩. مدينه المعاجز في دلائل الاثمه الاطهار و معاجز هم، سيد هاشم البحراني، قم، المعارف

٢١٠. مدينه دمشق و ذكر فضلها و تسميه من حلها من الاماثل او اجتاز بنواحيها من واردتها و اهلها، ابن عساكر، به كوشش على شيرى، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ هـ.ق.

٢١١. المراجعات، سيد عبدالحسين شرف الدين، به كوشش حسين الراضى، بيروت، جمعيه الاسلاميه، ١٤٠٢ هـ.ق.

٢١٢. مرصد الاطلاع على اسماء الامكنه و البقاع، و هو مختصر معجم البلدان لياقوت، صفى الدين عبدالمومن بغدادى، به كوشش على محمد البجاوى، بيروت، دار الجيل، ١٤١٢ هـ.ق.

٢١٣. مرآه الحرمين (الرحلات الحجازيه و الحج و مشاعره الدينيه محلاه بمئات الصور الشمسيه)، ابراهيم رفعت پاشا، قاهره، دار الكتب المصريه، ١٣٤٤ هـ.ق.

٢١٤. مرآه الكتب، على بن موسى تبريزى، به كوشش محمد على حائرى، قم، مكتبه آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ١٤١٤ هـ.ق.

٢١٥. المزار الكبير، محمد بن المشهدى، به كوشش جواد قيومى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٩ هـ.ق.

٢١٦. المزار، المفيد، به كوشش سيد محمد باقر موحد ابطحى، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ هـ.ق.

٢١٧. المسائل السرويه، المفيد، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ هـ.ق.

٢١٨. المستجد من كتاب الارشاد، العلامه الحلى، قم، مكتبه آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ١٤٠٦ هـ.ق.

٢١٩. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسين نورى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث،

٢٢٠. مستدرک سفينه البحار، على نمازى شاهرودى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٩ هـ.ق.

٢٢١. المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، تحقيق ابو عبدالله عبدالسلام بن محمد بن عمر علّوش، بيروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ هـ.ق.

٢٢٢. المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا،

بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١١ هـ.ق.

٢٢٣. مستدركات اعيان الشيعة، حسن امين، بيروت، دار التعارف، ١٤٠٩ هـ.ق.

٢٢٤. مستدركات علم رجال الحديث، علي نمازي شاهرودي، اصفهان، حسينيه عمادزاده، ١٤١٥ هـ.ق.

٢٢٥. مستند الشيعة في احكام الشريعه، احمد النراقي، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٥ هـ.ق.

٢٢٦. مسند ابي داود الطيالسي، سليمان بن داود، بيروت، دار المعرفه، بي تا.

٢٢٧. مسند ابي عوانه، يعقوب بن اسحق الاسفرايني، بيروت، دار المعرفه.

٢٢٨. مسند اسامه بن زيد، عبدالله البغوي، به كوشش حسين امين، رياض، دار الضياء، ١٤٠٩ هـ.ق.

٢٢٩. مسند اسحاق بن راهويه، اسحاق بن راهويه، تحقيق عبد الغفور عبدالحق حسين البلوشي، مدينه، مكتبه الايمان، ١٤١٢ هـ.ق.

٢٣٠. مسند الامام ابي يعلى، احمد بن علي بن المثنى، به كوشش حسين سليم اسد، دمشق، دار المامون، بي تا.

٢٣١. مسند الامام احمد بن حنبل، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٩٩ هـ.ق.

٢٣٢. مسند الامام الجواد ابي جعفر محمد بن علي الرضا عليهما السلام، عزيز الله عطاردى، مشهد، المؤتمر العالمى للامام الرضا، ١٤١٠ هـ.ق.

٢٣٣. مسند الامام الشافعى، الشافعى، بيروت، دار الكتب العلميه، بي تا.

٢٣٤. مسند الامام المجتبى ابن محمد الحسن بن علي (عليهما السلام)، عزيز الله عطاردى، تهران، عطارد، ١٣٧٢ هـ.ش.

٢٣٥. مسند الامام زيد بن علي، زيد بن علي، بيروت، دار و مكتبه الحياه، ١٩٦٦ م.

٢٣٦. مسند البزار (البحر الزخار)، احمد بن عمرو البزار، به كوشش محفوظ الرحمن زين الله،

بيروت، مكتبة العلوم و الحكم، ١٤٠٩ هـ.ق.

٢٣٧. مسند الحميدى، عبدالله بن الزبير الحميدى، به كوشش حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٩ هـ.ق.
٢٣٨. مسند الرضا، داود بن سليمان الغازى، به كوشش محمد جواد حسيني جلالى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ١٤١٨ هـ.ق.
٢٣٩. مسند الشاميين، ابى القاسم الطبرانى، به كوشش حمدى بن عبدالمجيد السلفى، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٧ هـ.ق.
٢٤٠. مشاهير علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار، محمد بن حبان البستى، به كوشش مرزوق على ابراهيم، منصوره، دار الوفاء، ١٤١١ هـ.ق.
٢٤١. مصباح المتهد و سلاح المتعب، الطوسى، تصحيح اسماعيل انصارى زنجانى، اعداد على اصغر مرواريد، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، ١٤١١ هـ.ق.
٢٤٢. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، احمد بن محمد بن على، الفيومى، قم، دار الهجره، ١٤٠٥ هـ.ق.
٢٤٣. المصنف فى الاحاديث و الآثار، ابن ابى شيبه، به كوشش كمال يوسف، رياض، مكتبه الرشد، ١٤٠٩ هـ.ق.
٢٤٤. المصنّف، عبدالرزاق الصنعانى، به كوشش حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، المجلس العلمى، ١٣٩٠ هـ.ق.
٢٤٥. مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه الشافعى.
٢٤٦. معالم المدرستين، سيد مرتضى عسكرى، بيروت، النعمان، ١٤١٠ هـ.ق.
٢٤٧. معانى الاخبار، الصدوق، به كوشش على اكبر غفارى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٣٦١ هـ.ش.
٢٤٨. المعتبر فى شرح المختصر، المحقق الحلى، قم، سيد الشهداء، ١٣٦٤ هـ.ش.
٢٤٩. معجم احاديث الامام المهدي، على الكورانى، قم، المعارف الاسلاميه، ١٤١١ هـ.ق.

٢٥٠. المعجم الاحصائي لالفاظ القرآن الكريم (فرهنگ آماري كلمات قران كريم)، محمود روحاني، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، ١٣٦٦ هـ.ش.

٢٥١. معجم الادباء، ياقوت الحموي، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي تا.

٢٥٢. معجم البلدان، ياقوت الحموي (م. ٦٢٦ هـ.ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٩٩ هـ.ق.

٢٥٣. المعجم الكبير، الطبراني، به كوشش حمدي عبدالمجيد السلفي، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٥ هـ.ق.

٢٥٤. معجم المؤلفين تراجم مصنفى الكتب العربيه، عمر رضا كحاله، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي تا.

٢٥٥. المعجم الوسيط، حسن على عطيه و محمد شوكي امين و ابراهيم انيس، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٧٥ هـ.ش.

٢٥٦. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، سيد ابوالقاسم خويي، قم/بيروت، مركز نشر آثار الشيعة، ١٤١٠ هـ.ق.

٢٥٧. معجم قبائل الحجاز، عاتق بن غيث البلادي، مکه، دار مکه، ١٤٠٣ هـ.ق.

٢٥٨. معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، عبدالله البكري، به كوشش جمال طلبه، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٨ هـ.ق.

٢٥٩. معجم معالم الحجاز، عاتق بن غيث البلادي، مکه، دار مکه، ١٤٠٠ هـ.ق.

٢٦٠. المغنى على مختصر ابى القاسم عمر بن الحسين بن عبدالله بن احمد الخرقى، ابن قدامه، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٥ هـ.ق.

٢٦١. مقاتل الطالبين، ابوالفرج الاصفهاني، به كوشش سيد احمد صقر، بيروت، دار المعرفه، دار احياء التراث العربي، ١٣٧٧ هـ.ق.

٢٦٢. مقتل الحسين، ابو مخنف، به كوشش على اكبر غفاري، قم، مطبعه العلميه، بي تا.

٢٦٣. المقنعه، المفيد، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٠ هـ.ق.

٢٦٤. مكاتيب الرسول، على احمدي ميانجي، قم، دار الحديث، ١٤١٩هـ. ق.

٢٦٥. الملل و النحل، الشهرستاني، به كوشش محمد سيد كيلاني، بيروت، دار المعرفه، ١٣٩٥هـ. ق.

٢٦٦. من حياه الخليفه عمر بن خطاب، عبدالرحمان احمد البكري، بيروت، مكتبه الارشاد، ٢٠٠٥ م.

٢٦٧. من لا يحضره الفقيه، الصدوق، به كوشش علي اكبر غفاري، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٤هـ. ق.

٢٦٨. مناقب ابي حنيفه، موفق بن احمد مكى، حيدر آباد دكن، ١٣٢١هـ. ق.

٢٦٩. مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، به كوشش گروهى از اساتيد، نجف، مكتبه الحيدريه، ١٣٧٦هـ. ق.

٢٧٠. مناقب اهل البيت، حيدر علي الشيرواني، به كوشش فارس الحسون، منشورات الاسلاميه، ١٤١٤هـ. ق.

٢٧١. منتخب التواريخ، معين الدين نطنزى، به كوشش استخرى، تهران، اساطير، ١٣٨٣هـ. ش.

٢٧٢. المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم، ابن الجوزى، به كوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا و نعيم زرزور، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٢هـ. ق.

٢٧٣. منتقله الطالبيه، ابراهيم بن طباطبا، به كوشش محمد مهدي حسن الخرسان، قم، مكتبه الحيدريه، ١٣٧٧هـ. ش.

٢٧٤. منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، العلامة الحلى، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، ١٤١٢هـ. ق.

٢٧٥. المهذب البارع فى شرح المختصر النافع محقق حلى، ابن فهد الحلى، به كوشش مجتبى عراقى، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٧-١٤١٣هـ. ق.

٢٧٦. مواهب الجليل، الحطاب الرعينى، به كوشش زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٦هـ. ق.

٢٧٧. الموطأ، مالك بن انس، به كوشش محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٦ هـ.ق.
٢٧٨. مؤلفات السخاوي، مشهور سلمان و احمد الشقيرات، بيروت، دار ابن حزم، ١٤١٩ هـ.ق.
٢٧٩. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، به كوشش علي محمد البجاوي، بيروت، دار المعرفه، ١٣٨٢ هـ.ق.
٢٨٠. ميزان الحكمه، محمد محمدى رى شهرى، قم، دار الحديث، ١٤١٦ هـ.ق.
٢٨١. النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره، ابن تغرى بردى الاتابكى، قاهره، وزاره الثقافه و الارشاد القومى، الهيئه المصريه العامه، ١٣٩١ هـ.ق.
٢٨٢. النزاع و التخاصم، المقرئى، به كوشش حسين مونس، قاهره، دار المعارف، بى تا.
٢٨٣. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد جعفر كتانى، قاهره، دار الكتب السلفيه، بى تا.
٢٨٤. نظم درر السمطين، الزرندي، اصفهان، مكتبه الامام امير المؤمنين، ١٣٧٧ هـ.ق.
٢٨٥. نقد الرجال، سيد مصطفى التفريشى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٨ هـ.ق.
٢٨٦. النهايه فى غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، به كوشش طاهر احمد الزاوى و محمود محمد الطناحى، قم، اسماعيليان، ١٣٦٤ هـ.ش.
٢٨٧. نهج الايمان، على بن يوسف ابن جبير، به كوشش سيد احمد حسيني اشكورى، مشهد، مجتمع امام هادى، ١٤١٨ هـ.ق.
٢٨٨. نهج البلاغه، شريف الرضى، شرح محمد عبده، قم، دار الذخائر، ١٤١٢ هـ.ق.
٢٨٩. نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار، محمد بن على بن محمد الشوكانى، بيروت، دار الجيل، ١٩٧٣ م.
٢٩٠. الهدايه الكبرى، حسين بن حمدان الخصبى، بيروت، البلاغ، ١٤١١ هـ.ق.
٢٩١. الهواتف، ابن ابى الدنيا، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، ١٤١٣ هـ.ق.

٢٩٢. الوافي بالوفيات، خليل بن ابيك الصّفدي، بيروت، دار النشر، ١٤١١ هـ.ق.

٢٩٣. الوسيله الى نيل الفضيله، ابن حمزه، به كوشش فارس الحسنون، قم، مكتبه آيت الله شهاب الدين المرعشي النجفي، ١٤٠٨ هـ.ق.

٢٩٤. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، السمهودي، به كوشش محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، دار الكتب العلميه، ٢٠٠٦ م.

٢٩٥. وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان ممّا ثبت بالنقل او السماع او اثبته العيان، ابن خلكان، به كوشش احسان عباس، بيروت، دار صادر، ١٤١٤ هـ.ق.

٢٩٦. ينابيع الموده لذوى القربى، القندوزى، به كوشش سيد على جمال اشرف الحسينى، قم، دار الاسوه، ١٤١٦ هـ.ق.

ص: ٤٠٧

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

